



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱



بررسی

جایگاه و وظیفه دانشگاه

در

نظام ولایت اجتماعی



بررسی جایگاه و وظیفه «دانشگاه» در

تبیین «محورهای اصلی» امر تبلیغ در دانشگاه ها

بررسی جایگاه و وظیفه «دانشگاه» در «نظام ولایت اجتماعی»

جلسه اول تاریخ: ۱۹/۱۱/۷۲

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی (دفتر فرهنگستان علوم اسلامی)

تبیین «محورهای اصلی» امر تبلیغ در دانشگاهها

نام جزوه: بررسی جایگاه و وظیفه «دانشگاه» در «نظام ولایت اجتماعی» کد بایگانی کامپیوتری: ۰۱۰۰۹۰۰۱

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی تاریخ جلسه یا تدوین: ۱۹/۱۱/۷۲

عنوان گذار: ابراهیم نیک منش تاریخ انتشار: ۱۶/۰۲/۷۴

ویراستار: سید حسین حسینی تاریخ بایگانی: ۱۶/۰۲/۷۴

حروفچینی: واحد انتشارات تیراژ: ۱۰ نسخه

تکثیر از: واحد انتشارات نوبت تکثیر: اول

الله الرحمن الرحیم

جلسه ۱ تبیین «محورهای اصلی» امر تبلیغ در دانشگاهها ۱۹/۱۱/۷۲

- \*مقدمه: تبیین اجمالی ضرورت بحث از «توسعه نظام ولایت الهی»

۱- تأثیرپذیری «موضوعات تکلیف»، از شرائط حاصله از توسعه نظام ولایت



حجة الاسلام والمسلمین حسینی: یکی از مباحث بسیار مهم و ریشه‌ای، بحث «توسعه نظام ولایت الهی» است. اولین نکته آن این است که «توسعه»، اصل در «چگونگی تکامل فرد» است. یعنی شکی نیست که تکامل انبیاء در امم صالحه (به صورت فردی) در مرتبه بالائی بوده و یقیناً آنها از ریاضات نفسانی گرفته تا مجاهده فی سبیل الله و وفاء در عشق به خدا و... سر آمد بوده و هیچگونه کوتاهی در این جهات نداشته‌اند. لکن مسلم در مرحله تاریخی نبودند که بتوانند مفهوم «تکامل» در امت (مرحومه) نبی اکرم(ص) را تحقق بخشند.

پس مراحل توسعه نظام ولایت، شرایطی را ایجاد می‌کند که در پی آن، کلاً موضوعات تکلیف و ابعادش عوض می‌شود. مثلاً الان مسائلی وجود دارد که در آن زمان نمی‌توانست مطرح باشد. امروزه هم نظام کفر به مرحله بلوغ رسیده و هم مبارزه و مجاهده با خطر «توسعه کفر بین المللی» به مرحله امتحانی نزدیک شده است.

## ۲- تأثیر «کیفیت نظام توسعه» در تکامل فردی

تکامل روحی، فکری و عینی در رفتارهای فردی متناسب با این است که در کدام «نظام توسعه» قرار داشته باشد. الان لذت‌هایی که برای چشائی، بینائی، شنوائی و... پیدا میشود بصورت یک «نظام» بوده و مجموعشان هم دارای یک «نظام» هستند. و این لذتها اعم از لذتهای مادی که اسم شکل خاصی از آن را «لذت اقتصادی» و یا صورت دیگری را «لذت فرهنگی و سیاسی» می‌گذارند و غیر آن به شکل توسعه یافته‌تری تبدیل شده و موضوعاً نظامشان توسعه پیدا کرده است.

بعنوان مثال در مورد فردی که تقاضای «تغذیه» می‌کند فرض‌هایی را می‌توان مطرح کرد. فرضاً اینکه غذا در ظرف بهداشتی یا غیر بهداشتی باشد متفاوت است. همینطور بهداشتی ساده یا بهداشتی تشریفاتی، در یک مجلس بسیار ساده یا تشریفاتی، و یا همان غذا در رده سیاسی یا فرهنگی یا حتی اقتصادی و الی آخر. پس برای همین مسأله تغذیه، سطوح مختلفی طرح می‌شود که این سطوح دارای بود. مثلاً در بعضی جاها لذت غذا (در مقایسه با لذتهای جانبی) دارای کمترین مرحله لذت است و در جای دیگر چنین نیست!

پس اگر در مجموع نگاه کنیم، وقتی الگوی مصرفی یا الگوی ابتهاجات عوض می‌شود، در یک نظام جدید با ترکیبات و ارتباطات جدیدی قرار می‌گیرد. بنابراین «تنوع»، نه تنها در موضوع خوردن و آشامیدن که در موضوع نحوه و شرایط آن هم خواهد بود. این ابتهاجات دعوت به دنیا را شدید می‌کند و مقابله با آن هم به شدت بیشتری نیاز دارد.

مثلا درگیری با تعصب نسبت به دنیا و شئون آن در زمان سابق به نام «تعصب و قومیت عربی» وجود داشته است فرد در آن نوع «قومیت» بوسیله وابسته شدن به یک فرد مقتدر احساس امنیت می‌کرد و تعریف «فرد مقتدر» هم این بود که: «قدرت جمع‌بندی و موضعگیری در یک شرایط ساده را داشته باشد». اما الان با توجه به شکل نظام کنونی با گستردگی نظام‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بین‌المللی حقیقتاً تعصب نسبت به دنیا بیشتر از زمان قبل است ولی چون شکل آن پیچیده‌تر شده التفات ندارند که این هم نوعی «تعصب جاهلی» است.

- \*اصل بحث

«- ۱- بسط ید» ولی فقیه، خط اصلی درگیری با نظام کفر بین الملل

حالا اگر فرض این شد، باید متوجه به این مطلب باشیم که، «توسعه نظام ولایت الهی» با چه «معضلات جهانی» روبرو هست و آیا این معضلات فقط در بیرون مرزها مطرح می‌باشد یا اینکه، شعاع آن تا زندگی خصوصی ما نیز ادامه دارد؟! و نکته دیگر آنکه، چگونه باید آثار درگیری ما با «کفار» در کلیه موضعگیری‌هایمان ظاهر شود؟!

بنظرم اگر از این نقطه وارد شویم، در واقع شبهات را از موضع بالاتری مطرح کرده‌ایم و اصلاً شبهات را از موضع بالاتر از بین خواهیم بردا چون گفته‌ایم «تکامل بشر» به «توسعه نظام ولایت الهی» است و در ماه مبارک رمضان هم که «ماه تکامل» است، باید دنبال «توسعه قدرت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی اسلام» باشیم و «خطوط اصولی درگیری با توسعه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کفر» را معین کنیم و در نهایت متناسب با آن خطوط، پشت سر رهبری، حرکت کرده و برای ایشان «بسط ید» درست کنیم. در واقع دستگاه کفر می‌خواهد دست «ولی فقیه» را در کلیه صحنه‌ها ببندد و از توسعه شعاع کلمه توحید در جهان جلوگیری کند و ما هم باید ببینیم چه کار می‌توانیم بکنیم تا شرایط «توسعه اسلام» را از راه بسط ید ولی فقیه در همه شئون فراهم سازیم. آنها می‌خواهند مردم را به سمت باید ببینیم چه «الگوی مصرفی» متناسب با «توسعه کلمه توحید» است و چگونه می‌توانیم نظام حساسیت مردم را به موضعی بکشانیم که الگوی مصرف متناسب با بسط ولایت فقیه را نصب العین قرار دهند؟

۱-۱ بیان نقش دانشگاهها در این رابطه

مثال می‌زنم! آقا فرمودند قرض الحسنه زیاد بشود. خوب باید دید چه نظام‌هایی را برای توسعه قرض الحسنه می‌توانیم درست کنیم؟ مثلاً «دانشگاه» در این رابطه چه کاری می‌تواند بکند؟! آیا فقط می‌تواند مقاله خوب بنویسد؟! یا اینکه می‌تواند «بانک ربوی» را در مقابل «قرض الحسنه» توصیف بکند؟! مثلاً بیایند هویت چرخش و



اصل اعتباراتش را تشریح عالمانه (نه تشریح منتقدانه‌ای که دستگاه دولت را بهم بریزد) کرده و مقایسه کنند که در چه شرایطی می‌توان «پول اسلامی» را مطرح کرد؟ و...

البته شما هم باید بتوانید در یک بخش این مسأله فکر کنید یعنی در مورد این نکته که «اعتبارات اقتصادی» در واقع همان کمی شدن «تمایلات عینی» است، باید بتوانید نسبت تأثیر (عینی) فردی که برای خدا تولید و در راه خدا توزیع و مصرف می‌کند ملاحظه کنید.

مثلاً فردی برای خدا انگور تولید می‌کند و به این نیت «غرس» می‌کند که حاصل آن را در شبهائی که مجالس سوگواری یا اعیاد اهل بیت (ع) است خرج کند یا اینکه خودش انگور را تبدیل به کشمش می‌کند و در مسجد به بچه‌ها می‌دهد. بنابراین انگور را توزیع و مصرف می‌کند ولی در راه خاصی قرار دارد. فرضاً هدفش از توزیع این است که صد نفر بیشتر اهل مسجد بشوند. حتی اگر از او به قیمت بیشتر هم بخرند نمی‌فروشد و فقط می‌خواهد به بچه‌هائی که در شبهائی ماه مبارک رمضان به مسجد می‌آیند بدهد. آیت الله حائری نقل می‌کردند که مردم در اصطهبانات باغها و درختهای گردو را وقف مسجدها می‌کنند و موقع محصول، آنها را به بچه‌هائی که هنوز به سن بلوغ نرسیده‌اند میدهند. و همین مسأله باعث شده که مسجدهای آنجا از مسجدهای شهرهای دیگر شلوغتر باشد. چون بچه‌ها در دوران قبل از بلوغ عادت به مسجد رفتن پیدا می‌کنند و بتدریج چه ار کلمه هم یاد می‌گیرند و وقتی بزرگ شدند اگر به آنها گردو هم ندهند به مسجد می‌آیند.

-۲- ضرورت تغییر تمایلات عمومی مردم، و نقش آن در توسعه نظام ولایت

اگر خرج کردن پول در راه خدا و لذت بردن از خرج در راه خدا برای مردم اصل شود، دیگر به دنبال این نمی‌گردند که درصد ربای آن چقدر می‌شود تا فرضاً پولش را در فلان بانک بگذارند اگر در راه خدا خرج کنند، کار هم می‌کند ولی خوشی آن به چیز دیگری است. مثلاً اگر یک درجه بالاتر آمد و فهمیدای او لذت هم داشت، بگونه دیگری برخورد می‌کند.

مثلاً شما ببینید در مورد همین مردم «آلمان»، دلخوشی سیاسی آنان (یعنی صیانت خیالی نژادشان بر سایر نژادها) اصل و پایه برای درست کردن اختراع و اکتشافات بسیار زیادی شد در حالیکه همه ما یقین داریم که «برتری نژادی» تنها یک خیال است و نه یک واقعیت. «ان اکر مکم عندالله اتقیکم». تقوا، ملاک برتری سیاسی واقعی در نظام الهی است ولی همان امر خیالی (برتری نژادی) منشأ صنایع زیادی شد. حالا چطور فردی می‌تواند بگوید، «برتری سیاسی اسلام» نمی‌تواند منشأ صنعت شود؟! و چرا می‌گویند منشأ جمع شدن پولها فقط باید

«ربا» باشد؟! آیا این پولهایی که در حرم‌های امامان (علیهم السلام) می‌ریزند پول نیست؟! (با وجود اینکه هیچ تبلیغ و هیچ صندوقی هم در مساجد و شهرها بنام «قرض الحسنه رضوی» درست نشده تا مردم خودشان را نویسیری حضرت رضا بدانند) چرا اشکالی دارد که در سراسر کشور برای نذورات حضرت رضا (ع) پول ( بدهند و با همین پول، به همه نیازمندان وام هم داده شود. درست مانند زمان خود ائمه (ع) که به محتاجین قرض می‌دادند و گاهی هم هبه می‌کردند. حالا اگر صندوقهایی باشد و برای آنها تبلیغ شود که حول محور ولایت معصومین (ع) پول جمع گردد، مسلم می‌توان صندوقهای قرض الحسنه بسیاری درست کرد همانگونه که می‌توان برای مبارزه سیاسی صندوقهای بزرگ جهانی درست کرد، یا حتی صندوقهای بزرگ فرهنگی.

#### ۲/۱- وظیفه دانشگاهها در ایجاد تشکلهای الهی

به هر حال باید مسأله جهت دادن به تمایلات مذهبی و توسعه دادن آنها یعنی کشاندن موضوعاتشان از موضوعات «خرد» به «کلان» و سپس به سمت «توسعه» را مد نظر داشته باشیم.

حالا باید سؤال کرد که حقیقتا کدام حزب در دنیا دارای چنین پشتوانه فلسفی‌ای است؟! کدام حزب در دنیا دارای چنین پشتوانه پرورشی است؟! ما برای پرورش افراد از قبیل دعای ابوحمزه و دعای شعبانیه و زیارات را داریم! کدام حزب در سراسر جهان می‌تواند چنین توره‌های مسافرتی برای زیارت ائمه طاهریین (ع) درست کند؟!

در مورد دانشگاهها هم باید همکاری آنها در جهت ایجاد «تشکلهای الهی» باشد چه به شکل اقتصادی یا فرهنگی یا سیاسی. و البته باید اساس راه، تکامل حساسیت‌های روحی، ذهنی و عینی بشر و ترقی دادن موضوعات فعالیت فکری و موضوعات فعالیت عاطفی و روحی و موضعگیری عینی آنها قرار دهند.

بنابراین بنظر من این مسائل در مورد تکامل فرد و توسعه نظام مطرح است. «توسعه نظام» دی است و «تکامل» هم شامل تکامل روحی، ذهنی و عینی است. حالا می‌توان برای اینها یک جدول خیلی خوب و زیبا هم درست کرد و براساس آن خیلی حرفها زد. اما اینکه الان بخواهیم جدول درست کنیم و ذهنتان را از آن دستگاه به این دیدگاه بکشانم، کار عجولانه‌ای است برای اینکه وقت بسیار کم است. البته جدول را می‌توان درست کرد، اما تسلط بر آن موضوعات و بحث کردن در باره تک تک آنها که حدود بیست وهفت موضوع می‌باشد در دو جلسه مشکل است. در هر حال من سرنخ و ریشه مسأله را خدمتتان عرض کردم.

#### ۳- بیان ضرورت بحث از «تکامل فرد در توسعه نظام»

برادر رضایی: می‌توان مبنای توسعه را به عنوان نقطه ورودی قرار داد و از آن صحبت کرد.

(ج): اگر شما بخواهید در مورد «مبنا» صحبت کنید ممکن است و اگر بخواهید در روبناها (۲۷ موضوع) هم بحث کنید خیلی راحت است.

(س): حداقل بصورت خیلی خلاصه بفرمایید.

(ج): ستون «سیاست»، «فرهنگ» و «اقتصاد» را که بنویسید ۹ تا می‌شود. این ۹ تا را در تقسیم «روحی، ذهنی و عینی» ضرب کنید، ۲۷ عدد می‌شود. یعنی مثلا اگر آن ۹ تا را بصورت «سطر» و بصورت ستونی هم «روحی، ذهنی و عینی» را بنویسید، مجموعه آنها ۲۷ تا می‌شود. مثلا ۹ تای آن، روحی و ۹ تای آن، ذهنی و ۹ تای آن، عینی می‌شود.

در هر حال نظر من این است که مسأله «تکامل فرد در توسعه نظام» طرح بشود و اساس مطلب هم این باشد که معنای گریه کردن برای ائمه و یا زیارات آنها تفسیر و تحلیل شود. مثلا شما ملاحظه کنید که گاهی این اعمال به صورت فردی انجام می‌شود مثل آنکه آدمی به حرم می‌رود و نذر می‌کند یا اینکه نذر خود را کمک به فقراء قرار می‌دهد. و بهر حال در هر کدام، موضوع «خرج» تغییر می‌کند. و اگرچه نذر، برای حضرت رضاع) است ولیکن در یکی نسبت به موضوعی است که تأثیر این نذر توسعه بیشتری دارد. یا مثلا فردی می‌گوید من در موضوع نظام ولایت الهی (بخش سیاسی یا فرهنگی یا اقتصادی آن) نذر می‌کنم و گاهی فردی بالاتر، نذر خودش را در سطح داخل کشور قرار می‌دهد و یا حتی بالاتر نسبت به وضعیت جهانی مسلمین توجه می‌کند.

۳/۱- کیفیت «پرورش» فرد در نظام ولایت الهی

(س): وقتی مسأله توسعه نظام و تکامل فرد در پرورش او در نظام مطرح می‌شود، این سؤال وجود دارد که «پرورش» در نظام ولایت الهی چگونه واقع می‌شود؟

برای دل سوختنش موضوع دارد، ولی مسلم دل سوزی آن بچگانه است. حالا اگر برای معصومین هم گریه کند، باز ادراکش از معصومین خیلی کودکانه است. بالاتر از این، عارفی است که موضوعات را «فردی» نگاه می‌کند. البته دید او کودکانه نخواهد بود ولی در یک دایره خیلی محدودی است. اما یک نفر دیگر هم مسائل را در افق جهانی نگاه می‌کند و دنبال این است که ببیند طرفداری از توحید و اهل بیت(ع) در جهان چگونه است؟ یا اینکه راه و طریق ائمه(ع) چگونه مورد هجوم قرار گرفته است؟ یا اینکه دعوت ابلیس چگونه بر علیه ائمه(ع) صورت

می‌گیرد؟ چگونه تمایلات مردم جهان را بر علیه مسیر ائمه(ع) توسعه می‌دهند؟ و... خوب قطعا این فرد با یک سوز و شور دیگری به مسأله نظر خواهد کرد.

باز مثال دیگری می‌زنم. مثلا محدوده فکر کردن بعضی از زنها فقط محیط خانوادگی آنهاست و محیط آنها هم فقط خانواده شوهر و خانواده خودش می‌باشد و دنبال این است که آنها با قوم و خویش من چگونه سلوک کردند تا من هم با آنها چگونه سلوک کنم. اما زن دیگری محدوده فکر او در «خانواده» منحصر نمی‌شود، بلکه نظر به «جامعه» هم دارد و یا بالاتر از اینها غصه زن دیگری این است که چرا در سطح جهانی فلان اشکال و شبهه بر اسلام شده و فرضا مقابله‌ای نبوده است!

-۳/۱/۱ ضرورت تبیین «شناخت و رفع معضلات کلان نظام»، برای جامعه

به هرحال این مطلب را زیاد بیان کنید که پرداختن به شبهات جزئی و نشناختن دشمن بزرگ چه تالی فاسدهائی دارد. حتی در مسائل اخیر دانشگاهها شما موضوع صحبت را این قرار دهید که آیا وجدانا بشریت می‌پذیرد رهبر آنها آمریکا باشد؟! پس در این صورت مظالم و مفاسد عالم از کجا پیدا شده است؟! آیا در جهان هیچ ظلم و فساد نیست؟! حداقل این است که چنین چیزی را نمی‌توان انکار کرد! یعنی رهبری توزیع ثروت، توزیع قدرت، توزیع اعتبارات فرهنگی و... در دست کیست و رهبری حوادث و نیز حکومت بر زمان و مکان آن در دست کیست؟! به هرحال در مورد «نظام ولایت کفر» می‌توان راضی به این شد که «دین» با آن درگیر نشود و سازش کند؟! بنابراین شما باید «موضوع» معین کنید یعنی بگویید موضوع درگیری ما، مسأله نظام سیاسی، نظام فرهنگی و نظام اقتصادی است و در نتیجه در هیچ یک از این زمینه‌ها با کفر بین‌المللی صلح کنیم و نمی‌توانیم بپذیریم که نظام کفر بین‌المللی بر جهان حکومت کند.

-۳/۱/۲ لزوم طرح محوریت «موضوعات مذهبی» در جامعه و اجتناب از موضوعات صنفی

در مورد زیر مجموعه‌ها هم مثل «ایجاد تشکل‌ها» نباید مسأله به گونه‌ای بنام اقشار یا گروه‌های ح تمام شود که عمومیت اسلامی آن را محدود کند. یعنی یک وقت مسأله بنام «مساجد» آغاز می‌شود و یک وقت بنام «انجمن دانشجویان» و غیره. در اینصورت دوم، قاعده‌اش این است که دیگر نباید دانش آموز ولو اینکه دارای رشد لازم باشد یا زارع یا کارگر و... در آنها قرار بگیرند. پس در واقع محور موضوعات، حِرَف و اصناف قرار می‌گیرد در حالیکه باید موضوعات مذهبی را محور قرار داد. یعنی هسته و واحد درست کنند، سعی در ارتباطشان داشته باشند و در نهایت کمک ولی فقیه باشند. مثلا اگر مانند هیئات (که به اسم معصومین(ع) است) باشند، خیلی

خوب است ولی باید سازمان یافته بوده و موضوع فکر و پرورش امورات دانشجویان اعم از امور سیاسی، فرهنگی و اقتصادی باشد را مد نظر قرار دهند و خلاصه متکفل پرورش جامعه اسلامی باشند. در واقع کار و شغل دانشگاهی آنها وابسته به منصب اجتماعی‌شان در مناصب باشد نه اینکه کار مسجدپیشان وابسته به کار دانشجوییشان باشد. در واقع «مشاغل» وابسته به هسته‌ها و تشکلهای مذهبی باشند، نه اینکه تشکلهای مذهبی حول محورها و موضوعات خاصی باشد که موضوع حرف و صنایع و اشتغالات افراد است.

بنابراین تمام مسلمین خودشان را در حل مشکلات اسلام در رویارویی با کفر سهیم بدانند. چگونه بود که در «جنگ تحمیلی»، دانشجو، بازاری، کشاورز و غیره در کنار یکدیگر سهمشان را ایفاء می‌کردند و کاری به موضوع مشاغلشان نداشتند حالا نیز این «جنگ» در تمام شئون حیات ما جاری است و اگر این مسأله اصل قرار بگیرد، تدریجا ساختارهای اجتماعی مشاغل، متناسب با این «جنگ» خواهد شد. در نتیجه محتوای تحقیقات دانشگاهی و کیفیت نظام آموزشی، متناسب با «نظام توحید» که خواستار پرورش کلمه توحید در جامعه و توسعه کلمه اسلام در سراسر عالم است می‌شود نه اینکه عکس این اتفاق افتد. یک فرد باید ببیند در تشکل خود، صنوف مختلف را چگونه آشنا به مسائل بکند یعنی چه برنامه‌هایی را برای صنوف مختلف می‌توان ایجاد کرد تا موضوعات کوچک را رها کرده و به سمت موضوعات بزرگ سوق داده شوند و در نتیجه جنگ بین اسلام و کفر را مشاهده کنند و حتی رفع حوائج فردی را هم در همین مسیر و در پرتوی این امر ملاحظه کنند.

در هر حال این خلاصه بحث بود و انشاءالله سخنان شما در جهت رضای خدا قرار بگیرد!

۴- بیان «مقدمات» بحث از «نبرد کفر و ایمان» به منظور تبلیغ در جامعه

۴/۱- مقدمه اول: ضرورت طرح بحث «توسعه تاریخی»

برادر حسینیان: بعنوان مقدمه چند مسأله باید در مورد ضرورت «جنگ بین اسلام و کفر» مطرح است اولین مطلب شما در مورد «توسعه تاریخی» باشد چرا که توسعه تاریخی قهری است (چه بخواهید و چه نخواهید) همانگونه که از اول، امم مختلفی تا حالا آمده‌اند. البته از «توسعه تاریخی»، تحلیل مادی هم (به ابزار و...) شده که آن حرفها باطل است. چرا که توسعه تاریخ در جهت کمالی است که تا عالم آخرت سیر می‌کند و تا لقاء رحمت الهی هم خواهد بود و لقاء رحمت نیز در مراتب کمالش، به عالم قیامت و ما بعد قیامت می‌رسد.

۴/۲- مقدمه دوم: لزوم بحث از توسعه نظامهای کفر و ایمان

بعد براساس این مطلب از توسعه کفر و ایمان و نظام‌هایشان (نظام ولایت طاغوت و نظام ولایت الهی) صحبت کنید. البته در باب «فلسفه تاریخ»، این اشکال مطرح می‌شود که پس چرا نظام اسلام زودتر ظاهر نشده و توسعه پیدا نکرده است بلکه مرتبا حکومتی بوجود آمده و سپس از بین رفته است؟! باید بفرمایید که شرایط پیدایش نظام ولایت الهی در مرحله «توسعه تمدن» واقع می‌شود. یعنی اول باید توسعه‌ای از حساسیت‌ها بوجود آید. دقیقا مانند مرحله بلوغ یک فرد که ادراک او قبل از بلوغ نمی‌تواند مثل مرحله بعد از بلوغ باشد و البته مرحله بعد از بلوغ هم نمی‌تواند مثل مرحله بعد از شدت (فرضا در سن چهل سالگی) باشد. بنابراین برای «تاریخ» هم طبیعی است که اول باید «بلوغ حیوانی» بوجود آید و بعد از آن، «تکلیف» پیدا می‌شود و بعد هم بلوغ ملکات (مثل بلوغ در سن چهل سالگی) است.

البته شرایط کنونی عالم به گونه‌ای است که (به تدریج) امکان یک نحوه ارتباطها و حساسیت‌ها حاصل شده تا آنجا که موضوع درگیری مسلمین تکامل خودش را پیدا کرده است و در جریان این درگیری و جنگ، امکان به کمال رسیدن حساسیت‌های اسلامی وجود خواهد داشت. یعنی در اینجا نه فقط کمترین غفلت، بلکه یک لحظه بی‌توجهی هم آسیب‌پذیری بزرگی را پیش می‌آورد حتی از این بدتر، نداشتن «نظام» نیز باعث آسیب‌پذیری شدیدتری خواهد شد. و تنها نداشتن نظام هم نیست بلکه اگر «نظام»، رهبری حوادث را در زمان و مکان و در مقیاس جهانی بدست نگیرد نمی‌تواند به حیات خودش ادامه دهد. الان دیگر مانند وضعیت امم قبل نیست که در یک گوشه عالم یک حکومت و در گوشه دیگری حکومت دیگری باشد در واقع شما باید قدرت حرکت نور در میدان انرژی را بعهده بگیرید. و رهبری توسعه‌اش را در دست داشته باشید و رسانه‌های گروهی عالم هم در دست شما و در نتیجه صدای شما در عالم مطرح باشد والا (اگر چنین نبود) قطعاً صدای آنها در عالم تا خانه‌های شما هم وجود خواهد داشت. عبارتی یا شما باید رهبری توزیع قدرت، توزیع ثروت و توزیع اعتبارات فرهنگی و حوادثی که بگیرید و موسس آنها باشید و یا باید بپذیرد که دیگران این کارها را انجام دهند و در نتیجه، آنها مسلط و شما هم منفعل باشید.

پس این موجود خطرناک (کفر جهانی) در مقیاس جهانی به یک ارتباط عام و شامل دست یافته بگونه‌ای که هرگز در سابق چنین نبوده است و در یک چنین شرایطی شما نمی‌توانید مسائل بسیار «خرد» را محور قرار دهید.

به هر حال در متن بحث شما می‌توانید در مورد این مسأله صحبت کنید که الان عالم را با چه امری اداره می‌کنند؟! مسلم دانشگاه، کلمه «ظلم» را می‌تواند بفهمد این ظلم‌ها، پشت سر چه لذتها و چگونه رفاه‌هایی است؟

یعنی در واقع بین اضطرابها، ناراحتی‌ها و احساس احتیاج و ارضاء احتیاج، چه تعادلی برقرار است؟! آیا هر روز فاصله احتیاجات با روند ارضاء در سطوح مختلف بیشتر نشده و بشر مضطربتر نمی‌شود؟! اصلاً تکامل یعنی اضطراب بیشتر یا اینکه تکامل یعنی ابتهاج بیشتر؟! آیا اصل در تکامل، توسعه اضطراب است یا توسعه ابتهاج؟!

-۴/۳ مقدمه سوم: ضرورت بحث از «توسعه ابتهاج و اضطراب» در دو نظام مزبور

بعد از این مطالب می‌توان گفت که، نظامهای جهانی به هیچ عنوان نتوانسته‌اند «توسعه ابتهاج» را تحویل دهند و بعکس «توسعه اضطراب» آورده‌اند یعنی در سطوح مختلف، اضطراب‌ها بیشتر شده است.

برادر رضایی: آیا این همان ابتهاج وهله‌ای نیست؟

(ج): در واقع همیشه به هوس ابتهاج هستند یعنی در همان وهله که بنظرش خوش است، در صدجای دیگر دلش شور می‌زند و خیلی از جاها رباء به ابتهاج و دوست داشتن می‌کنند. در واقع همیشه از خودشان فرار می‌کنند و می‌خواهند خودشان را نبینند. شما الان نگاه کنید آمار خودکشی به چه میزانی توسعه پیدا کرده است. علت این بحران چیست؟ آیا واقعا «امید» منشاء خودکشی می‌شود یا «یأس» منشاء خودکشی است؟!

در واقع غرب برای تجاوز یک تعاریفی دارد. حالا بنا به تعاریف خودش، آمار تجاوز در غرب بیشتر است یا در شرق؟! مسلم خودشان (غربیها) هم قبول دارند که تجاوز و قتل و جنایت در غرب بیشتر است. اینکه تجاوز و آن همه قتل و غارت در غرب زیاد است، واقعا چه چیزی را اثبات می‌کند؟ آیا اثبات می‌کند محوری که برای تکامل و توسعه انتخاب کرده‌اند، محور مناسبی است و وافی به غرض بوده؟!

در کنار مباحث فلسفی

بنابراین بحث شما صرفاً بحث فلسفی نباشد، بلکه یک بحث سیاسی عمیق باشد و لذا بحث‌ها و شبهات جزئی دیگر موضوعاً باید خارج از اهداف شما قرار بگیرد و اگر فردی به این شبهات دامن زد، از سؤال کننده بپرسید آیا درگیری با نظام آمریکا اصلی‌تر است یا این بحثهای جزئی و حاشیه‌ای؟!

بهر حال آن فردی که امروزه رهبری امور را در دست دارد، موضوع اصلی ما می‌باشد. به تعبیر دیگر مسأله این است که، روبروی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مد ظله العالی) چه کسی قرار گرفته است؟! و لذا امورات جزئی را باید

در ارتباط با موضوع اصلی ببینیم که دارای چه نسبتی هستند. در نتیجه طبیعتاً بحث‌های دیگر (موضوعاً) یک صورت دیگری پیدا می‌کنند.

حالا اگر در این بین یک نفر بگوید «مدیریت دین» نباشد و بجای آن «مدیریت علم» باشد، باید سؤال کرد آیا این حرف به معنای پذیرش مدیریت کفار نیست؟! بنابراین اگر «مدیریت علمی» مطرح شد، اخلاق هم باید مثل آنها شود و لذا یعنی اخلاق کفر را هم پذیرفتیم! و در نتیجه اگر فردی «مدیریت علمی» را مطرح کند، می‌تواند با آمریکا هم بجنگد؟! خوب مسلم خود امریکا هم ادعا دارد که ما مدیریت علمی داریم!

(س): موضوعاً شعار مدیریت علمی موافق با نظم نوین جهانی است. یعنی همان نظریه «جهان شمول بودن» علم با نظریه «دهکده جهانی» و شعارهایی که مطرح می‌باشد هماهنگ هستند.

(ج): حالا سؤال این است که آیا این حرفها و تئوریها برای بشر آرامش آورده است؟ چند سال است که این مطالب دهان پرکن مطرح می‌باشد؟!

-تبيين زواياي بحث «ضرورت درگيري بين دو نظام»

برادر حسینیان: در مورد «ضرورت درگیری» مقداری توضیح بفرمایید؟

حجۃ الاسلام والمسلمین حسینی: آیه «لن يجعل الله لكافرين على المسلمين سبيلاً» چه می‌گوید؟! یعنی اگر بنا شد «سبیل» کفار بر شما نباشد، چه باید کرد؟ آیا متدلوژی حسی، «سبیل» کفر را بر شما می‌آورد یا خیر؟ به عبارتی اگر خواستیم همه چیز را «مادی» تعریف کنیم (یعنی معیار و میزان تمام خوبیها و بدیها را سازگاری با مذاق مادی بدانیم) و این را ملاک «اخلاق» قرار دهیم و بعد هم همین ملاک و معیار را در علوم مطرح کردیم و مسأله کاربرد در جهت این لذت جوئیها (یعنی ارضاء هواء که یقیناً در این هم ناتوان هستند) عنوان شد، آیا این امر سلطه کفر را بر اسلام را در متدلوژی علوم نتیجه می‌دهد یا خیر؟ یا اینکه اصلاً «متد»، کاری به سلطه و غیر سلطه ندارد؟! در این صورت اگر فردی گفت سلطه ندارد»، می‌گوییم آیا «دین» هم کاری به هواء و غیر هواء ندارد؟! آیا انسان واقعا از برتری نسبت به دیگری لذت نمی‌برد؟! یا این برتری جوئیهایی که در عالم هست یا حرص‌هایی که در سلطه بر غیر هست آن هم به شکل نظام یافته و جهانی معنای سلطه کفار را نمی‌دهد؟! و اگر بعکس آن اسلامی شد، سلطه اسلام بر جهان را به ارمغان نمی‌آورد؟! اسلام می‌گوید: «تلك الدار الاخره نجعلها للذين لا يريدون في الارض علوا ولا فسادا». مسلم، برتری بر دیگری را (اگر به اندازه یک بند کفش هم باشد)



نمی‌خواهد. به عبارتی دیگر دستگاه الهی، ارضاء نیاز و احساس را طبقاتی می‌کند و لکن چه نحوه طبقاتی؟ در واقع احساس نیاز، نیازهای اخروی می‌شود (یعنی نیاز به مدارج عالی). البته در آنجا هم، طبقات است مثلاً طبقه رسول خدا(ص) اشرف طبقات است و احدی هم به آن دسترسی ندارند. در آن طبقات از نبی اکرم(ص) و ائمه(ع) و صالحین گرفته تا پائین پایین بهرحال انسان به یک ابتهاجاتی می‌رسد که توجه به حالات و میل‌هایی برای رسیدن به یک مراتبی از خلافت و نیابت است ولی این مراتب، هرگز منشاء اضطراب و درگیری درونی با دیگران نیست. بقول عوام، بر سر دروازه آخرت دعوا نمی‌شود! یعنی با کفار درگیر می‌شویم، اما با خودمان مسأله فرق می‌کند. اگر شما بیشتر سعی و تلاش کردید جلو می‌افتید. سعی و تلاش در چه جهت و به چه هدفی؟! آیا در خود محوری یا خدا محوری؟! و در هر حال، سعی در خدمت بیشتر با خود محوری بیشتر فرق دارد.

اس): آیا اینکه «متد علوم» با «سلطه» ارتباط پیدا می‌کند، منطقی بعد از ضرورت درگیری باید طرح شود یا قبل از اثبات آن؟

اج): بحث فرهنگی آن را باید در «متد» دنبال کنید. یعنی در قسمت فرهنگی آن باید بگویید چگونه ممکن است فرمولها، فرمولهای استکباری باشد؟ و این نکته که، وقتی مقاصد و انگیزه‌ها مادی شد طبیعتاً روش‌ها هم مادی می‌شود.

۱۷-جمالی در خصوص معنای «سیاسی شدن دانشگاهها»

۱۷/۱-بیان تغایر مفهوم «رای اکثریت» در دو نظام

برادر ترابی: مسلم این مطالب مناسب با مباحث روز دانشگاههاست و فرمایشات اخیر رهبری هم در رابطه با دانشگاهها از جمله اینکه فرمودند: «من از دانشگاهها راضی نیستم»، مورد توجه مسئولین اعزام روحانی به دانشگاهها قرار گرفته و لذا سعی در توجیه فرامین مقام رهبری دارند اما به نظر شما معنای اینکه دانشگاه باید «سیاسی» باشد چیست؟!

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: دانشگاه باید نظام اسلامی را از جهت ساختارهای سیاسی ور دهد. یعنی دست آخر، برای ارتباطات سیاسی مان دمکراسی و لیبرالیزم در دنیا اصل است؟ یعنی تنها رای اکثریت را بپذیریم و اینکه هر چه اعتقاد اکثر شد؟! یا اینکه بگوییم، «نظام ولایت الهی» بر حق و باطل استوار است و «حق»، تولی به ولایة الهی است. بنابراین ولایت حضرت آیت الله خامنه‌ای(مد ظله العالی) هر چند از طریق نظام و اکثر هم قبول

شده، ولكن چه کسانی او را انتخاب کرده‌اند؟ مسلم خبرگان. یعنی کسانی که بصیر به دین هستند و مردم هم افرادی را که جزء عالمان دینی باشند اصل قرار دادند. یعنی «حکومت دین» بر دنیا، اصل است. باز معنای رأی اکثریتی که در خبرگان مطرح می‌باشد بازگشت به چه چیزی می‌کند؟ آیا درجه خطا را نسبت به تقوا کم می‌کند یا به معنای یک باندبازی سیاسی است؟! پس در واقع بین اکثریتی که توجه به خدا و تقوا و پرهیز از معاصی دارند با رأی اکثریت در قالب باندبازی سیاسی تفاوت هست. مسلماً آن یک معنا می‌دهد و باندبازی سیاسی هم معنای دیگری دارد. پس در این صورت آنچه مطرح است، حداکثر تلاش «علم دینی» برای تشخیص مورد می‌باشد و لذا قید این مسأله (مفهوما) موضوع را عوض می‌کند نسبت به مفهوم رأی اکثریتی که برای سازش با هم و باندبازی سیاسی باشد که در این فرض زیربنایش رأی اکثری است که برای دست یابی به دنیا می‌باشد. به عبارت دیگر آیا معنای «اکثر» با بیشترین اهتمام نسبت به آخرت و بیشترین اهتمام نسبت به دنیا یکی است؟ آیا بر دو مبنا تفسیر می‌شود یا بر یک مبنا؟ بله، تشخیص، تشخیص اکثر است اما چه تشخیصی؟! آیا تشخیصی که به درد ما بخورد یعنی منافع شخصی ما را در نظر داشته باشد یا خیر؟ بنابراین اگر معنای «اکثر» تبدیل به بیشترین اهتمام برای احراز تقوا و بیشترین حضور برای احراز آن شود، در این صورت (قطعاً) بدون تأیید حضرت بقیةالله(ع) ممکن نیست.

یعنی ما حضور تکوینی ولی عالم را در اینکه مردم افرادی را (به عنوان عالم و فقیه و متقی) به خبرگان فرستادند مؤثر می‌دانیم. حالا در این صورت و با توجه به سعی آن افراد بر تقوا، به خطا افتادن همه یا اکثر معنایش این می‌شود که اعلام حضور و وفای اینها سبقت به وفای حضرت ولی عصر(ع) پیدا کند! در حالی که چنین چیزی نمی‌شود چون اصلاً هر چیزی که برای اینها پیدا می‌شود از طریق حضرت ولی عصر(ع) است.

حالا اگر بخواهیم این مسأله را حذف کنیم د ر کلیه مواردی که اجتهاد را ذکر می‌کنیم، عین همین اشکال پیدا می‌شود. یعنی بهر حال فقیه بعد از دقت‌ها و... برای او یک احتمال در بین احتمالات دیگر محرز شده و یقینی پیدا می‌کند خوب می‌توان این گمان را زیر سؤال برد و گفت این گمان «وحی» نیست انجیز از بین می‌رود و معنایش عام کردن تردید است ولی اگر مبنای این مسأله را چنین ذکر کردید که، حداکثر تلاش برای تقواست، در این صورت (حداکثر تلاش برای تقوا) در شکل جمع‌اش، رأی اکثریت می‌شود (مبتنی بر تقوا).

(س): توضیح بفرمایید چگونه اگر ملاک دینی زیر سؤال برود، ملاک تنجز هم از بین می‌رود.

اج: اگر شما در کلیه موارد تصمیم‌گیری، تردید و اعتماد و امانت را از بین بردید دیگر تصمیم‌گیری بی‌معنا خواهد شد. مثل آن است که گفته شود قاضی هم احدی از افراد متخاصم است! مثلاً وقتی قاضی رأی می‌دهد، مسلم رأی او بنحوی است که به ضرر یکی از طرفین خواهد شد. حالا این مسأله مثل آن است که فردی که، به ضررش شده بگوید، تا حالا من با یک نفر دعوا داشته‌ام ولی الان با دو نفر دعوا دارم! فرضاً می‌گویید به یک قاضی دیگر (مثل قاضی دیوانعالی) رجوع کنید ولی (آن فرد) باز می‌گوید، در این صورت طرف دعوا من سه نفر شدند!! و الی‌آخر. پس اگر شما عدم اعتماد را جریان دادید در کجا می‌توانید به تصمیم برسید؟ مسلم در هیچ جا به تصمیم‌گیری نخواهید رسید چون زیربنای کل جامعه به هم می‌خورد.

اس: این مثالی که شما فرمودید در مورد تشکیل نظام سیاسی است اما در مورد معرفت دینی چطور؟

اج: کلاً عین همان انعکاسی که در تنجز جمعی دارید برمی‌گردد به احتمالات و تنجزی که در احتمالات پیدا می‌کنید. یعنی مثل درون فردی که بیماری شک و تردید در او پیدا بشود یا مثلاً فردی که آدم منفی‌ای بشود و مرتب بگوید ما هیچ چیزی را نمی‌خواهیم و به هیچ چیزی هم اعتماد نداریم در واقع «نق زن» بشود. فص

P- این نق زن‌ها را خیلی بکوید! حداقل در نصف ماه رمضان هر شب یک گوشه‌ای به نق‌زن‌ها بزنید و بگویید این افراد که تردید در عمل را می‌آورند، در واقع مقدمات تسلیم شدن عموم به کفر و آن هم به بدترین صورتش را فراهم می‌کنند و در واقع همان جاده صاف‌کن‌ها هستند. که باید دید با اعمال اینگونه افراد آب به آسیاب چه کسانی ریخته خواهد شد؟ P} ۷/۱/۱- بیان ارتباط منطقی بین «ملاک تنجز» با «حضور رهبری» در نظام اسلامی

برادر حسینیان: این مسأله ملاک تنجز چگونه منطقی با حضور رهبری ربط پیدا می‌کند؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: برای یک مجتهد چگونه تنجز تمام می‌شود؟ آیا می‌توان گفت هدایت الهی در مورد افرادی که مخلص در طاعت خدا هستند وجود ندارد؟! یعنی کسانی که تمام سعی خود را کرده‌اند و همه آنچه بظاهر امتیازات دنیوی (اعم از مدرک و شغل و...) بوده کنار گذاشته‌اند و تمام وسع خود را تا آخرین درجه بکار گرفته‌اند، مشمول هدایت الهی واقع نمی‌شوند؟! مسلم در آخرین دارید که این «حجت عندالله» است.

اس: این مسأله بر می‌گردد به ضرورت امام و تقدم امام بر اندیشه و...

اج: اصلاً وقتی راهی دیگر جز این نبود، بین خود و خدای متعال قطع پیدا می‌کنید که این «حجت» است و حتماً عین همان قاعده لطفی که بر خدای متعال است که دین را بفرستد. تا مردم، بعد از رسل حجتی نداشته

باشند، بر ولیّ خدا هم هست که اگر شما با کمال اخلاص و بلوغ وسع سعی کردید (و مثلاً نظرتان بر خطا رفت) او هم اصلاح کند.

البته این مسأله ممکن است به اینگونه باشد که مثلاً احتمال دیگری بنظرتان آید و لازم نیست حتما صدایی را بشنوید ولکن «أشهد بالله» که مطلب بالاتر از این حرفها است یعنی اگر شما در هرجائی حضور پیدا کنید و با دست خالی هم بروید و از حضرت استمداد کنید او شما را کمک می‌کند. مسلم هیچ وقت نوکری شما سبقت بر آقائی ایشان نگرفته و نخواهد گرفت. بطور مثال هر کرمی که هر فردی دارد در پرتوی آقائی و کرم اوست نه اینکه این فرد توجه بکند و استغفرالله حضرت وفا نکند! «کنتم اصل الخیر و فرعه و معدنه و مأواه و منتهی.»»

الحمدلله رب العالمین شما برادران نوارهای بحث‌های مدل و روش قوانین و فلسفه را گوش می‌دهید و انشاءالله کلا در جریان بحث‌های فرهنگستان هستید چرا که آن بحثها را خیلی خوب می‌توان به این مباحث ربط داد. و توجه داشته باشید که وقتی در آنجا بحث می‌کنید، هر از گاهی یک چاشنی فلسفی و اشاره‌ای به زیربناها هم در پاسخ به اشکالات داشته باشید فرضاً می‌توان به مباحثی که در باره «ریاضیات» بیان شده یک اشاره‌ای کرد ولی در خود متن بحثها سعی شود ساده و با نمونه‌های عینی همراه باشد.

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

بررسی جایگاه و وظیفه «دانشگاه» در

بررسی و نقد سطوح سه گانه امر برنامه ریزی برای پی ریزی نظام اقتصادی اسلام

بررسی جایگاه و وظیفه «دانشگاه» در «نظام ولایت اجتماعی»

جلسه ۲ تاریخ: ۲۰/۱۱/۷۲

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی (دفتر فرهنگستان علوم اسلامی)

بررسی و نقد سطوح سه گانه امر برنامه ریزی، برای پی ریزی نظام اقتصادی اسلام

نام جزوه: بررسی جایگاه و وظیفه «دانشگاه» در «نظام ولایت اجتماعی» کد بایگانی کامپیوتری: ۰۱۰۰۹۰۰۲

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی تاریخ جلسه یا تدوین: ۲۰/۱۱/۷۲

عنوان گذار: ابراهیم نیک منش تاریخ انتشار: ۰۳/۰۳/۷۴

ویراستار: سید حسین حسینی تاریخ بایگانی: ۰۳/۰۳/۷۴

حروفچینی: واحد انتشارات تیراژ: ۱۰ نسخه

تکثیر از: واحد انتشارات نوبت تکثیر: اول

م الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲ بررسی و نقد سطوح سه گانه امر برنامه ریزی، برای پی ریزی نظام اقتصادی اسلام ۲۰/۱۱/۷۲

- \*اصل بحث

۱- تبیین سطوح سه گانه مزبور





## ۱/۱- سطح اول: حفظ ساختار معادلات کنونی نظام اقتصادی

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: یک بحث این است که ما در برنامه‌ریزی تغییر نظام چه موضوعاتی را می‌توانیم طرح کنیم؟ یعنی نظام ولایت الهی، چگونه می‌تواند سنگرهای نظام ولایت مادی را یکی پس از دیگری از بین ببرد و زیر بنای نظام الهی را پی‌ریزی کند؟

مثلا در مورد اینکه وضع نظام اقتصادی چگونه است، در سه سطح مطالبی را بیان می‌کنم و البته در این چند جلسه سعی می‌کنم با تمثیل جلو بروم. در باب اقتصاد گاهی کارشناس‌های دانشگاه برای تمام ساختارهای موجود فرض ثبات می‌کنند و بعد از فرض ثبات می‌گویند حالا چه کنیم تا قدرت نظام اسلامی بالا برود؟! این حرف یعنی ابزاری که مدیریت غرب برای ایجاد انگیزه بکار می‌برد (بخش روانی اقتصاد) که در واقع ایجاد نوعی تنوع و تحریمی است تا در مصرف از طریق طبقاتی نمودن درآمدی ایجاد کند، ما هم مرتبا این را حفظ و تشدید کنیم و خلاصه با همان معادلات به مسأله نگاه کنیم که مثلا بازار کار و سرمایه و کالا و پول در زمان، چه تناسبی در رشد دارند؟ یعنی به چه میزانی نرخ ربا افزوده می‌شود؟ و قیمت کار در زمان به چه مقداری افزایش پیدا می‌کند؟ و خلاصه قیمت کالا، قیمت سرمایه و قیمت کار را می‌سنجند و بعد هم می‌گویند وضع بحرانی است یا خیر؟ مثلا گفته میشود اگر مردم پس انداز نکنند، سرمایه، برای سرمایه‌گذاری تأمین نمی‌شود پس اگر رغبت به پس انداز بیشتر باشد، معنایش این است که رغبت به طبقاتی شدن بیشتر است و در این نسبتی که در تمایلات ملاحظه می‌شود می‌گویند این جامعه پیشرفته است چون همه پول‌هایش را در بانک می‌گذارد و بانک هم در هر بخشی که برای توسعه لازم باشد آنها را سرمایه‌گذاری می‌کند و یا اینکه برای توزیع، تولید، و امور فرهنگی اعتبار باز می‌کند.

## ۱/۱-۱ علوم دانشگاهی، ابزار تسلط بر قوانین ماده

برادر رضائی: اینکه شما همیشه توزیع، تولید و اعتبارات فرهنگی را با هم می‌آورید، آیا مطلب اعتبار فرهنگی در این قسمت (سرمایه‌گذاری دولت) یعنی اموری که دانشگاهها به دنبال کشف و آموزش آنها هستند. حالا خاصیتش چیست؟! خوب مسلم اینها «علم تسلط بر قوانین ماده» هستند و زیربنا هم این است که آن علمها، رفاه مادی جدیدی را تحویل دهد. پس این معنای «اعتبار فرهنگی» در اینجا است.

## ۱/۱/۱-۱ بیان تفاوت موجود میان «انسان‌شناسی» حوزه و دانشگاه



اما آنجا که می‌گوییم «توزیع قدرت، ثروت و اعتبار فرهنگی»، معنای دیگری دارد. مثلاً «علوم حوزه و مسأله تعبد»، در دانشگاهها معتبر دانسته نمی‌شود. چرا؟ چون در دید دانشگاه اینها قدرت تأثیر برای بالا رفتن بهره‌برداری مادی را ندارند. برای مثال در دانشگاه، جایگاه «علوم حوزوی» در ردیف جایگاه «علوم ریاضی» نیست و مسلم آنها را به عنوان «علم پایه» نمی‌شناسند چون مفروض چیز دیگری است و بر آن مبنا علم پایه‌ای که برای علوم مادی طرح می‌شود، این علوم حوزوی و این اخلاق نمی‌تواند باشد. یعنی این «انسان شناسی» زیر بنای «توسعه تحرک مادی» نمی‌شود و یک انسان شناسی دیگری لازم است.

بعد می‌توان سؤال کرد که براین اساس، علوم حوزه چه کاره است؟! جواب می‌دهند که: «این علوم از قبیل سنن و عادات ملت‌هاست که باید برای حل شدن آن نقشه کشید!» یعنی در واقع از پایگاه مادی می‌خواهند برای از بین رفتن آن نقشه بکشند! می‌گویند: «اخلاقی است مخصوص دورانهای سابق» و اگر بگویید اسلام خیلی پیشرفته است، می‌گویند: «بله، پیشرفته است ولی نسبت به اخلاق یهود و مسیح که متعلق به مثلاً دو هزار سال قبل است! الان سازمان ملل دنبال آن هست که یک فلسفه اخلاق و یک گرایش دیگری برای مردم درست کند». پس در واقع حاصل این می‌شود که، الان دنبال ماده‌پرستی و دنیاپرستی مدرن هستند و بر این عقیده‌اند که در این دنیاپرستی مدرن، باید پرستش‌های الهی کم کم منزوی شود و برای این مقصد، اول باید جایگاه آن در خود دانشگاه پائین آورده شود.

-۱/۱/۱۲ مبثنی بودن «اعتبارات فرهنگی دانشگاه» بر «اصالت حس»

حالا اگر بر فرض بخواهند برای نظام آموزشی تصمیم‌گیری کنند، چه کسانی باید نظر بدهند؟! جامعه‌شناسها؟ روانشناسها؟ مدیران اقتصادی سیاسی؟ و یا...؟ و وقتی هم به مدیر فرهنگی می‌رسند، می‌گویند آن را داخل یکی از شعب کنید ولی رهبری شعبه‌ها را به آن ندهید!

بنابراین وقتی اعتبارات فرهنگی دانشگاهی، اعتباراتی حس‌گرایانه باشد چون روش، انگیزه وری غیر حسی بوده و التزام به یک امر غیر حسی است از منزلت برتر برخوردار نمی‌باشد و لذا در انزوا قرار خواهد گرفت ولی علمی که بتواند در همه علوم جا داشته باشند (مثل ریاضیات که برای محاسبه‌ها به او نیاز هست) جزء «علوم پایه» قرار می‌گیرند و به منزله «مادر علوم» می‌شوند. مثلاً می‌گویند در هر «تحقیق نظری» نهایتاً باید به «تحقیق‌های میدانی و کاربردی» تبدیل شود و هر تحقیق میدانی هم نیازمند ریاضی، اطلاعات، آمار، نسبت بین احتمالات و

جمع‌بندی است. پس اثبات هر مسئله و تئوری محتاج به ریاضی هست و یا مثلا در روش‌های مجموعه‌سازی (برای مدل سازی) محتاج به آنها هست.

بنابراین دیدگاه، پیش فرضهائی که برای مدل ساخته می‌شود، باید حسی باشد تا روش حسی نیز بتواند آن را اثبات کند. یعنی می‌گویند: «اگر می‌خواهید در باره عقاید و اقوام صحبت کنید، نسبت به آثار حسی آن عقاید «مدل» درست کنید». یعنی باید تحلیل از دین مادی باشد و دنبال این بروید که اثر مادی این دین و یا این اعتقاد چیست؟! پس اصلا بحث از این مسأله نمی‌کنند که آیا حقیقتی دارد یا خیر؟ و اگر دنبال آن می‌روند برای این است که مدیریت برتر مادی چگونه با این اعتقاد برخورد کرده و اگر بخواهد آن را تغییر بدهد، باید چه شرایطی را ایجاد کند؟

مثلا اگر شما بخواهید در ناحیه باخترا ن که یک عقاید فاسد و باطلی وجود دارد کاری کنید، ضرورتا لازم نیست که به وسیله استدلال با آنها برخورد کنید بلکه باید شرایطی را برای رفتار عینی‌شان قرار دهید تا ذهنشان متوجه یک اموری شود و بعد که ذهنشان متوجه شد، شرایطی را برای ذهنشان فراهم کنید که یک حالت دیگری پیدا کنند و کم کم تعصب‌های غلطشان نسبت به آن عقاید باطل از بین برود. در این صورت می‌توان با آنها صحبت کرد که حالا بیایید به بحث بنشینیم چون ابتدائا با افرادی که به گرایش‌شان تعصب دارند نمی‌توان صحبت کرد. یعنی در مرحله اول آنها بر عادات و سنن قومی‌شان ایستادگی می‌کنند.

این مثال را برای آن ذکر کردم که مشخص شود آنها عین همین حرف را در مورد خود «اسلام» می‌زنند و اگر شما بگویید: اسلام ادعا می‌کند در هر میدانی با برهان عقلی وارد می‌شوم، می‌گویند: «این مسأله خطرش بیشتر است». نمی‌گویند این مسأله می‌تواند حقانیتش را اثبات کند. یعنی اگر شما از نظر عملی هم توانستید غلبه کنید و پیروز شوید، یک معضله بزرگتری برای فکر آنها درست می‌شود.

۱/۱/۱۳- ضرورت حاکمیت «وحی» بر «علوم پایه»

حالا صحبت من این است که می‌توان گفت «توزیع اعتبار فرهنگی»، ولی برخلاف آن عمل کردا می‌گوییم باید استناد تمام امور، به «وحی» باشد. بنابراین «وحی»، برتر از علوم پایه است و به عبارتی مبنای حاکم بر علوم پایه است. مثلا منطقتها را (که روش استنباط است) از وحی می‌گیریم و نهایتا منطق عینی هم ریاضیات خواهد شد که همان تبدیل شدن به «کم» است. یعنی همانگونه که در امور نظری (در نظام ولایت) محتاج منطقی هستیم، در مفاهمه (علم اصول و استنباط) و در امور عینی نیز چنین است و مدلی هم که می‌سازیم هر سه اینها

را ایجاد می‌کند و باید بتواند حقانیت خودش را هم براساس استنباط از وحی تمام کند. پس اولاً یقینیات از وحی زیر بنای حرفه‌ایمان قرار می‌گیرد. و ثانیاً در پایان نیز باید قسمت به قسمت بتوانیم سندهایش را استنباط کرده و نشان دهیم.

در این صورت اگر چنین شد و روزگاری علوم بر مبنای تعبد به وحی پی‌ریزی شد، پرستش خدا و علومی که از دین نشأت گرفته در صدر علوم قرار می‌گیرند و حاکم بر همه روشها خواهند بود، چون صحت علوم به این برمی‌گردد که آیا پیش فرضهای اولیه‌اش را از مذهب گرفته یا خیر؟ و روشی که برای بدست آوردن آن پیش‌فرضها بکار برده، آیا خودش اثبات شده است یا خیر؟ خلاصه در آن روشی که پیش فرضها را اثبات می‌کند، باید آن پیش‌فرضها بوسیله علم اصول از شرع استنباط شده باشد و البته بعد هم چه آن روشی که از این پیش‌فرضها مدل‌سازی می‌کند و چه در آنجا که یک رویداد را بر پایه آن پیش‌فرضها اثبات می‌کند، باید از طریق همان مبنا باشد. یعنی وقتی آثار عینی آن پیش‌فرضها ظاهر میشود و معادلات کاربردی آن بدست می‌آید، همه از این طریق باشد.

نتیجه این است که، برتری «تعبد به وحی» قطعاً بیشتر از علوم ریاضی است (البته در دانشگاهی که بر پایه تعبد به وحی پی‌ریزی شده باشد). یعنی جایگاه علمی پیدا می‌کند نه جایگاه سیاسی تا در اثبات نظری و کاربردی نسبت‌ها، مقاصد و مبانی مورد ملاحظه قرار بگیرد. به عبارتی امر «کاربرد» در مسیر تحقق مقصد بر اساس یک مبنا، اثبات نظری و عینی شود نه اینکه صورت شعاری داشته باشد. از این مسأله می‌گذریم چون باید در جای خود از آن بحث شود.

-۱/۱/۲- حفظ ساختار موجود در نظام «تولید، توزیع و مصرف» بعنوان شعار محوری این دیدگاه

حالا اگر بخواهیم اوضاع را همانگونه که الان هست حفظ کنیم، باید بگوییم نظام توزیع همین نظام توزیع باشد و نظام تولید و نظام مصرف هم همین نظام تولید و مصرف باشند یعنی چهار بازار بانک مرکزی برای محاسبه معادله نشر اسکناس، همین چهار بازار: «کار، سرمایه، کالا و پول» باشد و مثلاً «جی ام پی» هم برای شناخت رشد همین جمع‌بندی معروف در «کشاورزی، صنعت، نفت و خدمات» باشد. خوب در این صورت که بنا باشد همه اینها را حفظ کنید مجبور خواهید بود از همان‌ان جای دیگری رفت!

-۱/۲- سطح دوم: «تغییر کلان در ساختارهای اجتماعی» بمنظور پی‌ریزی نظام صحیح اقتصادی

« ۱/۲/۱- مقدمات انسانی جامعه» منشأ «تمرکز ثروت»

برادر حسینیان: پس باید یک مقدمه‌ای در تناسب روشها با مقاصد بیان کنیم؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بله ولی می‌توان به گونه دیگری نیز بحث کرد. مثلاً گفته شود ابزارهای اجتماعی خاصی (قوانینی) در توزیع ثروت، علت تمرکز ثروت شده است. در واقع منشأ ثروتی که جمع شده آن است که «مقدمات انسانی جامعه» در خدمت آن ثروت در آمده است. اگر گفته شود: مقدماتش یعنی چه؟ در جواب می‌گوییم: نیروی انسانی که در خدمت این ثروت جمع شده‌اند.

« ۱/۲/۱/۱- نظام توزیع»، قطب جریان توسعه

مثلاً امکانات اداره خاص خودش را از ساختمان، جاده، تلفن، رسانه جمعی، کارهای اداری، خدمات و... همه را شکل داده تا ثمره اینها «قطب شدن توزیع در جریان توسعه» شده است. لذا در این صورت «بازار» رکن شده است پس «توزیع» سنگین‌ترین وزنه را دارا می‌باشد و هر جا سرمایه‌گذاری می‌کنیم، سود توزیع (به نسبت) بیشتر می‌شود. مثل یک کارخانه بزرگی که کارخانه‌های دیگر را به دور خودش (به صورت قهری) می‌چرخاند. مثلاً اگر شما یک کارخانه تولیدی در یک جای کشور احداث کنید، ارزش آن کارخانه قابل قیاس با ارزش قطب توزیع تهران نخواهد بود و در واقع قسمت زیادی از کار وزارتخانه‌ها و بانک‌ها در خدمت «بازار تهران» است! حالا چه خدمت بلاواسطه و چه خدمت باواسطه. مثل خدمات آب، برق، تلفن و غیره که مثلاً به سمپاتهای بازار داده می‌شود و یا بناهایی که برای بازاریان ساختمان می‌سازند و یا نجارهایی که درب و پنجره می‌سازند و یا معلم‌هایی که به بچه‌های اینها درس می‌دهند و الی آخر، خلاصه کلیه خدمات اجتماعی‌ای که مستقیم و غیر مستقیم در این شهر ۱۰ میلیونی انجام می‌گیرد رفاه خاص اجتماعی را در سطح متمرکز ایجاد می‌کند. و مسلم اگر چنین نکنند، بن‌بست بوجود می‌آید. یعنی در عمل باید برای خیابانهای تهران پل هوایی زده بشود والا ترافیک قفل می‌شود و همینطور مترو یا... و وقتی مجبور می‌شوید خدمات را برای اینجا زیاد کنید، طبیعتاً قدرتش در جذب افراد بیشتر خواهد شد. حالا اگر بنا شد در یک جای دور افتاده‌ای کارخانه‌ای احداث کنند یک مقداری از هزینه‌های آن کارخانه به خارج از کشور می‌رود بخاطر خرید وسایل و ابزار و یک مقداری هم در آنجا خرج می‌شود. قطعاً هرگونه خرجی در آن مرکز انجام شود، «قطب توسعه» جذبش می‌کند. اگر شما در آنجا بخواهید برنج، گوشت، لباس و... مصرف کنید (بالاخره مردمی که هم سعی کنید که این مصارف را از کانالهای مستقیم دولتی به آنجا ببرید، ولی بالاخره در چرخه دوم و سوم دوباره به بازار تهران برمی‌گردد. مثلاً در مورد برنج یا

مجبورید با بازار تهران تماس بگیرید و یا اگر با بازار شمال تماس گرفتید آن شمالی هم می‌آید وسایلی را که لازم دارد از بازار تهران می‌خرد یا اگر مثلا اگر شمالی جنسی را به شما فروخته و سود کرده و حالا می‌خواهد سودش را به کالاهای دیگر تبدیل کند، از چه فردی جنس می‌خرد؟ از تاجری که کالاهای دیگری دارد. کالاهای دیگر از کجا می‌آید؟ از «قطب توسعه». بنابراین یک چرخ می‌خورد و در نهایت اگر فاصله‌اش را نزدیک و یا دور کنید سود (بلاواسطه یا باواسطه) به «قطب توسعه» برمی‌گردد. پس قطب توسعه، قدرت جذب سودها را خواهد داشت. چون از نظر سرمایه، بیشترین وزن متراکم را داراست. حالا اگر بتوانید ساختار این وزن متراکم را متلاشی کنید و ساختار دیگری را بوجود آورید، آن وقت ثروت بدون اینکه شما بخواهید به شکل دیگری توزیع می‌شود. پس الان مقدمات به صورت یک کارخانه عظیمی شده اگر چه در ظاهر، به صورت ساختمان، جاده، پل هوایی، اتوبوس، اداره و غیره می‌باشد.

۱۱/۲/۲- ارائه راه حل‌هایی برای هدم ساختار موجود نظام توزیع

در این مورد بیشتر توضیح می‌دهم. مثلا الان دولت سرفلی را حذف کند و یا (مثلا) به کارمندان بیش از ۲۰ سال سابقه کار مغازه بفروشد (باز خرید بکند و معازه بدهد). می‌گویند از کجا مغازه بدهد؟ می‌گوییم مثلا در شهرک‌هایی که وجود دارد (مثل اکباتان و مانند آن) بلوک‌هایی در اختیار آنان بگذارد، و پروانه تجاری بدهد و شهرداری هم مرتبا نرخ این پروانه تجاری را کم کند تا اینکه مجانی در اختیار بگذارد و یا اینکه اصلا مغازه را خیلی زیاد کند یعنی به صورت غیر عادی زمینه توزیع را توسعه بدهند و به جایی برسند که اصلا سرفلی «صفر» بشود. اگر سرفلی صفر شود چه معنایی دارد؟ معنای آن این است که امکانات را در یک ساختار دیگری برده است. و وقتی سرفلی به نحو طبیعی در بازار رقابت صفر شد، آنگاه قانون سرفلی را بردارد و در آن صورت دیگر چیزی تغییر نمی‌کند.

حالا اگر در ادارات دولتی و یا احیانا در جاهای دیگر برای ایجاد بازارهای جدید، سوبسید پرداخت شود یعنی مالیات از آنها نگیرید و بگویید پروانه تجارت را آزاد می‌دهیم، در این صورت شرایطی را برای توسعه بازار فراهم کردید آن هم به میزانی که جامعه کشش آن را ندارد در واقع آن قدر دست زیاد بشود که بگویند کار «بازار» صرف نمی‌کند. آن وقت باقی می‌ماند مثلا شاگردانی که می‌خواهند با استادانشان رقابت کنند و راه و کار را هم می‌دانند، ولی اعتبار ندارند پس در این فرض دید فراهم آمده و در نتیجه تدریجا ورشکسته‌هایی پیدا می‌شوند،

ولی این ورشکسته‌ها نمی‌توانند بحران ایجاد کنند چون شما می‌خواهید ساختار را عوض کنید و در واقع می‌خواهید یک مدیر را به چندین مدیر تبدیل کنید.

-۱/۲/۲/۱- ضرورت اعتماد بر برنامه‌ای منسجم و پرهیز از برخوردهای فیزیکی

حالا مسأله مهم اینجا است که وقتی می‌خواهیم یک مدیر را به چندین مدیر تبدیل کنیم باید به صورت فیزیکی و دستوری چنین کرد یا باید از طریق یک برنامه باشد؟! تبدیل فیزیکی مثل آن کاری بود که در زمان دولت آقای موسوی واقع شد. تعاونی درست می‌کردند و سیخ و سمباده مجازات را هم برای کسانی که گران فروش بودند قرار می‌دادند. یعنی نیامدیم کاری کنیم که گران‌فروشی واقع نشود. بوجد آمدن روح گران‌فروشی به دلیل این است که یک شرایطی در جامعه وجود دارد که رقابت بسیار محدود شده حالا اگر شرایط را عوض کردید و رقابت را به گونه‌ای مصنوعی توسعه دادید، در آن صورت می‌توانید مانع را بشکنید مثل اینکه اختیارات سندیکهای اصناف برای دادن پروانه صنفی را از بین ببرید یعنی به گونه‌ای شود که نتوانند از پیدایش افراد جدید در صنف جلوگیری کنند. به هر حال این مسأله‌ای است که ما چگونه می‌توانیم به «توزیع» سوبسید بدهیم برای اینکه خود توزیع، توسعه پیدا کند؟ این مسأله امری است که باید به صورت ضروری روی آن دقت کرد و برنامه‌های عینی‌اش تنظیم شود. به عنوان مثال سردخانه‌های رایگان و با قیمت ارزان در اختیار میوه‌فروشها قرار دادن و توسعه دادن آنها، توسعه انبارها و غیره. یعنی اعتبارات بانکی روی کالاها بیاید تا وقتی فرد جنسی را از خارج سفارش می‌دهد، زیر کلید بانک باشد و بانک آن را در انبار بگذارد و وقتی مشتری پیدا کرد و پول به بانک داد جنس را ببرد و مقید به این نباشد که آقا با قیمت درشتی از آن سود ببرد. مسلم یک مقداری ضرر می‌کند ولی عیبی ندارد، این ضرر را به عنوان سوبسید بپذیرید تا اینکه دست زیاد بشود. خوب حالا بر فرض جنس آورده‌ایم و از اینجا می‌خواهند ببرند به بازار خارج و در آنجا بفروشند، آیا ما باید سخت‌گیرهای مختلفی بکنیم تا اینکه جنس اینجا به عده محدودی برسد یا اینکه عنایت شدیدی داشته باشیم که باید برای عموم آزاد باشد و نگذاریم بلوکه شده و یک جا متمرکز شود؟

مثلا پول نفت به جای اینکه پشتوانه مصرف قرار بگیرد، پشتوانه توزیع شود. یعنی قلمهای درشتی را که ما خرج پرداخت سوبسیدهای مصرفی می‌کنیم، سوبسیدهای توزیعی بشود تا این سد منفجر شود. هدف این است که شرایط عینی‌ای که به وسیله ابزارهای تمرکز ثروت بوجود آمده متلاشی شود و وقتی متلاشی شد، کلیه قوانینی

که این امر را حمایت می‌کند از بین ببریم تا برسد به سود و نفع ربوی هست تغییر دهیم و بتوانیم نظام توزیع اعتبارات را عوض کنیم.

برادر ترابی: پس سطح اول حفظ همین ساختارها بود و سطح دوم تغییر عینی ساختارها. قسمت سوم چه بود؟

۱/۳- سطح سوم: تغییر ساختارهای درونی از طریق ملاحظه سهم تأثیر «موضعگیرهای سیاسی نظام»

ا.ج: اگر بخواهیم در سطح بالاتری نگاه کنیم در مرحله اول این کار را هم انجام نمی‌دهیم بلکه نگاه می‌کنیم ببینیم موضع‌گیری سیاسی ما در جهان چه اثری در موضع‌گیری اقتصادی ما دارد و خلاصه متناسب با جنگ با کفار، ساختارها را معین می‌کنیم. این همان مطلبی است که قبلاً هم می‌گفتیم که، «جنگ» بزرگترین کرسی تغییر ساختارها می‌باشد. یعنی می‌توان آن را تند کرد و متناسب با بهای «جنگ» ساختارهای درونی را تغییر دهید.

ا.س: تا اینکه به بحران تبدیل نشود.

ا.ج: اصلاً همه بحرانها پیش‌گیری می‌شود و در هیچ سطحی برای شما بحران ایجاد نخواهد شد.

ا.س: اصولاً تقاضای تغییر جلو می‌آید.

ا.ج: بله همینطور است.

برادر رضایی: در مورد سطح دوم بیشتر توضیح دهید.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: گاهی شما می‌گویید، ما عین همان چیزی که هست با همین می‌سازیم و بس، که این «سطح اول» است. ولی «سطح دوم» این است که در ساختارهای اجتماعی تغییرات کلانی بدهیم.

۲- نقد بعضی از سطوح فوق‌الذکر

«۱-۲ مدیریت منسجم»، شاخصه اصلی سطح دوم

ا.س: پس معنایش این است که مدیریت تمرکزی یا کلان را به مدیریت تجزیه‌ای تبدیل می‌کنیم؟

ا.ج: خیر. یعنی «ساختارهای استکباری کلان» را عوض می‌کنیم ولی هنوز به «توسعه» دست نمی‌زنیم.

اس): یعنی توزیع قدرت را به صورت تمرکزی حفظ می‌کنیم!؟

ادرات و واردات» با ارزش پول داخلی و ارز خارجی

اج): خیر. یعنی در ترسیم استراتژی‌مان با کفار، اول نمی‌گوییم باید دید درگیری ما در چه منطقه‌ای هست تا بعد بگوییم متناسب با آن منطقه می‌خواهیم در داخل تغییراتی بدهیم! اگر شما بخواهید بگویید این مدیریت تمرکزی منسجم هست، فرضا چنین باشد اشکال ندارد ولکن دست زدن به یکی از اینها قبل از اینکه استراتژی‌مان معین باشد، مشخص نمی‌کند که شما با چه شاخصه‌ای می‌سنجید که کدام امر را الان عوض کنید. یعنی من بنظرم می‌آید اگر مسئولین این کار را در دوره بعد از امام تا حالا انجام داده بودند، نرخ دلار ارزان شده بود. من معتقد هستم افزایش نرخ دلار بستگی به دو کفه ترازو دارد؛ یک کفه، «واردات» و یک کفه هم «صادرات» است. «واردات» وقتی شدید خواهد شد که زندگی داخلی، «طبقاتی» شود و زندگی طبقاتی هم وقتی شدید می‌شود که «قطب توسعه» ما، «سرمایه‌داری» باشد. حالا چه توزیع یا تولید یا مصرف، اگر «سرمایه‌داری» قطب شد طبیعتاً واردات هم شدید خواهد شد.

۲/۱/۲- نقش «صادرات و واردات» با ارزش پول داخلی و ارز خارجی

هرگاه شما اینجا را از هم بپاشید، توزیع ثروت به گونه‌ای نخواهد شد که واردات شدید بشود بلکه حرکت به طرف صادرات شروع می‌شود چرا صادرات؟ چون اولین قدم این است که اینها مجبور هستند از شکل سود بردن مصنوعی به تولید برگردند. و بعد از این است که شما می‌بینید تولید نسبت به واردات در برابری قرار دارد. یعنی اگر مثلاً فردی توانسته چیزی را بار کند، به خارج بفرستد، جنسی بیاورد و در بازار بفروشد کسی جلوی آن را نخواهد گرفت و در نتیجه طلبی نخواهد داشت چون همه کاسب هستند. البته این امر منوط به آن است که دولت، بدنه اداری‌اش را شدیداً کوچک کرده باشد و بندهایی را هم که سر راه مردم قرار دارد و آنها را به شکل سرمایه‌داری طبقاتی درآورده از سر راه بردارد.

اس): این همان معنای «مشارکت مردمی» است که حضرت امام می‌فرمودند؟

اج): بله، بنظر ما می‌آید مشارکت مردم از این طریق حاصل می‌شود.

اس): آیا خود همین مشارکت مردم با این ساختار به صورت یک قطب دیگر سرمایه‌داری مطرح نمی‌شود؟!



ا.ج): خیر. مهم این است که انحصار نباشد و قانونش را بردارید یعنی وقتی گفتید ما کلا به هیچ فردی حق اعتبار و حق گرفتن سرقفلی نمی‌دهیم و «ریا» در اینجا موضوعیت ندارد، در این صورت، ضرورتا باید «پول» را از بانک فقط برای کار تولیدی بیرون بیاورند والا کسی که به پای آن نشسته و از آن می‌خورد بالاخره تمام می‌شود و دیگر پای آن نخواهد نشست! اما الان برای مردم قابل صرفه هست افرادی خانه‌هایشان را برای این کار می‌فروشند. می‌گویند خانه را ده میلیون می‌فروشم و در بانک می‌گذارم و بانک در عوض سالی یک میلیون به من می‌دهد و هر چه هم بخواهم بخورم دیگر بیشتر از نیم میلیون در سال نیست! الان در تهران خانه‌های اینگونه زیاد است. مثلا خانه‌ای دویست میلیون ارزش دارد و اجاره آن الان بیشتر از دویست هزار تومان نمی‌باشد. این اجاره دویست هزار تومانی، در سال دو میلیون و چهارصد هزار تومان می‌شود. حالا اگر این دویست میلیون را در بانک بگذارد، بانک به او بیست میلیون تومان می‌دهد. پس اصلا عاقلانه نمی‌داند که در این خانه بنشیند و می‌گوید همین خانه را اجاره می‌کنم. مثلا دو میلیون و نیم آن را به صاحب خانه‌ای که آن را می‌خرد می‌دهم و بقیه آن را هم هر چه می‌خواهم مصرف می‌کنم و این شبیه همان ساختار نظام سرمایه‌داری است!

اس): با این توضیح، غرضم این بود که اگر مشارکت مردمی را مطرح کردیم دیگر مدیریت تمرکزی و قطب شدن هم معنا ندارد و در این صورت اطلاق مدیریت تجزیه‌ای بر این نحوه مدیریت درست است؟

ا.ج): باید این نحوه مدیریت با ساختار اداری و فرهنگی مشابه‌اش به یک مجموعه تبدیل بشود و لذا «مدیریت منسجم» است نه تجزیه‌ای.

اس): به هر حال وقتی شما یک قیودی را به عنوان اصول کار ذکر کردید که مثلا انحصار، سرقفلی و یا چیزهای دیگر نباشد، به هر حال خود این مسأله به یک معنا ساختاری تحویل می‌دهد.

«۲/۲- توسعه منطقی»، ابزار ایجاد هماهنگی کلان اجتماعی

ا.ج): بله، یک ساختار تحویل می‌دهد ولی مشکل اینها این است که اگر تمرکز نباشد، سرمایه گذارهای بزرگ چگونه انجام می‌گیرد و بعد هم هماهنگی‌های بزرگ اجتماعی چگونه می‌شود؟ و یادتان باشد پاسخ این مسأله را بگویند که، هماهنگی‌هایش از طریق «روشها و منطقی‌ها» انجام می‌گیرد. یعنی «توسعه منطقی»، ایجاد هماهنگی می‌کند.

اس): بنابراین وقتی ساختارها عوض شود مثلا کارخانه سیمانی که در این دستگاه ظرفیتش بیست هزار تن است، در آن نظام که می‌خواهد تغییر ساختار بدهد دیگر به دستگاه بیست هزار تنی محدود نیست و باید تبدیل به مثلا چهار هزار تن بشود.

اج): می‌گویند یک صنایعی هست مثل صنایعی که کامپیوتر درست می‌کند که اگر بخواهید خیلی تجزیه‌اش کنید ممکن نیست ولیکن اگر قطعات به صورت یک دستگاه منطقی هماهنگ شود، ممکن است یعنی مراحل ساخت آن و ظرفیت‌هایش هم قابل تجزیه شدن هست.

«والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته»

بررسی جایگاه و وظیفه «دانشگاه» در

ترسیم اجمالی «ساختار فرهنگی و اقتصادی» نظام مطلوب

بررسی جایگاه و وظیفه «دانشگاه» در «نظام ولایت اجتماعی»

جلسه ۳ تاریخ: ۲۱/۱۱/۷۲

نام جزوه: بررسی جایگاه و وظیفه «دانشگاه» در «نظام ولایت اجتماعی» کد بایگانی کامپیوتری: ۰۱۰۰۹۰۰۳

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی تاریخ جلسه یا تدوین: ۲۱/۱۱/۷۲

عنوان گذار: ابراهیم نیک منش تاریخ انتشار: ۰۱/۰۴/۷۴

ویراستار: سید حسین حسینی تاریخ بایگانی: ۰۱/۰۴/۷۴

تکثیر از: واحد انتشارات نوبت تکثیر: اول

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳ ترسیم اجمالی «ساختار فرهنگی و اقتصادی» نظام مطلوب ۲۱/۱۱/۷۲

\*مقدمه - بیان جایگاه روحه «خطر پذیری» در نظام پرورشی اسلام

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: یکی از اموری که در جنگ تحمیلی خیلی مؤثر بود و برای ما نقش اساسی داشت گرچه برای دشمن نمی توانست این نقش را داشته باشد، مسأله قایق های کوچک تندرو بود. سیر مسأله هم در حضور انسانهایی بود که اسلام پرورش داده به استقبال شهادت می رفتند و مقصدشان را لقاء رحمت الهی قرار داده بودند. یعنی برای آنها ضربه زدن به دشمن اصل بود نه حفظ خودشان. و لذا اصل برای این افراد اعتلای کلمه توحید بود و نه حفظ جان.

در جنگ صفین علی بن ابی طالب (علیه افضل صلوات المصلین) پرچم جنگ را از محمد بن حنفیه می گیرد و به فرزندش حسن بن علی (علیه السلام) می دهد. بار اول پرچم در دست محمد بن حنفیه بود. گویا او در کار خودش (شبهه کاری که تیراندازهای امروزی در عوض کردن خشاب می کنند) تعلل داشته و کمی صبر و بعد مسیر جنگ

را طی می‌پیموده. لذا حضرت امیر المؤمنین آمد و گفت چرا ایستاده‌ای؟! جواب داد می‌خواهم آن ترکشان هم تمام بشود و بعد حرکت کنم، حضرت پرچم را از او گرفت و گفت: این صفت ترس تو از مادرت است و بعد پرچم را به حسن بن علی (ع) سپرد و به او گفت: سرت را به خدا بسپار و به او عاریه بده!

چنین مسئله‌ای در جنگ برای کسی که معتقد است قابض روح جناب عزرائیل (علیه السلام) می‌باشد و دشمن نمی‌تواند قبض روح کند و برای کسی که می‌گوید: «و من یتوکل علی الله فهو حسبه»، سبب آن است که بگوید من برای یاری دین خدا به استقبال خطر می‌روم تا در ابتدا جرأت دشمن و بعد دست او را بشکنم. عبارتی اول دست روحی و سپس دست جسمی او را بشکنم. ابتدائاً جرأت حرکت روحی‌اش را سلب کنم و قدرت تصمیم‌گیری‌اش را از بین ببرم و بعد او را با اسلحه‌اش نابود سازم. در انقلاب ما نیز چه در جنگ و چه در برابر شاه خون بر شمشیر پیروز بود، نه اسلحه در برابر اسلحه!

پس «نظام پرورشی اسلام»، انسان را تبدیل به اسلحه می‌کند آن هم بالاترین اسلحه‌ها و در اسلام هیچ سلاحی بالاتر از بنده مؤمن نمی‌باشد. مسأله قدرت روحی مؤمن و به استقبال خطر رفتن و ریسک خطر را به حداکثر رساندن (به صورت اجتماعی) از کلیه آیاتی که در باره قتال با کفار می‌باشد مله با خدا هست و در واقع خدا فرد را خریده است.

- ۱- ضرورت ایجاد سازمان و تکنولوژی متناسب با روحیه خطرپذیری

حالا اگر به حداکثر رساندن این ریسک که در دنیا به آن «رزمنده انتحاری» می‌گویند، خلق و خوی یک ملت و یک مجموعه شد، «تکنولوژی» متناسب با خودش را هم برای توسعه قدرت می‌طلبد. لذا سنخ تکنولوژی نظامی‌اش با سنخ تکنولوژی افرادی که از جان‌شان می‌ترسند و ریسک را به حداقل می‌رسانند فرق می‌کند. اگر بنا شد وسایلی هم که درست می‌کنیم برای چنین جماعتی باشد که سازمان انسانی‌اش به دلیل ریسک‌پذیری، دارای تحرک بسیار زیادی است چه نوع تکنولوژی‌ای لازم دارد؟! مسلم اینها سازمان‌پذیر هستند (غیر از چریک‌های تک نفره انتحاری است) و سازمانشان هم دارای تحرک بسیار شدیدی خواهد بود به گونه‌ای که همه عناصر، ریسک را به حداکثر می‌رسانند. در نتیجه از ادبیات ارتباطشان گرفته تا وسایل ارتباطی و همچنین وسایل انتقال و ابزار درگیری‌شان، همه با هم متناسب با مسئله «ریسک‌پذیری» خواهد بود.

در اینجا دیگر تشریفات مدیر و معاون و غیره، از آن نوع تشریفات نیست که بخواهد شخص را ترویج کند و برتری او را بر دیگران وسیله اطاعت غیر قرار بدهد، بلکه در اینجا مسئله برتری یک «اعتقاد» و به عبارتی، برتری

یک «قاطعیت» است که به صورت برتری «تحرک سازمان» در آمده است. بنابراین برتری یقین مؤمنین که در آن یک ذره اضطراب نیست با یقینی که کفار به دنیا دارند تفاوت خواهد داشت. کفار در جنگ از خوف اضطراب بیشتر، تن به اضطراب کوچکتر می‌دهند و وقتی هم به مرگ می‌رسند (که اضطراب بزرگتر است) قدرت تصمیم‌گیریشان شدیداً تضعیف می‌شود. پس قطعاً نمی‌توان لوازم این دو ماشین جنگی را یکی دانست. در اینجا برای «رئیس» تشریفاتی لازم نیست. او با همه در یک صف می‌ایستد نماز می‌خواند، یک گونه وضو می‌گیرد و... اینکه بخواهند الگوی غذائی رئیس را جدا بدانند و یا الگوی خواب و نشستن و برخاستن و امنیتش را بگونه‌ای قرار دهند که دیگران بپذیرند باید خودشان را فدای او کنند، اصلاً چنین چیزی مطرح نیست. در این نظام «مدیر جنگ» راسخ‌تر از همه برابر دشمن قرار می‌گیرد.

\* اصل بحث

- ۱ تبیین جایگاه و ماهیت «ارتباطات» در نظام توحیدی

حالا آیا فقط در مسئله جنگ این چنین است یا در مسائل دیگر هم همین گونه است؟ مثلاً در مسائل «ارتباط جمعی» چه سهمی را برای «اصل ارتباط» و چه سهمی را برای «موضوع ارتباط» قرار بدهد و سیمای آن و مثلاً می‌خواهند موضوعی را پخش کنند، چقدر سعی می‌کنند تا مطلبی را منتقل کنند ولی حضرت امام (ره) با یک ادبیات بسیار ساده‌ای که ادبیات اسلام بود صحبت می‌کرد ولی به روی حساسیت‌هایی دست می‌گذاشت و یک اموری (روحی) را به هم ارتباط می‌داد که هزاران هزار بار اثرش بیشتر از یک فیلم یا ده فیلم بود. بله، برای «جنگ» فیلم هم درست می‌کردند یعنی ایجاد رقت می‌کردند، ولی امام یک کلام می‌گفت: «من به بازوی کسانی که برای اسلام می‌جنگند بوسه می‌زنم» و این صحبت امام خیلی بیشتر از آن فیلم بر رزمنده‌ها اثر می‌گذاشت!

- ۱/۱ تفاوت مفهومی «تحقیر و تحمید» در دو نظام الهی و مادی

خلاصه با کدام ادبیات با مؤمنین صحبت می‌شود؟ (دقت کنید) آیا باید دنبال این بود که مثلاً در شکل شعر شعراء و با تمثیل‌های مادی تلاش کنیم تا هر چه بیشتر تصور خاص را آرایش بدهیم یا اصولاً «زیبائی شناسی اسلام» با اشعار شعراء فرق دارد؟!

مسلم اسلام در قرآن شدیدترین تحقیرها را نسبت به دنیا بیان داشته است ولی هرگز به لسان «طنز، کاریکاتور و جک» با دنیا برخورد نکرده است. «دنیا» از اول تا آخر قرآن تحقیر می‌شود ولی سبک تحقیر کردنش، سبک طنز آلود نیست.

چ

P - {حالا در حاشیه این مطلب چند کلمه عرض کنم. به عنوان مثال سبک تحقیر معاویه، سبک تحقیر طنز بود. عقیل در مجلس او (معاویه) در باره نامشروع بودن تولد یاران معاویه صحبت می‌کرد (وقتی افرادی وارد می‌شدند عقیل می‌گفت جد تو، پدر تو، مادر تو و... چه کسانی بودند) بعد معاویه می‌گوید: «از من هم بگو!» اینکه می‌گوید «از من هم بگو»، می‌خواهد اصل زنا را زیر سؤال ببرد. یعنی می‌خواهد بگوید زیر بنای «اخلاق» پوچ است و هر چه هست «قدرت» است. یعنی می‌خواهد اصلا حکم مشروعیت و عدم مشروعیت را مسخره کند و بگوید، نمود اخلاق در قدرت است و «اخلاق برتر» آن چیزی است که توانسته باشد جامعه پول‌دارتر و زورمدارتر را تحویل دهد و خلاصه این که، در «دین» حقیقتی نیست. شبیه همین کاری که الان «غرب» انجام می‌دهد. وقتی «کلینتون» می‌گوید من «ملوط» هستم، در واقع می‌خواهد اصل لواط و اصل مشروعیت «روابط انسانی» را زیر سؤال ببرد. می‌خواهد بگوید، این حرفها بی‌ربط و تخیل است بلکه جامعه دارای تکنولوژی (زورمدار و زرمدار) مهم است. دست آخر می‌گویند، آنها (مؤمنین) به فکر حفظ شرافت‌هایشان باشند و ما هم به فکر این خواهیم بود که تکنولوژی‌مان را توسعه بدهیم و آنگاه آنها مجبور می‌شوند دست از شرافت‌هایشان در برابر ما بردارند و بعد معلوم می‌شود که مبنای شرافت دست چه افرادی بوده است! می‌گویند: وقتی آنها از راه ما تبعیت کردند یک روزی خودشان دست از روابط انسانی مشروع برمی‌دارند و می‌فهمند که آن حرفها (اخلاق و دین و...) خیال بوده است! P} بنابراین ادبیاتی که زیر بنای «اخلاق مادی و غلبه مادی» است با ادبیاتی که زیربنای «اخلاق الهی و ادبیات الهی» است دوگونه می‌باشد. ادبیات قرآن، ادبیات الهی است. ادبیات نهج البلاغه، ادبیات الهی است. دعای ابوحمزه، دعای کمیل، دعای شعبانیه و... همه چنین است. البته عرفا سعی کرده‌اند یک مقداری مردم را به طرف ادعیه بیاورند و لذا در شروع، با زبان کودک آغاز کرده‌اند ولی حتما ختم کار پرورشی آنها با «دعا» خواهد بود.

تگذاریهای کلان صدا و سیما

پس اگر ادبیات اسلام، ادبیات ادعیه هست اصولا نیازی به یک دسته فیلم‌ها و صحنه‌سازی‌ها نخواهد بود یعنی خلق و خوی افراد با بازی و سرگرمی رشد پیدا نمی‌کند، بلکه به وسیله حضور درمشاهد مشرفه و حضور در

ساعات و اوقات خواهد بود و این، امر دیگری است. لذا طبیعی است که ابزار ارتباطش باید در ارتباط با موضوعات دیگری تنظیم بشود. درست است که رسانه گروهی و جمعی لازم داریم ولی آیا دست آخر باید مثل «غرب» هشتاد کانال وجود داشته باشد که مثلا در یکی از کانالها آدم را دم مرگ کتک بزنند و در دیگری مشغول زنا باشند و یا در دیگری کارتون باشد و یا تعداد زیادی از کانالها فقط به تبلیغ کالا بپردازند؟ و .. و آیا اصولا لازم است هزینه‌ها و مخارج هشتاد رسانه جمعی را برای اداره دستگاه هنری و سایر قسمت‌هایش بپردازیم؟ خلاصه باید به صدا و سیما از زاویه دیگری نظر کرد. صدا و سیما باید به صورت مدرسه باشد. مدرسه‌ای که محتوای کلاسش با محتوای کلاس اهل دنیا فرق دارد و لذا وسایلی هم که برای این کلاس لازم است متفاوت خواهد بود.

البته ما نمی‌خواهیم الان نظام مبارک جمهوری اسلامی را تخطئه کنیم، بلکه اینها کارهائی هست که باید انجام بگیرد و لذا لازم است تصویر بسیار ساده‌ای از وضعیت مطلوب را مورد توجه قرار بدهیم. برای اینکه متوجه شویم صنایع ما باید از چه دسته‌های صنایعی باشند؟ آیا باید صناعت‌هایی باشند که در نحوه تنظیم و ترکیب رنگها، فرمها، وانعکاسی که در نور هست و... متناسب با آن دستگاههای تصویری باشند یا خیر؟ آیا باید در اموری سرمایه‌گذاری کنند که وسیله فخر و اعلان برتری یک انسان بر انسان دیگر و یا یک دسته بر دسته دیگر باشد؟ و آیا باید با صحنه‌های متعدد یک مطلب را تفهیم کنند. یا اینکه اسلام با زبان جان مردم با آنها حرف می‌زند و به این وسیله برای مردم کمال ایجاد می‌کند؟!

- ۱/۳ مبتنی بودن «ادبیات» توحیدی بر توسعه «قرب»

وقتی دعای ابو حمزه را ملاحظه می‌کنید مثل یک دریای طوفانی است که گاه انسان را بالای قله موج و گاه پائین می‌آورد و در روح انسان، ایجاد یک طوفان می‌کند و انسان را در برابر رفتار خودش و در برابر رفتار خدای متعال (با او) قرار می‌دهد. خوب مسلم این ادبیات نیازمند به آن تحریکات نیست و اصولا یک سنخ دیگری از تحریکات و پرورش را داراست. البته ابتهاج دارد و این ابتهاج هم چه با تکرار لذت و چه با ایجاد شرایط درک لذت جدید، رشد پیدا می‌کند ولی این لذت‌ها، لذت‌های روحی است که در توجه به آخرت میباشد و نه اینکه لذت‌های روحی در توجه به دنیا باشد. کلا اساس درک «الم و ابتهاج» به «امور روحی» بازگشت می‌کند و سهم تأثیر «جسم» در آن بسیار کم است. مثلا ذائقه سالم مزه آن غذا را حس کند همین طور طبیعی است که ارواح بیمار هم لذتی از خواندن قرآن و مناجات نمی‌برند و به نظرشان می‌آید آن فردی که از آنها لذت می‌برد دچار خیال شده است!

بنابراین ابزار سیاسی ما اعم از ارتباط درونی (یعنی با دوست سخن گفتن) و ارتباط بیرونی (یعنی موضع‌گیری برابر کفر) در هر دو با موضع‌گیری‌های نظام کفر تفاوت دارد و نیازمندیهای مختلفی را در جریان توسعه می‌خواهد. و همین طور جایگاه «مهندسی طرح» و «فیزیک اتمی» ما برای پاسخگویی به نیازمندیهایمان مواجه با سؤالاتی است که این نظام سؤالات با نظام سؤالات کفار دو مجموعه متفاوت خواهند بود. مثلاً در آنجا یک اولویت‌های آزمایشگاهی و یک نوع سفارش را طرح می‌کنند و در این جا به گونه دیگری است. بلکه ممکن است مشترکاتی باشند ولی این مشترکات با ارزش مساوی است یا با ارزش‌های مختلف؟! آیا این اولویت‌ها با حفظ اختلافشان مطرح هستند یا بدون اختلافشان؟! اگر با اختلافشان ملاحظه کنیم، آنگاه معلوم می‌شود که آزمایشگاهها هم تفاوت دارند.

### ۲- ترسیم چارچوب «نظام مصرف» در ساختار اقتصادنظام اسلامی

البته این مسأله در مرحله ساده (تفاوت آزمایشگاهی) است ولی مرحله بالاتر این است که اگر واقعا در «اقتصاد»، رفاه مادی اصل نشد و مثلاً محصولات مصرفی هم طبقه‌بندی شد مسلم مسأله به گونه دیگری خواهد بود. مثل اینکه در مورد طبقه‌بندی محصولات مصرفی گفته شود: اول، مصارف نظام و بعد مصارف اوقاف یا تعاونیهای الهی (اسلامی) و بعد مصارف خانواده قرار دارد. در این صورت «مصارف خانواده» کمترین سهم تأثیر را به عنوان «مصارف تبعی» در میکانیزم عرضه و تقاضا خواهند داشت و بعد «مصارف اوقاف» به عنوان «مصارف تصرفی»، و «مصارف نظام» (که مصارف کلمه توحید است) به عنوان «مصارف محوری» مطرح می‌شوند. در مورد مصارف نظام هم مصارفی را که برای خود کلمه توحید و مکتب خرج می‌شود، مصارف اصلی و محوری هستند. یعنی آن اموری که مربوط به شئون دستگاهها می‌باشد، «مصارف تصرفی» هستند و آنهایی که بازگشت به موضوعات می‌کنند، «مصارف تبعی» هستند.

بنابراین در آن نظام، برای (مثلاً) فیلم خرجهای اصلی (هم عرض با خرج اصل تأسیسات صدا و سیما) انجام نمی‌گیرند که گفته شود باید هشتاد کانال تلویزیونی تغذیه فیلم شود. در آن صورت کلاً «الگوی توزیع ثروت»، محور خود را «توسعه تمایلات نسبت به یک عالم دیگر» و توسعه تمایلات ولایت الهی قرار داده و لذا در قدم دوم، مردم دوست خواهند داشت در اکثر سال نانی را که می‌خورند به نام‌ها در خانه‌شان روضه و جشن باشد و دیگران را مهمان کنند و یا در خانه دیگران برای روضه و جشن بروند.

### ۳- لزوم تشکیل مجدد «جلسات هفتگی» بمنظور رفع معضلات نظام و مشکلات مؤمنین



این مسأله نه فقط در شکلی که الان متعارف است، بلکه در شکلی خواهد شد که جلسات مردم برای همفکری در محلات نسبت به عظمت کلمه توحید و ارتباط رویدادها و اخبار هم رواج پیدا خواهد کرد. ممکن است مثلا هر شب جلسه باشد و هفته‌ای یک شب هم نوبت یک نفر شود و خلاصه در این جلسات در باره مسائل مختلف مثلا آیه‌ای از قرآن می‌خوانند و یک توسل مختصری دارند و بعد هم بحث می‌کنند که حالا وظیفه ما نسبت به این امر چیست و چه کارهایی از ما برمی‌آید؟ اگر یادتان باشد مثل شبهائی که قبل از انقلاب (به صورت مخفیانه) دور هم جمع می‌شدند و دنبال این بودند که این اعلامیه‌ای که آمده است کاغذ آن را چه فردی تهیه کند؟ چه فردی چاپ کند؟ چه فردی پخش کند؟ و الی آخر. و باید توجه داشت که این مسأله در تمام زندگی مسلمین جاری است.

برادر حسینیان: در آن صورت نقش صدا و سیما چه می‌شود؟

(ج): صدا و سیما کلیات را می‌گوید و بعد هر فردی باید در موضع خودش تکلیفش را نسبت به آن خبر معین کند. اول باید مجموعه‌ها معین کنند مثل این که روز جمعه گرد هم آیند و در نماز جمعه، اعلان حضور و آمادگی کنند. و همین طور تا رده‌های بالاتر آن ادامه پیدا کند. در «جنگ» به یک شکل‌های جزئی این مسأله دیده می‌شد که مثلا زنها و مردها جلساتی داشتند برای جمع‌آوری کمک و یا در جلسات مربوط به شهداء و غیره ولی باید بیشتر از اینها باشد. باید هم مسلمان، هم اصل زندگی خانوادگی‌اش (اعم از زن و مرد) حول «عظمت کلمه توحید» چرخ بزند نه اینکه حول این باشد که مد لباس یا مد خانه یا ظرف و خوراک و میوه و... چنین و چنان بودا الان هم جلساتی در بین مردم واقع می‌شود ولی عموما جلسات مذاکره بر سر دنیاست حالا اگر در قشر متوسط کمتر باشد ولی در قشر نسبتا مرفه این جلسات وجود دارد. حداقل در هفته دو شب در ضیافت هستند و در ماه هم یکی دو شب ضیافت می‌دهند ولیکن ضیافت‌هایشان جز در تکاثر و مکاثره کردن چیز دیگری نیست. مثلا صحبت بر سر خرید و فروش پارچه‌های ایتالیایی و دوخت و دوز آن و امثال اینهاست. پس گاهی است که مشغول شدن و لاس زدن با دنیا و خوض در باطل، هم مجالس ما قرار می‌گیرد. که قطعا زمینه پرورش دنیاپرستی خواهد بود و در این صورت مسأله هم خانواده‌ها قرار گرفته و طبیعتا هم عناصر اجتماعی خواهد بود. خوب مسلم مرد هم در یک چنین شرایطی قرار می‌گیرد. اما یک وقت هم ممکن است اگر زن خانه با زنها ح مذاکره می‌کند، در مورد وظیفه زنها در باره «ارتقاء کلمه توحید» باشد و یا همین طور مردها (با یکدیگر) اگر هم برای چنین مجلس مذاکره‌ای زحمت می‌کشند و خوراکی درست می‌کنند و یا ظرفی می‌شویند، همه اینها را با شوق انجام می‌دهند و دیگران هم می‌خواهند سبقت بگیرند تا کمک کنند. لذا دی‌گر صاحب‌خانه احساس خجالت نمی‌کند که

دیگران کمک به او کنند. (می‌گوید حضرت فاطمه (س) از شما قبول کند، امیرالمؤمنین (ع) از شما قبول کند چون آنها صاحب مجلس‌اند!) و خلاصه همه یک دل زحمت می‌کشند و بعد هم می‌نشینند و با یکدیگر فکر می‌کنند. حالا بچه‌ای که در این محیط بار می‌آید صداهایی که به گوش او می‌خورد همه، صداهای یک «ادبیات الهی» است و مقصدی که برای زندگی او طرح می‌شود یک مقصد الهی خواهد بود.

۴- ضرورت جایگزینی «بزار تعاون» (نظام اوقاف) بجای «بزار تمرکز طبقاتی»

در اینجا دیگر مکانیزم عرضه و تقاضا برای طبقات دنیا کار نمی‌کند بلکه نه تنها تمرکز مکانیزم‌های عرضه و تقاضا و خرید و فروش بازار را شکستند، بلکه «بزارهای تعاون» (یعنی نظام اوقاف) به جای «بزارهای تمرکز طبقاتی» نشسته‌اند. در این صورت خدمات و تسهیلات به این مجمع‌های تعاونی الهی که در باره عظمت سیاسی، فرهنگی، اقتصادی اسلام مذاکره و تصمیم می‌گیرند، اختصاص خواهد شد. البته این مسائل یک مدینه فاضله خیالی نیست، بلکه چیزهایی است که در «جنگ» نمونه‌های عینی آن واقع شد. اگر ما جای پای دشمن را بشناسیم، اگر دانشگاه جای پای دشمن را بشناسد (که ابزارهای تمرکز چیست و چگونه باید تمرکز ثروت و توزیع طبقاتی و دنیا پرستانه آن را بشکند) جامعه اسلامی کنونی امتحان داده و نمونه دارد که خیلی سریع قابل تبدیل شدن به جامعه الهی می‌باشد.

بهرحال «ریسک» در جنگ، اساس توجه به آخرت می‌شود. یعنی در شکسته شدن حصر آبادان، نیروی تکنولوژی خاصی وجود نداشت. تاریخ شکسته شدن حصر آبادان و نحوه برخورد بچه‌ها را مشاهده کنید! و همین طور نمونه‌هایی را که در طول هشت سال داریم، جمع‌بندی فنی و کارشناسی بکنید تا مشاهده کنید ایثار چه کرد و ببینید آیا اینها افراد نادر و معدودی بودند یا همین افراد کوچکی و بازار معمولی بودند؟!

۵- اختلاف تعاریف اقتصادی در دو نظام توحیدی و مادی

نظر ما این است که در «نظام مصارف اسلامی»، مصرف برای «کلمه توحید» در محور قرار می‌گیرد. یعنی «نظام دولتی» نسبت به «نظام تعاونی» و «نظام خانواده» در محور خواهد بود و در در اصل خواهد بود. در آن فضا نظام جاذبه و نظام ارزشها به گونه دیگری طرح می‌شود. لذا تعریف اجسامی که در آنجا ارزش دارند با تعریف اجسامی که در نظام جاذبه مادی ارزش خواهند داشت، مطلقاً فرق می‌کنند. مثلاً اینکه وضعیت تمرکز جمعیتها در چه شکلی هست؟! و یا تعریف نیاز در باب مسکن (مثل ساختمان‌های پتا که براساس مدل غرب ساخته شده) دارای چه تعریفی است؟! و آیا تعریف نیاز برای سکونت همین است یا یک تعریف دیگری دارد؟! یعنی آیا تعریف آرامش

و راحتی در خانه همان معنای غربی آن است یا تعریف اسلامی هم دارد؟! اگر بنا شد برای کلمه توحید بیشترین خرج را بکنید در این مصالحی که برای ساختمان‌های مساجد لازم است.

- ۶- لحاظ محوریت «مساجد» در سبک شهرسازی اسلامی

آیا باید مثلاً کاشی‌های مساجد طلاکاری بشود و یا شعارهایش خیلی لوکس باشد یا اینکه باید تعداد آنها متناسب با جمعیت‌ها زیاد بوده. به گونه‌ای که حضور در مسجد سهل الوصول باشد؟ مثلاً جاده‌ها، جاده‌هایی باشند که ارتباط مساجد را در آن اصل قرار بدهند و نه ارتباط بازارها. گاهی است که محور را «بازار» قرار می‌دهند و دنبال این هستند که خیابانها چگونه به سمت بازار ختم شود و گاهی هم می‌توان گفت شبکه اولی که باید طرح‌ریزی شود، باید شبکه مساجد و حسینیه‌ها باشد. یعنی حمل و نقل و ارتباطها باید حول آن محورها قرار بگیرد. چرا؟ برای اینکه (مثلاً) قرار است صبح‌های جمعه در مساجد در مورد جلسات هفتگی خانه‌ها جمع‌بندی کنند و ظهر جمعه هم به نماز جمعه بیایند و... پس یک وقت است که در ذهن ما از مسجد تصویری نیست (منهای الان که مدتی در نماز جمعه‌ها مختصری در امور اجتماعی صحبت می‌شود) جز اینکه جایی برای مناجات و گریه باشد. اما باید در کنار این مناجات و گریه، مرکز حل کلیه حوائج محل هم باشد. مثلاً بچه‌ها از همان مسجد به وسیله کارگاهی که اوقاف تاسیس کرده مشاغل را یاد بگیرند و از همین مسجد صندوقهای قرض‌الحسنه (به نام معصومین) ابزار کار را از طرف اوقاف در اختیارشان قرار دهند و امثال ذلک.

« - ۷ ادارات»، ابزار خدمت به کلمه توحید (و نه رفع حوائج شخصی عموم)

کلامی خواهیم عرض کنیم که در این نظام، «الگوی مصرف» که وضعیت تولید را معین می‌کند و «الگوی توزیع درآمد» که نحوه مصرف را معین می‌کند، با نظام‌های دیگر تفاوت دارد. درآمدهای اصلی، درآمدهای دولت اسلامی است ولی نه در شکل فعلی. و مصارف آن هم، مصارف اداری‌ای که الان هست نمی‌باشد. اداره‌ها بوسیله مردم خدمات می‌رسانند ولی ادارات وسیله خدمت رسانی به مردم برای حوائج شخصی‌شان نیست، بلکه ادارات برای خدمت رسانی به کلمه توحید است و این حرف با آن مطلبه آب و برق درست می‌کنید و یک وقت هم می‌گویید آب و برق متعلق به اوقاف است و باید خود مردم هم متکفل آن باشند. خلاصه اصل، «مقابله با کلمه کفر و توسعه کلمه اسلام در سراسر عالم» است و لذا خدمات داخلی‌اش، خدماتی بسیار تبعی و ساده باید باشد. و البته نظام اوقاف، نظامی خواهد بود که خدمات بیشتری را برای مردم انجام می‌دهد و بین دولت و مردم واسطه قرار می‌گیرد.

حوائج مردم هم بسیار ساده خواهد بود و مجموعه تقاضاهای آنها (در جمع)، هزینه تبعی کشور می‌شود و نه هزینه اصلی آن.

۸- ترسیم چارچوب «نظام آموزشی» جامعه اسلامی

خوب قصد این بود که این بحث را در باب اقتصاد و مهندسی بیان کنیم حالا چه اقتصاد سیاست و یا اقتصاد فرهنگ و یا حتی اقتصاد در قسمت خودش. حالا نکته دیگر اینکه آیا هزینه مدارس برای همه با همین عرض و طولی که مطرح می‌کنند می‌باشد؟! یعنی باید فردی قریب به ۱۶ سال تحصیل کند تا مثلا لیسانس را بگیرد و بعد تقریبا قریب به ۲۰ سال دکترا بگیرد، یا خیر اصلا سیر اینگونه نمی‌باشد؟! یعنی اصولا شناختن حوائج مسلمین و کارا شدن فنی در آن باب و یا قرار گرفتن در یک گروه تحقیقی کلا به گونه دیگری انجام می‌گیرد. به تعبیری، آیا واقعا مسئله یادگیری (آمیخته با عمل) با دو مقصد الهی و مادی، دارای ابزارهای تمرکز یکسانی است؟! گاهی از اول به فردی یاد می‌دهند که درس را با دعای توسل بخوان و از معصومین(ع) کمک بخواه و گاهی هم به دیگری یاد می‌دهند که اگر می‌خواهی دکتر بشوی، اگر می‌خواهی فلان تفریح را داشته باشی و... یعنی این فرد از اول به عشق یک تنوع و تلونی به دنبال کسب تمرکز فکری خاص خودش است. با یک نوع تفاخر بر غیر به دنبال بدست آوردن تمرکز است. یعنی خلاصه آیا تمرکز در دستگاه اضطراب با تمرکز در دستگاه ابتهاج یکی است؟! یا مثلا اطلاعات عمومی که در آن نظام (اسلام) به این فرد تعلیم داده می‌شود، اول در سطح خود محله و نحوه شناختن حوائج محل است، بعد شناختن حوائج دستگاه اوقاف و شناختن حوائج حکومت (در محل) و بعد هم تدریجا به دنبال حوائج نظام (بالا تر از محل) است یعنی در نهایت «کلمه توحید» اصل قرار می‌گیرد ولی در سطوح مختلف فعالیت (یک وقت فعالیت فرد در محل است و یک وقت فعالیت فرد در منطقه و یک وقت هم فعالیت او در نظام است).

حالا آیا واقعا کارهایی که باید برای نظام انجام بگیرد اکثر آن به دست خود مردم به صورت مجانی انجام نخواهد گرفت؟! یعنی در خدماتی که مردم برای جنگ انجام می‌دادند دنبال گرفتن مزد بودند؟! مثلا وسایل دوخت لباس را تهیه می‌کردند و یا می‌دوختند و... اما همه مجانی بود. حتی آن به جنگ می‌رفت پولی نمی‌گرفت. مسلم این فرد اگر در شهر می‌ماند، بهتر می‌توانست خرج زن و بچه‌اش را تأمین کند ولی معلوم بود که همه به حداقل کفایت می‌کردند. این فردی که پارچه را توزیع می‌کرد پول نمی‌گرفت و... خلاصه آیا در ساعاتی که مردم برای اوقاف و نظام کار می‌کنند، در قبال آن ساعات پول دنیایی می‌خواهند دریافت کنند؟! یعنی می‌گویند چقدر پول

می‌دهید تا در مجلس روضه‌خوانی بیایم و گریه کنم؟! یا اینکه این نوع افراد منت هم دارند که مجلس گرفته‌اند و شرایطی را درست کرده‌اند که افراد به آنجا بروند و عزاداری‌کنند؟!

به هر حال اصل قضیه این است که در این دستگاه، محتوای آموزشی، رشته‌های آموزشی و مراحل آموزشی کلا فرق دارند. حالا برای چنین جامعه‌ای که نظام فرهنگی آن مختلف است، می‌توان گفت اعتبارات فرهنگی‌اش مثل اعتبارات دستگاه باطل است؟!

- ۱/۸ ضرورت مقدم کردن «مسائل نظام» بر «مسائل صنفی»، از سوی دانشگاهیان

یک بحث هم درباره این است که اگر بنا شد نیازهای توسعه اصل قرار بگیرد و کلیه ساختارها تغییر پیدا کند، حرکت از وضعیت موجود به طرف آن وضعیت چگونه تقسیم می‌شود و مثلاً چه مسائلی باید هم فعلی دانشجویان باشد؟ آیا باید نحوه برخوردشان با مطالب به صورت «خرد» انجام گیرد یا اینکه نحوه برخورد باید به صورت «کلان» باشد؟ یا اینکه اصلاً در برخورد اولیه باید از زاویه «توسعه اسلام» به مسأله نگاه کنند؟! آیا باید نزاع بر سر این موضوع باشد که بهتر است دین به پرورش اخلاق پردازد و دنیاداری را مثل غرب انجام دهیم و بعد بحث کنیم که آیا باید ما دانشگاهیان، طبقه حاکم باشیم یا روحانیت؟! اصلاً این نوع نزاع بر سر چه چیزی است؟! آیا در مورد برتری اسلام بر کفر است؟! یا اینکه اصل «برتری اسلام در برابر کفر» مغفول‌عنه واقع شده است؟! آیا این به معنای منزوی کردن اسلام در یک گوشه از زندگی (آن هم برای اخلاق فردی) نیست؟! که بعد هم مرتباً آن قسمت جزئی را کوچکتر کنیم مثل اینکه گفته شود: این بخش آن مربوط به «روانشناسی» است و آن بخشش مربوط به «حقوق شناسی» است و... و لذا در آخر کار فقط قسمت‌هایی در مورد «تحیرهای تنهایی» را به خدا و دین مربوط بدانیم ولی همین که یک نفر دیگر پیدا شد، رابطه ما را «روانشناس» تعریف می‌کند که چگونه باید باشد. مثلاً اگر آن فرد کودک هست، می‌گوید چگونه با او برخورد کنید و اگر خانواده هست می‌گوید چگونه برخورد کنید و همین طور. ولی فقط برای تفکرات تنهایی‌یمان، در عالم خلسه برویم و حیرت داشته باشیم ولی برای ارتباطمان با جامعه (از دو نفر گرفته تا جمعیت‌های زیاد) همه آنها را بشر مشخص و اداره می‌کند!

نحوه برخوردی است؟! آیا نزاع بر سر عدل و ظلم و معیار اصولی و پایگاه عدل و ظلم می‌باشد؟! آیا در مورد «توسعه اسلام در برابر استکبار» است؟! یا موضوع آن این است که، من مستکبرم یا تو مستکبری؟! آیا در مورد منافع قشر هست یا منافع مکتب؟!

الان بنشینند و مسایلی را که در دانشگاهها مطرح است ریز کنند و لیست بردارند تا ببینید چه مقدار از آن مسائل در مورد «توسعه کلمه توحید برابر کفر» است؟ یعنی مشخص شود نزاع بر سر چه چیزی است؟ و مذاکرات در مورد چه چیزی واقع می‌شود؟ مثلاً در زمان طاغوت یک عده سعی بر این داشتند که در محله مسجد بسازند تا محفلی درست کنند. یک عده هم سخنشان این بود که در مساجد بحث و دعوا در مورد شریعتی یا قادیانی یا بهائی‌ها و غیره بکنیم و یک عده هم می‌گفتند، حرف آقای خمینی این است که اصلاً باید با نظام ظالم مبارزه کرد و ایشان بعد هم که پیروز شد گفت باید با نظام آمریکا مبارزه کرد. یعنی «مقابله با استکبار» محور است و در طرح اشکالها هم زمینه‌های خواستگاه معضلات جامعه باید حول این محور باشد. پس معضل جامعه در مقابل با استکبار طرح می‌شود که چه چیزی هست و بعد هم گفته می‌شود که وظیفه من به عنوان یک دانشجو که می‌تواند کار فرهنگی کند در مورد این مطلب چیست؟ بحث در باب تبلیغ فرهنگی نیست چون تبلیغ فرهنگی را غیر دانشجویان هم می‌توانند انجام دهند. خلاصه محور این است نه اینکه همشان، همی باشد که منافع کلان (اقشار) یا منافع خرد در آن مطرح شود. اینکه خودشان شوری دارند، کار می‌کنند، درس می‌خوانند و...، اینها درست است ولی چه چیزهایی را در شبانه‌روز تحقیر و چه چیزهایی را تجلیل می‌کنند؟! در مجموع کسانی که در مذاکرات تحقیر می‌شوند (به صورت حساب سالانه) محاسبه کنند که چه چیزی تحقیر شده و چه چیزی متزلزل شده است؟! علاقه‌ها نسبت به چه چیزی سست و نسبت به چه چیزی تقویت شده است؟! آیا این نقدهایی که انجام می‌گیرد در پایان چه چیزی را در مجموعه زیر سؤال برده است؟! و در شرایط موجود اگر آن مطالب زیر سؤال برود، به نفع چه کسانی است؟ به نفع کلمه توحید است یا به نفع کلمه کفر؟ خراب الحمدلله رب العالمین به کلیاتی از بحثها اشاره شد تا ببینیم برادران چه سؤالهایی دارند!

۹- بیان تأثیر «الگوی مصرف» بر «وضعیت تولید»، و تأثیر آن از «توزیع درآمد»

برادر حسینیان: الگوی مصرف، نحوه تولید را معین می‌کند؟

(ج): و همینطور تقاضای اجتماعی را معین می‌کند.

(س): پس چه چیزی الگوی مصرف را معین می‌کند.

توزیع درآمد بر مبنای اصالت سرمایه باشد مشخص می‌کند که هر فردی پولدارتر است حق مصرف بیشتری هم دارد. یعنی براساس «سرمایه»، طبقاتی می‌کند و در نهایت انسان هم خودش یکی از کالاها می‌شود.

(س): آن وقت نظام طبقات مصرف در اسلام به میزان منزلتی که در نظام پیدا می‌کند حق تصرف هم دارد؟

(ج): خیر «حق تصرف» خیلی فرق دارد. در آنجا اصلا مصرف برتر برای «کلمه توحید» انجام می‌شود نه برای افرادی که پرچمدارند.

(س): بله، یعنی فرد هیچ مصرف اضافه‌ای ندارد.

(ج): احسنت، یعنی وقتی می‌گوییم باید کلمه توحید اعتلاء پیدا کند و مثلا اگر بخواهیم فلان کتاب را چاپ کنیم و به سراسر عالم بفرستیم یا بخواهیم این صدا را به سراسر عالم برسانیم، دنبال رسانه جمعی آن خواهیم بود و نه این که مثلا کاغذش زرکوب باشد یا تذهیب باطلا و یا نقاشی آنچنانی باشد.

- ۱۰۱ جمالی در باب «هنر اسلامی»

(س): پس مصرف برای هنر چه می‌شود؟

(ج): کیفیت هنر در آنجا متفاوت خواهد بود. مثلا ممکن است گفته شود باید سهل الوصول باشد، یا سرخط آمدن آن چگونه باشد، یا نحوه نشان دادن مطالب و تیتربندی آن چگونه باشد و... ولی اینکه رنگ‌آمیزی آن چگونه باشد، در این مورد دیگر نمونه‌ای نداریم که مثلا حضرت پیامبر(ص) یک نقاشی قشنگ کرده باشد و به وسیله آن نقاشی بخواهند کار مهمی انجام دهند. بله داریم که وقتی حضرت وارد خانه حضرت صدیقه طاهره(س) شدند (یک دفعه که وارد شدند و دیدند پرده. نو است برگشتند تا اینکه صدیقه طاهره(ص) پرده را پس فرستادند) وقتی می‌خواستند نماز بخوانند ظاهرا پرده معمولی که عکس گلی روی آن بود وجود داشت و حضرت می‌گوید: کنار بزن، «ذکر تنی الدنيا» دنیا را به یاد من می‌آورد! پس به ذهن می‌آید که این قبیل اشعاری که شعراء گفته‌اند و تمثیل‌های مادی را در آنها آورده‌اند، مجموعا (هنر ما) نوعی تحریک‌های مادی است. البته خوب چون ذائقه ما هم با این نوع امور خیلی عادت پیدا کرده، دیگر درک آن معنای هنری که در دعای ابو حمزه به کار رفته است خیلی مشکل است.

(س): البته یک تعبیرهایی هم از آن طرف وجود دارد که حضرت(ص) در توصیف حضرت زهرا(س) فرمود:  
«فاطمه گل است!»

ا توصیفی که ایشان از حضرت زهرا(س) می‌کنند که «فاطمه گل است»، مثل توصیفی است که ما می‌کنیم؟! حضرت می‌ایستد نماز می‌خواند و بند بند بدنش می‌لرزد و خدا و پیامبرش هم مباهات می‌کنند. حالا آیا واقعا مردم این نوع «زیبایی شناسی» (که همراه با لرزیدن و زرد شدن رنگ است) را می‌پذیرند؟! یا اینکه می‌گویند، چنین فردی تارک دنیا است!

برادر رضایی: مردم متناسب با سطح تولی‌شان از «گل» یک ادراکی دارند. و مسلم می‌توان در سطح تولی اعلاء و در سطح تولی نازل هم ادراکی داشت.

(ج): بله یک عارف از گل محمدی یک ادراکی دارد و یک نفر عاشق دنیا هم گلهای ایتالیایی و فرانسوی را به گونه دیگری می‌بیند و همین طور (مثلا) یک تاجر هم از «گل» حرف می‌زند برای اینکه به فکر تکثیر و فروش و صادرات آن باشد! و خلاصه همه اینها می‌گویند: «گل» ولی...

به هر حال مهم این است که چگونه در تعبیر و زیاراتی که برای صدیقه طاهره(س) هست اول با سلام به انبیاء الهی شروع می‌شود؟ و چه مناسبتی دارد که وقتی می‌خواهیم فاطمه زهرا(س) را زیارت کنیم، به انبیاء سلام دهیم؟! و به چه مناسبتی صدیقه طاهره(س) را مرتب با اوصاف پدرش نام می‌بریم؟! مگر خصوصیتی از خصوصیات پدر د راو هست؟! و همین طور خصوصیات شوهر و بعد هم خصوصیات خودش. و البته خصوصیات خودش هم در دو فصل مطرح است. یکی خصوصیتی که به سبب تحملهایی که کرده و دیگری خصوصیتی که مربوط به وجود خودش هست و البته همان خصوصیات هر کدامش قیامتی است! زکیه، عالمه، صدیقه، طاهره و... خلاصه در زیارات بر این خصوصیات تأکید شده است. و در هیچ کدام هم تعبیر دنیوی نیست، بلکه تعبیری مبنی بر مقابله ایشان با دنیا وجود دارد. در مقابله ایشان با دنیاست که دشمن هم با او مقابله کرده است.

- ۱/۱۰ تفوق «پرورشی» سبک هنری «ادعیه» نسبت به سبکهای هنری موجود

به هر حال در زیارات ائمه و در ادعیه‌ای که وجود دارد، اگر هم در یک گوشه‌ای فردی بتواند مطلبی در مورد دنیا و یا اموری که شباهت به آن دارد پیدا کند، مسلم غیر از کارهایی است که مثلا در اشعار انجام می‌گیرد. یقینا انسان نمی‌تواند بگوید که آنها (ادعیه) خالی از «هنر» است. می‌توان گفت سبک آن هنر، مبنای آن و ادبیاتش با هنرهای دیگر فرق دارد. و عجیب اینکه اینها بستر پرورش هم واقع می‌شود. حقا کدام شعر و کدام فیلم، بیش از این ادعیه قدرت پرورش دارد؟! حالا البته یک وقت است که ما مردم را بازی گوش بار می‌آوریم و بعد می‌گوییم بیایید در بازیها فلان بازی را انتخاب کنید! آن وقت خود اینکه «بازی» وسیله پرورش شود، با چه دستگاہی



سازگار است؟! اما اگر گفتید اصل «دنیا» بازی گر غرض از دنیا همین رفاه و توسعه رفاه است، پس در بازی، رفاه و تفریح واقع می‌شود. حالا ما می‌آییم این بازی را، بازی خیالی می‌کنیم و به آن شکل‌های مختلفی می‌دهیم و بعد اسمش را «هنر» می‌گذاریم! واقعا آواز برای شتر خوب است که او را با «نی» برانند، ولی برای آدم هم خوب است که او را با نی برانند (تا بگویم انبیاء هم باید نی هفت بندی بزنند که مردم نتوانند)؟! مثلا آیا پیامبر اکرم(ص) در برابر عمر بن عبدود نی به دست گرفتند. و شروع به زدن کردند تا مردم را به طرف دشمن تهییج کنند یا اینکه با ابزار دعای جوشن کبیر جلو آمد؟! واقعا این جوشن چه می‌کند؟! و باید حقیقتا انسان در این مورد فکر کند. یک وقتی است که می‌گویید خاصیت دعای جوشن در حفظ کردن انسان (به جای اسلحه) است، ولی یک وقت هم می‌گویید مکاره و امتحاناتی که پیدا می‌شود برای رشد انسان در جریان کمال و التفات به عالم آخرت است و این «هنر» است.

« ۲/۰۱ هنر»، مغیّر ارزشها و ارتقاء دهنده «جهت ابتهاج»

برادر ترابی: یعنی کار اصلی هنر این است که تلقی انسان را عوض می‌کند؟

ا.ج: نظام زیبایی و ارزش را عوض می‌کند. تلقی را عوض می‌کند و مهمتر اینکه که «جهت ابتهاج» را ارتقاء می‌دهد. در ارتقاء جهت ابتهاج (از یک سطح و افق به افق بالاتر) اگر هزار بار دعا را بخوانید، باز برای بار هزار و یکم برای شما ارتقاء بیشتر پیدا می‌شود. باید حفظ کردن این دعا در روح شما نقش ببندد و بعد هم در ذهن تا ملکه شود و سپس «مفاهیم» آن تدریجا به «اوصاف» تبدیل شده و اوصافش هم کم کم به ابتهاج متناسب با آن وصفها تبدیل شود و مسلم این امر یک هنر دیگری است.

البته ممکن است بگویید این مسأله با جامعه کنونی فاصله دارد و فعلا باید همین سر و صداها باشد، خوب می‌گوییم اشکال ندارد. ولیکن باید معلوم باشد که سمت‌گیری در چه جهتی است و اشتباه نکنیم که بیاییم همه را اهل تنبک و تنبور بکنیم! بلکه آن طرف قضیه باشد که همه را اهل دعا کنیم. البته این امور آهسته آهسته انجام می‌گیرد. (انشاءالله تعالی) و به هر حال باید دانشجوها ببینند موضوعاتی که باید در مذاکراتشان اصل قرار بدهند چه اموری است؟ و موضوعاتی که باید در کار و شغلشان اصل قرار بدهند چه چیزی است؟ ارتباطهایی را که باید از ارتباطهای اصلی قرار بدهند چه چیزی است؟ و خلاصه محور انتخاب همه اینها را در پشت سر رهبری (نسبت به مقابله با کفر) قرار دهند و هرگز هم سعی در جلو افتادن نداشته باشند.

«والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته»



بررسی جایگاه و وظیفه «دانشگاه» در

طرق اثبات «مطلقه بودن» به ولایت فقه و (پاسخ به شبهاتی در این خصوص)

بررسی جایگاه و وظیفه «دانشگاه» در «نظام ولایت اجتماعی»

جلسه ۴ تاریخ: ۲۲/۱۱/۷۲

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی (دفتر فرهنگستان علوم اسلامی)

طرق اثبات «مطلقه بودن» ولایت فقیه (و پاسخ به شبهاتی در این خصوص)

نام جزوه: بررسی جایگاه و وظیفه «دانشگاه» در «نظام ولایت اجتماعی» کد بایگانی کامپیوتری: ۰۱۰۰۹۰۰۴

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی تاریخ جلسه یا تدوین: ۲۲/۱۱/۷۲

عنوان گذار: ابراهیم نیک منش تاریخ انتشار: ۰۱/۰۴/۷۴

ویراستار: سید حسین حسینی تاریخ بایگانی: ۰۱/۰۴/۷۴

حروفچینی: واحد انتشارات تیراژ: ۱۰ نسخه

تکثیر از: واحد انتشارات نوبت تکثیر: اول

م الله الرحمن الرحیم

جلسه ۴ طرق اثبات «مطلقه بودن» ولایت فقیه (و پاسخ به شبهاتی در این خصوص) ۲۲/۱۱/۷۲

\*اصل بحث

- اثبات «اصلاق ولایت» از طریق «مصدق و موضوع»

برادر حسینیان: چند مطلب است که اگر مقداری بیشتر توضیح فرمائید استفاده می‌کنیم. یکی از مسائلی که قطعاً با آن برخورد خواهیم داشت، مسئله «ولایت مطلقه» است. اینکه مطلقه بودن ولایت تا چه حدی است و مرز آن

کدام است؟ آیا به «احکام» قید می‌خورد یا خیر؟ و... خلاصه در مورد این امور (در رو بناها) بیشتر توضیح بفرمائید.

- ۱/۱ بیان اختلاف نگرش در مفهوم «حکومت» و تأثیر این اختلاف در «اطلاق ولایت»

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: مهمترین مطلب همین است که آن کسانی که می‌گویند «ولایت، مقید به احکام می‌شود»، موضوعاً مفهوم «ولایت» را با «حکومت» به معنای «ناظم جامعه» اشتباه می‌کنند. چون اصولاً «حکومت»، ناظم جامعه نمی‌باشد بلکه حکومت، توسعه دهنده جامعه است.

- ۱/۱/۱ نظریه «حکومت برای ایجاد نظم»، وجه مشترک سه نظر متفاوت فقهی

برادر ترابی: یعنی به نظر شما ریشه اشکال به این مسأله برمی‌گردد؟

(ج): بله. یعنی اگر حکومت «ناظم جامعه» باشد و توسعه‌ای هم در کار نباشد، اختیارات حکومتی هم همان خواهد بود که شیخ در «مکاسب» فرموده است؛ مثلاً شامل غیب و قصر و قضاوت و... می‌شود. و تازه با مشکل بتوان گفت، چنان ناظری (بر جریان امور) است که اگر فردی تخلف از احکام کرد، با او مقابله می‌کند. البته معنای نظم هم در اینجا این خواهد بود که دارای یک قدرت مالی و نظامی و قضائی هست که از تجاوز هر متجاوزی جلوگیری می‌کند. نهایت اینکه یک فرهنگ ساده‌ای را هم (در حد آموزش قرآن و اخبار و یا دارا بودن علم کلامی که اگر فردی شبهه‌ای کرد علماء هم جواب او را بدهند) داشته باشد و خلاصه بعید است بتوان بیشتر از این امور از آن مطالب چیز دیگری بدست آورد.

بنابراین اگر حکومت، فقط ناظم هست و برای جامعه هم کمالی فرض نشد، حتماً «ولایت» محکوم احکام خواهد بود. و در این صورت، «ولایت» را باید در «فقه» پیدا کرد. یعنی در «احکام تکلیفی» باید دنبال این بود که چه اموری می‌گویند فقیه مکلف به انجام آنها هست (آن هم در صورتی که مثلاً یک فقیه و غیره).

البته ممکن هم هست فردی ادعا کند که از لسان دلائل وارده اصلاً بیش از این مقدار بدست نمی‌آید و لذا حتی خیلی‌ها در معنای سلطنت و داشتن قوه نظامی هم تردید می‌کنند؛ بعضی‌ها می‌گویند در جامعه اسلامی نباید هرج و مرج باشد و لذا لازم است یک نفر (سلطان) اداره جامعه را به عهده بگیرد. عده‌ای هم مثل آقای گلپایگانی یک قدم نزدیکتر می‌گویند: «اگر همه زمینه‌ها فراهم شد خوب است فقیه این کار را انجام بدهد». از اینجا این مسأله هم معلوم می‌شود که رأی مرحوم میلانی و یک عده دیگر که «حکومت الکل فی الکل» (دموکراسی) را

قبول داشتند، از قبیل رأی کسانی است که «سلطنت» را قبول دارند. یعنی اینها (مرحوم میلانی و...) می‌گویند باید مردم سلطان داشته باشند، لذا باید آن (سلطان) را انتخاب کنند. و مسلم این نظر، به مسئله «فقاہت» ربطی ندارد. اما در نظر آقای گلیپاگانی (که به رأی امام نزدیکتر است) این می‌گوید، وظیفه فقیه است که اگر قدرت داشت امور را بدست بگیرد.

به هر حال در کل این سه نظر، حکومت، موضوعاً «ناظم جامعه» یعنی پیشگیر از تخلف و دفع کننده مهاجم خواهد بود. معنای مهاجم را هم این می‌دانند که مثلاً عده‌ای لشکر بکشند و هجوم کنند تا زمینی را بگیرند یا هتک ناموسی کنند یا زنی را اسیر کنند یا مالی را ببرند و یا... یعنی در واقع همان چیزی که در باره یک دزد و یا فاجر و جائز فردی (در یک محل) قابل ملاحظه است در اینجا ذکر می‌کنند. می‌گویند: همان گونه که ممکن است یک نفر دزد باشد و بخواهد مال عده‌ای را ببرد یا یک گردن کلفتی بخواهد به ناموس فردی تجاوز کند (مثل یک لات در یک محله) و یا فردی بخواهد دیگری را از خانه‌اش بیرون کرده و عصب کند و... همین مسأله را در سطح دو جامعه بزرگ می‌کنند و بعد می‌گویند: ممکن است عده‌ای لشکرکشی کنند و بخواهند زمین یا اسیر یا اموال و یا... بگیرند. و لذا باید یک نفر با آنها مقابله کند و همینطور لازم است لشکری داشته باشد. چنین فردی همان «سلطان» است. همین طور که اگر در داخل کشور فردی خواست بی‌نظمی و اغتشاش کرده و یا عده‌ای بر دیگران ظلم و تجاوز کنند، «سلطان» لازم است تا از این امور پیشگیری کند.

- ۱/۱/۲ تناسب نظریه «حکومت برای ایجاد توسعه» با دیدگاه «اطلاق ولایت»

به هر حال باید توجه داشت که مفهوم «سلطان» به معنای ناظم (موضوعاً) غیر از موضوعی است که الان مبتلابه بشر امروزی است! بله، ممکن است یک وقتی معنای سلطنت و حکومت و ولایت همین بوده است. یعنی امکان این هست که بگوئیم در یک زمانی معنای حکومت همین بوده که آقایان می‌گویند. ولی باید توجه داشت که این «امکان»، بازگشت به اموری می‌کند که خدمتتان عرض می‌کنم:

ام حساسیتهای بشر»

اولاً اینکه الان «نظام حساسیتهای بشر» توسعه یافته است. یعنی مثلاً الان «اذا أمر المولا بعبده» نداریم. در نظام اداری فعلی اینکه فردی (مثلاً) ده هزار غلام یا ده هزار کنیز بخرد و بخواهد ملکش را با غلام و کنیز اداره کند مطرح نیست. الان مسأله «استخدام» مطرح است و تازه آن هم با یک پیچیدگی خاصی وجود دارد حتی در یک شرکت و در نمونه حکومتی مادی آن اما در قدیم یک نفر ثروتمند، افراد (غلامان) و املاکی را می‌خریده و اینها را

اداره می‌کرده است. بله امکان داشت یکی، دو نفر را هم اجیر می‌کرد که نمی‌توانست آنها را بخرد. مثلاً مستوفی (کسی که صورت دخل و خرج‌ها را بنویسد) و یا منشی (حساب‌کننده) داشتند و امکان نبود اینها را بخرند و یا اینکه یک نفر مالک خیلی خیلی بزرگ پنج، شش نفر اعوان و انصار می‌خواستند که اینها برای او کار دخل و خرج ملک و کار غلام و کنیزهایش را در دیوان و دفتری بنویسند و برای او گزارش بدهند ولی می‌توانسته بقیه افراد را غلام بخرد. یعنی از خزانه‌دارش گرفته تا تمام کارگروهایش می‌توانستند غلام باشند. اما در یک رده‌ای که (نسبت به اطلاعات آن زمان دانشمند بوده‌اند) نمی‌توانستند اینها را بخرند، اجیرشان می‌کردند ولی اکثر کار و قاعده هرم را غلامها تشکیل می‌دادند. و حتی مراتب بالا هم چند مرتبه‌ای نبوده بلکه یکی، دو واسطه بیشتر نداشته است. خلاصه مشکلات نظام اداری الان (اصولا) قابل طرح نبوده است. الان اگر یک شرکت را ملاحظه کنید، اولین مسأله آن جمع شدن اعتبارات است. یعنی پول یک نفر نیست که کار می‌کند بلکه چند نفر با هم شریک می‌شوند. دوم اینکه وقتی شریک می‌شوند به فکر این می‌افتند که پول دیگران را جمع بکنند. یعنی شرکت سهامی عام و یا خاص درست می‌کنند تا پول دیگران را جمع‌آوری کنند (این قسمت مربوط به قدرت مالی است). و بعد هم از بانکها اعتبارات تولیدی یا توزیعی می‌گیرند و مسلم بانک هم پولها را جمع می‌کند. پس اینها در اول کار به صورت یک مجموعه و سازمان در جامعه عمل می‌کنند. در مورد ایشل حقوقی و استخدامی و تشکیلاتیشان هم یک طرف، نظام دولت مطرح است و در طرف دیگر، ضوابطی که خودشان برای آئین‌نامه شرکت یا اداره تنظیم می‌کنند. و خلاصه در این امور، هیچ کجای آن «إذا أمر المولا بعبده» وجود ندارد! اصلا آن نوع کار مطرح نیست. حالا این مسأله در شکل بسیار خرد (یعنی در یک شرکتی که با ده، بیست نفر آغاز به کار می‌کند) وجود دارد تا یک شرکتی که کاملاً بزرگ می‌شود و می‌گویند ششصد یا هفتصد نفر در آن کار می‌کنند و همین طور تا شرکتی که دارای چند هزار نفر نیروی کار هستند. به هر حال این ملاکها و ضوابطی که (در سطحهای مختلف گردش عملیات) برای کارگزینی قرار می‌دهند، اصولا با آن نوع کار که یک آمر و یک به صورت فردی باشد، متفاوت است. در آنجا حداکثر مثل یک مغازه است و چند تا شاگرد، ولی اینجا اصلا صاحب کار افرادی را که به عنوان شاگرد استخدام می‌کنند اصلا نمی‌بیند و آنها را نمی‌شناسد. و حتی یک وکیل هم نیست که این کار را انجام بدهد و برگردد، بلکه یک مجموعه‌اند که باید در ارتباط با هم کار کنند.

حالا می‌خواهم عرض کنم، الان حساسیتها (یعنی برتری جوییها، منصب طلبیها) از قبیل آن مناصب و آن ارتباطات (برای تمایلات ریاست طلبانه بشر) نیست. یعنی شکل و فرم دیگری دارد. الان شکل آن، شکل «سازمانی» است. الان ابزارهای قدرت یک مدیر به گونه دیگری شده است. الان یک مدیر قوی و خوب (در کار

فکری) مثل کسی است که بتواند یک جدول ضرب درست کند و بعضی از خانه‌هایش را خودش پر کند و دیگران را در پرکردن خانه‌های خالی هدایت کند. مثل اینکه وقتی ما در برابر یک جدول قرار بگیریم که بعضی از خانه‌هایش پر و بعضی خالی است، اگر جمع و ضرب را بدانیم می‌توانیم طبق ترتیب جدول، عملیات را انجام دهیم. یعنی در واقع این جدول نوعی «تمثیل نظام یافته» است که انسان با دیدن مشابهت‌ها (در جدول) می‌تواند به نتیجه برسد. حالا یک مدیر اجتماعی هم باید به گونه‌ای صحبت کند که مثل آن جدول ضرب ذهن افراد خود به خود به طرف حرفی حرکت کند که مورد نظر مدیر است. یعنی ذهن افراد را هدایت کند. اما آن مدیری که بخواهد «بند و بست» کند، مدیر روز مره‌ای می‌شود و زود هم به زمین می‌خورد! آن کسی که بتواند ذهن را مدیریت کند، مسلم مدیریتش هم دوام بیشتری دارد. یعنی (مثلاً) در شورا، مدیریت فکری می‌کند و در نهایت رأی را به سمت آن چیزی که خودش می‌خواهد تثبیت می‌کند. در واقع مثل آن است که معاونینش را اقناع کند و در همان جهت هم ببرد. به عنوان مثال در تمام مدتی که برادرمان آقای مرعشی در سازمان صنایع بود حتی یک بار هم با معاونین و مدیرهای زیر دست خود درگیری شدید نداشت. برای اینکه با مباحثه کار می‌کرد. همین که می‌دید حل نشد یک دور دیگر بحث را ادامه دهید و آن وقت در مباحثه، هدایت‌های جزئی را انجام می‌داد تا اینها را به آن مطلبی که می‌خواهد برساند. اما مدیر هم که بخواهد با داد و فریاد جلو برود، قطعاً طرف‌هایش هم در مقابل او داد و فریاد می‌کنند. (مثل آن مدیری به فردی گفته بود، «غلط کردی» و او هم در جواب گفته بود خودت غلط کردی!!). خلاصه با «مدیریت خانی» در تشکیلات فعلی نمی‌توان کار کرد چرا که فرد در نظرش این است که این مدیر نمی‌تواند من را اخراج کند. می‌گوید: من براساس یک ضوابطی به اینجا آمده‌ام و بر اساس یک ضوابطی هم باید از اینجا بروم و لذا من باید مواظبت بر آن ضوابط داشته باشم که آنها نقض نشود. پس این نحوه کار غیر از نمونه «خانی» صورتی که در رده اجیری بود، اجاره‌اش را فسخ می‌کردند و اگر غلام بود اصلاً او را می‌فروختند!

بنابراین الان جامعه به صورت تصمیم‌گیری فردی اداره نمی‌شود. اصل «تصمیم» زمینه‌سازمانی دارد، نحوه تصمیم‌گیری سازمانی است و حتی (الان) کیفیت اجرایش نیز سازمانی است. در واقع کارها دارای یک تقسیم کار و تناسب و طبقه‌بندی است و اصولاً وضع آن مثل سابق نیست. پس حساسیتهایی که هم اکنون در «ریاست» طرح می‌شود با حساسیتهایی که در ریاست‌های زمان‌های پیش طرح می‌شد، موضوعاً مختلف می‌باشد. در آن زمان‌ها اگر «سازمان» (به این معنا) قابلیت ادراک هم داشت، قابلیت تحقق نداشت ولی هم اکنون محقق و عینی

است. حالا این که این سازمان باطل است و شما می‌خواهید سازمان حق درست کنید حرف دیگری است و لکن الان کارها «سازمانی» انجام می‌گیرد.

در نتیجه مهمترین مطلب این است که تنوع کارها و وحدت آنها ما را ملزم می‌کند تا نظام ارتباط کارها (مثل یک منطق) امورات را هماهنگ کند. همانگونه که «منطق»، افکار و احتمالات را هماهنگ می‌کند.

- ۱/۱/۲/۲ بیان سازمانی شدن «منطق تفاهم»

مسأله‌ای که در اینجا وجود دارد، نظام یافتن «منطق» از یک شکل ساده به یک شکل پیچیده‌تر است. یعنی سازمانی شدن منطق تفاهم. این حرف به این معناست که وقتی مردم استندهایی می‌کنند تا چیزی را به یکدیگر بفهمانند با استندهایی که (در آنجا) قدرت تفاهمش ضعیف هست، بسیار تفاوت دارد. یعنی مردم سعی می‌کنند احتمالات خودشان را به گونه‌ای منتقل به غیر کنند که آن طرف، خودش به یک استنباط برسد نه اینکه به دلیل قاطعیت یک فرد، فرد دیگری تبعیت کند. به عبارت ساده مثل آن است که در یک خانه‌ای پدر سالاری وجود دارد. می‌گویند: چون پدر این را گفته پس باید گفت چشم و روی حرف بابا حرفی نزدا ممکن است عین همین مسأله در فامیل هم باشد که می‌گویند چون فلان فرد بزرگتر فامیل است پس نباید روی حرف او حرفی زد. ولی یک صورت دیگر هم این است که اگر چه مدیر شروع به استدلال منطقی هم نمی‌کند، ولی یک موضعی می‌گیرد که آن طرف مقابل را به فکر می‌برد و در نهایت آن فرد می‌گوید: من به همان نتیجه‌ای رسیدم که شما رسیدید!

تولی و ولایت کنونی دیگر مثل دراویش و یا خوانین به صورت فردی نیست و هر قدر هم «منطق سازمانی» توسعه جدید پیدا کند، مشارکت همگانی در تصمیم‌سازی یکدیگر بیشتر می‌شود و لذا ح تصمیم‌گیری، جمعی‌تر انجام می‌گیرد. پس «تصمیم‌سازی» یعنی همین که شما یک احتمالی را در ذهن فرد منتقل کنید تا آن فرد در نهایت (خودش) به مطلبی که شما می‌خواهید برسد. پس این مسأله هم مرحله دوم است که مفاهمه اجتماعی تغییر کرده و به عبارتی مفاهمه اجتماعی، «سازمانی» شده است.

- ۱/۱/۲/۳ بیان سازمانی شدن زندگی اقتصادی مردم

مطلب دیگر (ثالثاً) اینکه «زندگی اقتصادی» و زندگی عینی مردم هم سازمانی شده است. مثلاً در آن طرف دنیا یک کارخانه ورشکست می‌شود و در نتیجه مصرف شما (در این طرف دنیا) تغییر می‌کند. مثلاً اگر یک شرکت بزرگ ژاپنی (مثل شرکت‌هایی که در ژاپن جزء ارکان هستند) ورشکسته شود، بلافاصله قیمت «ین ژاپن» پائین



می‌آید و در نتیجه سهام آن نزول می‌کند. و چون سهام‌دار ژاپن فقط ژاپنی نیست. تاثیر خودش را خواهد گذاشت. علاوه بر این وقتی در آنجا حجم تولید ناخالص ملی پائین بیاید (یعنی ارزش پول آنجا در مقابل پولهای دیگر دنیا پائین بیاید)، جایگاه پولها در ارتباط با یکدیگر عوض می‌شود چون اینها در یک مجموعه کار می‌کند و در نتیجه قدرت خرید شما در مقابل گرانی و ارزانی «دلار» تغییر می‌کند. و اگر دلار هم تغییر پیدا کند به همان نسبت در قیمت آن چیزی که شما از مغازه می‌خرید فرق پیدا می‌شود. یعنی قدرت خرید پول شما که در جیب شما بوده با قدرت خرید یک شرکت در آن طرف دنیا ارتباط دارد. اگر شما در قدیم «طلا» در اختیار داشتید (حالا چه ذخیره می‌کردید یا امانت می‌گذاشتید و یا آن را قرض می‌دادید) اصلا ارتباطی به طلای فرد دیگری نداشت. یعنی اصولاً مسئله حمل و نقل و سوق و... در شکل فعلی قابل طرح نبود. «سوق» در وضعیت کنونی بدون «بازار ارتباط» فعلی ممکن نیست. یعنی وقتی «بین ژاپن» در مجموعه پولها و مجموعه پولها بر پول شما و پول شما هم بر آنها می‌تواند اثر بگذارد، که این چیزها وجود داشته باشد: اول اینکه «قدرت محاسبه» باشد. آن نوع قدرت محاسبه‌ای که مثلاً بخواهند با چرتکه عمل کنند (به گونه‌ای که مدت‌ها طول بکشد تا جمع و خرج یک شرکت معلوم شود که آیا ورشکسته هست یا نه) اصلاً قابل قبول نیست. دوم بعد مسأله «ارتباط سهام» است که باید وجود داشته باشد. اینکه پولی متعلق به یک نفر باشد خیلی تفاوت دارد با این که سهامهائی شکسته شود و مثلاً آثار این شکست در شرکت‌های دیگر هم ظاهر شود. یعنی سرمایه‌دارانی در اینجا و جای دیگری نیز سهام دارند و در نتیجه این شکست، اثرش فراگیر خواهد شد. بعد اگر همه این امور واقع شد این مسأله مطرح می‌شود که چاپ اسکناس در دنیا بازگشت به «حجم تولید ناخالص ملی» دارد و انتشار آن در سنجیدن نسبت بین «چهار بازار» است یعنی بازار «کار، سرمایه، کالا و پول».

«پول و کار» فرق دارد؟!!

حجۃ الاسلام والمسلمین حسینی: «کالاهای سرمایه‌ای» لقب «سرمایه» دارد. مثل اینکه اگر شما جاده، خیابان، دانشگاه بسازید یا ماشین آلات وارد کنید و... کلاً اینها را جزء «سرمایه» حساب می‌کنند. به عبارت دیگر، ابزار و امکاناتی که برای تولید کالا مورد استفاده قرار می‌گیرد «سرمایه» نامیده می‌شود. این مسأله غیر از محصولاتی است که برای مصرف (نه برای ابزار شدن) استفاده می‌شود که به آن محصولات، «کالا» اطلاق می‌شود مثل لباس، خوراک و امثال ذلک.

بنابراین اول نرخ بازار کار، کالا، سرمایه و پول را بررسی می‌کنند و سپس اجازه اسکناس داده می‌شود. اصلاً آمار گرفتن و موضع گرفتن نسبت به اینها، بدون ابزار عینی موجود قابلیت تحقق ندارد. مثلاً اگر الان شما اتومبیل یا تلفن و تلگراف را حذف کنید و در عین حال بخواهید همین چهار بازار را برای نشر اسکناس در نظر داشته باشید، چه میشود؟! مسلّم هر فردی در هر جای کشور اگر قیمت را بخواهد باید قیمت سبد کالا در «بازار تهران» را بداند و مثلاً اگر بخواهند از شیراز یا اصفهان به تهران بیایند مدت‌ها طول می‌کشد. بنابراین وسیله لازم دارند و محتاج نمونه‌برداری هستند تا نرخ کالا را بدست آورند. پس کلاً ابزارها، وسایل ارتباط، امکانات ارتباط، جاده‌ها و مقدمات ارتباط، مثل تلفن و تلکس و... تا ابزارهای محاسبه، همه آنها امکان ارتباط بین تولید شما و تولید دیگران را می‌دهند. به عبارتی، امکان‌مشارکت شما با دیگران را در شکل اجتماعی فراهم می‌کنند نه مثل آن شرکتی که شما بیائید بین خودتان و یک نفر دیگر قرار داد شرکت بنویسید. در واقع شما وقتی می‌توانید مشارکت معمولی داشته باشید (یعنی بگوئید بین مجموعه درآمد من با مجموعه درآمد دیگری چه نسبتی وجود دارد) که یک ابزار و مقدمات ارتباطی این چنینی هم وجود داشته باشد.

- ۱/۱/۲/۴ تغییر مفهوم «دفاع» بخاطر توسعه یافتگی نظام جهانی

پس کلاً از نظر تمایلات روحی و نظام حساسیتها و از نظر ادبیات تفاهم اجتماعی و همچنین از نظر امکانات اقتصادی (موضوعاً)، موضوع جامعه تحول پیدا کرده است. در نتیجه الان بدون «حکومت و هدایت» این کارها را نمی‌توان انجام داد. یعنی الان تصمیم‌گیری در «سطح کلان» و تصمیم‌گیری‌های در «سطح نسبت بین امور» مطرح شده است. آن وقت‌ها در مورد «نسبت بین امور» اصلاً نمی‌توانستند تصمیم بگیرند. الان موضوع «ولایت»، ولایت در نسبت بین امور و توسعه یافتن این نسبت (توسعه یافتن سازمان) مطرح شده است. به عبارتی چه زمانی «قدرت» بالا می‌رود؟ وقتی تنوع و تعدد و وحدت نسبت بین امور بیشتر شود. در این صورت نسبت تأثیر افزایش پیدا می‌کند. لذا در اینجا «حاکمیت‌وع پیدا می‌کند ولی نه از قبیل آن موضوعاتی که در سابق بود که مثلاً به اراضی یا انفس یا اعراض هجوم کنند. الان برتری در موازنه سیاسی، برتری در موازنه فرهنگی و برتری در موازنه اقتصادی مطرح شده بدون اینکه حتی یک نفر هم در کشور شما بیاید و از لب مرز پا این طرف‌تر بگذارد! یعنی جهان تبدیل به یک «نظام» شده است. لذا «حاکم» به صورت‌های قبل نمی‌تواند حکومت کند و موضع‌گیری حاکم در پیدایش مبتلاء به فردی اساس می‌باشد. موضعی را که نظام حکومتی می‌گیرد برای مسلمین موضوع‌ساز میشود و لذا مبتلابه موضوعات احکام (فردی) به صورت اجتماعی ایجاد می‌شود. مثلاً با یک تصمیم‌گیری، «مهاجرت» درست می‌شود. حالا شما چه علاقه به سفر داشته باشید یا نداشته باشید، شیئی ایجاد می‌شود که

مجبور به مسافرت خواهید شد چه به طرف شهر یا روستا. در هر حال شرایط ابتلاء به یک حکم و خروج از ابتلاء به آن ایجاد می‌شود.

پس مسلم الان «حکومت» معنای تنظیم در شکل ساده قبل را نمی‌دهد. حالا در این صورت ما می‌توانیم بگوئیم، اسلام (مکتب) محکومیت و مهجوریت را در موازنه جهانی امضاء می‌کند؟! یا اینکه باید گفت اصلا لازم نیست حکم جهاد هم در فتوایتان باشد که آیا در «زمان غیبت» جهاد هست یا نه؟! چرا که اصولا در وضعیت کنونی معنای «دفاع» یک معنای دیگری است. اگر الان شما بخواهید مدافع حریم الهی باشید باید حرکت شما (در موازنه) حرکت انفعالی نباشد و اگر حرکت شما انفعالی بود، قدرت دفاع هم ندارید. ولی اگر حرکت شما، حرکت فعال باشد یعنی محدث حوادث به نفع توسعه اسلام باشید معنا ندارد که حکومت را به «سلطنت برای نظم» معنا کنید.

- ۱/۱/۲/۴/۱ بیان تفاوت معنای «تسلط کفار بر مسلمین» در گذشته و حال

حالا سؤال مهم اینجا است که مسأله «سبیل کفار بر مسلمین» (موضوعا) در قدیم و حالا چه تفاوتی کرده است؟ آیه می‌گوید: «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا». آیا «سبیل» در موازنه جهانی (سیاسی، فرهنگی و اقتصادی) یا «سبیل» در یک معامله جزئی که یک نفر کافر با یک نفر مسلم انجام می‌دهد؟! یعنی مثل زمان سابق است که گفته شود با استفاده از آیه «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا»، اگر کافر در معامله‌ای بر سر مسلمان کلاه بگذارد معامله‌شان باطل است و قاضی باید علیه آن معامله رأی دهد؟! قطعا الان نحوه این «سبیل» با آن «سبیل» فرق دارد. این «سبیل» اصلا قضاوت بردار نیست. در مورد این «سبیل» باید شما در موازنه برتر شوید تا «سبیل» وجود پیدا نکند. یعنی از قبیل «دفع» است نه دفع سبیل بوسیله حاکم یا قاضی. به عبارتی باید قرار گرفتن در ضعف و منزلت محکومیت و مقهوریت پیش‌گیری شود. نه اینکه اگر شما در موازنه شکست خوردید یک قاضی باطل می‌کنم و رأی به بطلان اصل موازنه می‌دهم و مثلا پلیس هم بیاید و آن مال را بگیرد و به این دیگری بدهد اصولا قضیه این چنین نیست.

- ۱/۱/۲/۵ اختلاف شیوه اخباریون و احوالیون در برخورد با «ابزار مفاهمه»

حالا در مورد استفاده از آیات و روایات هم گاهی با ادراک جزئی به سراغ آنها می‌آیند که مثل استفاده اخباریین می‌شود. یعنی اصل دانستن «ابزار مفاهمه» (ابزار مفاهمه یعنی کلمات و الفاظی که از معصومین صلوات الله علیهم اجمعین رسیده است). ولی یک صورت هم این است که مفاهیم ابزار مفاهمه را به میدان می‌آورید و لوازم عقلی

مفاهیم را نیز محاسبه می‌کنید که این مثل کاری است که «اصولیین» انجام می‌دهند. و یک وقت هم هست که لوازم عقلی مفاهیم و موضوعات را ملاحظه می‌کنید. یعنی در واقع از مفاهیم، مجموعه‌سازی می‌کنید و می‌گوئید مصداق این (مفهوم)، موضوعا غیر از آن مجموعه دیگر است که قطعا در این فرض، باید دنبال علم اصول دیگری بود و به تکمیل علم اصول موجود پرداخت. ولی به هر حال قبل از اینکه آن علم اصول بدست آید، صحبت ما این است که الان حکومت، کفر، رهبری حوادث سیاسی، فرهنگی، اقتصادی جهان را در دست دارد و در این صورت آیا تولی به ولایت کفر جایز است؟! قطعا جواب منفی است. دوم اینکه آیا در برابر تهاجمی که کفر از طریق موازنه‌های سه‌گانه بر علیه کلمه توحید و بقاء و جریان آن در جامعه انجام می‌دهد، باید شما دفاع بکنید یا خیر؟! اگر بخواهید دفاع بکنید باید بپذیرید که معنای ولایت (موضوعا) معنای دیگری است و مبتلا به هم یک مسئله دیگری غیر از مسئله نظم جامعه می‌باشد.

\*نتیجه گیری: عدم تقیید «ولایت» توسط «احکام»

در این صورت، برای این ولایتی که می‌خواهد موازنه را تغییر بدهد، آیا یک حکم یا ده حکم یا ابواب فقه (موضوعا) قابلیت قید زدن دارند یا موضوعا منزلت «ولایت» از منزلت یک حکم یا چند حکم یا کلیه احکام بالاتر است و اصولا قابلیت تراحم با آنها را ندارد؟! چرا؟ برای اینکه بقاء اصل دین به خطر می‌افتد. چگونه است که در قضیه «دفاع» مسأله را به هیچ چیزی مقید نمی‌کنند؟! در اینجا هم چنین است. به عبارت دیگر در اینجا توسعه قدرت در موازنه (که مصلحت نظام است) نه تنها اساس و مبنای امکان جریان احکام، بلکه امکان بقای یک اعتقاد در جامعه می‌باشد.

- اثبات «اطلاق ولایت» از طریق «حکم»

- ۲/۱ بیان تقدم ولایت بر احکام بخاطر اصل بودن آن در جعل احکام

بنابراین تا اینجا، بحث به صورت مصداقی مطرح شد و این غیر از آن است که موضوع «ولایت» و بگوئیم، «عدل» برای «ولایت» است و یا اینکه «حکم» برای «کمال» است و در نهایت به مسأله ولایت برسیم. بنابراین در مورد مسأله «ولایت فقیه» از دو راه می‌توانید وارد شوید: اول، «حکما» و دوم «موضوعا». اگر حکم را از احکام «اصول اعتقادات» بگیرید (که منزلتا حاکم بر «فقه» است) «ولایت»، اصل در جعل احکام می‌شود و لذا تقدم دارد. دوم «موضوعا» است که اگر گفته شود از نظر حکمی مسأله اثبات شده نیست، ولی نمی‌توانید بگوئید «دفاع» هم

مطرح نیست. مسأله «دفاع» در شرایط فعلی ایجاب می‌کند که منزلت اختیارات «ولی» هم عرض با منزلت سایر احکام و بلکه کل آنها نباشد.

۳- پاسخگوئی به شبهه «رجوع انتخاب ولی به رأی مردم»

برادر رضایی: شبهه دیگری که بعد از مسأله مطلقه بودن ولایت مطرح می‌شود اینکه انتخاب ولی (در سیستم موجود) نهایتاً به مردم برمی‌گردد.

۱- ۳/۱ اخذ «دین» در انتخاب «خبرگان نظام»

(ج): جواب این سؤال را در جلسه قبل گفته‌ام و آقای ترابی هم آن را نوشته است! به عبارت دیگر مسأله به این برمی‌گردد که ملاک آراء چیست؟ یعنی رأی که مردم به خبرگان می‌دهند برای منافع مادی است؟! یعنی فردی را معین می‌کنند که وضع پولی‌شان خوب شود؟ دنبال انتخاب دکترای اقتصاد هستند یا اینکه وقتی خبره را انتخاب می‌کنند، قصدشان انتخاب عالم دین است؟ در واقع عالم به دنیا را انتخاب می‌کنند یا عالم دینی بصیر به دنیا؟ یعنی در اصل انتخابشان، انتخابی است که «دین» در آن اخذ شده یا «دنیا»؟!

(س): انتخابی است که دین در آن اخذ شده است.

(ج): در این صورت، با وکالت مجلس متفاوت خواهد بود. در وکالت مجلس لزومی ندارد که اینگونه باشد. در آنجا گفته می‌شود یک نفر را می‌فرستیم که برای ما پل بزند، آب بکشد، سد درست کند و از این قبیل کارها، ولی در این انتخاب (خبرگان) اولین قدم، مسأله تمییز مردم نسبت به بصیرت در دین است. بعد گفته می‌شود تمییز خود این افرادی که بصیر در دین هستند نسبت به ابصر در دین (و مصالح دین در دنیا). حالا آیا خبرگان، ابصر در مصالح دین را انتخاب می‌کنند یا ابصر در دنیا؟! یعنی مثلاً چرا خبرگان یک نفر مثل مصدق السلطنه را انتخاب نمی‌کنند؟! چرا به سراغ آقای جواد لاریجانی نمی‌روند که (مثلاً) ریاضیاتش هم از آقای خامنه‌ای بهتر است؟! چرا دنبال متخصصینی در دنیا نمی‌روند؟ بلکه دنبال ابصر در حفظ دین هستند.

حقوق «امر اداره نظام

بنابراین اخذ در انتخاب‌ها، توجه به «دین» است (این اصل اولیه است). اصل دوم این است که اگر مردم در مقام اجراء حامی فردی نباشند، اجراء (تحققاً) متوقف می‌شود ولو اینکه علی‌این‌ابی طالب (ع) در صحنه حاضر باشد.

بنابراین یک مسأله «موضوع انتخاب» است و دوم، خود انتخاب به عنوان پشتوانه عملی و اجرایی، حالا سؤال مهم همین جاست که آیا یک دین در زمان غیبت ولی‌اش می‌تواند غیر از تحقق را بپذیرد؟ آن هم برای نظامی که می‌خواهد متکفل تحقق شود؟! اصلاً موضوع این «دین»، «تکفل تحقق» است. (این مسأله نکته ظریفی است) یعنی گاهی می‌گویند «اعلم» ولو هیچ فردی هم از او تقلید نکند و یک وقت هم گفته می‌شود «اداره بکند ولو هیچ فردی دنبالش نیاید» که در این صورت معنایش این می‌شود که آن دین در موضوع اداره حرفی ندارد. اگر موضوع کار، «اداره» است چگونه می‌توان شرط و مقوم و ماهیتش را از آن حذف کنید و بگوئید هر چند که هیچ فردی برای اداره همراهش نباشد؟! مسلم در این صورت ولی‌ای برای اداره معین نکرده‌اید.

آن وقت براساس همین ملاک، چگونه معصومین(ع) پسرشان را به همراه ولایت جور (مثل خلفای اهل تسنن) برای جنگ با رومیان می‌فرستادند؟! قطعاً ملاک این است که پرچم اسلام برابر پرچم کفار زمین نماند. مثل آن که سبط اکبر رسول‌الله(ص) همراه لشکر عمر یا عثمان برای جنگ می‌رود. یا حتی خود وجود مولی‌الموحدين(ع) مشاوره نظامی به عمر می‌داد. و نمی‌گفت که حکومت این افراد باید ساقط شود بلکه از بالاترین حقها (که حق صدیقه طاهره(س) و حق خودش هست) به خاطر زمین نیفتادن پرچم اسلام می‌گذرد.

بنابراین معنا ندارد که نسبت تحقق از پشتوانه خود تحقق سلب شود به گونه‌ای که بگوئیم برای تحقق یک شرطی می‌گذاریم ولو آنکه محقق نشود. مسلم این امر، شرط تحقق نمی‌باشد و معنا ندارد که شرط تحقق، ناقض ماهیت خود تحقق باشد.

اس): روشن نیست که این شبهه را چه کسی وارد می‌کند؟

اج): اگر کسی بگوید اعلامیت در فقه شرط است اگر چه خبرگان تصویب نکند پس این چیزی که خبرگان تصویب کرده دیگر حاکم نخواهد بود. در این صورت به این فرد می‌گوئیم تو در احتیاطات از علی بن ابی طالب(ع) مقدس تر شده‌ای! اگر مردم بخواهند یک نفر ملتزم تر از علی بن ابی طالب(ع) به اسلام پیدا کنند، باید تو را نشان بدهیم!! می‌گوید چرا؟ می‌گویم برای اینکه وقتی علی بن ابی طالب(ع) دید که عموم مردم او را انتخاب می‌کنند از حقوق اصلی خودش گذشت اگر چه علم داشت که عموم هم به خطایح هستند. یعنی ولایت اسلامی مشروط به «تحقق» می‌شود نه اینکه به «عدم تحقق» مشروط باشد. در واقع شرط آن نمی‌تواند ناقض تحقق باشد.

برادر ترابی: الان سؤالهایی هم که در جامعه مطرح است تقریباً از همین ناحیه می‌باشد که اگر (مثلاً) مردم تشخیص دادند که این مسأله حق نیست یا آن فرد اعلم نیست یا یکی از آن شرایط ندارند یا شرایطی را داشته و فرضاً از بین رفته است و... خلاصه نقش مردم در این مسائل چه می‌شود؟

(ج): اولاً حتماً یادتان هست که گفتیم آراء دینی مردم ایشان را انتخاب کرده است و ثانیاً این آراء دینی، شرط تحقق برای هر مکتبی است.

(س): چون «شرط تحقق» است، آن احتمال را نفی می‌کند؟

(ج): بله. و به عبارتی اگر شما این شرط را حذف کنید و بگوئید من یک شرطی می‌گذارم که محقق نشود این دیگر شرط تحقق نیست.

(س): یعنی قاطعیت در عمل، این احتمالات را نفی می‌کند.

(ج): بله. در واقع این مطلب یک برهان دیگری است. یعنی اگر شما بگوئید شرط می‌کنیم که «اعلم» باشد اگر چه مردم رأی ندهند و محقق هم نشود! در این صورت اگر این «شرط تحقق» را قرار دادید و (در عمل) محقق هم نشد، سؤال می‌کنیم که بعد از آن چه چیزی محقق می‌شود؟ مسلم ولایت کفر! خوب شما که با قرآن استدلال بر وجوب دفاع کرده و گفته بودید حتماً باید مقابله کرد و هیچ حکمی هم نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد، حالا چگونه این احتیاط جلوی اصل آن حکم را گرفت؟! (این دیگر چگونه احتیاطی است؟!)

(س): یعنی در واقع مرحله‌ای می‌شود؟

(ج): در حقیقت مترتب می‌شود.

برادر رضایی: آن مسأله شرط لازم و کافی را که مطرح می‌کنند با این شرط تحقق چه ارتباطی پیدا می‌کند؟ یعنی ممکن است گفته شود تبعیت از آن (اعلم) می‌کنیم چون شرط لازم را دارد اگر چه شرط کافی را ندارد.

(ج): ما مسأله «کفایت» را در «تحقق» ذکر کردیم و اصولاً «کفایت» را (موضوعاً) از بحث‌های دیگر خارج کردیم. یعنی «تحقق» شرط کافی و «دینی بودن»، شرط لازم است.

- ۳/۳ بیان علت تقدم رأی «خبرگان نظام» بر آراء سایر مجتهدین

اس): حالا بحث این است که اگر ولایت اجتماعی را با ولایت تاریخی و تکوینی مرتبط می‌دانیم وف خود معصوم را مطرح می‌کنیم در این صورت که آراء مردم نقش در مسأله ولایت داشته باشد و مردم بتوانند هر فردی که قید دینی بودن را داشته باشد انتخاب کنند، معنایش این نیست که خود «معصوم» تصرف کرده است و در واقع رضایت معصوم را از این طریق بدست آوردیم؟

اج): خیر. یک بحث این است که از نظر ملاکهای موجود فقهی مسأله چگونه می‌شود که همین راهی است که بیان شد. یعنی بحث را در «موازنه» و «دفاع» می‌بریم و می‌گوئیم در اینجا احدی نمی‌تواند رأی بدهد که «دفاع» لازم نیست و آن هم «نظام» می‌خواهد و نظام اجتماعی‌اش هم چنین است و خلاصه مجرا می‌خواهد و مجرایش را هم «نظام» معین می‌کند و فقط، «دینی بودن» را هم شرط انتخاب قرار می‌دهد والا نمی‌توان گفت که اگر مجلس خبرگان (مثلا) هفتاد نفر مجتهد هستند، خوب هفتصد نفر مجتهد هم در «حوزه» یک چیز دیگری می‌گویند خیر، مجلس خبرگان «برای نظام» است و اگر مسأله «نظام» مطرح شد، آن مجلس هشتصد نفری که در «نظام»، تعریف، جایگاه، حدود و اختیارات و ارتباط با مردم و انتخاب آنها نداشته باشد، رأیشان هم فایده‌ای ندارد.

برادر ترابی: چون تحقق دارد؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بله. علاوه بر تحقق، نظام هم هست.

اس): در این صورت اگر «شرط تحقق» است پس چرا خود حضرت امیر(ع) در آن شورای معروف مسأله را قبول نکردند؟

اج): این مسأله مثل آن است که در مجلس شورای اسلامی یا در هر مجلسی، اکثریت یک رأی می‌دهند و نمی‌گویند که اقلیت رأی ندهند. می‌گویند رأی مخالف خودش را بدهد، بیرون بیاید، حتی اعتراض کند و احیاناً در بعضی از جاها می‌گویند خود وکیل استعفا کند. ولی در هر حال اگر پلیس خواست این قانون را اجراء کند، آیا ایشان به عنوان متخلف مقابله می‌کند یا اینکه همراهی خواهد کرد؟

اس): مجبور به همراهی است.

اج): به هر حال شخص می‌تواند مخالفت کند!



(س): بله یعنی وظیفه‌اش این است که تبعیت کند.

(ج): احسنت، بین مخالفت در حین اتخاذ تصمیم و رأی با مخالفت پس از تحقق فرق است و قطعاً مقابله‌هایی که حضرت صدیقه طاهره (س) و علی بن ابی طالب (ع) با حکومت شیخین کردند، نشان دادند که ما به خلافت اینها راضی نیستیم. یعنی رأیشان را اعلام کردند ولی در هنگام تبعیت هم متتابع شدند. در صدمات مختلف بر خود پرداختند، نرخ این بود که به مردم عالم بگویند که ما به آن رأی راضی نمی‌باشیم ولی آیا بعد از آن هم همراه بودند یا خیر؟ مسلم همراه بودند. پس در چیزی که اعلام عدم رضایت کردند، بعد خودشان را کنار نکشیدند که مثلاً بگویند حالا که اینها با ایرانی‌ها جنگ دارند دیگر ما کمکی نکنیم! خوب قطعاً (در عالم ملکوت) «عمر» از «شاه ایران» بدتر بود و شکی نیست که خباثت او بیشتر از شاه ایران بوده است، ولی به این دلیل مدافع شاه ایران نشدند. چرا که آنها می‌خواستند «پرچم کفر» را غالب کنند و در دست اینها «پرچم اسلام» بود (اگر چه خودش خبیث‌تر می‌باشد).

- ۳/۳/۱ سلب ولایت از ولیّ توسط رأی خبرگان نظام

(س): در این صورت چه زمانی «حکومت» یا «ولیّ» در اثر انحراف و خطا قید می‌خورد که مردم موظف به مقابله با آن باشند؟

(ج): باید خبرگان (مجرای قانونی) نفی کند.

(س): یعنی پس از این تبدیل به «طاغوت» شده و بعد نفی می‌شود؟

(ج): بله، خبرگان نفی می‌کند، یعنی نظام نفی می‌کند. مگر اینکه کل نظام (مثل نظام یزید) فاسد شود که قیام در برابر آن واجب می‌شود. این یک مسئله دیگری است و اساسش هم این است که آن فردی که نگهبان نظام شمرده می‌شود، علیه خود «اسلام» حرف بزند. مثل یزید که بر علیه «اسلام» حرف می‌زد و از قومیت عرب و بنی‌امیه طرفداری می‌کرد.

- ۳/۴ بیان تفاوت میان «رجوع» به حکام جور با «التزام عملی» به ایشان تحت پرچم اسلام

(س): پس وقتی عنوان «طاغوت» حمل می‌شود که «کل نظام» فاسد شود. پس اینکه در روایات هست که همکاری با آنها با رجوع به آنها را نفی می‌کنند، آیا مثلاً در زمان عمر نفی و منعی برای رجوع نبوده است؟

اج: ائمه(ع) در زمان عمر یا در زمان خلفای عباسی و امثال ذلک به اصحابشان دستور به التزام عملی می دادند.

اس: اما در روایات «رجوع» را نفی کرده اند.

اج: «رجوع» غیر از «التزام عملی» تحت پرچم اسلام است. مثلاً حضرت به زراره می گوید: «چرا به نماز جمعه شان نمی روی؟! این حرف معنایش غیر از آن است که برای کار دنیائی مان دنبال آنها برویم. یک وقت است که ما از آنها کاری می خواهیم مثل قضاوت و... تا منافع خودمان را از آنجا بدست دادند و ما شرکت می کنیم. می گویند چرا شرکت کردید؟ می گوئیم چون این امر برابر کفار مطرح است. پس دو مسأله هست. وقتی در برابر کفار روم لشکرکشی کردند در لشکرشان می روند و آنجا جانشان را هم به خطر می اندازند. من باب مثال اگر بگویند تو که نمی خواهستی برای اینها کارگری هم بکنی و مزد بگیری، حالا داری جانت را فدایشان می کنی؟! در جواب می گویند، برای اسلام آمدم و نه برای اینها!

- ۳/۵ طریق جمع بین «اطلاق ولایت»، با «تقیید ولایت» توسط ضوابط خبرگان

برادر حسینیان: پس از یک طرف پرچم بدست «ولی» داده شده و از یک طرف هم «خبرگان» مواظب ایشان هستند؟! در این صورت اگر «ولی» حاکم بر جهت باشد دیگر معنا ندارد که امر ایشان را به قواعد و ضوابطی قید بزنند. به عبارت دیگر در صحت و بطلان همین تصمیم گیری خبرگان، آیا ضوابط خبرگان ملاک قرار گرفته است؟ یعنی اطلاق «ولایت» با این ضوابطی که خبرگان دارند چگونه جمع می شود؟!

اج: ضابطه ای که اینها دارند، فقط ضابطه خروج از عدالت است. یعنی مثلاً رأیی را که (ولی) می گوید خودش به آن ملتزم نباشد. مثل آن چیزی که در باره «اعلم» گفته می شود. یعنی شما وقتی می فهمید «اعلم» فاسق است که حرفی را که خودش می زند و مردم را امر به آن می کند خودش عمل نکند. در قضیه آقای شریعتمداری (آن موقعی که بنا بود رأی به خلاف ایشان بدهند) من به آقای راستی گفتم، نظر فقهی شریعتمداری در مسئله حکومت چیست که ایشان گفتند در مصاحبه ای که با «مجله الهادی» داشته است، مسأله حکومت را به گونه ای قبول داشته که الان ملتزم به آن نمی باشد!

اس: و به خاطر همین هم عدالتش ساقط شد؟

اج: بله.

اس): حالا چه بسا که نظرش برگشته باشد؟!)

اج): خوب باید بیاید از نظر علمی (از هیئت استفتاء تا جلسه درسش) برهانش را نقض کند. خدا آقای بروجردی را رحمت کند. فتوایی داد و دو سال بعد آن را نقض کرد. گفتند آقا زشت است. فتوا را چاپ کرده‌ای و... ایشان گفت: «لکل یوم رجل». این استدلالهایی که الان به ذهنم رسیده آن موقع نمی‌دانستم. پس اگر همین آدم (الان) نتواند رأی‌های قبلی خود را نقض کند، معنایش این است که هنوز آن احتمال در نظرش احتمال برتری است.

اس): یعنی ظاهراً در تعیین ایجاد حادثه این مسئله ملاک نیست .

خواسته فردی بگویند، ما باید دنبال آمریکا برویم و باید حکومت کفر را بپذیریم!

اس): شاید مصلحت نظام اسلامی باشد!

اج): خیر. اینکه شما راحت می‌گوئید مصلحت است یک وقت است که دنبال آن «زنده باد آمریکا» هم گفته می‌شود! که این دیگر مصلحت نظام آمریکا است نه مصلحت نظام اسلامی! یعنی مثلاً وقتی که یزید می‌گوید «لعب الهاشم بالملک» (اصلاً خبری نیست). آیا می‌توان گفت که مصلحت عالم اسلام این بوده که چنین بگویند؟!!

- ۳/۶ نحوه طرح مسئله ولایت مطلقه برای طلاب حوزه

خلاصه من به نظرم می‌آید که با آقایان طلاب از این راه وارد نشوید. اصلاً از موضع برتر مسائل را مطرح کنید نه از موضع شبهات شما بروید سراغ راه حلها و در این صورت اصولاً اینکه از کجا حرکت کنیم موضوعاً از بین می‌رود. و بنظر من می‌آید در حوزه هم کسی مخالف مطلقه بودن به این معنا نیست به شرطی که شما از راهی بیائید که سبیل کفر را بر اسلام نشان دهید و بعد پاسخش را هم (از راهی که دیروز عرض کردیم) بگوئید که مثلاً حالا ما باید چه مسائلی را مورد توجه قرار دهیم و چگونه موضع بگیریم؟

برادر ترابی: یعنی اگر تعارض را بین مجموعه‌ای از احکام با کلمه توحید یا دین قرار دهیم دیگر نمی‌توانند آن را نفی کنند.

اج): خلاصه به عنوان مثال احدی قبول نمی‌کند که به آنها گفته شود ما می‌خواهیم نماز بخوانیم ولی در رکوع و سجودش او را یهودی‌ها و مسیحی‌ها را بگوئیم! مسلم این را قبول نمی‌کنند. و در هر حال اگر شما بتوانید در باره

«توسعه» خوب صحبت کنید و مطالبتان را تنظیم کنید، احدی نیست که بگوید توسعه کفر باشد و اسلام از بین برود!

برادر حسینیان: «ضرورت توسعه» را هم در مسأله «موازنه» بیان می‌فرمائید؟

(ج): خیر. ضرورت توسعه در جای دیگری بیان شد. در قسمت اخیر (اصطلاحاً) از مصداق آغاز کردیم. یعنی بشر فکر دارد و این فکر او احتمالاتی را نیز به ذهنش می‌آورد و این احتمالات هم قابل انتقال به غیر است. در هر حال بوسیله نوشتن، گفتن و... به نسل‌های بعد می‌رسد تا اینکه وقتی در سیر تاریخی به مسأله نگاه می‌کنیم، احتمالات انباشته شده قابل قیاس با احتمالات غیر انباشته شده و احتمالات ساده نمی‌باشد. الان ریاضیات آماری، ریاضیات نسبیّت به محاسبه کردن موضوعاتی‌ش قابل طرح نبوده است. مثلاً در آن زمان‌ها اتمبیلی نبوده که شما بگوئید دیفرانسیل چگونه باشد. چه احتمالی در باره ساختن دیفرانسیل بدهند، در آن زمانی که اصل ماشینش نبوده است؟ یا مثلاً چرخش دو هزار دور در ثانیه مطرح نبوده است تا ببیند محور این را از چه چیزی درست کنند که بتواند با بلبرینگش رابطه داشته باشد. پس احتمالاتی که پس از انباشته شدن، قابلیت ملاحظه عقلانی دارد، با احتمالات غیر انباشته شده قابل قیاس نیست. بنابراین «تکامل»، لازمه احتمالات (در جریان تاریخ) است. «تکامل»، لازمه طبیعی پیدایش حساسیتها در تکامل تاریخ است. یعنی اگر سیر عالم به طرف کمال است، طبیعی است که موضوعاتش (چه موضوعات ذهنی یا عینی) هم عوض می‌شود و در یک نظام جدید قرار می‌گیرد. مثلاً در نظام قدیم استفاده از آیه «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً» در مورد اینکه گفته شود ما در نظام موازنه ارزی شکست می‌خوریم، اصولاً معنا نداشت و می‌گفتند این آدم دچار خیال شده است. درست برعکس، حالا هم اگر فردی بگوید موازنه اقتصادی نداریم باید به او بگوئیم دچار خیال شده است.

برادر رضایی: در دستگاه موجود. هم (با بحث طبقه‌بندی) خیلی راحت مسأله را جدا می‌کنند و موضوعاً این مسأله را به دست علوم تجربی می‌سپارند و می‌گویند این قسمت مربوط به دین هم نیست.

(ج): اگر می‌گویند در آنجا عدل و ظلم نداریم، آیا باید برهان بیاورند یا خیر؟ عدل و ظلم نداریم یعنی چه؟ یعنی آیا معنا ندارد که در موازنه، کفار بر مسلمین پیروز شوند؟!

(س): اصلاً به این مسأله توجه ندارند و آن را نمی‌بینند.

(ج): در این صورت باید به این افراد گفت، دید جهانی‌شان دچار «صرع» شده است!

اس): در نهایت می‌گویند اگر شما هم تمدن وسیع‌تری ایجاد کرده‌اید، باز آن هم نوعی سلطه است.

اج): به عنوان مثال در این قضیه‌ای که بین کویت و عراق واقع شد و از سازمان ملل هم آمدند، به هر حال اینها بر عراق سلطه‌ای پیدا کردند یا آنها سلطه نبود؟! یعنی بالاخره بین سلطه کفر با سلطه اسلام تفاوتی نیست؟!!

«والسلام علیکم و رحمۃ اللہ و برکاتہ»



بررسی جایگاه و وظیفه «دانشگاه» در

بررسی «فضایی» حاکم بر دانشگاهها و طرق «تهذیب» آن

بررسی جایگاه و وظیفه «دانشگاه» در «نظام ولایت اجتماعی»

جلسه ۵ تاریخ: ۸/۱۲/۷۲

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی (دفتر فرهنگستان علوم اسلامی)

بررسی «فضای» حاکم بر دانشگاهها و طرق «تهذیب» آن

نام جزوه: بررسی جایگاه و وظیفه «دانشگاه» در «نظام ولایت اجتماعی» کد بایگانی کامپیوتری: ۰۱۰۰۹۰۰۵

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی تاریخ جلسه یا تدوین: ۸/۱۲/۷۲

عنوان گذار: ابراهیم نیک منش تاریخ انتشار: ۰۴/۰۴/۷۴

ویراستار: سید حسین حسینی تاریخ بایگانی: ۰۴/۰۴/۷۴

حروفچینی: واحد انتشارات تیراژ: ۱۰ نسخه

تکثیر از: واحد انتشارات نوبت تکثیر: اول

م الله الرحمن الرحيم

جلسه ۵ بررسی «فضای» حاکم بر دانشگاهها و طرق «تهذیب» آن ۸/۱۲/۷۲

\* مقدمه - ریشه‌یابی علت تناقض موجود میان «بنیان نظام اسلامی» با «مبانی

تعاریف کاربردی علوم»

۱ - مبتنی بودن نظام اخلاق غرب بر توسعه نظام مادی





حجة الاسلام والمسلمین حسینی: مطلبی که به نظر من باید در آن تأمل کرد، وجود یک تناقض و ناهنجاری و عدم تلائم و هماهنگی جدی در «بنیان نظام جمهوری اسلامی» با «مبانی تعاریف کاربردی علوم موجود» است. یعنی کلا تئوریه‌ها (در علوم نظری، تجربی و انسانی) همبافت با تمدن مادی بشر هستند و از «فلسفه اخلاقی» حمایت می‌کنند که نظام ارزشی آن فلسفه اخلاق بر پایه «دنیا پرستی» است. یعنی اساس فلسفه اخلاق همبافت با علوم و تمدن مادی موجود جهان این است که باید توسعه حساسیتها هماهنگ با توسعه تفاهم اجتماعی (در جهت یک فعالیت دائم التزاید اقتصادی) باشد. و لذا مفهوم تهذیب شدن حساسیتهای روحی این خواهد بود که با توسعه تفاهم در لذت طلبی اجتماعی سازگار باشد و در نتیجه تخلف از آن، نوعی زشت خوئی به حساب می‌آید.

بنابراین اگر در دیدگاه اسلامی گفته می‌شود کلام صدقی که موجب هتک مؤمن یا هتک اسلام شود قطعاً حرام است و برعکس کذبی هم که به وسیله آن دم محترم حفظ شود حتماً واجب است (پس در تزامم بین تکالیف نظر به اهمّ می‌شود)، اما در دیدگاه غربی کل «نظام اخلاق» بر پایه توسعه نظام مادی تعریف می‌شود. خلاصه «اسلام» توسعه تقرب به خدای متعال و توسعه کلمه توحید و علاقه آخرت را اصل در نحوه «پرورش» می‌داند. همینطور برای سالک (چه فرد و چه جامعه یعنی چه یک نظام در سیر توسعه الهی‌اش، و چه یک فرد در سیر خود به سوی خدا) هر مرحله در جریان تکامل به مقتضای خودش باید از منابعی که منتهی به «فرامین وحی» می‌شود شناخته شود. ولی آنها می‌گویند، باید بسنجیم و آثارش را کاربردی ملاحظه کنیم و در نتیجه متناسب با آن، نظام ارزشی جامعه را هدایت کنیم.

۱/۱ - ریا و نفاق، اساس دیپلماسی کفار

«ریا در آن دیدگاه اگر منشاء اعتماد به عالم دنیا (به گونه اجتماعی) می‌شود، فعل مستحسنی گویند یعنی به آن «نفاق» گفته نمی‌شود. می‌گویند به وسیله این ریا، نفاق، کتمان، کذب و... یک درجه جامعه به رشد نزدیک می‌شود و تفاهم اجتماعی‌شان در تسخیر عالم ماده و ارضاء نیاز و توسعه احساس نیاز به رشد خواهد رسید»

\* اصل بحث

۱ - فضای موجود دانشگاهها، فضای «پرورشی اخلاق مادی غرب»

پس زیربنای «اخلاق»، ابتهاجات مادی و توسعه آنها می‌شود. و لذا کلیه دستگامه‌هایشان بر این مبنا قرار دارد و این امر به منزله یک سرچشمه‌ای است که هر گونه شجره متفاوتی که در علوم می‌بینید، از این سرچشمه آبیاری می‌شود. البته این مطلب در تمام شئون علوم آنها وجود دارد تا آنجا که اساس «تمدن مادی» قرار می‌گیرد.

پس فضای نظری که الان دانشجو در آن نشو و نما می‌کند چنین فضائی است. یعنی فضای «پرورش اخلاق مادی غرب»! البته فطرت الهی جوانها بر خلاف این فضا اقتضاء می‌کند و علاوه، نظام اسلامی هم او را با عوامل دیگری بر علیه این جریان تحریک می‌کند. لذا در ضمیر ناخود آگاه جوانها (من حیث لاپشعر) این ناهنجاری پیدا می‌شود و با دو تحریک متناقض و ناهماهنگ سرآغاز یک فعالیت درونی در نظام حساسیتهایشان خواهد شد. مسلم هر یک از دو تحریک به جهتی دعوت می‌کنند. حالا اگر در نحوه ارضاء، شرائط تحرک حساسیتهای، اندیشه‌ها و فعالیت‌های عینی دارای زمینه الهی بود، مسلم این بُعد پرورش پیدا می‌کند و طرف مقابل تضعیف می‌شود و اگر بالعکس آن بود، طبیعتا رفتارها نیز مادی خواهد شد.

۱/۱ - ضرورت ارائه تعریفی جدید از «توسعه مبتنی بروحی» برای تهذیب فضای مزبور

بنابراین اگر دانشگاهها بخواهند مفهوم حرکت سیاسی (موضع‌گیری سیاسی) فعال را در محیط خود جریان دهند باید این امر به گونه‌ای باشد که ترسیمی از وضعیت مطلوب سیاسی، فرهنگی و اقتصادی هر چند به اجمال برای جوانها ارائه شود. یعنی استراتژی‌ای و راهی برای رسیدن به آرمان‌های نظام اسلامی تحویل دهند نه اینکه «توسعه» را همانگونه تعریف کنند که علمای تمدن مادی تعریف کرده‌اند که در این صورت استراتژی رسیدن به آن هم همان راه آنان خواهد بود. یعنی معتقد به یک تعمیر ناموزون از تمدن مادی نباشند که در عمل وجه غالبش هم تمدن مادی می‌شود که اگر چنین شد، طبیعی است حساسیتهای جوانان ها هم ارضاء نمی‌شود و نخواهند پذیرفت.

مثلا اگر بگویند برای تند کردن آهنگ تحقیقات، «اختلاف طبقاتی» را هدف قرار می‌دهیم!

تحقیقات» با «ایجاد اختلاف طبقاتی» در نظام غرب

قطعا این امر، برای «جوان» قابل قبول نیست. چرا؟! به نظر ما آن جوان فهمیده می‌گوید، تمدن مادی از طریق ایجاد یک دسته‌بندی (در قدرت تأثیر برای توسعه ارضاء مادی) امکان این را پیش می‌آورد که در بین جوانها توسعه حساسیت بوجود آید. یعنی اگر طبقاتی شدن را هدف قرار می‌دهند برای این است که در هر طبقه نسبت

به طبقه بالاتر «تمنی» پیدا بشود و بعد که «تمنی» پیدا شد (یعنی در واقع آن چیزی که خودش می‌خواست نتوانست بدست بیاورد) این طبقه نسبت به طبقه بالاتر احساس حقارت می‌کند و بعد، این احساس حقارت و حسادت، زمینه «حرص» را درست خواهد کرد. لذا فرد تلاش برای خروج از حقارت می‌کند و این تلاش برای خروج، تداوم و توسعه «ذکر» نسبت به دنیا می‌آورد و از حاصل «توسعه یاد دنیا»، ملکه حرص ایجاد می‌شود. بنابراین وجود حرص در انگیزه‌ها برای آنها زمینه توسعه و گسترده‌تر شدن احساس نیاز می‌شود. و در نهایت می‌گویند اگر این احساس نیاز را به عنوان یک انرژی و قدرت برای تحقیقات بکار اندازید، تکنولوژی برتر درست می‌شود.

### ۱/۲/۱ - تساوی مفهومی «فساد اخلاق» مصطلح با «اخلاق مدیریت جدید»

پس نظام و سازمان مادی بدون این انرژی، نه خودش و نه عناصرش و نه کیفیت ارتباطش با جهان توسعه پیدا نخواهند کرد. در واقع این امر بنزین توسعه این نظام و این تمدن و این اخلاق است. در آن دیدگاه گفته می‌شود: آنچه شما (مسلمین) به نام فساد اخلاق مطرح می‌کنید، ما به عنوان «اخلاق مدیریت جدید» می‌دانیم! یعنی می‌گویند: باید «تعاریف حقوقی» هماهنگ با «تعاریف توسعه» بشود و نه برعکس. به عبارتی باید تخلف و عدم تخلف با «توسعه نظام» هماهنگ شوند نه اینکه توسعه نظام بوسیله تخلفهای مطرح شده از طریق نظام حقوقی و ارزشی، قفل شود. می‌گویند: «ارتقاء وجدان بشر چیزی جز جریان توسعه احساس نیاز و ارضاء آن نیست». ابزارهای ارضاء نیاز، ابزارهای توزیع ثروت، قدرت و اعتبارات فرهنگی (چه در شکل حقوقی که حقوق عمومی را نشان دهند و چه حقوق خاص منزلتهای سازمانی و چه حقوق اساسی که اداره حکومت را نشان بدهند) باید با «ابزارهای توسعه حساسیت» سازگار باشد. و اگر این سازگاری را پذیرفت، آن وقت توسعه تکنولوژی که ابزار توسعه تسخیر جهان ماده هست بدست می‌آید.

### ۳/۱ - انفکاک دائمی «اخلاق و دین» با «علم»، اقتضای نظام غربی

بنابراین در نظر آنها اینکه بخواهیم «اخلاق و دین» را با «علم» آشتی دهیم معنا ندارد! اینکه «هدف» را «دین» و «طریق زندگی» را «علم» معین می‌کند، بی‌معناست. می‌گویند: «باید طریق زندگی با ح هدف زندگی، مبنای زندگی و ابزار زندگی (همه اینها) با هم هماهنگ باشند. یعنی «توسعه تکنولوژی»، توسعه حرص نسبت به دنیا را می‌طلبد و ابزارهایش هم در بخش حکومت، اقتصاد، اخلاق فردی، روابط زن و مرد و... مشخص شده است».

خوب این امر آن چیزی است که در دانشگاه تدریس می‌شود و جانمایه علمی است که به دانشجو تحویل داده می‌شود. حالا در مقابل، «نظام اسلامی» عشق به خدا، وسیله بودن حیات نسبت به عالم آخرت و عشق به ایثار، فی‌سبیل الله را مبنا قرار داده است. در این صورت طبیعی است که اگر ابزارهای این امر (یعنی ساختارهای اجتماعی متناسبش) در سطوح مختلف (از متد علوم و تحقیقات گرفته تا ابزار توزیع قدرت، ثروت و اعتبار فرهنگی و همچنین راهی که نظام اسلامی برای توسعه احساس ایثارگرانه و شدت حب به طرف خدا می‌خواهد طرح کند) ارائه شود و در ضمن هماهنگ هم باشند، قطعاً جوان‌ها به طرف انقلاب خواهند آمد مگر افراد نادر و کمی. چرا که گرایش اکثر مردم عالم، گرایش فطری است و الان هم بلوغ فعلی سؤالات عالم به حدی رسیده که چنانچه نظام ولایت الهی در موضع‌گیری‌های نظری و تحقیقاتی، پرورشی و سیاسی و عینی و اقتصادی جوابگو باشد، مردم عالم هم به طرف اسلام گرایش پیدا می‌کنند. و در نتیجه رفتار مادی گرایانه، بی‌آبرو خواهد شد و تمایل عمومی هم از آن جهت برطرف می‌شود به گونه‌ای که در خود نظام جمهوری اسلامی احتمال بروز نفرت عموم نسبت به رفتارهای مادی و شایع شدن تمایلات در جهت دیگر بسیار تقویت خواهد شد.

۱/۳/۱ - تبیین مبانی توسعه تمدن اسلامی، راه نجات جوانان از انحراف

به نظر ما اگر صحبت از این می‌شود که چرا جوانها به طرف فساد راه می‌افتند، علت آن است که راه توسعه تمدن اسلامی برای آنها ابداع تعریف نشده است. اینکه شما «عشق به خدا» را در شکل فردی‌اش در کتب اخلاقی‌تان بیان کنید کافی نیست. باید مشخص شود همین «عشق»، چه ساختار اجتماعی‌ای را در «مدیریت» پیدا می‌کند؟ به عبارتی این «عشق» و «انرژی»، همبافت با کدام «ماشین مدیریت» است؟ این مسائل تعریف نشده است. تازه برعکس به دانشجو هم گفته می‌شود، برو در دستگاه دیگر مشاهده کن که آنها چگونه ساختار سازی می‌کنند! مسلم در دستگاه دیگر مادی با این بنزین و سوخت و این انرژی کار نمی‌کنند. اصلاً آن سوخت با این انرژی اختلاف مولکولی دارد!

۴/۱ - بیان ضرورت و مکانیزم برپائی «مناظره» در دانشگاه، برای ایجاد اعتماد عمومی

نسبت به مدیریت اسلامی

خلاصه معین شدن ناهنجاریهای موجود بهترین شیوه سیاسی «ایجاد اعتماد عمومی» نسبت به مکاری برای حل معضلات است. مثل ایجاد میزگردها، ولی نه اینکه هر فردی یک گوشه مطلب را بگیرد و خودش هم ادامه دهد. واقعا مناظره باشد ولی مناظره‌ای که هدایت شود. مناظره‌ای که در معرض عموم باشد و آنها را تحریک به

شناختن ریشه‌های درد کند و در نتیجه دعوت به همکاری برای مبارزه با معضلات و پیدا کردن راه‌حلها داشته باشد.

بنابراین تنها شیوه ایجاد شرایط، «توسعه امنیت فرهنگی» برای دانشجویها است. مثلا این چند نهادی که مربوط به نظام است و در دانشگاهها فعالیت دارند اصلا کاری به عموم بچه‌ها نداشته باشند. اینها همین اعضای خودشان را پانزده روزی یکبار جمع کنند و جلسه بگیرند و در آن جلسه مناظره هم یک برنامه مشخصی وجود داشته باشد. مثلا در این ۲۴ جلسه‌ای که در عرض یک سال دارند (در سطوح مختلف به صورت یک زنجیره واقعی) مشکلات را تعقیب و آنها را معرفی کنند، به گونه‌ای که انگیزه اینها تماما برای کارهای مختلف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در موضوع رفتارهای روحی، ذهنی و عینی کلیه افراد شدیداً توسعه حساسیت پیدا کند.

۵/۱ - ضرورت «تحقیر فکری و عینی» افراد منحرف و اجتناب از «تحقیر سیاسی» آنها در دانشگاه

یعنی به نظر من، ضعیف بودن تحرک همین مجموعه‌های داخلی و ناهنجار بودن رفتارشان نسبت به بیرون، اساس عدم توسعه‌اشان شده است. اینها باید به گونه‌ای حرکت کنند که خود به خود «عزت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی دانشجویی» در بین دانشجویان پیدا کنند و نه عزت حکومتی! یعنی برتری منزلت تحلیل، برتری منزلت حساسیت و برتری منزلت انتخاب موضوع عینی برای فعالیتشان، نسبت به دانشجویان دیگر روشن شود. مثلا اینکه با دانشجویان برخورد شود که موی سرتان پیداست و شما چنین و چنان هستید و... عزت دانشجویی آنها را از بین میبرد. اصلا باید به گونه‌ای شود که تدریجا افراد تمایل پیدا کنند تا در جلسات اینها بیایند و اینها هم باید مشروط بپذیرند. یعنی هر عضوی که می‌آید «تعزز» بکنند. به هر حال اینها باید بتوانند دانشجویان دیگر را تحقیر کنند ولی نه از موضع تکیه زدن به «قدرت نظام» چرا که بدترین نوع تحقیر این است که فردی با تکیه بر نیروی «نظام»، دیگری را تحقیر کند. چون در واقع قدرت سیاسی نظام را در یک موضعی خرج می‌کند که به هدر می‌رود. مثل کسی که شیر آب را برابر چاه در جاهای مختلف باز کند و لذت هم ببرد که این آبها در چاه می‌ریزد بدون اینکه هیچ فایده‌ای از آن گرفته شود. خوب مسلم این امر خسارت زدن به دولت است. بدتر از این، فردی است که شیر آب را روی دستگاه تلمبه چاه باز می‌کند و در نتیجه تلمبه را هم می‌سوزاند! خلاصه به نظر ما می‌آید که این نوع برخوردها خیلی ضرر دارد. اینها باید جاذبه‌ای درست‌توانند. یعنی تحقیر بکنند ولی از منزلتی که عزت دانشجو از آن منزلت برخاسته است. یعنی از «منزلت فکری» و از منزلت «تمایلات و موضع‌گیری‌های عینی» نشان بدهند که ما حاضر نیستیم با امور جزئی خودمان را معامله کنیم. نشان دهند ما برای مسائل

مختلف، تحلیل‌های دقیق و برای رسیدن به مقاصدمان راه‌های مشخص داریم. نشان دهند تزهایی که ما می‌خواهیم بنویسیم، تزهایی است که به نفع رهایی انسان از بندها و آلام و اضطراب‌ها خواهد بود. نشان دهند «توسعه تمدن مادی»، «توسعه اسارتی» است که فقط «اضطراب» می‌آورد و اخلاق ساختگی بشر نمی‌تواند جایگزین «اخلاق فطری» و هماهنگ با نظام تکوینی او باشد و لذا این اخلاق نمی‌تواند برای بشر آرامش بیاورد. نشان دهند تکیه کردن بر دنیا، اضطراب را زیاد می‌کند و تکیه بر آخرت به معنای زهد انزوا گرانه نیست بلکه می‌تواند توسعه تکنولوژی متناسب با خودش را در توسعه تسخیر عالم ماده پیدا کند. از «زهد» تعریف‌های انزواگرانه درویشی نشان ندهند بلکه تعریف‌های ایثارگرانه اجتماعی علی بن ابی طالب(ع) را نشان دهند. بین مصرف نکردن و تولید نکردن و ذکر خواندن فاصله بگذارند. تولید کردن و مصرف نکردن علی بن ابی طالب(ع) و ایثار کردن و بذل و جهد (چه در موضع سیاسی و یا فرهنگی و عینی) او را مورد توجه قرار دهند.

به هر حال به نظر می‌رسد اینها یک مطالبی است که باید در قالب مناظره‌هایی پیاده شود و برای آن برنامه‌های اجرایی و عملی داشت و همینطور آئین‌نامه و تشکیلات خاص لازم دارد. مثلاً مناظره‌ها، هیئت داوری داشته باشد و آن هیئت‌ها قدرت تحلیل خوبی داشته باشند و بتوانند جمع‌بندی کنند و نگذارند با زیر سؤال بردن و به تردید کشیدن، شک و بی‌هویتی در دل افراد ایجاد شود. لذا یک تیم مناظره و هیئت داوران لازم دارد و البته باید در حضور عموم هم باشد و بعد باید خود مناظره هم به سؤال و جواب عمومی (آن جمعی که تماشا کننده هستند) گذاشته شود.

#### ۶/۱ - لزوم ایجاد «میدان رقابت» و مآلاً «تقسیم کار» برای جذب دانشجویان

ما این مسأله را، راه بسیار مهمی می‌دانیم. یعنی مسئله غلبه و حس استعلاء جوئی باید از شکل مسابقه نسبت به ارضاء مادی در تمدن غرب به استعلاء کلمه حق و تلاش در راه برتری مکتب حق بر مکتب باطل تبدیل گردد. و البته این اثبات برتری مکتب هم به گونه‌ای در همه سطوح طرح شود که خودش زمینه پرورش از خودگذشتگی و ایثار باشد. مثلاً شما در این تعریفهائی که برای بازی‌ها می‌شود (از بازی فوتبال گرفته تا مسابقات رادیو و تلویزیون در مورد اطلاعات عمومی و غیره) دقت کنید! در این بازی‌ها، «عزت» به این مسأله برمی‌گردد که فردی بر دیگری غلبه کند و مسلم این امر هم شما باید در مقابل، شکل دیگری هماهنگ با مکتبتان را ارائه دهید و راه بیاندازید تا در مرحله اول، حساسیت‌ها بیدار شود. و بعد بتوان تقسیم کار کرد و مثلاً عده‌ای را در یک کمیسیونی مشغول کار فکری کرد و الی آخر.

یکی از ضعف‌های ما این است که هر جا می‌رویم خیال می‌کنیم باید بحث‌های «فرهنگستان» را از اول امور غیرقابل انکار تا آخر مباحثی که الان رسیده بگوئیم در حالیکه این برخورد ضعیفی است. شما اول باید میدان دعوا درست کنید و بعد هم باید تقسیم کار شود. یعنی همه برای چنین کاری مناسب نیستند. باید کاری کنید که اگر فرضاً در آن سازمان صد نفر عضو هستند، تقاضا و انتظار برای افراد دیگر پیدا شود تا آنها هم بیایند و جزء اینها بشوند. خلاصه تعداد افراد آن قدر زیاد شود که بگویند ما در اینجا دانشجویی که جزء این تشکیلات نباشند بسیار کم داریم. مثلاً یک عده اقلیت مذهبی هستند که خودمان نپذیرفتیم و یک عده هم افرادی هستند که سوابق پرورشی‌شان را مطالعه کردیم و نتوانستیم اعتماد کنیم و در عین حال مرتباً هم اصرار می‌کنند (که البته برای این دسته هم در سطح خودشان می‌توان گروهی را درست کرد که سمپات تشکیلات اصلی و جزء اقمار باشند). خلاصه باید به گونه‌ای شود که کل دانشگاه به صورت یک «حزب» در بیاید حزبی که رهبری آن به دست نماینده ولی فقیه است و نشاط کاریشان به تهذب و مبانی حزبی‌شان برگردد نه اینکه درس بخوانند برای نمره تا پول‌ساز شوند و آن را هم با هدف عیش و لذت جستجو کنند، که در این صورت داخل در «حزب استکبار» شده‌اند.

۲ - بیان ضرورت و مکانیزم اسلامی کردن جامعه، از طریق ایجاد و توسعه محبت

نسبت به معصومین(ع)

حالا اگر یک وقت به چنین جائی رسیدیم و انشاءالله چنین شود، در آن صورت به ایده‌الهای اسلامی نزدیک شده‌ایم. یعنی مثلاً هر فردی در مصارف خودش دنبال این باشد که خود را مهمان ائمه طاهریین(ع) بداند. یعنی دوست نداشته باشد که زندگی‌اش را خودش بگرداند (حتی از پول حلال). معنای این حرف این است که هر فردی مرتباً سیری داشته باشد و برای اصلاح امور معنوی و باطنی و صحت موضع‌گیری‌های اجتماعی‌اش، نزد خانه ائمه طاهریین(ع) التماس کند. به عنوان مثال به آنجا برسد که مؤمنین برای یکدیگر لباس نذر کنند و برایشان هم سخت نباشد که لباس نذری دیگری را به تن کنند. حتی افتخار کنند و تبرک به آن داشته باشند و اصلاً هیچ یک دوست نداشته باشند که لباسشان غیر نذری باشد و خلاصه همه دوست داشته باشند که مهمان ائمه طاهریین(ع) باشند حتی در مسکن. مثلاً سلام) بکند که منزل بسازد و کرایه هم نگیرد و در اختیار دیگران قرار دهند و دیگران هم نذر کنند منزل بسازند و در اختیار این فرد قرار دهند و هر دوی اینها حس کنند که در همه شغولشان مهمان ائمه طاهریین(ع) هستند. خلاصه این آتش اشتیاق و فعالیت و ایثار به حد کمال خود برسد. به هر حال مردم کم یا زیاد طعام می‌خورند، لباس می‌پوشند و یک جائی هم استراحت می‌کنند و غیره، ولی اگر

بنا شد در همه این امور «من» و «لذائذ من» اصل باشد، حتما «زندگی فردی» قوی‌تر از «زندگی اجتماعی» مطرح خواهد شد. یعنی اگر زندگی فردی اصل شد، آن وقت باید ارضاء نیاز فرد هم «سازمان مادی» پیدا کند. ولی برعکس آن وقتی است که «زندگی اجتماعی» بر محور «آخرت» اصل باشد. البته هنوز جامعه بلوغ لازم را برای چنین وضعیتی پیدا نکرده است و از آن طرف هم نمی‌توان گفت که چون در جوامع اسلامی (دوران‌های قبل) این گونه نبوده است پس نباید هدف را رسیدن به چنین جامعه‌ای قرار دادا چرا که در آن جوامع، شدت توسعه در شکل اجتماعی کنونی مطرح نبوده است. ولیکن اگر بنا شد شدت و توسعه اجتماعی، الان مد نظر باشد یعنی در واقع «ایثار»، اساس فعالیت‌ها باشد در این صورت، هر فردی «دعا» را به اندازه‌ای می‌خواند که مزاحم خدمتش به «نظام ولایت» نباشد. یعنی در آن جامعه مطلوب خدمت به نظام سیاسی، فرهنگی، اقتصادی از اوجب واجبات می‌شود و این زیربنای تحریک اولیه کارها خواهد شد. خلاصه اگر گروهی با این قصد شروع به کار کردند به گونه‌ای باید عمل کنند که خدمات دیگر تحت الشعاع آن قرار بگیرد. مثلا اگر بنا هست شما ده شبانه‌روز غذا میل بفرمائید، در عوض، یک شب افطار می‌دهید و ده شب دیگر هم به اجبار شما را در ده‌جای دیگری که دعوت کرده‌اند غذا می‌خورید. در نتیجه، آخر ده روز همگی غذا خورده‌اند. نهایت اینکه اگر شما بگوئید من معذورم دعوت شما را بپذیرم می‌گویند، افطار (مثلا) متعلق به حضرت قاسم‌بن حسن(ع) یا حضرت ابوالفضل(ع) است و به ما تعلق ندارد (یعنی شما با اشخاص روبرو نیستید بلکه پای سفره اهل‌بیت حاضر می‌شوید). و خلاصه طعم این غذا غیر از طعم ظاهری آن خواهد بود و در واقع طعم محبت اهل بیت(ع) را دارد. یعنی اگر خواستند یک لقمه‌اش را دور بریزند می‌گویند چنین نکنید، این غذا نذر است، چرا به نذر بی‌احترامی می‌کنید؟! می‌گویند، بگذارید همین یک لقمه خشک شود و مثلا وقتی بچه مریض شد به او بدهید چرا که «شفاء» هست.

حالا باید این امر در همه شئون حیات جامعه جریان پیدا کند. مثلا من برای شما زمینه تحصیل درست کنم و شما هم برای من زمینه تحصیل درست کنید. هر فردی برای دیگری زمینه فعالیت سیاسی، فعالیت فرهنگی و فعالیت اقتصادی درست کنند. مثلا اگر در نماز جماعت می‌روید ببینید یک‌چهار تا کارگر (جائی کار پیدا نکردند) نذر دارند یک هفته برای حضرت ابوالفضل(ع) کار کنند و هر که خانه‌اش خراب است اطلاع دهد. مثلا یک دفتری باشد که وقتی رجوع می‌شود بگویند، اینجا وسایل بنائی و لوله‌کشی هم وجود دارد که عده‌ای دیگر نذر کردند و خلاصه هیئت‌های تعاونی، تعاون بربر و تقوی را سازماندهی بکنند. مثلا اگر می‌خواهید لوله‌کشی کنید، تمام وسایل در آنجا باشد و کارگرها هم مجانی برای حضرت اباعبدالله(ع) درست می‌کنند و... در این صورت وقتی شما از این شیر وضو می‌گیرید، خودتان را نویسی حضرت اباعبدالله(ع) خواهید شناخت. قطعا بچه‌ای هم که در



چنین خانه و چنین جامعه‌ای پرورش پیدا کرد، در تمام شبانه‌روز خودش را به انواع تذکرها (غیرمستقیم) متذکر می‌بیند و لذا خودش را از اصحاب ائمه و تحت سرپرستی آنها خواهد دید.

۱/۲ - جایگاه «نظام پولی» در جامعه مطلوب اسلامی

(س): پس کلا نظام پولی هم رها می‌شود؟!

(ج): اگر در این فرض نظام پولی درست بشود، دیگر شکلش مثل نظام پولی بر پایه اصالت ماده نیست. یعنی اگر این آقا یک مقداری هم از فروش لوله‌ها پول بدست آورد، دنبال این است که چگونه می‌تواند این پول را در راه خدا خرج کند. یک وقت است که افراد شور می‌زنند که بعد از مرگ خودشان زندگی و خانه و خوراک و... بچه‌هایشان چگونه می‌شود ولی یک وقت هم در یک جامعه‌ای قرار داریم که می‌گویند، هیچ فردی در این جامعه چنین فکری نمی‌کند! مگر می‌خواهند در جامعه کفار زندگی کنند؟! اگر می‌گوئیم در آن جامعه مطلوب اسلامی همه زندگی‌ها «صلواتی» است نه اینکه حتی مثل جبهه باشد بلکه بالاتر از آن، وقتی به افراد می‌گویند خواهش می‌کنیم مصرف کنید در جواب می‌گویند، خیر ما الان احتیاج نداریم ولی آرزو داریم وقتی محتاج شدیم زیر سایه ائمه طاهرین (ع) باشیم.

۲/۲ - بیان تفاوت جایگاه «نظام تعاونی» در دو نظام الحادی و توحیدی

پس یک وقت است که چنین «نظام تعاونی» ای در کنار «نظام دولتی» ذکر می‌کنید و «نظام خصوصی» را هم مکمل آنها قرار می‌دهید. یعنی یک نظام دولتی برای کارهای عمومی و اصولی کشور که متعلق به ولی فقیه بوده و منابع و درآمدش هم مشخص شده است و یک نظام هم برای تعاون مردم به یکدیگر (بر پایه بر و تقوی) و یک نظام هم نظام خصوصی است به عنوان مکمل. فرض دیگر آن است که نظام خصوصی را (حتی) برای تصمیم‌گیری‌های دولت محور قرار می‌دهید و برای نظام تعاونی هم تبیین مادی می‌کنید! به این گونه که (مثلاً) یک تکالبی بر سردنیا وجود دارد و باید آن را به صورت که از ریشه و اساس «خصوصی» است! در این صورت، بنیان «خصوصی و مادی» است! خوب مسلم این فرض با آن دیدگاه از زمین تا آسمان فرق پیدا می‌کند.

۳/۲ - ضرورت طرح و اثبات «روبنائی بودن» مشکلات جامعه ما و «زیر بنائی بودن»

مشکلات کفار

حالا از این نکته (در محتواها) می‌گذریم. خلاصه از نظر میکانیزم‌ها باید مناظره‌ها وجود داشته باشد و مدیریت دانشگاه این مناظره را از نظر هیئت داوران و هیئت رئیسه و هیئت نظار تأمین کنند. (شبیه مناظره‌هایی که در فرهنگستان برای بحث‌ها درست کرده بودیم ولی برای امور سیاسی باید مقداری پیچیده‌تر، دقیق‌تر و وسیع‌تر باشد). همچنین سؤالات را پرورش بدهند و به خمودی نکشاند. یعنی در قسمت‌های مختلف سؤالات سیاسی درست کنند. از امور جهانی و زیربنای اخلاق گرفته تا اینکه نظام سیاسی عالم دنبال چیست و توسعه وجدان و توسعه تمایلات چه چیزی را دنبال می‌کند. یعنی از فلسفه علوم سیاسی تا علوم سیاسی و روابط بین‌المللی و ساختارهای داخلی آنها را طرح کنند. و سپس مشکلات جامعه اسلامی را مشخص کنند. اول بیماری‌های ریشه‌ای نظام مادی را افشا کنند و بعد بن‌بست‌های جامعه اسلامی را بگویند. قطعا تمام بیماری‌های جامعه ما (نداشتن ساختار، نداشتن ابزار و غیره) روبنائی است و یک دانه بیماری زیربنائی هم برای ما نمی‌توانند ثابت کنند و در عوض هر یک دانه بیماری کفار تا زیربنای فکری آنها جلو می‌رود و اساسشان را برهم می‌ریزد. (تحسبهم جمیعا و قلوبهم شتی). خلاصه مفتضح ساختن زیربنای کفار و تمدن مادی و مشخص کردن احتیاجات اسلامی، اساس استراتژی این مجالس باشد. (انشاءالله تعالی).

«والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته»

سنجشی پیرامون

اسلامی شدن دانشگاه



بسم الله الرحمن الرحيم

سید منیر الدین حسینی هاشمی  
۲۸۵۶  
مستشار برادران اسلام و دانشگاه

حجت الاسلام و المسمین سید منیر الدین حسینی هاشمی: برادرانی که این جا هستند تشریف بیاورند این جا و با کارهایی که این جا انجام گرفته یک مقدار بیشتر آشنایی پیدا کنند. البته الان نمی خواهم تا انتهای [؟] که تا کی تقریباً.

(س) تا آخر همین ماه

(ج) بعد از امتحان برادران قبل از تعطیل شدنشان یک جلسه این جا می گذاریم انشاءالله، تنظیم طرح اسلامی شدن دانشگاه، اگر در کلیات مذاکره با آقای گلپایگانی مطلب تمام شد، آن وقت شروع به تدوین طرح یک کار دیگر می کنیم مثلاً ما یک طرحی را می کنیم. از کارهای [؟] نزدیک تا کارهای دراز مدت تنظیم بکنیم. یک جلسه با آقای گلپایگانی را دوستان به اصطلاح مذاکره اش کرده اند. [؟]

(س ۱) تصمیم گرفتیم که در این جا قدمی برداشته باشیم و از طرفی مسئولین خود وزارت خانه اقدام کردند و مستقیماً تماس گرفتند خیلی استقبال کردند و و مدتی است کار می کنند روی این طرح به نظر می رسد که طرح کاربردی احتمالاً نباید باشد. [؟] به ذهن ما آمد احساس کردیم که فقط وظیفه است که انشاءالله [؟] بیشتر استفاده کرد و [؟]

(ج) آن وقت به عبارت دیگر آن عده ایی که در وزارت خانه کار می کنند باید به گونه ای باشد که کار ما با کار آنها برخورد و تضاد پیدا نکند، به هر حال ما اعضای این خانواده هستیم. مسئولیت هم که به آنها داده شده صرف زمان و احیاناً بودجه ای هم معرفی می کنند. خوب وزارت خانه چه کار کند بعد باید بگوید [؟] یک نحو رابطه باید خود وزارت خانه ایجاد کند یعنی آقای گلپایگانی اولاً دوستانشان باید خوب اشراف پیدا کنند [؟] همزمان با خواستن از [؟] شرائط توجیه که دارند کار می کنند در ارتباط با [؟] تمام شود. و الاً طبیعی است که برنامه ایی که در یک سیکل خاص وزارت خانه مثلاً امروز جلساتی است چیزی بدست می آید. فردا در اتاق کنار دستی از آن دفاع می شود، تصویب می شود. پس فردا از اتاق کنار دستی در سیکل اداری به طبقه بالا می رود. طبقه بالا که رفت دیگر نمی تواند بگوید که چون من یک مذاکره غیر رسمی با یک جا داشته ام این فعلاً متوقف باشد، بلکه نظام وزارت خانه ایجاب می کند که این جلو برود و تصویب شود و از آن دفاع بشود. در مجلس و خدمت آقا مورد مذاکره قرار بگیرد. این را چه چیزی [؟] یعنی به عبارت دیگر علاقه شما برادرانی که در دانشگاه هستید و برادرانی که فارغ التحصیل اند و برادرانی که در وزارت خانه هستند، از دوستان شما این علاقه و چیزی را که به وزارت خانه ارائه می شود نباید نامناسب؛ سازمان ملل باشد، باید مجرا برای همکاری در تولید پیدا کند از همان ابتداء کار که انجام می شود.

(س ۱) حاج آقا من فکر می کنم که یک سری امور را که مربوط به آن دو بزرگوار می شود و با توجه به عنایت خاصی که خدمت آقای گلپایگانی دارم و ایشان را مسئول این طرح می دانم و طرح را واگذار کردم به ایشان و [؟] مقام اجرا [؟] معاونت فرهنگی است طبعاً در این طرحی که مورد نظر دارند. یک اشرافی دارم بعد از این که آمدیم خدمت حضرت عالی من فکر می کنم که از علل این مشورت و مصاحبت مشترکاتی باشد که به آن می رسند و یا این که بررسی و تحلیل کنند که خدای نکرده مغایر یا تداخل در کار نباشد، و طبعاً انتخابی به نحو احسن را مورد نظر قرار دهند از خدمتتان می خواهم که در این حرف بتوانم این تفکیک را بکنم.

(ج) مثلاً اطلاع غیر مستقیم دارم به یک گروه [؟] که شاید افرادی از [؟]

(س ۱) البته در جلسه ای که مسئولین وزارت خانه حضور داشتند رؤسای دانشگاه و همچنین [؟] آقا بعد از این که

توصیه‌هایی می‌فرمودند خیلی مجمل اشاره می‌کنند؛ آن هم با این عنوان که مثلاً شخصیت‌های مثل ایشان را [؟] البته به اعتبار این جامعیت این بزرگوار در علوم حوزه و دانشگاه یا در علوم دانشگاهی و همچنین اطلاع شان در علوم حوزوی، ولی کلاً اشاره خاصی نکردند [؟] یک پژوهشگر در وزارت فرهنگ داریم که مستقلاً کار می‌کند، بودجه‌ی نسبتاً کلانی هم دارد. بیشتر روی تألیف کتب و ترجمه کار می‌کند [؟].

ج) یک چیز دیگر هم داریم پژوهشهای ملی مال آقای هاشمی گلپایگانی یک چیز دیگری هم داریم به نام معاونت پژوهشی این زیر نظر آقای حبیبی است.

س) من از جزئیات آن اطلاع ندارم ولی کلاً وزارتخانه،

ج) یک کار دیگری هم در دانشنامه زیر نظر آقا هاشمی گلپایگانی انجام می‌گیرد به هر حال یک دستگاه‌هایی کار فرهنگی می‌کنند، یک بودجه‌هایی دارد تخصیص پیدا می‌کند، اینها ربطشان به کار باید در یک طرح جامع مشخص شود.

س ۱) [؟] دارند که ببیند طرح‌ها چیست و مراجع کجاست از طرفی وقتی کلیات آشنا بشوند. [؟]

ج) تا آنجا که شما آشنا هستید نسبت به کارهای گذشته از سال مثلاً شصت به این طرف که با دفتر حوزه و دانشگاه بودید نظر وزارت خانه چیست؟ کار را موفق می‌دانید یا ناموفق می‌دانید.

س) نا موفق می‌دانیم.

ج) چه می‌گویند؟

س ۱) تا به حال که در مجامع دانشگاهی بودیم حداقل این موضوع به این صورت نبوده است واقعاً وحدت حوزه و دانشگاه مورد نظر بزرگان آن عینیت پیدا نکرده است در حد شعار است. یک روز، یک هفته‌ای را اختصاص می‌دهند که فراتر از این اطلاع دارید ولی این که در پژوهشگرها چه می‌گذرد، تا آنجا که من اطلاع دارم آن پژوهشگر خاص که [؟] برمی‌گردد به علوم خود دانشگاه [؟] آن‌ها سعی کرده اند بیشتر روی تألیف کتب یا ترجمه کار شود؟ در همین حد محدود شده است. یعنی این که تلفیقی در امر اسلامی در حوزه و دانشگاه شده باشد و یا این که بار دانشگاه به آن عینیت ببخشد و در این جهت گام برداشته شود در حد شعار بوده و بس. حالا [؟]

ج) دفتر حوزه و دانشگاه مدعی این است که ما کتاب‌هایی را که نوشتیم همه را دانشگاه قبول نکرده است.

س ۱) من از جزئیات آن اطلاع ندارم. [؟]

ج) طرح جناب آقای آملی چه بوده است؟

س ۱) در یک جلسه محرمانه فقط به کلیات آن کردند اشاره و همین که ما مطلع شدیم که مدت یکسال آقای زکایی خودشان روی این طرح کار می‌کنند و با حضرت آیت الله آملی و حسن زاده و جناب آقای مکارم با این سه بزرگوار ارتباط دارند روی طرحی کار می‌کنند، و اطلاع دارند و از کلیات و یک کلیاتی را هم سطح [؟] که البته ما قصدمان این بود که بیابند [؟]

ج) این کلیات تصویب شد یا این که تصویب نشده است.

س) من بعید می‌دانم مرحله تصویب رسیده باشد؛ یعنی این که باید یک کاری شروع شود. این را آقا امر فرمودند. یک کارهایی هم انجام شده ولی قطعاً ناقص است. آقایان از این که مراحل متعددی مطرح شود استقبال خواهند کرد و از

تلفیق آن‌ها آن تحلیل که مورد نظرشان است و کاملاً منطبق با شرایط دانشگاه است به هر حال بحث شود. البته احساس می‌کنم که سئوالات شما را باز [؟] هاشمی در جلسه مشترک بهتر می‌شود [؟] بیشتر کار کرد این را عرض می‌کنم که ما جدای از این موضوع بعنوان تکشل دانشجویی که در کل کشور فراگیر است و الحمدالله توان بیشتری هم داریم و هیچ محدودیتی هم نداریم.

ج) به نظر می‌رسد که این مطلب مهم است که پیشنهاد می‌کنم جناب آقای صدوق برای هسته‌ای مرکزی آنجا بروند و کار نظام فکری را تدریس کنند و بعد هم عند اللزوم روش [؟] دوستان را بیاورند تدریس بشود ولی فرضاً نقد بشود و لکن طرح را شما جایی که از طریق وزارت خانه بپرید تصویب آن را، خودش را و خصوصیات آن را در جامعه بیاورید، یک صحبت است. بله در دانشجویها مثلاً از نشریه‌ایی بصورت جزوه باشد مثلاً بیست تا جزوه مثلاً پنج صفحه‌ای کوچک. این که خیلی خیلی اجمالی پیشنهاد کنید یک کمی بیابند طرح را تشریح کنند مثلاً خصوصیاتش، ویژگی‌هایش و کلیاتش را در همه سطح‌ها از نظر برنامه، اجرا، همه چیز را با دانشجویها در میان بگذارند؛ یعنی راه صحبت کردن با وزارت خانه را دو راه قرار بدهند یک راه [؟] یک فرض را هم بگذارند که به هر حال مجلس است رای می‌دهد، عوض می‌شود. این مطلب به یک عده‌ایی گفته شود و بیاید به اصطلاح ذهنها را متمرکز کند. مقایسه نظرات را بخواهد. سه نظر است ببینید چه کسی تحقیق می‌کند. نظر اول این است دایره قدرت عملکرد آن این محدوده است. نظر دوم این است، دامن قدرت عملکرد آن این محدوده است. نظر سوم این هست دایره قدرت عملکرد آن این محدوده است یعنی به عبارت دیگر این که انقلاب فرهنگی چگونه سامان پیدا کند بگوئیم مشارکت خود دانشجویها را در آن [لحاظ کنید]

س ۲) [؟]

س ۱) عرض کنم که یک تشکلی را مقام معظم رهبری از سالهای تقریباً شصت و سه و چهار به بعد [؟] برای تفکیک جناحین مورد نظر قرار داشتند و با این تشکل ارتباط داشتند تا این که این تشکل به نام انجمن اسلامی دانشجویی بعد از رحلت حضرت امام (ره) تشکیل در دامنه گسترده‌تری بیشتری کار را شروع کرد و بعد از آن حجه‌هایی که دفتر حکیم تشکل خاص که انحصار داشت در دانشگاه و متأسفانه آقای هاشمی و همچنین مباحث دیگری بحث ولایت را داشتند موجب شد که این تشکل در طول تشکلهای تصویب شود. در شواری عالی انقلاب فرهنگی اولین تشکلی که بعد از آن تعقل [؟] مطرح شد، همین انجمن دانشجویی بود که به رسمیت شناخته شد و غرض نهایی این بود که دانشگاه در انحصار یک جناح یا یک تشکل نباشد تشکل‌های دیگر اگر حرفی برای گفتن دارند و یا این که دیدگاه‌های خاصی دارند مطرح شود و مهمترین شاخصه این تشکل نسبت به تشکل‌های قبل همان التزام عملی به دستگاه ولایت و اعتقاد و بحث و کلاً تبیین این بحث بود و از طرفی حالا در جزئیات هم می‌شود گفت ارتباطش با حوزه و علوم حوزوی و این که با این دید که در حقیقت با توجه به این که دانشگاه یک رشته فرهنگی است حوزه در این تحولات و بوجود آمدن انقلاب یا در فلسفه اصول انقلاب اصل بدانند، و کل تبعیتی هم از یک جناح خاصی بیرون از دانشگاه نداشته باشد. ولی متأسفانه یک انحرافی در تشکل بوجود آمد، به این دلیل که محیط دانشگاه‌ها محیط آفت زده‌ایی است و ارتباط تشکل هم کم بوده با حوزه همیشه که [اگر می‌خواهیم] کاری را در باب اسلام و آن حرکت اصلی انقلاب انجام بدهیم با حوزه و علوم حوزوی باید حتماً مرتبط باشیم. که این اواخر اطلاع دارید آن [؟] دانشجو مسائلی بود که از یک سال قبل روی این موضوع کار می‌کردیم و بحمدالله آقا اطلاع دارند از مسأله و بحمدالله این نیروهایی که الان مانده‌اند افرادی هستند که به هر حال فیلترهای مختلف را گذارنده‌اند یعنی دفتر تحکیم با آن گسترش و سابقه پانزده، هفده ساله در دانشگاه نتوانسته، روی این‌ها تأثیر بگذارد و این که خیلی زود متوجه این انحراف شدند. ارتباط مستقیم با خود آقا مورد نظر ماست و در دستور گرفتن مستقیم از ایشان و بدون این که متأثر از جناحین باشیم یا جناح‌های که سیاسی که در جامعه هستند، به لحاظ اعتقادی، فرهنگی معتقدیم که حتماً باید این ارتباط تنگاتنگ باشد. بعنوان مثال مراسمی مثل بزرگداشت سا لگرد مرحوم شهید مطهری یا سالروز وحدت حوزه و دانشگاه مراسمی بود که از سوی آن تشکل‌های دیگر به تعطیلی کشانده بوده کشیده شده بود ما سعی کردیم مراسم را برگزار کنیم و انشاءالله که در محتوا و در حرکت‌های عمقی این تلفیق را، این

ارتباط را میان علوم حوزه و دانشگاه و فرهنگی که در این جا حاکم است که تأثیر اسلامی است، بتوانیم از این طریق دانشگاه را اغناء کنیم انشاءالله.

س ۲) [؟]

س ۱) این احساس تکلیفی بود که به هر حال این جمع کمتر از، [؟]

س ۲) حضرت تعالی به عنوان یک فردی که آنجا شاغل هستید.

س ۱) نه بیشتر هدفهم [؟] تشکل است البته ما به اعتبار

ج) جوّ دانشجویی بوسیله دوستان [؟] طرح قبل از وزارت خانه در دانشگاه می شود، چون دوستانشان مربوط هستند، تورهایی دارند و تابستان [؟] اعلام موضع ها و تعهدهایی دارند. جوّ خارجی خارج از وزارت خانه بدست این انجام می گیرد اگرچه آن جا هیچ گونه پایگاه اجرایی نداشته باشد ولی پایگاه جا افتادن یک طرح و به بحث گرفتن آن بحث،

س ۱) [؟] پایگاه مردمی را داشته باشد.

ج) احسنت! یعنی این که مطلب سر درگم نشود به... سکوت برگزار نشود. شرائطی را که اساتید در آن قرار می گیرند کلاسها، دانشجویها حرف داشته باشند، حرفی که احیاناً آن فارغ التحصیلان بتوانند به وزارت خانه بزنند آخر این که تصویب کنید که رساله های ما در این موضوعات گذشته بشود، این حرف را که دانشجوی می تواند بزند.

س ۱) این حرف بسیار بزرگی است.

ج) تصویب کنید که رساله هایتان نوشته شود خوب لزومی ندارد که این طرح در وزارت خانه پذیرفته شده باشد اگر این طرح تصویب شد و پاسخ مثبت بود که قانداً در برابر آن کمتر مخالفت می شود، چون در رساله نوشتن انتخاب کردن موضوع به عهده خود دانشجوی است می گوید تو موضوع را انتخاب کن قدرت دفاع آن را دارد [؟]. اگر دانشجو توانست خوب دفاع بکند و رساله تصدیق شده پیدا کرد طبیعی است که در وزارت خانه جا پیدا می کند که صد تا رساله از سراسر ایران روی این طرح نوشته شده و به نتیجه مثبت رسیده است. حالا دور بعد آقای هاشمی باشد یا نباشد این بخشی که مأمور فکر کردن در این راه است آن صد رساله برایش یک مطلب است که غیر از یک طرح است، که می گوئیم مثلاً آقایان می پذیرند یا نمی پذیرند چهرهای شناخته شده شناسایی در دانشگاه آن را قبول دارند یا ندارند. می گویند چگونه قبول ندارید صد تا رساله نوشته شده و دفاع شده

س ۲) عرض من این است که [؟] اگر از این کانال انجام بگیرد. آن طرف به نظر می رسد وزارت خانه محدودیت دارد درین که با شخصیت های شناخته شده حوزه کار کنند

س ۲) موانع مدیریتی [؟]

ج) یعنی یک چیز دیگر من خدمتتان عرض کنم یک چیز خیلی ساده، می خواهند مکانیزه بکنند یک طرح تعریف شده ی را [؟] یعنی هیچ کدامشان [؟] ندارند می خواهند بگویند کامپیوتری بکنید مثلاً عرض می کنم، این تابلوها را پائین ببرید هم دستگاه هایی را که این ها را پائین می برند، با زبان کامپیوتر شناخته شده است هم برنامه ها همه چیز شناخته شده است ولی حالا اگر وزارت خانه به یک شرکت آب داد. می گوید چرا؟ به این که شرکت شناخته شده معروف فلان شرکت است. شما چه دلیلی داشتید؟ باید حتماً مناقصه بگذارید، بگویند هر کس کمتر تمام کند. نمی توانید اعمال نظر کنید که به ایشان می سپارم. این یک کار خیلی کوچک تر تا یک کار خیلی بزرگی که بخواهد تغییراتی صورت بگیرد.



س ۲) در تشکل مردمی. بهتر می شود حرف نزد

ج) خصوصاً ضرورت فلسفه تاریخ را اصلاً برای معقولیت نظام لازم می دانند. حالا صرف نظر از بقیه قسمت های علوم، اگر نتوانیم تمام بکنیم که ولایت فقیه سرپرستی کامل را بهتر می تواند به دست بگیرد تا فلسفه های حسی. این نظام از نظر علمی در فشار قرار گرفته، این اولین چیزی است که باید حتماً روی آبی طرح درست شود. آن وقت به نظر می رسد برادران خودشان وقت بگذارند [؟] رویش کار شده اولاً مسلط بشوند، دوم این که نظام شان دقیق تر و بحضورتان عرض کنم که [؟] بیشتر بکنند [؟] و می توانند موضوع رساله قرار بدهند شما در دانشگاه از چه سطحی تا چه سطحی دارید؟

س ۱) به آن تعداد مرکزی

ج) از دفتر مرکزی تا کل

س ۱) از سطح کاردانی تا دکتری است.

ج) یعنی شما کسانی را که می خواهند گزینش کنند مثلاً موضوع برای رساله بنویسند [؟] بخوانند [؟] رساله های شان در سطح تحکیم علمی پایه های حکومتی انقلاب اسلامی می باشد.

س ۲) همه دانشگاه ها معمولاً مدرک دکتری دارند

س ۲) [؟]

س ۱) آنجا جمعی که خدمت شما می آیند رشته های مختلفی هستند، رشته علوم سیاسی حتی جغرافیای تاریخ و یا رشته [؟]

ج) انشاء الله تعالی عصر دو شبنبه من در خدمتان هستم. [؟]

س ۱) [؟] لازم است. آن وقت برای ملاقات هاشمی گلپایگانی فرمودید که لازم است یک نوشته ای بنویسیم قبل از نوشته بهتر است، آقای شجاعی فر اینجا بنیاید نوشته [؟] آقای شجاعی فر معاون ایشان است. بر مطلب که مشرف شد، بگوید حرف اینها این است برای این کار، چه کارهایی بکنیم. شاید حالا ملاقات لازم نباشد، آقا شما که معاون هستید اینها را با فلان گروه آشنا بکن و بگو حرف اینها چه چیزی است، اینها چه چیزی درباره این مطلب می گویند. این و این راه هم بهتره

س ۱) درخواست روال اداری آن نظر شما بوده که

س ۳) دفتر وزیر مشکلی که دارید این است که ملاقاتها رسمی صورت می گیرد.

ج) می خواهیم بگوئیم که ملاقات با آقای وزیر هم نباشد اگر معاون ایشان خوب توجیه بشود و ایشان بگوید که بیاید بروید پهلوی مثلاً گروهی که من خصوصی کار کردم بلند شوید برویم کنار این گروه بعد برای آن گروه بگوئیم که طرح این مطلب را حاضر هستیم برایتان تنظیم کنیم، بیاوریم یا مشارکت داشته باشیم در محورهای طرح و تنظیم و کلیات که آن چه چیزی است یعنی به عبارت دیگر وقتی رفتیم با وزیر صحبت کردیم و ایشان هم مطلب را پسندید ایشان در یک سیکل خاصی معمولاً کار می کند

س ۲) [؟] یعنی به عبارت دیگر فرمانده اگر دستور شخصی بدهد، زیر سؤال می رود. شما عده ممیزی معرفی کردید،

یک عده کاردانی معرفی کردید، یک عده‌ایی معرفی کردید، سمت قانونی هم به آن‌ها داده‌اید بعد هم الان خودتان آمدید اعمال [؟]

س ۳) آن چیزی که حاج آقا فرمودند کار اصلی ما در دراز مدت است، ولی سطح ترمیم و حفظ آن که فرمودید مشاوره است. ما مسئولیت اجرا را به عهده نمی‌گیریم منتها زمینه‌هایش را خود آن در زمان دراز مدتی ایجاد می‌کند.

ج) البته قرار گرفتن دفتر مقام رهبری در دانشگاه در جریان بحث از قرار گرفتن وزارت‌خانه مهمتر است یعنی مهم می‌دانیم که دانشجویها زیر نظر دفتر مقام معظم رهبری و موضوع طرح، نحوه طرح، خصوصیات، جزئیات آن، نحوه اجرا آن را خوب مسلط باشند. راه کار از بالا به پائین یعنی از وزارت‌خانه تصویب شدن تا رسیدن به دانشجو، یا از دانشجو رساله، و انتخاب موضوع برای رساله تا رسیدن به وزارت‌خانه هر دوی این‌ها را دفتر مقام معظم رهبری در دانشگاه و دانشجویها مستقر کنند، باز برای خود این مطلب پله اول تسلط خود دانشجویها بر مطلب است، که بتوانند از مطلب دفاع کنند، بعد آن را مسئولین [؟]، دفتر مقام معظم رهبری در دانشگاه.

س ۱) اطلاع دارید که در هر دانشگاه یک نماینده دارند و جمعی هم در مرکز هستند که آن‌هم باز تلفیق از مسئولین دفاتر در دانشگاه‌ها هستند و در مجموع به نظر می‌رسد که برای شروع این موضوع انشاءالله یک گروهی که متشکل از دانشجو، یک تشکلی مانند تشکلهای مختلف نخبگان‌شان و یا همچنین از خود نهاد نمایندگان باشند، از خود وزارت‌خانه و همچنین نمایندگان از نهادهای فرهنگی و یا پژوهشکده‌ها باشند و به احتمال قوی در این جهت نشست‌ها و سمینارهایی هم خواهد بود، که قصد اولمان صحبت با آقایان است، این‌که پیش نهاد کنیم، طرح‌هایی را که مورد نظر است این‌ها روی آن اشراف پیدا کنند، ببینند چه چیزی است و انشاءالله در آن نشست‌ها کاملاً موضوع مطرح شود. چه بسا این‌که نیاز باشد که این جمع بیایند و مدتی هم حتی کلاس ببینند [؟] و توجیه بشوند. [؟]

ج) بله، طرح باید مال خودمان بشود همه حقوق و جوانب آن را بشناسند. اگر طرح را به نقد و تصویب دانشجویان بگذاریم، یعنی دانشجو اول تشخیص بدهی بعد بیاید انتخاب موضوع کند که پیرامون آن چه کار کند چه برنامه‌ایی به آن‌ها داده شود؛ یعنی هیچ برای او این مطلب گنگ نباشد. تا جرأت کند این مطلب را موضوع رساله قرار بدهد. این باید انشاءالله تعالی انجام بگیرد تا بیاری خدابه مقصد برسیم.

و السلام علی من تبع الهدی

برنامه

اسلامی شدن دانشگاه



۱

## برنامه

# اسلامی شدن دانشگاهها

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تاریخ: ۷۵/۴/۹

شرح جامع برای راه اول  
↑  
نظام عالی  
↑  
بنیاد دانشگاه است  
↑

«تبلیغ»، «آسیب شناسی» و «ارائه راه حل های بنیادین»

سه مرحله اسلامی شدن دانشگاهها و طرح مناظره های سازمانی برای مرحله اول آن

۱- بیان اجمالی، «تبلیغ»، «آسیب شناسی» و «ارائه راه حل های بنیادین» به عنوان سه مرحله

اسلامی شدن دانشگاهها

۱

۲- طرح مناظره های سازمانی برای «مرحله تبلیغ» اسلامی شدن دانشگاهها

۲

۳- برخورد ساده برای اصلاح رفتار دانشجو، رفتار استاد و رفتار مدیر

۲

۴- برخورد دقیق کارشناسانه برای اصلاح رفتار دانشجو، رفتار استاد و رفتار مدیر

۳

۴/۱- ضرورت تغییر عوامل درونزا و بیرونزای دانشگاه، برای اصلاح رفتار دانشجو، استاد و مدیر

۳

۵- ضرب آثار، قواعد و مبانی در آثار پرورشی، آثار فرهنگی و آثار اجتماعی بیانگر موضوعات

مناظره های سازمانی

۴

۶- طرح هیئت علمی، هیئت مدیره و هیئتین متناظرین و جمعیت نظار به عنوان ارکان مناظره سازمانی

۵

۷- توضیحاتی پیرامون موضوعات مناظره های سازمانی و نتایج آنها

۵



مجله علمی

# فصلنامه علمی و پژوهشی

پژوهش‌های علمی و پژوهشی در زمینه‌های مختلف اسلامی و اجتماعی

تأسیس و انتشار در سال ۱۳۷۵ خورشیدی

محل انتشار: تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۰۵۹۰۰۱

تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸۸

پست الکترونیک: info@journal.com

وبسایت: www.journal.com

موضوعات: فلسفه، حقوق، اقتصاد، جامعه‌شناسی، تاریخ

تعداد صفحات: ۷۵/۴/۹

تاریخ انتشار: تابستان ۱۳۷۵

شماره ۱

## برنامه

### اسلامی شدن دانشگاهها

۱

استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی
ویراستار:	برادر محمد مهدی محسنی
فهرست گذار:	برادر محمد مهدی محسنی
کد بایگانی:	۰۱۰۵۹۰۰۱
تاریخ جلسه:	۷۵/۴/۹
تاریخ انتشار:	تابستان ۱۳۷۵



## «تبلیغ»، «آسیب شناسی» و «ارائه راه حل های بنیادین» سه مرحله اسلامی شدن دانشگاهها و طرح مناظره های سازمانی برای مرحله اول آن

۱- بیان اجمالی «تبلیغ»، «آسیب شناسی» و «ارائه راه حل های بنیادین» به عنوان سه مرحله «اسلامی شدن دانشگاهها»

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: یک مرحله از برنامه اسلامی شدن دانشگاهها مرحله «تبلیغ» است که بایستی فرمایشات مقام معظم رهبری را، جدی تر مورد بحث و بررسی قرار دهیم به نحوی که طرح آن در مجامع عمومی، موجب «تحریک انگیزه ها» گردد. که در این قسمت می توان مسایل و موضوعات آن را بیان نمود و راههای آن را ذکر نمود.

در مرحله دوم، فعالیتی فراتر از تبلیغ را بایستی داشته باشیم که آن عبارت از کار تحقیقاتی آسیب شناسی می باشد یعنی باید به نحو ریشه ای مشکلات و موانع علمی «اسلامی شدن دانشگاه» را بررسی و تعیین نماییم. تا بتوانیم به یک جمع بندی فنی رسیده و نشان دهیم که اگر وضعیت فعلی ادامه پیدا کند، مشکلات آینده اش چیست؟ یعنی صرفاً وضعیت موجود را به لحاظ الان، موضوع مطالعه قرار ندهیم، بلکه قائل شویم که «دانشگاه» یک «نظام پرورشی» است و دارای یک «محتوا» و «نظام» و «شرایط» آموزشی خاصی است که در این صورت بایستی وضعیت آن را نسبت به انقلاب تعیین نماییم و معلوم کنیم که اگر دانشگاه به همین نحو حفظ شود در آینده با حفظ شرایط، همین شرایط چه مشکلاتی را می تواند برای نظام داشته باشد؟

مرحله سوم این است که «راه حل» ارائه نماییم و معین کنیم که برای تغییر این دانشگاه چه کارهایی را بایستی انجام داد.

به نظر ما فعالیت در سه مرحله ضرورت دارد، یعنی اگر واقعاً نمی‌خواهند که فرمایشات مقام معظم رهبری، روی زمین بماند بایستی اهتمام بر برگزاری سمینارهای تبلیغی (با حفظ شرایطی که بیان خواهد شد) داشته باشند. پس از اینکه مطالبی مشخص و معین گردید «طبقه‌بندی کردن» آنها، «نظام دادن» به محصولات آن، آغاز آسیب‌شناسی است.

بنا بر این پس از تحقیقات مبسوط یک طرح جامع در آسیب‌شناسی و یک طرح جامع در راه حل خواهیم داشت.

## ۲- طرح مناظره‌های سازمانی برای «مرحله تبلیغ» اسلامی شدن دانشگاهها

به نظر می‌رسد که فعالیت ما در مرحله اول بایستی برگزاری مناظره‌های سازمانی «باشد».

بجای اینکه در سمینار بررسی اسلامی شدن دانشگاهها سخنرانی از جانب بعضی از شخصیتها باشد که در آن به «شخصیتها» احترام بگذارند بیایند به مفاهیم احترام بگذارند.

در مرحله دوم بایستی «به آثار» و «طبقه‌بندی» و «استنتاج دقیق و فنی» بها بدهند.

در مرحله سوم نیز بایستی «محور تغییر»، «عوامل اصلی» و فرعی و تبعی آن را برای تولید اموری که نتیجه‌اش انقلاب فرهنگی است، مشخص نمایند و در این حرکت نیز بایستی از برخورد سیاسی جناح‌گرایانه، شخصیت‌گرایانه اجتناب ورزید.

مکانیزم اجتماعی فعلی از نظر شخصیتهای متصدی، ساختاری دارد که به نظر می‌رسد این «ساختار» نتوانسته انقلاب فرهنگی را به وجود بیاورد.

گرایش به شخصیتها، مفاهیم و باندها (که مظاهر سیاسی این مفاهیم و این شخصیتها می‌باشند)، جزو آفات است که از ابتدا باید در پیش فرضها حذف گردند. نسبت به این امر بایستی حساسیت داشته باشیم و نباید سعی داشته باشیم که سمینارها حتماً با حضور آنها انجام گیرد، بلکه در این تجمع‌های علمی و فرهنگی «مفاهیم و کارآمدی» آنها باید اصل باشد...

این کلیات و وظایف و فعالیت‌های اسلامی شدن دانشگاهها بود که به نحو ساده هم می‌توانیم تعریفهایی را ارائه نماییم.

## ۳- برخورد ساده برای اصلاح رفتار دانشجو، رفتار استاد و رفتار مدیر

«رفتار دانشجو» و «رفتار استاد» و «رفتار مدیریت» در این سه سطح اسلامی نیست.

در تعریف «رفتار دانشجو» مثلاً گفته شود دختران دانشجو، موهای سرشان را بیرون می‌گذارند و رعایت عفت



نمی‌کنند، و پسران هم با آنها برخورد نامناسب اسلامی دارند، از نگاه کردن گرفته تا حرف زدن، روابطی دارند، برخوردها نیز برخوردهای غیر منضبط است چه به بهانه درس باشد و چه به بهانه پرسش و پاسخ و یا نشست و برخاست. گفته شود که در دانشگاه، برخوردهایی که از نظر اسلامی حرام است اتفاق می‌افتد و حدود اسلامی سبک شمرده می‌شود.

در این سطح در «رفتار استاد» هم گفته شود که حدود نسبت به «مبانی» و «مقاصد» سبک شمرده می‌شود، یعنی استاد، دین و انقلاب را توقیر نمی‌کند و احیاناً اگر در علوم سیاسی هم درس دارد، به گونه‌ای صحبت می‌نماید که اثر منفی دین و انقلاب، بیشتر از اثر مثبت آن خواهد بود.

در «رفتار مدیریت» نیز ذکر شود که به اموری که علم را محترم می‌کند، احترام گذاشته می‌شود، نه اموری که دین را محترم می‌نماید، مثلاً به مظاهر تکنولوژی احترام می‌گذارند.

در مورد تغییر رفتار دانشجو و استاد و مدیر نیز می‌توان گفت که دختران موهایشان را ببوشانند و پسران هم چشم چرانی و هوسبازی نداشته باشند. اساتید نیز با گرایش مذهبی و انقلابی به تئوری‌ها نظر کنند و سعی کنند هر تئوری را که مقابل مذهب بود، بوسیله تئوری‌های دیگر، تضعیف نمایند. مدیریت دانشگاه هم برای مشهد و شهرهای زیارتی مراسم مذهبی تور بگذارد و برای نماز جماعت و دعای کمیل و اعمال اعتکاف و امثال اینها برنامه داشته باشد و نظر داشته باشیم که با این مدیر و استاد و دانشجو، دانشگاه مذهبی می‌شود.

#### ۴- برخورد دقیق کارشناسان برای اصلاح رفتار دانشجو، رفتار استاد و رفتار مدیر

ما می‌گوییم اولاً اگر این سه کار را انجام دهند، نیازمندیهای انقلاب را پاسخ نداده‌اند، یعنی ابزاری برای اداره جامعه اسلامی ارائه نکرده‌اند.

#### ۴/۱- ضرورت تغییر عوامل درون‌زا و بیرون‌زای دانشگاه برای اصلاح رفتار دانشجو، استاد و مدیر

ثانیاً (همین رفتارها نیز تغییر پیدا نخواهد کرد مگر اینکه «عوامل درون‌زا و بیرون‌زای» آنرا تغییر دهید)

«عوامل درون‌زای» آن این است که شما محتوا و نظام آموزشی را اسلامی نمایید (نظام آموزشی یعنی واحدی که بتواند به اینها جهان بینی ارائه کند و نظام فکری منسجمی که بتواند ارتباط بین اعتقاد و عمل را برای آنها تعریف نماید. که در آن نظام فکری بایستی بخش فلسفه تاریخ آن را بزرگ کنید، به گونه‌ای که در فلسفه تاریخ مرحله اول کل این سیر که از اعتقاد تا عمل می‌باشد «تکامل جامعه» را حول محور «تکامل دین» تعریف نموده و محور و فطر توسعه و تکامل ولایت اجتماعی را «ولی فقیه» قرار دهید.)

در «محتوای آموزشی» نیز براساس تعریف نیازمندیها، اولویت تحقیقاتی را معین کنند (اولویتهایی که در انقلاب بدانها نیاز است را معلوم نمایند. سپس بتوانند در تحلیل آن اولویت‌ها و موضوعات در تحقیقات میدانی خودشان جایی را برای پیش فرضهایی که متناسب با ارزشهای اسلامی باشد پیدا کنند، و بعد از آن نیز بایستی بتوانند

«روش» و «زمینه» تحقیق اسلامی را معرفی نمایند.

بعد از آن در «تحقیقاتی تئوری» و «تحقیقات تجربی»، نیازمندیهای انقلاب پاسخ داده می شود. (در «سطح بکارگیری» هم باید این امور به گونه ای به نفع انقلاب بکار گرفته شود که عوامل «برونزای» رفتار دانشجو بتواند تغییر کند) یعنی عوامل «درونزای» رفتار دانشجو و استاد و مدیر را باید «محتوای علمی و نظام علمی» قرار دهیم و «جهت» عوامل «برونزای» آنرا نیز، «شرایط اجتماعی» آن قرار دهیم که عبارت است از وضعیت سیاسی یا آبرومندی انقلاب، وضعیت فرهنگی یا مدارج انقلابی و مدارج علمی وضعیت اقتصادی یا قدرت تصرف در امور عینی) در این سه عامل بایستی مذهبها را بالا برد تا بتوان گفت که علاوه بر عوامل درونزای رفتار دانشجو، استاد و مدیر عوامل برونزای آن هم تغییر یافته است) در این صورت است که «رفتار» عوض می شود.

ما رفتار دانشجو، استاد و مدیر را بریده از جامعه و علمی که فرا گرفته می شود، نمی دانیم. این علوم در جامعه، پایه هایی به آنها می دهد که شما وظیفه دارید هم آن علوم را درست کنید و هم پایه های اجتماعی خودتان راه) بعد از آن، رفتار که نتیجه و حاصل برخورد آن دو می باشد، شکل می گیرد.

#### ۵- ضرب آثار، قواعد و مبانی در آثار پرورشی، آثار فرهنگی و آثار اجتماعی بیانگر موضوعات مناظره های سازمانی

برادر ذوالفقار زاده: شما بحث عمیقی را فرمودید (مشکلی که ما الان در اندیشه دانشگاهی داریم، این است که شاید به آن ریشه ها عنایت نداشتند) (اعتقاد این نیست که علوم پایه ها و یا علوم فنی مهندسی و یا معماری و شهرسازی را اسلامی می کنیم اما علوم انسانی را قبول دارند، چون مقداری ملموس تر است، الان همین مشکل که آنها را به این مطلب توجه بدهیم وجود دارد) بایستی یک راه و روش باشد که بگوییم این مشکل در علوم پایه و علوم فنی مهندسی هم وجود دارد، به نظر شما چه مباحثی می تواند به حل این مشکل کمک کند؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: به نظر من (در ابتدا بایستی «تبلیغ مناظره ها» باشد).

(یعنی شما یک سلسله مناظره سازمانی را طرح بفرمایید و یک برنامه هم داشته باشید که معلوم گردد موضوعات مناظره چیست؟) (یعنی اگر چه چیزی ثابت شود آنگاه امکان مرتب شدن سؤال دوم پیدا می شود) (حالا اگر سؤال دوم هم پاسخ داده شد، چگونه می توان به سؤال سوم پرداخت؟)

(می توان از «آثار» عینی ملموس در مهندسی شروع نمود تا به «قواعد» برسید و از قواعد نیز به «مبانی برسید» (در این سیر از مناظره باید خود این آثار، سپس قواعد و سپس مبانی قرار داشته باشد) یعنی می توان این سه را در سطر جدول نوشت و عمود بر آن را نیز معین نمود که باید تحقیقات میدانی روی «آثار اجتماعی»، «لوازم فرهنگی» و «آثار پرورشی» نسبت به افراد و جامعه صورت گیرد.)

(یعنی اگر ما فرض را بر این بگذاریم که مهندسی هیچگونه لازمه ای به عنوان اسلامی و غیر اسلامی ندارد؛ این مطلب باید محوری گردد که ملاحظه نماییم آیا نسبت به «آثار و قواعد و مبانی» در هیچ سطح از آنها فرق ندارد؟ آیا

نسبت به «لوازم فرهنگی» «لوازم و پرورشی» روی افراد و «لوازم اجتماعی» اش، روی هیچ کدامش تفاوت ندارد؟) اینها را بایستی بررسی نمود و ملاحظه کرد که آثار آن چگونه است؟ (باید در باره آنها تحقیق شود و بر روی آنها مناظره گذاشته شود) یعنی آقای طرفداری که می‌گوید این امر جهت ندارد، با کسی که می‌گوید قطعاً جهت دارد، بایستی با یکدیگر مناظره نمایند.)

#### ۶- طرح هیئت علمی و هیئت مدیره و هیئتین متناظرین و جمعیت نظار به عنوان ارکان مناظره سازمانی

به نظر می‌رسد که (این مناظره‌ها باید هرچه بهتر و بیشتر انجام گیرد بدین نحو که دو تا سه نفر در مقابل هم باشند) یکی در این محور و دیگری در محور مقابل آن و یک نفر هم هیئت مدیره باشد که وظیفه حفظ جلسه از جهت انجام مناظره در موضوع بحث را دارد و یک نفر هم هیئت علمی باشد که وظیفه تحلیل و قضاوت در مورد رفتار این دو گروه متناظر، پس از اتمام بحث را دارد (افراد) هم به عنوان هیئت نظار و استفاده کننده بحث و مناظره باشند) پس (هیئت علمی، هیئت مدیره، هیئتین متناظر و هیئت نظار، را خواهیم داشت) (جمعیت هیئت نظار باید زیاد باشد تا بتوانند کمسیونهایی داشته باشند عده‌ای از آنها در یک کمسیون باید روی مدیریت بحث کنند که آیا تحلیل هیئت علمی درست بود یا غلط) (و تعدادی هم طرفدار یکی از متناظرین و عده‌ای هم طرفدار هیئت دیگر متناظر باشند، یعنی بحث مرتباً گرم باشد به نحوی که همه نظار مشارکت داشته باشند.)

(مناظره سازمانی به این کیفیت «انگیزش جمعی» را به طرف اصل مشکل هدایت می‌نمایند) تا این بحث تبلیغی را به صورت فعال برگزار نکنید نمی‌توان وارد مرحله آسیب شناسی شد (به هر میزان این مناظره‌ها بهتر هدایت شود و با برنامه‌ریزی بهتری پیش رود، می‌توان امید داشت که انشاءالله تعالی بتوانید نتایج بهتری را برای «تعریف مشکل» بگیرید.)

(این تعریف مشکل نیاید تعریفی باشد که یک نفر بنشیند و آنرا تنظیم کند و هماهنگی تئوریک آنرا به تنهایی ملاحظه نماید، بلکه باید «تعریف» در جامعه تولید شود) (این مشارکت‌هایی را که تنظیم می‌نماییم برای این است که جامعه معتقد به «تعریف» بار بیاید) (اگر جامعه معتقد به «تعریف» بار آمد، قدمهای بعدی آن آسان یعنی آسیب شناسی و برنامه‌ریزی آن آسان‌تر خواهد بود.)

(اگر خوب توانستید آسیب شناسی را انجام دهید طبیعتاً می‌توانید مستدل‌تر و مستندتر، مناظره دیگری را جهت راه حل شروع کنید.)

#### ۷- توضیحاتی پیرامون موضوعات مناظره‌های سازمانی و نتایج آن

(س): در مورد سه مرحله‌ای که فرمودید، که تبلیغ و «آسیب شناسی» و راه حل است باید محور تبلیغ مشخص

باشد که چیست؟

(ج): در ابتدا، شکل و قالب فعالیت بایستی مناظره سازمانی باشد و موضوعات آن را هم بیان نمودیم «آثار» و

«قواعد» و «مبانی» است که آنها را بایستی در لوازم فرهنگی یا فکری لوازم پرورشی یا روحی و لوازم عینی یا اجتماعی ملاحظه و بررسی نماییم.

یعنی اگر بخواهیم یک «جدول ماتریس» را ترسیم نماییم، می نویسیم: مهندسی؛ بعد می نویسیم آثار مهندسی که مثلاً خانه سازی و کارخانه سازی هست، آثار آن را یعنی کاربردهای مهندسی را می نویسد.

بعد از آن قواعد مهندسی و سپس مبانی مهندسی را می نویسد آنگاه می آید ذیل آن در ستون (که ضرب می شود) می نویسد: لوازم فرهنگی این سه که می شود لوازم تثوریک یا نظری آن، لوازم پرورشی آن که وقتی تحقیق میدانی می کنید می گویند: لازمه عقلی این حرف چه چیزی هست؟ گاهی می گویند: این مطلب چه اثری در پرورش دانشجو و استاد دارد؟

سپس لوازم اجتماعی آن را معلوم می نمایید. منظور از لوازم اجتماعی آن این است که این آثار در جامعه بر روی ساختارهای اجتماعی چه اثری گذاشته است؟ این امر غیر از پرورش شخص مطلع به آن است؛ یعنی آثار آن روی ساختارهای اجتماعی که بستر پرورش عموم است چه اموری بوده است؟

آیا این آثار را هم می خواهیم نقد و بررسی کنیم؟

(ج): بله می خواهیم نقد و بررسی کنیم.

(س): از آنجا به چه چیزی پی می بریم؟

(ج): به عنوان نمونه می گوئیم مهندسی در ساختارهای اجتماعی چه اثری گذاشته است؟ که ذکر می نمایم مهندسی در «ساختارهای اجتماعی» «آثار سیاسی»، «آثار فرهنگی» و نیز آثار اقتصادی» دارد. وقتی این «آثار» را ملاحظه می کنید نمی توانید بگویند: این علم به لحاظ آثار جهت ندارد!!

در این صورت است که می توان بعد پرورشی و بعد فرهنگی و اجتماعی آن را می توان معین کرد و لکن بایستی انتظار داشت که در ابتدای کار بتوانم خیلی مبسوط و تحقیقاتی نظر بدهیم بلکه باید بتوانیم نمونه هایی را برای ایجاد مناظره جمع آوری نماییم و بعد از اینکه مناظره ایجاد شد و اذهان عمومی متوجه این مطلب گردید و جامعه حاضر شد که برای تحقیق و آسیب شناسی تخصصی بدهد در این صورت است که «احساس دغدغه» می کند. اگر جامعه احساس دغدغه نمود تازه به امید خدا قدم دوم آغاز می شود. قدم دوم هم که آغاز شد آسیب شناسی های آن پول و خرجش حسابی است! بایستی در این زمینه رساله ای دانشجویی نوشته شود. اگر آن هم انجام گرفت، انشاءالله کار سوم آغاز می گردد که آن پاسخ و راه حل اسلامی شدن دانشگاه می باشد.

بنابراین شما در ابتدای کار به آسانی نمی توانید جامعه را به آن چیزی که معتقد هستید، معتقد نمایید، چون در ابتدا که معتقد نیستند!

(س): بله، این مسأله آثار و قواعد و مبانی مفاهیمی هستند که حداقل برای دانشگاه باید روشن شود که منظور ما از

اینها چیست؟ ولی جاهایی که ملموس تر است می توان برای ورود به این بحث جرقه ای زد، که البته این اندیشه وجود دارد که اینها بر این عقیده هستند که نظریه «کاشت» که مبنا و ریشه را تجربه قرار داده، و این اندیشه در اروپا و غرب حاکم بوده تا اینکه می رسد به دوره های مختلف مثل نظریه «پزوتویست ها» که اینها هم باز تجربه را اصل قرار می دهند و یا اخیراً نظریه جامعه شناسی «پوپر» را که او هم باز تجربه را در جامعه اصل قرار می دهد.

آنها این مبنا را به دروس دانشگاهی سرایت داده اند در حقیقت دروس دانشگاهی هم بر اساس آن تجربه است که شکل گرفته، هرچه در عینیت و عمل تجربه کرده اند، به گونه ای در کتابهای درسی منعکس کرده اند، در فنی مهندسی هم تا جایی که فکر کنید این مسأله نفوذ پیدا کرده است و اصلاً فنی مهندسی براین اساس ایجاد شده که ما اصول مهندسی را در تجربه آزمایش کرده ایم و به نتایج عینی رسیده ایم که در عینیت آنها را ملاحظه می نمایم، آیا ما می توانیم این را زیر سؤال ببریم که تجربه در فنی مهندسی نمی تواند اساس و ریشه قرار بگیرد؟

(ج): به زودی نمی توانید این کار را انجام دهید. تا مناظره نگذارید جامعه آنرا نمی پذیرد، بلکه اجازه می دهند که فقط به صورت تئوریک یک سخنرانی ای داشته باشید که بعداً این نظریات جمع آوری شود و تبدیل به یک کتاب شده و آن کتاب هم به کتابخانه می رود...! بعد از آن اگر یک محقق پیدا شد و این کتاب را ورق زد، این مقاله را می بیند. ولی اگر مناظره ها را برگزار نمایید. ایجاد انگیزه و تهییج می کنید و آن نظرات را با شخصیت آنها را گره می زنید و با این کار می توانید زمینه برخورد را فراهم می کنید در این برخورد طرفهای مخالف و موافق پیدا می شود و «مخالف و موافق» پیدا شدن یعنی موضع گیری. «موضع گیری» اولین کاری است که شما در رفتار روانی ایجاد می کنید. برای اینکه یک حرف، نسبتاً طرفداران ثابتی پیدا کند. یعنی عملیات تبلیغ شما گرم می شود.

به عنوان مثال در فوتبال که شخصیتها را بر توپ گره زده اید، ملاحظه می کنید که وقتی توپ این طرف و آن طرف بیفتد چقدر هیجان ایجاد می شود!! این فوتبال چقدر نیرو، (از نیروی افراد گرفته تا جامعه) را مصرف می کند که مسلماً اگر فوتبال این سازمان و این برنامه و امتیازبندی و گروه درست کردن و امثال اینها را نداشت، محال بود که تماشاچی به اندازه ۵۰۰۰۰ نفر یا ۱۰۰۰۰۰ را داشته باشد!!

(س): تماشاچی در خانه ها از طریق تلویزیون را هم که حساب نمایم، تعداد آن به چند میلیون می رسد!

(ج): بله. شما اگر این کار به گونه ای انجام دهید که ایجاد «انگیزش» شود و طرفدار مخالف و موافق پیدا کند در این

صورت می توانید کار را به جایی برسانید و آلاکاری انجام نخواهد شد!

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

1. Introduction

The purpose of this report is to analyze the impact of the COVID-19 pandemic on the global economy. The report will focus on the economic challenges faced by various countries and the role of government intervention in mitigating the effects of the pandemic. The analysis will be based on data from the International Monetary Fund (IMF) and other reliable sources.

The COVID-19 pandemic has led to a global economic recession, with significant job losses and a decline in GDP across most major economies. The impact has been particularly severe in countries with high unemployment rates and limited social safety nets. The report will explore the economic challenges faced by these countries and the role of government intervention in mitigating the effects of the pandemic.

The report will also discuss the role of government intervention in mitigating the effects of the pandemic. This includes the implementation of fiscal and monetary policies, as well as the provision of social safety nets and other forms of support to affected individuals and businesses.

The report will conclude by discussing the long-term implications of the COVID-19 pandemic on the global economy. This includes the potential for a permanent loss of jobs and income, as well as the need for structural reforms to improve the resilience of the global economy to future shocks.

The report will also discuss the role of government intervention in mitigating the effects of the pandemic. This includes the implementation of fiscal and monetary policies, as well as the provision of social safety nets and other forms of support to affected individuals and businesses.

The report will conclude by discussing the long-term implications of the COVID-19 pandemic on the global economy. This includes the potential for a permanent loss of jobs and income, as well as the need for structural reforms to improve the resilience of the global economy to future shocks.

# اسلامی شدن دانشگاهها

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی  
تاریخ: ۷۵/۴/۲۱

## ایجاد انگیزش اجتماعی «اسلامی شدن دانشگاهها» از طریق مناظره های سازمانی

مقدمه:

- ۱- ضرورت تبلیغ ثمرات و نتایج اسلامی شدن دانشگاهها
  - ۲- بهره وری نیروی انسانی به دارا بودن قدرت و قابلیت انقلاب فرهنگی
  - ۳- ضرورت عام شدن جهاد فرهنگی
  - ۴- اسلامی شدن دانشگاه طریق اسلامی شدن فرهنگ اجتماعی
  - ۵- ویژگیهای تحقق انقلاب فرهنگی
    - ۵/۱- لزوم مشارکت عمومی در انقلاب فرهنگی
    - ۵/۲- ضرورت تغییر ساختار فرهنگی در انقلاب فرهنگی
    - ۵/۳- ضرورت نفی شخصیت گرایی در انقلاب فرهنگی
- اصل بحث:
- ۱- نقش مناظره سازمانی در انگیزش اجتماعی و ارکان آن
    - ۱/۱- به وجود آمدن انگیزش اجتماعی به دنبال موضع گیری در مناظره سازمانی
    - ۱/۲- هدایت و بهینه سازی سیاسی مناظره سازمانی توسط هیئت مدیره

۱/۳- هدایت و بهینه فرهنگی مناظره سازمانی توسط هیئت علمی

۱/۴- نقش و وظایف هیئت نظار در مناظره سازمانی

۱/۵- ارتقاء فرهنگی جامعه به وسیله عمومی شدن مناظره‌ها از طریق رسانه‌های گروهی

۲- ضرورت تأسیس و توسعه مفاهیم فرهنگی به جهت پاسخگویی به نیازمندیهای انقلاب

۳- «ادراک آسیب تحقیق و توسعه»، «مقنن شدن این ادراک» و به «تفاهم اجتماعی رسیدن آن»

سه اصل انقلاب فرهنگی

۴- پرسش و پاسخ

۴/۱- ضرورت نقد و بررسی شیوه‌های رایج بررسی مسائل و مباحث جدید

۴/۲- توضیحاتی پیرامون ارکان مناظره سازمانی

۴/۳- ضرورت تغییر نظام آموزشی متکی بر حافظه به نظام آموزشی متکی بر هوشمندی

۴/۴- ضرورت تکیه بر بسیج فرهنگی با بکارگیری مفاهیم جدید برای انقلاب فرهنگی

۴/۵- کیفیت راه‌اندازی و سپس گسترش مناظره‌های سازمانی

۴/۶- توضیح نظام و محتوا و برنامه آموزشی در عوامل درون‌زای دانشگاه

۴/۷- توضیح عوامل برون‌زای دانشگاه

۴/۸- «رفتار دانشگاهی»، نتیجه عوامل درون‌زا و برون‌زای دانشگاه

### برنامه

### اسلامی شدن دانشگاهها

۲

استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی
ویراستار:	برادر ابراهیم نیک منش
فهرست گذار:	برادر محمد مهدی محسنی
کد بایگانی:	۰۱۰۵۹۰۰۲
تاریخ جلسه:	۷۵/۴/۲۱
تاریخ انتشار:	تابستان ۱۳۷۵





## ایجاد انگیزش اجتماعی «اسلامی شدن دانشگاهها» از طریق مناظره‌های سازمانی

مقدمه:

### ۱- ضرورت تبلیغ ثمرات و نتایج اسلامی شدن دانشگاهها

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: قبل از آغاز بحث اسلامی شدن دانشگاه، ابتدا به ثمره و نتیجه نهایی بحث می‌پردازیم. یک نکته مهم این است که باید سعی شود شعار مربوط به «ثمرات اسلامی شدن دانشگاهها» تکرار شود تا در اذهان جای گیرد.

حال برای ترسیم ثمره این مسأله چند مثال بیان می‌شود؛ ما در بهره‌وری به امکانات مختلف توجه می‌کنیم؛ یعنی می‌گوییم: یک دسته منابع طبیعی و یک نزولات سماوی مانند باران و... داریم که اگر بخواهیم از این آب بهره بیشتری بگیریم باید به وسیله استفاده از تکنیک و شیوه‌ای خاص، سد درست کنیم تا هم از آثار نامطلوب سیلاب جلوگیری نماییم و هم یک بهره بزرگ اقتصادی در تولید مواد کشاورزی (مواد واسطه‌ای یا مصرفی) داشته باشیم.

مطلب دیگر این است که باید دید بهره‌وری از نیروی انسانی در چه سطوحی می‌بایست مورد توجه قرار گیرد، گاهی انسان را به گونه‌ای تعریف می‌کنند که او را هم مانند کالا دانسته و احیاناً او را متغیر اصلی نمی‌دانند، فرضاً می‌گویند «شرایط» در تحریک انسان، اصلی است، وقتی در نظام اصالت مصرف، تحریک به رفاه نموده و آنرا در ایجاد انگیزش اصل دانستند، طبعاً انسان را در رتبه بعد از اشیاء مادی تعریف می‌نمایند. مثلاً می‌گویند فلان حیوان

دنبال علف می‌دود و یا روش سنتی تحریک دام برای حرکت این بوده که خوراک او را در جلوی او قرار داده و گرسنگی او را وسیله راندن او قرار دهند لذا در زمان قدیم چوپانها علف در دست گرفته و بدین وسیله گوسفندان را به دنبال خود می‌کشاندند. بعد می‌گویند انسان هم همین است، ولی ما می‌گوییم شأن انسان در انقلاب اسلامی خیلی بالاتر از این است، شأن انسان در اینجا شأن «ایثار» است.

یکی از اموری که باید بعدها به صورت مبسوط روی آن بحث نمود، اما فعلاً به صورت محدود و اشاره‌ای به آن می‌پردازیم، این است که «همیشه نزاع به خاطر محدودیت است»، تحلیل «محرومیت» در فلسفه تاریخ به «محدودیت» باز می‌گردد. اگر مقصد مردمی در طول تاریخ و به اشکال مختلف، بهره‌وری مادی باشد، آنگاه حتماً محدودیت در محصولات اجتماعی آن وجود خواهد داشت. به نظر ما این محدودیت تنها به محدودیت منابع باز نمی‌گردد، بلکه به «ساختار تولید محصولات اجتماعی» نیز بر می‌گردد؛ یعنی شما می‌توانید چند نفر را بگمارید که گندم بکارند و چند نفر را هم به آرد کردن بگمارید، چند نفر دیگر را هم به دنبال کشت چغندر و تبدیل آن به شکر فرستاده و چند نفر دیگر را هم به دنبال روغن بفرستید، تا در نهایت این آرد و شکر و روغن را با مواد دیگری از جمله چاشنی‌ها مخلوط نموده و به صورت‌های مختلف تغییر دهید و آنرا متنوع نمایید، فرضاً اگر به یک جعبه شیرینی بنگرید، میزان زحماتی که برای بدست آمدن آن کشیده شده است، بسیار زیاد است، در حالی که اگر بخواهید به میزان وزن همان جعبه، نان لواش تهیه کنید، آن زحمات را ندارد. شما می‌توانید فرم، طعم و ترکیبات طعم شیرینی را بالا ببرید، تا خواص بویایی و چشایی و بینایی آن مرتباً متنوع شود؛ ولی قطعاً این تنوعها بدون خدمات اجتماعی به نتیجه نمی‌رسد.

معنا ندارد که بگوییم یک هرم درست کنید که بالای این هرم هرچه باشد، محدود نیست بلکه و عین آن چیزی است که در قاعده آن یافت می‌شود!

شما اگر خواستید شرایط تحریک لذت را ارتقاء دهید حتماً از طریق محصولات اجتماعی (فعالیت‌هایی که انجام می‌گیرد و امکاناتی که بکار می‌رود) عمل می‌کنید تا انگیزش مادی و تحریک مادی را بهینه نمایید.

بنا بر این <sup>پایه</sup> نباید این محدودیت را به همه جا سرایت داد، چون اساس محدودیت در «منابع» نیست، بلکه اساس محدودیت در «الگوی مصرف» و «الگوی توزیع ثروت» است. در آنجا که آنها حق می‌دانند یک قشر در حد بالای هرم مصرف کنند و مصرف را طبقاتی نمایند، از همان جا محرومیت شروع می‌شود. البته آنها در توجیه این مطلب می‌گویند: اگر چنین نکنیم نمی‌توانیم به صورت سازمانی تحریک و تحریص نماییم و آنگاه انگیزش و در پی آن حرکت هم ایجاد نمی‌شود. پس از همان جاست که آنها محرومیت را به صورت سازمانی ایجاد نموده و بر جامعه تحمیل می‌کنند، از همان جاست که به خود حق می‌دهند که توزیع ثروت را زیر بنای این نظام قرار دهند و آنرا هم طبقاتی نمایند، یعنی هرم را وارونه درست می‌کنند و می‌گویند باید به پایین قاعده حداقل، اختصاص داده شود و به بالای

قاعده حد اکثر داده شود. به عبارت دیگر یک هرم از پایین به بالا و یک هرم هم از بالا به پایین درست می‌کنند و می‌گویند افراد اندکی که در اینجا هستند باید بالاترین ثروت را دارا باشند، آنها اینگونه عمل می‌کنند تا بتوانند مردم را تحریص نمایند.

آنگاه همانند همین مطلب را در ابزار تولید تکرار می‌کنند یعنی در مفهوم صرفه‌جویی در مقیاس تولید - که مهندسی طرح است - هم همین حرف را می‌زنند. در آنجایی که در علوم انسانی از نیاز جامعه صحبت می‌شود و یا از تکنولوژی بحث می‌شود، الگوی «تولید، توزیع و مصرف» است که نیاز را تعریف می‌کند، اساساً الگوها، انسانی و نرم‌افزاری می‌باشند که نیازها را برای ساختن ابزارها تعریف می‌کنند.

البته فعلاً وارد بحث فنی این مطلب و تشریح آن نمی‌شوم، تنها هدف اشاره به آن بود که در جای خودش به آن می‌پردازیم فعلاً باید عرض کنم که «محدودیت اساس تنازع است» و هر نظامی که در کل مراحل تکامل تاریخ، مورد نزاع را به آخرت - (که در آن محدودیت نیست) منفعَل نکند، مجبور است که تنازع درونی را بپذیرد، تنازع درونی هم هیچگاه موجب حصول محبت و ایثار نخواهد شد.

## ۲- بهره‌وری نیروی انسانی به دارا بودن قدرت و قابلیت انقلاب فرهنگی

بهره‌وری ما از نیروی انسانی به این است که قدرت انقلاب در فرهنگ را داشته باشد. شاید بگویید این بهره‌وری چگونه محقق می‌شود. در جواب می‌گویم بشر «قدرت سنجش و مقایسه نمودن» دارد که این مقایسه کردن قابلیت «قاعده‌مند شدن» را دارد و قاعده‌مند شدن آن هم «اجتماعی» است.

آنگاه به وسیله قاعده‌مند شدن این مقایسه و سنجش؛ «برهان»، استدلال، پیدایش نتایج، غلط و درست تعریف می‌شود.

ما فرهنگی داریم که فرهنگ شیعه است، بحمدالله تا به حال فرهنگ شیعه از فرهنگ تکنولوژی غرب شکست نخورده است. اما شما می‌بینید که وقتی در ایتالیا شیوه نقاشی و معماری تغییر کرد، این امر موجب یک انقلابی در فهم مردم شد و نتیجه‌اش شکست «مطلق گرایی» کلیسا شد، ولی در اینجا مطلق گرایی وجود ندارد، در اینجا به تعقل دستور می‌دهند و تازه هرچه را هم که در باره خدای متعال و حقایق عالم تعریف نمایید، امر به تنزیه می‌شوید؛ یعنی گفته می‌شود اینها شایسته آن نیست. به عبارت دیگر «نه» سیر اصلی رسیدن است. و گرایش و عجب به هیچ مرتبه‌ای از کیفیتها برای شما اصلی نیست، یعنی یک شیعه می‌گوید من امروز می‌فهمم که معنای این دعا این است اما باید بتوانم ابتدا این فهم را قاعده‌مند نمایم، آنگاه آنرا به تفاهم اجتماعی برسانم اما اینگونه نیست که بگویم «همین حرف است و بس»! بلکه می‌گویم این یک مرتبه از فهم است و باید در آینده از آن بگذرم و باید هم بگویم که خدا از فهم من منزّه است. بنابراین اینگونه نیست که شما یک صورت ذهنی درست نمایید و همان را بپرستید، نه شکل و شمایل یک جسم و نه فلسفه و یا عرفان و نه محتوای آن، هیچ کدام قابل پرستش نیست. در باره سجده روایت شریفی نقل شده

است که اگر شما اسم بدون معنا را بپرسید، باطل است و اگر معنا را هم بپرسید، این هم کار باطلی است، شما باید از آن معنا خدا را تسبیح و تنزیه کنید.

بنا بر این شیعه از آنجا که فرهنگ آن به تفکر امر می‌کند و به هیچ مرتبه‌ای از تفکر متوقف نمی‌شود، در برابر تکنولوژی غرب شکست نخورده است. لذا انقلاب اسلامی که توسط حضرت امام (رض) در ایران انجام گرفته است، انقلاب مکتب بر علیه آثار و ثمرات فرهنگ غرب است.

البته بعد از اینکه انقلاب صورت گرفت، نیازمندیهای انقلاب ظاهر شد؛ یعنی نظام سیاسی قبل فرو ریخت و نظام دیگری بر پا شد که در پی آن ارزشها و آرمانهای اسلام در منزلت بسیار رفیعی قرار گرفت، حال این امر مستلزم مناسبات خود برای پیدا شدن آن است، تا براساس آن امور دیگر اداره شود. قطعاً توقف در وضعیت فرهنگی قبل از انقلاب درست نیست.

### ۳- ضرورت عام شدن جهاد فرهنگی

ما الان نیازمندیم که فرهنگی ارائه دهیم که متناسب با پاسخگویی به نیازهای انقلاب باشد.

کار مهم این است که بتوانید برای «عمومی شدن» مشارکت در تلاش و جهاد فرهنگی، «لا بستر سازی نمایید».

شاید پرسید ترسیم ما از نهایت این تلاش فرهنگی چیست؟ در جواب ابتدا مثالی را عرض کنم؛ گاهی ما ورزشی را مانند فوتبال رواج می‌دهیم، طبیعتاً این ورزش برای سلامتی تن و جسم افراد خوب است، آنگاه بندریج این جزو فرهنگ جامعه می‌شود؛ یعنی تقریباً در اکثر محلها که بروید، این ورزش وجود دارد، چون در هر استانی و هر شهرستانی و منطقه و محله‌ای که بروید، افرادی را مشغول فوتبال می‌بینید. حال ما می‌گوییم این جوانهایی که به دنبال فوتبال هستند، مغز هم دارند و تنها سلسله عضلات و استخوان و اعصاب (که وظیفه‌اش تحرک جسمی است که ریاضت جسمی موجب سلامت جسمی می‌شود) مطرح نیست، بلکه مسئله سلامت فکری هم امر مهمی است. بالاتر از این مسئله «بهینه سازی و بهسازی فکری» هم امر مورد نیازی است و از این مهم‌تر به «مشارکت و حضور این جوانان در انقلاب فرهنگی» هم نیاز داریم.

### ۴- اسلامی شدن دانشگاه طریق اسلامی شدن فرهنگ اجتماعی

اسلامی شدن دانشگاهها باید در بچه‌ای ورود به اسلامی شدن فرهنگ اجتماعی باشد.

البته شما که این کار را از دانشگاه شروع نموده‌اید از قشری بسیار مهیا و آماده آغاز نموده‌اید، چون اینها قشری هستند که کارشان کار فرهنگی است آنهم در سطح عمومی، بلکه در سطحی که مقدمه سطح تخصص است. اما آنچه که در نهایت به آن نیاز داریم، این است که دانش آموزان از راهنمایی و نظری، همانند طرح کاد در تعطیلات تابستانی، «مناظره سازمانی» را آموزش ببینند. ما که مسئله مناظره سازمانی، را پیشنهاد می‌دهیم، دامنه آنرا بسیار وسیع می‌دانیم، محورهایی را هم برای آن قایلیم که باید به آن عنایت نمایید تا بتوانید آنرا خوب تشریح نموده و آنگاه یک

نمونه آنرا پیاده نمایید.

ابتدا باید دید در مناظره چه اموری وجود دارد؟

روش آموزش، فعلی استماع و حضور در کلاس درس است. در روش شاگرد در تولید مطلب مشارکت ندارد، تنها باید مطالب را بپذیرد. که در سمینار نیز همین مسئله وجود دارد، حتی در میزگردها (که حضور بالاتری از نظر حساسیتها وجود دارد و مواضع مختلف حضور می یابد) هم حضور شخصی افراد محقق نمی شود.

## ۵- ویژگیهای تحقق انقلاب فرهنگی

### ۵/۱- لزوم مشارکت عمومی در انقلاب فرهنگی

آنچه را که در نهایت برای انقلاب فرهنگی نیاز داریم، حضور فعال کلیه افراد در یک سازمان بزرگ و پر تحرک برای «تولید پاسخ و قاعده مند کردن پاسخ و رساندن به تفاهم اجتماعی» است.

در حقیقت ما مشارکت عمومی را در انقلاب لازم داریم، چون انقلاب که به وسیله یک نفر، دو نفر یا ده نفر محقق نمی شود، اساساً کسی که فکر می کند انقلاب به صورت «فردی» صورت می گیرد، معنا و مفهوم انقلاب را نشناخته است، حتی معنای کلمه انقلاب را هم نشناخته است. انقلاب اجتماعی خواه سیاسی و خواه فرهنگی یا اقتصادی باشد، لازمه اش گستاخی و قاعده مند شدن و هدایت و در نهایت سیر مراحل تا رسیدن به نتیجه، لازمه آن است. اگر این گستاخی، «فردی» باشد، می توان گفت این شروع یک تحریک است، مانند قیام حضرت امام (رض) در ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲، اما اگر دقت شود حتی ایشان هم در آن موقع به صورت فردی قیام نکردند، ایشان تا زمان مرحوم آیت الله بروجردی هیچ اقدامی نکردند، بعد از قوت ایشان که شرایط پذیرش و تحریک به وجود آمده بود، شروع بکار نمودند.

### ۵/۲- ضرورت تغییر ساختار فرهنگی در انقلاب فرهنگی

انقلاب به اینکه ۵ یا ۱۰ شخصیت در یک جا بنشینند و چیزی را تنظیم نمایند و ساختارهای موجود فرهنگی آنرا اجرا نمایند، واقع نخواهد شد، نهایت «تعمیر» صورت می گیرد.

ساختار گذشته فرهنگی چه در نظام اداری و چه نظام درجات فرهنگی اش - که دارای تعاریف خاصی است و دارای یک نظام آموزشی است و در هر مرحله فرد دارای یک سطح از اطلاعات است - قدرت تغییر مفاهیم را دارا نیست.

فاصله بین کودتای نظامی در تغییر نظام سیاسی با انقلاب از زمین تا آسمان است، چون انقلاب محصول مشارکت مردم یک کشور است، انقلاب به معنای عصیان عمومی در برابر نظام سیاسی سابق است، شناختن آرمانهای بزرگی است که در نظام سیاسی قبل قدرت بر جریان آن وجود ندارد، این امر با حفظ خصوصیات ساختاری یک فرهنگ اعم از نظام آموزشی و محتوای و مفاهیم آموزشی آن سازگار نیست.

## ۵/۳- ضرورت نفی شخصیت گرایی در انقلاب فرهنگی

بنا بر این «شخصیت گرایی» در انقلاب فرهنگی به معنای تبدیل انقلاب فرهنگی به تعمیر فرهنگی است. چون شخصیت‌های فرهنگی با روشها و منطقهای قبل در صدد پاسخگویی به نیازهای فعلی هستند که انحرال موضوعات جدید در تعاریف قدیم از طریق روشها و برای پیاده کردن روشها در آن، قطعاً پاسخ به نیازهای فعلی را نتیجه نخواهد داد. چون موضوعی به زبان قبل ترجمه می شود که این موضوع امکان ترجمه شدن در آن زمان را ندارد. چون اگر مثلاً مسائل هندسه و ریاضیات مجموعه را منحل در قبل کنید و از مجموعه بودن در آورید، در این صورت دیگر صورت مسئله مجموعه نخواهد بود.

## اصل بحث:

## ۱- نقش مناظره سازمانی در انگیزش اجتماعی و ارکان آن

ما می خواهیم کاری کنیم که در هر کوجه و برزلی «مناظره» راه بیافتد، اما بایستی مناظره‌ها دارای نظام باشد و موجب هرج و مرج فکری نگردد، بلکه باید قاعده مند باشد.

ذکر شد که فایده اولیه مناظره، مشارکت طرفین مناظره و تحریک آنها به دقت نمودن پیرامون موضوع مورد مناظره است، اما اگر به مجادله کشیده شود، کار خراب می شود البته خوبی این کار این است که لا اقل در اینجا شخصیت گرایی وجود نداشت، چون شخصیت گرایی در آنجاست که مثلاً در یک سمینار یک نفر سخن می راند و بقیه باید آنرا گوش دهند. آنهم کدام شخصیت؟ شخصیتی با فرهنگ گذشته که می خواهد با روش گذشته، مسئله روز را جواب دهد!!

اما در مناظره وضع بدین منوال نیست، در اینجا به شما گفته می شود، شما که مشکل امروزه را درک می کنید، بیایید باهم بحث کنیم تا آنرا حل نماییم.

## ۱/۱- به وجود آمدن انگیزش اجتماعی به دنبال موضع گیری در مناظره سازمانی

در مناظره برای طرفین مناظره «موضع گیری» وجود دارد و چون موضع گیری وجود دارد به تبع آن «انگیزش» هم به وجود می آید، ولی اگر این موضع گیری به برتری جویی بدون برهان و برتری جویی «غیر مقنن» تبدیل شود و هر طرف، از شیوه‌های روانی برای منکوب کردن طرف مقابل استفاده نماید و آن شیوه‌ها را برای لجاجت و سماجت استفاده نماید، معنایش این است که چون این مناظره غیر مقنن است، موجب بروز هرج و مرج شده است که در این صورت خاصیتش تنها تردید افکنی می باشد.

## ۱/۲- هدایت و بهینه سیاسی مناظره سازمانی توسط هیئت مدیره

ولی اگر بگویید ما برای مناظره یک «هیئت مدیره» در نظر می گیریم که موضوع را حفظ نماید و از پراکندگی جلوگیری نماید. پراکندگی را بد بدانند، ولی ملاحظه جوانب متعدد را خوب بدانند و بین «پراکندگی سخن و منشئت

گفتن» با «جوانب مختلف را حول یک محور نشان دادن و قاعده‌مند کردن ارتباط آن» تفاوت قایل شود. مثلاً همانند داور مسابقات ورزشی بگوید شما از میدان بیرون رفتید و یا این کار شما فول است، فلان کار شما امتیاز دارد یا امتیاز متقی دارد و... بهر حال از زمین بیرون رفتن را نشان دهد و جلوی آنرا هم بگیرد و از وقوع برخوردهای غیر مقنن و جلوگیری نماید و گفته شود ما حتی روی خود مسئله مقنن شدن هم حاضر به بحث و مناظره هستیم تا چگونگی قانون مند شدن آن روشن شود.

#### ۱/۳- هدایت و بهینه فرهنگی مناظره سازمانی توسط هیئت علمی

مناظره به یک «هیئت علمی» هم نیاز دارد. اگر تا اینجا دقت کنید می‌بینید که در مناظره دو هیئت داریم که همان طرفین مناظره هستند، چون طرفین هم به صورت فردی وارد مناظره نمی‌شوند، حداقل با دو معاون وارد مناظره می‌شوند تا هر یک از معاونها بتوانند شواهدی را در اختیار شخص مناظره کننده قرار دهند و او را کمک نمایند؛ یعنی هم در «کمیت مثال» و هم در «کیفیت و رده» مثال به او یاری دهند. به عبارت دیگر همیشه شخص مناظره کننده از دو بعد پشتیبانی و تدارک می‌شود، اما در هر حال دو طرف هستند و سه نفر در مقابل یگدیگر به عنوان طرفین مناظره هستند. گفتیم که مدیریت، مناظره را از تشنّت و لجاجت و تبدیل شدن به مجادله حفظ می‌کند، هیئت علمی هم کارش مشخص نمودن امتیازات علمی مطالب بوده و قدرت تحلیل برای نمره دادن به طرفین و اعلام طرف برنده یا پیروز در مناظره را متکفل است.

بنا بر این در هر مناظره چهار هیئت وجود دارد، دو هیئت که همان طرفین مناظره هستند، دو هیئت هم داریم که آنها وارد در مناظره و مباحثه نمی‌شوند، اما یکی از آنها در اداره نظارت دارد و جلسه را از نظر وضعیت بحث کنترل می‌کند و دیگری هم وظیفه اش تعمیق در بحث و معین کردن برنده و بازنده است.

#### ۱/۴- نقش و وظایف هیئت نظار در مناظره سازمانی

یک هیئت دیگری هم در مناظره داریم که به آن هیئت نظار می‌گوییم، هیئت نظار دارای چهار بخش است، چون هیئت نظار پس از هر مناظره یک جلسه مشورتی دارد و یک دسته از آن، روی عملکرد هیئت علمی و امتیاز دادن این هیئت بحث می‌کنند و دسته دیگر روی عملکرد هیئت مدیره و دو دسته هم روی عملکرد دو هیئت مناظره کننده بحث و بررسی می‌کنند.

#### ۱/۵- ارتقاء فرهنگی جامعه به وسیله عمومی شدن مناظره‌ها از طریق رسانه‌های گروهی

اگر چنین کاری صورت گیرد و، بایستی نتیجه آن در رسانه‌های جمعی منعکس شود که این همان آغاز عمومی شدن مناظره و بستر سازی آن می‌باشد.

آنگاه مسئله حضور فعال مطبوعات در مسئله ارتقاء فرهنگی جامعه بسیار امر خطیری خواهد بود؛ یعنی باید حتماً موضوعات مناظره طبقه‌بندی و برنامه ریزی شود. باید مناظره روی موضوعات، با حفظ زمینه‌های آموزشی؛ عام

باشد؛ یعنی مثلاً باید بگوییم کلیه جوانهایی که وارد دوره راهنمایی می‌شوند، همانند طرح کاد می‌توانند وارد کلاسهای آموزش مناظره شوند که فرضاً جزواتی به این دانش‌آموزان داده می‌شود و تمرینات آغاز می‌شود، آنگاه گروههای برنده در مناظره می‌توانند ارتقاء رتبه پیدا کنند، در این صورت افراد می‌توانند همانند مدارج ارتش، بر حسب موضوعاتی که طبقه‌بندی کردیم تا عالی‌ترین موضوعی که در طبقه‌بندی واقع شده، ارتقاء یابند. واضح است که مثلاً گروهی که در حد گروهبانی فرهنگی است، در سراسر کشور وجود دارد، ولی گروههایی که در مناظره سازمانی در بالاترین سطح قرار گرفته‌اند و در موضوعات زیربنایی روش سخن می‌گویند، بسیار محدودند.

اگر چنین کاری انجام شود، شما بستر و زمینه اجتماعی «ارتش فراگیر فرهنگی» را درست کرده‌اید، یک ورزش فکری جدیدی را اختراع نموده‌اید اما نه مانند شطرنج، ورزش شما بزمی نیست، رزمی است! جهت‌دار و نظام یافته و ارتقاء طلب است و حاصلش هم حل معضلات فرهنگی انقلاب است.

شاید پرسید این حل معضلات در چه مراحل انجام می‌گیرد؟ می‌گوییم برای کل این لشکر فرهنگی یک «رشد فرهنگی» حاصل می‌شود که در مرحله رشد، قدرت آسیب شناسی پیدا می‌کنید، آنگاه «گسترش» حاصل می‌شود، یعنی قدرت پیدا کرده تا همکاری نمایید و «کارگاههای تحقیقاتی» را در سطوح مختلف (از سطح آثار جزئی برای رده پایین تا سطح آثار مبانی منطبق برای بالاترین رده) آغاز نمایید. آنگاه این لشکر در دوره گسترش سعی می‌کند در آسیب‌هایی که در مرحله رشد شناسایی شده بود، دقت نموده و آنرا دقیق‌تر، علمی‌تر، فنی‌تر و منطقی‌تر بشناسد.

## ۲- ضرورت تأسیس و توسعه مفاهیم فرهنگی به جهت پاسخگویی به نیازمندیهای انقلاب

چیزی که در این صورت کنار زده می‌شود، کار آمدی مفاهیم فعلی فرهنگ در هر دوره تکامل، نسبت به نیازمندیهای ارتقاء یافته جامعه است. فرهنگ جامعه شما یک مرحله دیگر هم دارد و آن این است که به طرف تأسیس برود، در این صورت هم که تحقیقات شبکه‌ای جریان دارد، باز مناظره‌ها و دقت‌ها وجود دارد، و لکن این بار برای «پی افکندن» است (یعنی از مرحله قبل که تحلیل بود به مرحله پی افکندن رسیدید).

در اینجا می‌خواهید به نیازمندیهای انقلاب پاسخ دهید که به این مرحله، «توسعه مفاهیم فرهنگی» اطلاق می‌کنیم. در این صورت نظام ارزشی شما توسعه می‌یابد و مثلاً می‌تواند حسد سازمانی، حرص سازمانی را معنا کند و معلوم می‌شود که چگونه ممکن است اخلاق حمیده - یعنی صدق و وفاء، صبر و قناعت و سایر اوصافی که حمیده است - از اوصاف جامعه و سازمان شود؟ چگونه تلاش و ایثار اوصاف سازمان شود تا «سازمان»، بستر آدم‌سازی گردد، تا مرتب به دنبال عوض کردن مهره‌های سازمان نباشیم، بلکه بگوییم ما مهره‌های مختلف را گزینش می‌کنیم و ۷۰ درصد آنها را اصلاح می‌کنیم، در این صورت قالبی درست می‌شود که انسانها را هم اصلاح می‌کند نه اینکه بالعکس باشد و انسانها را خراب کند.

آن چیزی را که می‌خواهیم نتیجه کارمان شود، «توسعه در مفاهیم فرهنگی» است. مثلاً اگر بخواهید یک ورزش



رزمی را در انقلاب فرهنگی شکل دهید، روزنامه‌ها و رسانه‌های گروهی آخرین قسمتی هستند که در سازماندهی این امور حضور دارند، یعنی باید درجانی معین شود که هم به مناظره گذاشته شود و هم مورد پذیرش قرار گرفته شده و هم آن درجات رعایت شود اگر فرضاً گفته شود فلان تیم از فلان محله خیابان طالقانی قم می‌خواهد با فلان تیم بین‌المللی رقابت نماید، می‌گوییم این امکان ندارد، چون می‌گوییم این تیم ابتدا بایستی با تیم‌های محله‌های دیگر قم مسابقه بدهد تا برنده شود و به بازیه‌های استانی برود و در آنجا هم برنده شود و در سطح کشور مطرح شود.

بنا بر این شما طبقه‌بندی می‌کنید، «موضوعات» فیلتر هستند برای اینکه معلوم بشود چه تیم‌هایی و چگونه می‌توانند حضور یابند، اما رسانه‌ها بستر عمومی کردن هستند، رسانه‌ها هستند که باید حاصل کار هیئت نظار و حاصل مناظره را به گونه‌ای به میدان عمومی آورند و عموم مردم را به نظارت دعوت نمایند و شما نیز باید قواعد این گزارشگری قاعده‌مند را، مرتباً بهسازی و بهینه‌سازی نمایید و وضعیت بهینه را بکار گیرید.

بنا بر این یک تلاش مداوم و مستمر لازم است تا مشارکت عموم در تغییر مفاهیم (توسعه و تکامل مفاهیم) انجام گیرد. هرگز به وسیله یک عده خاصی و در یک محله خاص و با استفاده از قدرت نظام سیاسی برای دیکته کردن مطالب، موجب به ثمر رساندن انقلاب فرهنگی نخواهد شد، به عبارت دیگر چنین عملی بیشتر به معنای «کودتای فرهنگی» است، در این صورت آنها که قدرت سیاسی، اجتماعی را ندارند (اما از نظر ذهنی، قدرت استدلال و تردید را دارا باشند، خواه در حوزه باشند یا دانشگاه) حرف خود را خواهند زد. آنگاه حرف این دسته مانع از این می‌شود که مطالب طرفداران نظام، عمومی شود. در هر حال چنین کاری شبیه کودتا خواهد شد، کودتا بدست گرفتن قدرت سیاسی است نه از طریق عمومی و مشارکت عموم، بلکه از طریق بدست گرفتن مناطق و مواضع قدرت.

اینکه مواضع و مواقع «سیاست فرهنگ» را بدست گیریم، موجب انقلاب در مفاهیم نخواهد شد، در حالی که ما می‌خواهیم در مفاهیم انقلاب ایجاد شود و مفاهیم توسعه یابد.

در مفاهیم ماشین و دستگاهی وجود دارد شخصیت‌های واجد آن که استدلالها و منطقها در صورتی در موضع انزوای (انفعال) فرهنگی قرار می‌گیرند که عموم در نقد کردن آنها و پاسخ مقتن به آنها مشارکت نمایند، در این صورت دیگر تق زدن آنها در جامعه جایی پیدا نخواهد کرد، خواه این تق زدن در دانشگاه باشد یا در حوزه!

باید شما «فلسفه تاریخ» خود را در مرحله آخر مناظره (که مرحله گسترش است) تحویل دهید. حال اگر همه، فلسفه تاریخ را بدانند، معنایش این است که اینها دوره رشد یعنی «آسیب شناسی» را گذرانده‌اند و دوره «کارگاه تحقیقاتی» و «مناظره» هم گذشته است، الان دوره «شبکه» و تاسیس است که باید عموم در تاسیس آن هم مشارکت داشته باشند. حال اگر آن نظریه تمام شد و توانستید دوره تکامل تاریخ را بر محور دین تعریف نمایید و توسعه و مقصد خود را هم نشان دادید، آنگاه علوم سیاسی فعلی چگونه می‌تواند بر شما ایراد وارد سازد؟ در این صورت نه علوم سیاسی دانشگاه می‌تواند به شما اشکال نماید و نه فرضاً فلان فقیه حوزوی که حکومتی نیست، می‌تواند ایراد بگیرد.

چون این فقیه هم اگر ببیند ربط مسئله به دین تمام است و این مطلب به مفاهیم اجتماعی رسیده است و این فهم مقنن شده و در سطوح مختلف به مفاهیم رسیده، از شما تبعیت می نماید.

۳- «ادراک آسیب تحقیق و توسعه»، «مقنن شدن این ادراک» و به «تفاهم اجتماعی رسیدن آن».

### سه اصل انقلاب فرهنگی

یکی از اصول انقلاب فرهنگی این است که به وسیله بستری که می سازید، «آسیب، تحقیق و توسعه» فهمیده شود، آنگاه آنچه فهمیده شده به وسیله قوانین فرهنگی - یعنی به وسیله روشها - مقنن گردد.

سومین اصل هم این است که آنچه مقنن شده به تفاهم اجتماعی برسد و در حضور عموم طرح شود.

در باره قوانین روش هم همین مطلب صادق است؛ یعنی ابتدا باید فهم در باره آن ارتقاء یابد. معنای مقنن شدن هم

آن است که تناسبات هماهنگ آن مشخص شود؛ یعنی تئوری ریزه شود.

البته الان هم ما آرمانهای انقلاب را می دانیم، اما به شکل نظام یافته، به صورتی که تناسبانش مشخص باشد تا معلوم شود نسبت هر مفهوم به مفهوم دیگر چیست؟ اما هرگاه آرمانهای <sup>تئوریک</sup> ~~تئوریک~~ قاعده مند شود، مسئله حل می شود، به گونه ای که بعدها می توان قاعده مند شدن را هم به تفاهم رسانید.

قاعده مند شدن همان زبان تبادل نظر در سنجش است که نتیجه اش این می شود که بعد از این اگر خودتان هم اشتباه کنید، دیگری بگوید این قانونی را که شما قصد تطبیق آنرا دارید، قابل تطبیق نیست، یا اینکه حتی در سطح بالاتر خود قانون را هم به زیر سؤال ببرند. بنابراین ملاحظه هماهنگی یک امر بسیار مهمی است.

تا اینجا ما قسمت اول طرح اسلامی شدن دانشگاه را که مسئله چگونگی تبلیغات آن است، به اتمام رساندیم. حال

اگر سؤالی در این زمینه هست، بفرمایید.

### ۴- پرسش و پاسخ

۴/۱- ضرورت نقد و بررسی شیوه های رایج بررسی مسائل و مباحث جدید

حجة الاسلام محسنی: شما فرمودید ما ابتدا شیوه مناظره سازمانی را طرح می کنیم، آیا بهتر نیست، ابتدا بجای این کار، به دنبال نقد و بررسی شیوه های موجود باشیم. من این مطلب را به لحاظ افکار عمومی عرض می کنم؛ چون زوال فعلی روالی است که عموم مردم و دانشگاهیان به آن عادت کرده اند و...

(ج): یعنی همین روالی که شخصی چیزی بگوید و دیگران هم بگویند: چشم!

(س): و تا زمانی که ما شیوه های قبل را نقد و بررسی نکنیم، متوجه مطالب ما نخواهند شد. دیگر اینکه خوب است ما یک نمونه از مناظره سازمانی را ترتیب دهیم و به نتیجه برسانیم، آنگاه به دنبال انعکاس مطبوعاتی و رسانه های گروهی باشیم.

(ج): اگر ما وارد یک نمونه از مناظره شویم، آنگاه می توانیم در خود آن برنامه به تشریح مطالب خود پردازیم. یعنی

ابتدا یک نمونه تحویل دهیم و آنگاه قاعده‌مند بودن آن را در عمل نشان دهیم و اینکه به مجادله کشیده نمی‌شود و قواعد پیشگیری از مجادله را نشان دهیم. قواعدی هم که موجب تعمیق و رهبری مناظره از طریق هیئت علمی می‌شود بیان گردد چرا که امتیاز دادن هیئت علمی به معنای رهبری است. اگر چنین کاری انجام شود، این عملاً همان کار نظام آموزشی را انجام می‌دهد، در واقع در اینجا بجای یک نظام آموزشی که مسائل مناظره را آموزش دهد، نمونه‌ای وجود دارد که نظر می‌دهد و نمره می‌دهد، در هر سطح دارای آیین نامه بوده و در آن افراد، قاعده‌مند سخن می‌گویند، هیئت علمی و هیئت نظار قاعده‌مند عمل می‌نمایند. بسیار خوب است بتوانیم یک نمونه از مناظره سازمانی را در موضوعی که مورد نظر همه است، آغاز نماییم، آنگاه در حاشیه آن مرتباً آنچه را که رخ می‌دهد، برای مردم تحلیل نماییم؛ سپس برای مردم روشن کنیم که اگر این ورزش فکری در این مراحل جلو برود، برای شما فلان کارآیی ایجاد می‌شود. همانگونه که به مردم گفته می‌شود شما ورزش کنید تا سالم باشید و یا گفته می‌شود باید بسیجها ورزشهای رزمی نموده تا یک لشکر منسجم و قوی داشته باشیم. البته من نمی‌گویم که مردم باید ورزش جسمی را رها کنند و تنها به ورزش فکری بپردازند، بلکه می‌گویم باید به آن سهم خاصی اختصاص داد، مثلاً می‌گویم  $\frac{1}{4}$  از وقت کارشان را به دنبال ورزش جسمی باشند و  $\frac{3}{4}$  از وقتشان را هم به ورزش فکری پرداخته و  $\frac{1}{4}$  را هم به کارهای دیگر بپردازند. روایتی داریم که در مباحثه، نطفه فهم بسته می‌شود؛ یعنی بوسیله این برخورد فکری ذهن من به چیزهایی مشرف می‌شود که بدون برخورد شما به آن مشرف نخواهد شد و ذهن طرف مقابل هم اینگونه است، حاصل مباحثه پیدایش مطلب جدید است.

وقتی می‌توانید این تولید را به صورت یک کارخانه عظیم در آورید که ارتباطات و تناسبات همه شئونش را ببینید و ارتقاء دهید. باز در پایان تذکر می‌دهم که رسانه‌های جمعی؛ یعنی مجلات و روزنامه‌ها در نهایت صدا و سیما، نقش بسیار مهمی را در این امر دارا می‌باشند.

#### ۴/۲- توضیحاتی پیرامون ارکان مناظره سازمانی

برادر بهرام‌سیری: با توجه به مطالعه طرح جامع اسلامی شدن دانشگاه و فرمایشات امروز حضرت‌عالی، سؤالاتی برایم مطرح شده است یکی اینکه اگر بخواهیم دقیقاً مسائل مناظره را تعریف کنیم، در مسئله اسلامی شدن دانشگاه، طرفین مناظره پیشنهادی شما چه کسانی می‌باشند.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: همیشه یک طرف را طرفدار «وضعیت موجود» قرار دهید، که اگر بخواهیم این را تعریف کنیم، می‌گوییم همیشه در این مناظره طرف، طرفدار گرایش به وضع فعلی است و می‌گوید همین وضع توان پاسخگویی را دارد. طرف دیگر هم توانمندی آن مفهوم را آسیب‌شناسی می‌کند و می‌گوید این پاسخگو نیست. اگر طرفدار وضعیت موجود فرهنگی را «الف» بنامیم و طرف مقابل را «ب»؛ هرگاه «الف» شکست خورد، «ب» در جای «الف» قرار می‌گیرد، یعنی یک مطلب جدیدی را طرح می‌کند. البته وقتی مطلب جدید طرح می‌شود، طرف مقابل هم

حق دارد که آنرا نقد کند و احياناً شاید در نقد نیز غالب شود، یعنی شاید این دفعه «الف» بر «ب» پیرامون حرف جدید غالب شود، به عبارت دیگر آن اشکالات نسبت به شواهد موجود است، لذا این طرف می تواند بگوید این شواهد موجود در دستگاه من وجود ندارد. بله! اگر تئوری طرف «ب» ضعیف باشد؛ یعنی تئوری او دارای «تلائم فکری» نباشد، شکست خواهد خورد و باید هم شکست بخورد!

بنا بر این در طرفین مناظره همیشه یک طرف، طرفدار وضعیت است و طرف دیگر عدم کارایی این مفاهیم را در حل مشکلات، آسیب شناسی می نماید و نشان می دهد که مشکل چیست؟ در حقیقت یک طرف روشنگر نیازمندیهای انقلاب است و خلاءها را نشان می دهد و طرف دیگر می گوید فرهنگ فعلی پاسخگوی این مشکلات هست. تا زمانی که تئوری ای پیدا نشود که قدرت پاسخگویی به نیازها را داشته باشد، مرتباً طرف مقابل شکست می خورد.

البته باید دقت نمود که برنامه ریزی پیرامون این مسائل امر بسیار مهمی است، باید در تمام قسمتها برنامه ریزی شود، مثلاً اگر یک مدتی برای درست کردن نظام مدیریت، نظام تعمیق و رهبری، نظام هیئت نظار و برنامه موضوعات مناظره و ... گذاشته شود، آنگاه تمام مراحل کار روشن می شود، در آن صورت همانند قواعد فوتبال، این قواعد را مکتوب نموده و بکار گرفته و می گویند ما حاضر به بهینه خود این قواعد هم هستیم.

الان مردم به خاطر درجات علمی که در آموزشگاهها به آنان اعطا می شود، به پای درس آمده و آنرا می آموزند، به این دلیل که نظام آموزشی می گوید اگر این مطالب را آموختید، آنگاه حق آمدن به بالاتر را دارید یعنی اشخاص می آیند آن مطالب را گوش می دهند و حافظه خود را بکار انداخته و مرتباً مطالب را حفظ می کنند (که فهمشان هم مؤخر از حافظه است) این افراد می گویند باید مطالب را در امتحان صحیح بنویسیم، ولو اینکه درست آنرا نفهمیده باشیم. لازمه این نظام آموزشی این است که می گوید درست بنویس و درست سخن بگو، ولو مطالب نوشته و گفته شده را نفهمیده باشید تا اینکه نمره قبولی را کسب کنید! هرگاه نمره قبولی را آوردید می توانید از «اعتبارات» تنظیم شده در نظام آموزشی استفاده نمایید.

آنگاه بالطبع اشخاص موجود در چنین نظامی خواهند گفت ما محتوا را به عشق نظام و بدست آوردن اعتبارات سیاست فرهنگ می آموزیم.

سیاست فرهنگ به این معنا است که فرضاً نظام آموزشی می گوید من حق سخن گفتن و امضاء کردن و نظر دادن و... را در این سطح از امور به کسی می دهم که نام و مدرک مثلاً تخصص و دکتری را داشته باشد. اما فردی که در این سطح از مدرک نیست، ولو نظرش دقیق تر و سنجیده تر هم باشد و مطالعاتش هم گسترده تر باشد، اما در این سیکل نظام آموزشی نیامده باشد، حق نظر دادن ندارد.

## ۴/۳- ضرورت تغییر نظام آموزشی متکی بر حافظه به نظام آموزشی متکی بر هوشمندی

ولی ما می‌خواهیم در برابر این نظام آموزشی، یک نظام حضور فعال درست کنیم و «احراز» را از «حافظه» به «هوشمندی» منتقل کنیم.

تفاوت بین اصلی بودن حافظه و اصلی بودن هوش این است که اصل دانستن حافظه، موجب «ساختارگرایی» می‌شود، موجب حفظ و صیقلیت و نهایتاً ارتقاء در سطح وضعیت فعلی می‌گردد؛ اما هوش موجب «تحرک‌گرایی» و «تحول‌گرایی» خواهد شد، هوش به دنبال یافتن راه نواست.

ما فعلاً به راههای نو نیاز داریم و به مشارکت عموم در یک لشگری نیاز داریم که هر کدام به سهم خود در یافتن راه نو سهیم باشند، هرچند جهت آنها، جهت واحد بوده و قاعده‌مند باشد و دارای هرج و مرج نبوده و موجب ترویج اصالت شکاکیت نیست، بلکه حساب شده بوده و حول نیازمندیهای انقلاب می‌باشد. اما در هر حال موجب تقویت هوش می‌گردد. زمانی هم که هوش تقویت می‌شود، به گونه‌ای است که مطابق با طبقات موضوع با مکانیزم یا ساختار گراها مقابله می‌شود.

شما در حال حاضر انسانهای فرهنگی شریفی دارید که برای فرهنگ فعلی و قبلی زحمات زیادی کشیده‌اند، اما هرگز این افراد با توجه به همان قالبهای فکری قبلی نمی‌توانند نیازمندیهای فعلی را بر طرف نمایند، ما که نمی‌توانیم به خاطر احترام به آنها به تکامل انقلاب بی‌توجه باشیم، ما که نمی‌توانیم نبی اکرم (ص) را که خاتم النبیین است و اوصیاء مرضیینش (صلوات الله علیهم اجمعین) را به ادراک علماء تعریف نماییم، خواه این علماء دانشگاهی باشند یا حوزوی! ما که نمی‌توانیم به این علماء لقب خاتم‌المجتهدین بدهیم، اینها که نمی‌توانند در مقام علمی دارای مقام خاتمیت باشند، بله! این علماء در دوره‌ای از ادوار مجتهد و صاحب نظرند و مورد احترام هم هستند، مثلاً شخص فیلسوف است و باید هم محترم شمرده شود؛ اما مهم این است که تکامل فرهنگی متناسب با تکامل انقلاب، حضور فعال و مشارکت عمومی و نظارت را می‌طلبد تا بتوان نظام فرهنگی را متحول نمود.

## ۴/۴- ضرورت تکیه بر بسیج فرهنگی با بکارگیری مفاهیم جدید برای انقلاب فرهنگی

مطمئن باشید شما نمی‌توانید با ارتش فرهنگی، انقلاب فرهنگی را به وجود بیاورید، ارتش فرهنگی که نمی‌تواند کار بسیج فرهنگی را انجام دهد.

اساساً اگر بخواهید با اعتبارات فرهنگی موجود کار کنید، نمی‌توانید موفق شوید. شاید بگویید اعتبارات فرهنگی به چه معناست؟ می‌گویم همیشه در جامعه یک مفاهیمی داریم که حاصل بکارگیری روشهایی برای پاسخ به سؤالات جامعه است، الان که صورت مسأله‌ها عوض شده است و هم در افق جدید طرح گشته‌اند و هم‌افق با صورت مسأله‌های قبل نمی‌باشند چگونه می‌شود به وسیله روشهای قبل به آن پاسخگو بود! این مطالب در یک فضای ریاضی جدیدی است که یک روش محاسبه جدیدی را هم می‌طلبد.

حال در این رابطه در ساختارها و نظامهای ریاضی مثالی را عرض می‌کنم و از آنجا وارد بحث علوم اجتماعی و آنگاه وارد بحث می‌شوم تا شما مسلط به مطالبی شوید که در مناظره حضور فعال داشته باشید. مثلاً از قدیم برای اندازه‌گیری وجود داشت، یعنی یک کمّ منفصل و یک کمّ متصل داشتیم که می‌توانستیم بر اساس اینها هندسه اشیاء (تناسبات شکل) را محاسبه نماییم، علاوه بر این، تعدد را هم می‌توانستیم بر این اساس محاسبه نماییم. یعنی می‌دانستیم که اگر بخواهیم تناسبات شکل یعنی حجم را بدست بیاوریم چه باید کنیم؟ مثلاً می‌گفتیم ابتدا می‌بایست امتداد را انتزاع کنیم تا به خود مفهوم کشیدگی برسیم، آنگاه خودش و سلبش را هم آورده تا خط و نقطه بدست آید، آنگاه باید در تناسبات خط و نقطه دقت نمود تا بتوان به تعاریف اولیه دست پیدا کرد، به عبارت دیگر بتوانید انحنا و استقامت را تعریف کنید، سپس منحنی کامل (دایره و ۳۶۰ درجه انحنا) را تعریف نموده و آنگاه مربع را تعریف نموده و بعد هم نسبت بین اینها را - که زاویه است - بررسی نمایید، تا اشکال دیگر هندسی و مسئله حجم را بررسی کنید. ولی هرگز با این هندسه که با توجه به وحدت و تعدد به عدد رسیده است و در حد کمالش توانسته تناسبات حجم را بدست آورد، نمی‌توانید رنگ، سختی، سستی و هدایت الکتریسته و ... را محاسبه نمایید، چون اینها امور کیفی است و باید محاسبه در این افق با یک دستگاه ریاضی دیگری صورت گیرد. وقتی از نسبت بین وزن و حجم (مسئله حجم مولکولی) سخن می‌گویید، وقتی از نسبت بین سختی و سستی و کشش و تنش پذیری و ... سخن به میان می‌آید، نمی‌توانید این امور را با ریاضیات تناسب حجم محاسبه کنید، بلکه باید افق بحث شما بالاتر رود.

بنا بر این هرگاه افق کار ارتقاء یافت، باید روش هم عوض شود تا در علوم انسانی بتوان به پاسخهای جدیدی رسید.

وقتی از توزیع قدرت و مشارکت سخن می‌گوییم، این در شکل و مفهوم قوی نخواهد بود. قبلاً می‌گفتند تنها قوم پیروز، حق مشارکت دارند که برای آن ساختار دیگری را هم تنظیم می‌کردند، اما حالا نمی‌گوییم قوم پیروز، بلکه یک ساختار دیگری را برای مشارکت و حدود وظایف اختیارات بیان می‌کنیم. موضوع تصرف و تقسیم ما فعل اجتماعی است، لذا در علوم سیاسی، باید نحوه ترکیبات آن با قبل تفاوت داشته باشد. در این صورت می‌گویید صورت مسأله‌های فرهنگ عوض شده است، نه از نظر نمونه‌ها و تنوع آن، بلکه از نظر افق فرهنگی تغییر یافته است. می‌گویید در فرهنگ انقلاب، از صورت مسأله‌هایی بحث می‌شود که اساساً قبل از انقلاب آن صورت مسأله‌ها وجود نداشت. پس ما نمی‌توانیم در انقلاب فرهنگی از مفاهیم قبل استفاده نماییم، البته شاید به صورت گذرا و اضطراری از مفاهیم قبلی استفاده نموده و فرهنگ فعلی را آب بندی کنیم، ولی این دستگاه شما را به منزل نمی‌رساند. این کار همانند آن است که فعلاً دنبال تحصیل مهلت هستید تا بتوانید نیازهای فرهنگی را در آینده تأمین کنید. نه پاسخها (که دارای اعتبار بوده و دارای درجاتی هستند) نه روشها و نه شخصیت‌های علمی قبل، هیچ کدام در انقلاب بدرد ما نمی‌خورد، این شخصیت‌هایی که تنها می‌توانند با آن روشهایی قبلی و برای رسیدن به محصولات گذشته کار کنند، به

عنوان شخصیت‌های انقلاب فرهنگی محسوب نمی‌شوند. ولی البته باید ~~ملاحظه~~ این افراد را نگهداشت و از آنها بهره جست و آنها را حتی به صورت قاعده‌مند در هیئت علمی مناظره قرار داد، ولی شاید در بعضی از مواقع هیئت نظار نظر دهند که شما نتوانستید خوبی و بدی بحث را کنترل نمایید، پس این افراد را در طرفین مناظره قرار ندهید، البته آنها را از مناظره هم بیرون نیاندازید که آنرا تخطئه کنند، بلکه باید آنها را در هیئت علمی قرار دهید تا مردم و هیئت نظار به آنها اشکال بگیرند نه شما! تا به تدریج آنها به طرف تردید و تعمق در نحوه قضاوت خود کشیده شوند و ببینند هم آنهایی که نوآوری دارند در تولید حضور فعال دارند و هم قدرت ارزیابی آنها حتی با وجود ابزار آنها بسیار ضعیف است. اگر این امور انجام شود شما زمینه تغییر ساختار فرهنگ موجود را به طرف فرهنگ جدید فراهم نموده‌اید.

طبیعتاً قلم زنی در این رابطه از ظرافت زیادی برخوردار است، چون باید به گونه‌ای بنویسید که تحریک آمیز نباشد، مسئله تجلیل فرهنگیان فعلی حفظ شود، خوبی‌ها و خدمات افراد فرهنگی قبلی نادیده گرفته نشود. این افراد در جای خودش کارهای بزرگی انجام دادند، اما نباید احترام به ایشان موجب نا دیده گرفتن احترام به اصل انقلاب باشد.

#### ۴/۵- کیفیت راه‌اندازی و سپس گسترش مناظره‌های سازمانی

(س): آیا باید مناظره به صورت کتبی باشد یا به صورت حضوری باشد؟ و اداره کل این سازمان چگونه است، آیا

باید یک مرکز دولتی این کار را انجام دهد یا باید زیر مجموعه یک مرکز تحقیقاتی باشد؟

(ج): اولاً: باید مناظره به صورت حضوری باشد. در ثانی باید دقیقاً گزارش آن در روزنامه‌ها بیاید. سوم اینکه بستر

آن تنها رسانه‌های گروهی اند نه جای دیگر؛ یعنی باید روزنامه‌های طرفدار شما با روزنامه طرف مقابل رقابت نماید.

همانند گزارش فوتبال که گفته می‌شود، ابتدا باید یک تیم در شهرستان پیروز شود تا به استان بیاید، در اینجا هم

می‌گوییم ابتدا باید شخص در روزنامه محلی پیروز شود تا به روزنامه‌های کثیرالانتشار راه یابد، ولو اینکه برای راه

افتادن اصل کار، فعلاً از کیهان آغاز می‌کنید، ولی باید سیر کارتان به گونه‌ای باشد که هرگاه تیم مناظره «روزنامه خبر»

شیراز برنده شد، حق حضور در روزنامه استانی و کشوری پیدا کند و اگر در روزنامه کشوری برنده‌ای در موضوع

بزرگی (که البته باید فیلتر این کار طبقه‌بندی موضوعی باشد) مانند برنده در مبانی روش پیدا شد، می‌تواند در صدا و

سیما حضور یابد.

باید بر حسب موضوعی که روی دامنه‌ای از فرهنگ نسبت به نیازمندیهای انقلاب تأثیر می‌گذارد، طبقه‌بندی

نمایید. عمدتاً روزنامه‌ها میدان دار این قضیه هستند.

علت این که روزنامه‌ها را در این منصب قرار داده و اداره دولتی را قرار نمی‌دهیم این است که یک طرف روزنامه‌ها به

نظارت و مشارکت عامه است؛ یعنی هویت سیاسی، فرهنگی دارند، دلیل دیگر هم این است که باید روزنامه‌ها از

این شکل فعلی برخوردار با موضوعات و تحلیلهای ساده، در آمده و مدیر تولید تحلیل شوند نه اینکه خودشان

تحلیل گرفته شده و طرفدار یک تحلیل شوند.

مدیریت تحقیقات به صورت شبکه‌ای است و شبکه آن در اختیار رسانه‌های گروهی است که رسانه‌ها باید تحقیقات را اداره کنند نه اینکه آنرا گزارش کنند.

طبیعتاً باید در این اداره سخت‌گیر هم باشند، چون با توجه به این کارشان، ابرو و وزن روزنامه آنها پایین و بالا می‌رود. بعد از آن مثلاً بین گروه مناظره روزنامه کیهان و اطلاعات مناظره می‌شود، این افق، سطح بالایی است که گروه‌های مناظره به اندازه‌ای بالا بیایند که روزنامه‌ها خود را وابسته به گروه مناظره بدانند.

(س): با توجه به اینکه ادارات دولتی متمرکز است و روزنامه‌ها غیر متمرکز، آیا بهتر نیست بیشتر به ادارات دولتی توجه کنیم؟ چون شاید ما ابتدا از طریق کیهان وارد میدان شویم، اما ممکن است که روزنامه‌های دیگر وارد میدان نشوند و مرتباً ما حرف بزیم، اما آنها به ما جوابی ندهند تا در نهایت بایکت شده و کار تعطیل شود، ولی می‌توان با مسئول صدا و سیما به توافق رسید تا از گروهی هم دعوت نمایند. بهر حال من می‌گویم آیا این عدم تمرکز ادارات غیر دولتی موجب از هم پاشیدن کار نمی‌شود؟

(ج): اگر این را همانند فوتبال به فرهنگ عمومی تبدیل نمودید، در این صورت آنها مجبورند که وارد میدان شوند. البته ما می‌توانیم استارت این کار را از طریق صدا و سیما (نه وزارت خانه‌ها) بزنیم تا بعدها بتدریج این کار به روزنامه‌ها سپرده شود تا این به روزنامه‌های محلی هم سرایت کند، آنگاه در نهایت مناظرات اصلی به صدا و سیما بیاید، یعنی طبقه‌بندی شود و از روزنامه‌های محلی شروع شود تا به صدا و سیما برسد.  
بنا بر این ما باید فرهنگ ورزش راهیابی برای حل مشکلات انقلاب را ایجاد کنیم.

(س): در همین صورت است که فرمودید در طبقه‌بندی، رسانه‌های گروهی در رتبه آخر قرار می‌گیرند.

(ج): احسنت!

(س): حال برای من سؤال است که آیا تبلیغ و ایجاد بستر در مرحله اول لازم است؛ یعنی آیا باید ما این بحث فرهنگ سازی را در وسط قرار دهیم، ابتدا هم رسانه‌های گروهی تبلیغ نمایند، بعد ایجاد بستر نماییم و در نهایت نتیجه را اعلام نماییم؟

(ج): شما یک نمونه از مناظره را بر پا می‌کنید و مرتباً آنرا بهینه می‌نمایید، یعنی برنامه خود را دقیق‌تر می‌کنید، حرفتان را مشخص‌تر می‌کرده و در عمل ضعف‌های آنرا می‌بینید، مرتباً خودتان خارج از فضای مناظره در پرورش آن سخت‌گیری می‌کنید. این کار را در همان فضای دانشجویی انجام می‌دهید و ثمره‌اش را هم به یک روزنامه منتقل می‌کنید. این کار ما در مرحله اول است، آنگاه طبعاً رسانه‌های جمعی مانند صدا و سیما از این کار استقبال می‌کنند، شما هم فلسفه کارتان را برای مردم تشریح می‌کنید، تبلیغات متناسب را با مثال‌های متعدد بیان می‌کنید و باز هم مناظره را ادامه می‌دهید و می‌گویید ما حاضریم در تک‌تک این موضوعات جلسه مناظره برپا نماییم؛ یعنی زمینه پیدایش



انگیزه درست می‌کنید. شاید پیرسید در چه زمانی صدا و سیما در درجه‌بندی در آخرین سطح قرار می‌گیرد؟ می‌گوییم آن زمانی که درجه بندی شود، در آن صورت شما یک لشکر مولد دارید که این لشکر، سر لشکر دارد، سر تیپ و سرهنگ و تیمسار و... دارد، آنگاه این درجات که درجات قهرمانی در حل موضوعات است بایستی آشکار باشد؛ یعنی هرگز نباید گفت که «باید برای ساعات فراغت جوانان فکر کرد» چون معنای این حرف این است که فکر کنیم که چگونه جوانان به گردش و بازی و... پردازند تا به ضرر مبتلا نشوند، بله! این حرف خوبی است که بگوییم کاری شود که اوقات فراغت جوانان به سم تبدیل نشود، اما ما می‌گوییم فکر کنید تا بتوانیم از ساعات فراغت جوانان در راستای تکامل بهره‌وری نماییم؟ باید ببینیم چگونه می‌توان بهینه بهره‌وری از نیروی انسانی داشت؟ ما می‌توانیم به وسیله این جوانها راه حلها را در کلیه سطوح بدست بیاوریم. لازم نیست که اینها را به بازیگوشی مشغول کنید، البته ما نمی‌گوییم اینها مطلقاً بازی یا ورزش جسمی نکنند، ولی باید ساعاتش محدود بوده و با بقیه کارهایشان نسبت درستی داشته باشد، نباید نسبت اصلی کارشان، کار جسمی و اندام و عضله و اعصاب باشد، بلکه باید اصل، کار فکری و روحی باشد.

(س): زمان بندی این مرحله اول چگونه است؟ آیا باید بگوییم که مثلاً این کار ۶ ماه انجام شود یا باید بگوییم هر موقع به فعلیت رسید و به تکامل رسید، آنگاه وارد مرحله بعد می‌شویم، چون امکان دارد این مرحله دو سال طول بکشد؟

(ج): باید این مسئله در تحقیقات میدانی مورد دقت قرار گیرد، اگر کسی بگوید آیا ۲ سال یا ۱۰ سال طول می‌کشد، من خواهم گفت بستگی دارد با کدام مقدور و با کدام تحریک و در چه وضعی و... کار انجام گیرد. شما مهم‌ترین چیزی را که باید مورد توجه قرار دهید، مقدرات و موانع سیاسی، فرهنگی و اقتصادی این کار است. طبیعی است که حمایت شخصیت‌های سیاسی یا فرهنگی و اقتصادی یک سهمی در پیشرفت اهداف ما دارد، پشتیبانی انگیزش افشار مختلف (که بر اساس گروه‌های سنی و گروه‌های مختلف اطلاعاتی باهم تفاوت دارند) و همچنین تمایلات اجتماعی در سطوح مختلف نیز تأثیر دارد. پس اوج گیری این مسئله مربوط به مقدرات و زمان و... دارد.

به ذهن من می‌رسد که به دلیل وجود انقلاب این کار زود اوج خواهد گرفت، یعنی اگر شما تجربه موفق را به روزنامه‌ها تحویل دادید و کار شما توانست هدایت و کنترل خود را در راستای تکامل نشان دهد، آنگاه جامعه احساس می‌کند که گمشده خود را یافته است.

#### ۴/۶- توضیح نظام و محتوا و برنامه آموزشی در عوامل درون‌زای دانشگاه

(س): در این طرح شما آورده‌اید عوامل درون‌زا، تأثیر پرورشی دانشگاه، وضعیت روانی، تنظیم انسجام ذهنی و موضع‌گیری عملی است، بعد سه مرحله نظام آموزشی، محتوای آموزشی و موضع‌گیری فرهنگی عمومی آمده است، اگر ممکن است این قسمت را توضیح دهید.

(ج): باید ببینیم نقش نظام آموزشی در پرورش چیست؟ که می‌توان پیرامون این مطلب، تحقیق میدانی هم انجام داد. نظام آموزشی به معنای نظامی است که در آنجا هویت سیاسی فرهنگی مشخص به رسمیت شناخته می‌شود؛ یعنی آبرومندی و در ادامه حدود اختیارات در اینجا تعیین می‌شود، که آبرومندی در دانشگاه و حدود اختیارات در جامعه به وسیله نظام آموزشی درست می‌شود. استعمال نام «نظام آموزشی» ساده است، اما این نظام معین می‌کند که شخص می‌تواند با چه اطلاعاتی، در چه زمانهایی با چه ضابطه‌هایی یکی از مراتب خوب، ضعیف، مردود و ممتاز را کسب نماید یا مثلاً می‌گویید در ۲ سال مدرک فوق دیپلم، در ۴ سال مدرک لیسانس و بعدش تا ۲ یا ۴ سال فوق لیسانس و در نهایت دکتری داده می‌شود. در این صورت آبروی این جوان به این است که چه نمره‌ای را کسب نماید. آنهم نمره یادگیری و حفظ نمودن یک مجموعه از معادلات و اطلاعات را نسبت به کار آمدی کسب می‌نماید، حال سؤال این است که این کار آمدی در چه جهتی است؟

لذا ما می‌گوییم در نظام آموزشی بدون اینکه شما توجه داشته باشید که چه امری اتفاق می‌افتد، آبرو تقسیم می‌شود. البته این آبرو به شرط انضباط و وفاداری تقسیم می‌شود. شاید بگویید وفاداری به چه معناست؟ می‌گوییم وفا به معنای ثبات قدم نسبت به یک موضوعی است - فعلاً نمی‌گوییم محتوا بد است یا خوب - آنگاه وفای به فراگیری محتوا و کار آمدی آن، یک اثر پرورشی خواهد داشت.

اگر پرسیم آیا وفای به مقام معظم رهبری هم در آنجا یافت می‌شود؟ می‌گویید هست؛ ولی خیلی کم رنگ است. وفای به ولایت و انقلاب هم هست، ولی کم رنگ است. اگر بگوییم چرا؟ خواهید گفت چون در این دانشگاه وفا به کار آمدی مادی اساس ارتقاء است. وفاء به این امور (ولایت، رهبری و انقلاب و...) از قبیل مستحباتی است که گاهی به عنوان مستحب موکد، روی آن تاکید هم می‌شود. اگر پرسیم چه چیزی در نظر شاگرد اصل است که او را در برابر استاد تسلیم می‌کند؟ می‌گویید رسیدن به مدارج عالی و اعتبار فرهنگی و آبرومندتر شدن است که چنین اثری دارد. اگر پرسیده شود که این آبرومندی چه خاصیتی دارد، آیا تنها بین دوستان دانشگاهی هست؟ خواهید گفت، خیر! آنجا، یک مرحله آن است، در خارج هم این آبرو معتبر است؛ چون دانشگاه به هر مرحله یک مجموعه را تخصیص داده و در درون هر مجموعه برای هر قسمت از اطلاع یک پایه خاصی را معین نموده است، لذا هر شخصی این پایه را بگذراند به او متخصص، کارشناس ارشد و... می‌گویند و وارد جامعه می‌شود، جامعه هم یک نظامی برای قدرت دادن به افراد دارد (خواه قدرت تصمیم‌گیری و خواه قدرت تصمیم‌سازی) لذا در مقابل حدود اختیارات تابلویی وجود دارد (چون دانشگاه در صدد پرورش نیروی انسانی متناسب بوده است) که در نهایت گفته می‌شود اگر فردی دارای مدرک دکترا بود، می‌تواند در این سمت قرار گیرد، ولی اگر دارای این مدرک نبود باید در مرتبه پایین‌تری قرار گیرد، همین‌گونه هرچه مدرکش پایین‌تر باشد، باید حدود اختیارات و منصبش پایین‌تر باشد، اگر دیپلم داشت باید پایین این

قاعده قرار گیرد و اگر دیپلم نداشت، حتی به عنوان آبدارچی هم نباید استخدام شود»<sup>۱</sup>.

حال من می خواهم عرض کنم این مدرک گرایی منشأ یک استثمار بسیار بزرگ شده است، چون صاحب ماشین ایشان را همراه خودش می برد، ایشان در طول جاده رانندگی می کند و تنها وقتی نزدیک به پلیس راه می شود، خودش پشت ماشین می نشیند، ولی پس از رد شدن از پلیس راه دوباره ایشان را پشت فرمان می نشاند، با همه این کارها به ایشان ماهی ۱۴ هزار تومان حقوق می دهد. در حالی که اگر به این فرد پایه یک می دادند - که فعلاً در حال انجام کار در همان سطح است - باید به او ماهی ۶۰ هزار تومان حقوق بدهند یا حد اقل می بایست ۴۰ هزار تومان حقوق بگیرد.

پس اگر قوانین را به گونه ای قرار دادید که احترام و اختیار، روی یک دسته از اطلاعات قرار گرفت، آنگاه انگیزه جامعه به طرف آن سیر خواهد نمود. ما می توانیم با یک تحقیقات میدانی اثر نظام آموزشی را در داخل دانشگاه و در پرورش کسی که وارد دانشگاه می شود، ارزیابی نماییم تا ببینیم نسبت میزان وفا و پایداری و استقامت به نمره، محتوا، تقیدات اعتقادی و انقلابی و... چقدر است؟ آنگاه آنرا در یک مسیر بینیم تا معلوم شود ورودی این مجموعه چگونه است و خروجی آن چگونه است؟ به عبارت دیگر آنهایی که به مذهب علاقه مند می باشند، تدریجاً و فایشان به مذهب سست می شود، البته به نسبتی که به دانشگاه و علوم آن علاقه مندتر می شود! حتی در آن صورتی هم که شما بگویید این شخص از وقتی که وارد دانشگاه شده، ایمانش قرص تر شده است، می گویم باید این ایمان را با طرف مقابلش اندازه گیری نمایید، باید ببینید قرصی ایمانش نسبت به هویت علمی اش چه نسبتی دارد؟ برای این شاخصه تعریف نمایید، اندازه گیری کنید به آن وزن داده و با رم بندی کنید تا مقدار زمان و وقت و مقدار حضور از نظر شدت، سطح و کیفیت آن معلوم شود که این امور نسبت به نمره هایش به چه میزان است و نسبت به موضوعات انقلاب به چه اندازه است؟ بله! شما می گوید تدینش بیشتر از قبل شده و الان هم مثلاً وارد انجمن اسلامی شده است، من اینها را قبول دارم، ولی باید ببینید یک دانشجو هویت خود را در عمل به چه چیزی تعریف می کند؟ و اثر این آبرومندی نظام یافته در نظام آموزشی چیست؟

آنگاه باید تحقیقات میدانی نموده و ببینید محتوا چگونه بوده است؟ نظام آموزشی مربوط به همه رشته ها هست، اما در این زمینه مثلاً می گوید اساساً علم روان شناسی علم و ایمان را مادی تعریف می نماید، لذا در اینجا درصد ریزش ایمان بیشتر است. پس رشته های مختلف، در این زمینه بر حسب محتوا مختلف خواهند شد، هر چند دارای

۱ - من برای تقریب این مطلب یک مثالی عرض می کنم - که این قضیه اتفاق افتاده و من خودم در جریان واقع شدم - یک نفر شاگرد راننده و بسیار فقیری است که مستاجر و متاهل بوده و دارای دو بچه است، من باخر شدم که قدرت خرید گوشت را در زمانی که زنش وضع حمل نمود، نداشت بعد همسرش را به دکتر برده و می گوید چرا بیماری زایمان او طولانی شده است؟ دکتر می گوید باید مقداری گوشت به او بدهید، چند روز کباب به او بدهید، خوب می شود! اما این شخص که چنین قدرتی را ندارد. بعد هم که من با مسئول راهنمایی قم تماس گرفتم و گفتم ایشان در جاده راننده ماشین بزرگ است، در شهر هم کل تابلوها را به صورت شفاهی می تواند توضیح دهد و در امتحان عملی هم صد درصد قبول می شود، در جواب، ایشان به بنده گفتند که از سال ۱۳۶۲ بخشناه شده است که به کسانی که سواد ندارند، گواهی نامه ندهید. من گفتم ولو رانندگی اش خوب باشد هم این حکم صادق است، گفتند بله! قبلاً به افراد بالاتر از ۲۴ سال گواهی نامه بی سواد می دادیم، اما فعلاً دستور دادند، این کار را نکنیم!

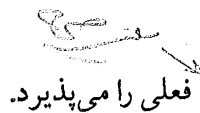
مشترکات اصولی اند، باید برای این هم شاخصه تعریف کنید تا اثر نوع رشته و میزان تحصیل در آن رشته نسبت به انقلاب معین شود، در این صورت بررسی موضع گیری برای شما آسان می شود، چون نظام به معنای آبرومندی و تعلق و وفا و فرهنگ به معنای محتوا را بررسی کردید، حالا می خواهید ببینید ایشان در عمل به چه اموری خود را نیازمند می داند، نیازهای جهانی را نسبت به خود چگونه تعریف می کند که این مرحله هم مستلزم تحقیقات میدانی است. آنگاه ببینید سرعت گرایش به آمریکا در دستگاه و نظام دانشگاه چقدر است؟ و منحنی آنرا رسم کنید. بعد سرعت گرایش به انقلاب اسلامی و مقابله با آمریکا در دانشگاه چقدر است؟

در نهایت باید بررسی نمایید که با پول و نیروی جوان جامعه اسلامی، چه کارخانه ای به کار افتاده و چه محصولی را تولید می کند؟ چه سهمی از این محصول در اختیار انقلاب و چه سهم از آن در اختیار دشمن است؟

#### ۴/۷- توضیح عوامل برونزای دانشگاه

آنگاه «عوامل» برونزا را مورد بررسی قرار دهید، در اینجا نظام اجتماعی، اختیارات سیاسی را تعریف می کنید، یعنی می گوئید این کسی که می خواهیم در نظام تصمیم سازی و تصمیم گیری وارد شود، چه کسی است؟ در اینجا باید دید آیا دانشجویی که و فایش به آمریکا شدیدتر شده باشد، - به عنوان یک شخصیت ممحض در علم شناخته می شود و به عنوان متخصص که توانسته مقالاتش در مقیاس بین المللی قبول شود - مورد احترام قرار می گیرد؟ ما می گوئیم اگر دیدید مقالاتش پذیرفته شد، این به خاطر آن است که بهر حال آنها یک استناداری در این امر دارند و معنای این هم آن است که این دانشجوی خوب توانسته روش آنها را در پاسخ به مسائل بکار گیرد. طبیعتاً معنای این آن نیست که به مطالب به نفع انقلاب پاسخ داده است، تازه وقتی هم می خواهد انقلاب را شناسایی کند، با همان ابزار آنها کار می کند؛ یعنی به آنها راهنمایی می کند که چکار کنند؟ چون «روش، موضوع و زمینه تحقیق» او در رساله اش همبافت و هماهنگ با اطلاعاتی است که از پیش یاد گرفته است. در واقع این شخص کار گزار کمّی فرهنگی در پیاده کردن روشهای آنان در مواردی می شود که احیاناً آن روش را در آن موارد پیاده نکرده اند. آنوقت بعضی می گویند این آقا را در دنیا خیلی قبول دارند (۱) و نظام هم خیلی به او افتخار می کند و منصب عالیّه تصمیم گیری درباره فرهنگ را هم به او پیشنهاد می کنند. عوامل «برونزای فعلی» سعی در رفع نیازمندی انقلاب ندارد - که باید این در مناظره بررسی شود - این عوامل معنای تکامل را تعریف نمی نماید. به نظر ما اولین موضوعی که باید موضوع سخن قرار گیرد، موضوع تکامل و ربط آن به اسلام و انقلاب است. آن کسی که انقلاب را محور تکامل نمی بیند در انقلاب فرهنگی چه کار می تواند انجام دهد؟! طبیعتاً این از فرهنگ غرب تبعیت خواهد کرد، او حق ندارد که در میدان انقلاب فرهنگی قرار گیرد آن کسی که انقلاب اسلامی را محور تکامل می داند و می گوید باید سهم تاثیر این بالاتر برود، و دارای تعریف مشخصی است تازه برای این شخص طرح می شود که نیازمندیهای فرهنگی ما چیست؟ و برای رفتن به سوی هدف حول این محور به چه چیزهایی نیاز داریم.

آقایی می گفت حوزه در موضوع انقلاب فرهنگی کتابها نوشته، چرا این مطالب را قبول نمی کنند؟ من می گویم آیا این مطالب به نیازهای انقلاب پاسخ داده بود که و کسی آنرا قبول نکرده است؟ آیا توانسته زمینه درست شدن ابزارهای کاربردی انقلاب را ایجاد نماید، یا اینکه ابزارهای کاربردی و کنترل عینیت را مربوط به دانشگاه و علوم فعلی دانسته است و گفته من تنها در دانشگاهها منبر خوبی می روم، مقاله خوبی در دانشگاه خواهم نوشت. در منبر خوب موعظه می کنم، یعنی متناسب با هر موضوع، روایت و آیه ذکر کرده و به موعظه می پردازم. در حالی که به نظر من موعظه و نرم کردن دلها خوب است، ولی اگر نتوانید آنرا قاعده مند نموده و به موضوع کار برسانید، در مسئله انقلاب فرهنگی به هیچ امری پاسخ نداده اید!



پس در عوامل برونزا یکی مسئله مقام بود که گفتیم، دانشگاه و صنعت فعلی را می پذیرد.

حال به فرهنگ می پردازیم. تا ببینیم فرهنگ سیاسی چه می گوید؟ در جواب باید گفت بخشی که مربوط به حوزه است، حوزه می گوید ما کاری به محتوای آموزشی و مسائل دانشگاه نداریم، دانشگاه هم که می گوید همین مسائل فعلی من درست است. در اختیارات اقتصادی هم اگر دقت شود، دیده می شود، پولی که به این فرهنگ تقسیم می کنند، مثلاً پولی را که به دکتر می دهند قابل قیاس با فرد دیپلمه نیست.

بنا بر این عامل برونزا به صورت مستقیم در بخش فرهنگ و به صورت غیر مستقیم در سیاست و اقتصاد از آن نظام و محتوای آموزشی حمایت می کند. مسئله دیگر این است که باید رفتار دانشگاهی چگونه باشد؟ دانشجو، استاد و مدیر و... باید چه رفتاری داشته باشند. برآیند متغیرهای درونی و برونی چیست؟ اگر ما به صورت فیزیکی و کودتای نظامی وارد دانشگاه شویم و مجبور کنیم که استادها حرف خودشان را نزنند و شاگردها مسائل حجاب را رعایت کنند، دختر و پسر از هم جدا شوند و مدیران را به جلسات مذهبی ببریم و... این چه راندمانی خواهد داشت. ما برای حل این مطلب جای مخصوصی داریم، ما جایی به نام سپاه پاسداران داریم که جوانهای کشور وارد آن می شوند، محیط و شرایط اسلامی است، ولی اینها جان فدای انقلاب نمی شوند، باید دقت شود که چرا اینها جان فدای انقلاب نمی شوند، مگر در آنجا آموزش، نظام و اعتبارات و... ندارید و مگر ورود و خروج از آن در یک بستر نیست؟!

باید دید آیا شرایط بیرونی هم برای این بستر هست؟ آثار فرهنگ بیرون بر این سرباز تا آخر کار، اساساً با آثار پرورشی شما قابل قیاس نیست، شما برای او مجلس روضه، زیارت عاشورا، سینه زنی و... قرار می دهید، اما نه بحثی از یک نظام فکری شده و نه بحثی از فلسفه تاریخ می شود و نه بحثی از علوم سیاسی است تا معلوم شود که ما پرچمدار چه سیاستی هستیم و مقابل ما پرچمدار چه سیاستی اند؟ ابداً در این زمینه کار نمی شود، تنها به او کارآیی ابزاری را می آموزید که او می داند شما کاشف آن نبوده اید. حال چه انتظاری دارید که این سرباز این اسلحه را بر علیه دشمن بکار گیرد، چون تازه به فکر این است که واقعاً چرا باید این بکار رود؟! و می گوید چرا شما می خواهید با دیگران جنگ کنید، از چی می ترسید، چرا با دیگران صلح نمی کنید و... اینها چیزهایی است که فرهنگ بیرون از سپاه

آنها به یک سرباز و پاسدار القاء می‌کند! فرهنگ بیرون می‌گوید «لیبرالیسم اساس زندگی صحیح است، هر کاری قاعده دارد، چرا نباید بشر با خودش بجنگد. باید بشر بیاید بوسیله نظام دادن دموکراسی و مشارکت عامه دعواها را کنار بزند، باید یک روز قانونی را تنظیم نمایند که سلاحهای هستی‌ای را کنار بگذارند و در نهایت یک روزی هم حتی این اسلحه‌های کوچک را به دور بیاورند، انسانها که نباید با خشونت با یکدیگر برخورد نمایند!» اگر دقت کنید در اینجا هرگز پیرامون درگیری نظام ملکات حمیده با نظام ملکات رذیله - یعنی پرورش دو بستر تاریخ که یکی ائمه ناراست و دیگری ائمه نور می‌باشد - بحث نمی‌شود.

۴/۸- «رفتار دانشگاهی»، نتیجه عوامل درون‌زا و بیرون‌زای دانشگاه در هر حال رفتار دانشگاهی یعنی رفتار دانشجوی، استاد و مدیر نتیجه عوامل درونی و بیرونی است. حال اگر شما نخواهید عوامل بیرونی را به وسیله بخش سیاسی دانشگاه و با فشار، تعمیر نمایید، این کاری را حل نمی‌کند. خدای متعال روح پر فتوح حضرت امام را متعالی نماید، ایشان فرمودند که «ساده‌اندیشی است که کسی فکر کند با وابستگی فرهنگی، استقلال سیاسی، اجتماعی، نظامی و اقتصادی بدست بیاید»، مقام معظم رهبری هم فرمودند که «کاری بنیادین، دراز مدت لازم است که ماندگار باشد»

بنا بر این چنین کاری با عوض کردن عناصر درست نمی‌شود که یک عده را بیرون ریخته و عده دیگری را در سر کار قرار دهیم. چون عنصر عوض کردن که هیچگاه موجب ماندگاری نمی‌شود، مفهوم ماندگاری این است که باید روشها، نظامها و چارچوبهای تغییر یابد و الا از همین الان هم می‌توان یک حزب سیاسی اعلام نشده از دانشجویان و حزب هم از اساتید و مدیران دانشگاه درست کنید و با قدرت سیاسی فرم دانشگاه را کودتا کرده و تغییر دهید، ولی کودتا با انقلاب از زمین تا آسمان فاصله دارد.

در هر حال به قول عرف که می‌گویند «آرزو برای جوانها عیب نیست»، ما که جوان نیستیم (۱) اما مهم این است که موضوع انقلاب فرهنگی جزو نیازهای ضروری انقلاب است، درست است که ما قدرت نداریم، اما بحمدالله انقلاب، قدرتمند است و اگر به مسائل انقلاب درست پاسخ داده شود، پشتوانه این انقلاب، بسیار عظیم است.

(س) عوامل بیرون‌زا در جریان اسلامی شدن یا نشدن دانشگاه اثر دارد؟ یعنی در اسلامی نشدن هم موثر است؟ (ج) بله! وقتی می‌گوییم رفتار دانشگاهی، رفتار اسلامی نیست. ما بلافاصله می‌توانیم بگوییم عوامل درون‌زا و بیرون‌زا بر این در رتبه اول که همان رفتار است اثر دارد، اگر یک مقدار دقیق‌تر شویم، می‌گوییم باید دانشگاه با نیازمندیهای انقلاب همبافت باشد، یعنی می‌گوییم باید دانشگاه با نیازمندیهای انقلاب همبافت باشد؛ یعنی می‌گوییم باید محتوا، نظام در درون و نیازمندیها، افراد پاسخ به نیازهای جهانی، اجتماعی و فردی به گونه‌ای باشد که با انقلاب هماهنگ باشد.

به نظر می‌رسد باید عوامل بیرونی، درونی و نسبت بین اینها طبقه‌بندی شود و در آسیب شناسی تحقیقات میدانی صورت گیرد و زود رأی ندهیم، مثلاً نگوئیم ما در این رابطه سؤال کردیم و فلان شخصیت گفت فلان. (س): این همان تک نگاری است.

(ج): اساساً نباید گرایش به شخصیت در انقلاب و نظام اصل باشد. این گونه تفکر یا به خاطر ساده لوحی یک دسته و یا به خاطر ملاحظه و بازی کردن دسته دیگر با مفهوم انقلاب فرهنگی است.

(س): در قسمت موضوعات مناظره سازمانی «نظام پرورشی، نظام فکری و نظام اجتماعی» آورده شده است، آیا در ترتیب این نظری بوده است؟ آیا نمی‌توان ابتدا نظام فکری و بعد نظام پرورشی و نظام اجتماعی را قرار داد؟

(ج): خیر! اینگونه نمی‌شود، ما در مباحث فلسفی یک بحث عمیقی داریم که انگیزش روانی بر حرکت ذهنی مقدم است؛ البته این انگیزش روانی در شکل فردی هم قابلیت انجام دارد، مثلاً یک معلم اخلاق با کسی صحبتی می‌کند که به اصطلاح عرف «دل او را تکامل می‌دهد» او را منقلب می‌کند، بعد آمادگی فکری او تغییر می‌یابد. حال اگر کسی دل به محصولات آمریکا بسته باشد، دل به دنیا طلبی بسته باشد، آنگاه با نظام فکری شما بازی می‌کند و این جزو وجودش نمی‌شود. اگر برای آبرومندی شرایطی فراهم کردید و به او گفتید شما دل ببند، من هم آنرا امضا می‌کنم، این العیاذ بالله همانند این است که دولت ایران برتری آمریکا را امضاء کند و بگوید من سیادت تو را بر خودم می‌پذیرم، در این صورت قطعاً مرگ بر آمریکا مسخره خواهد بود! امکان ندارد که شما بگویید من مبارزه فرهنگی را ابتدا به صورت فکری راه می‌اندازم، قبل از اینکه بستر پرورش اسلامی روحی افراد و نظام حساسیتهای آنان را فراهم کرده باشیم.

البته شاید پرسید خود نظام فکری را چگونه درست می‌کنید؟ که این یک بحث دیگری است، چون می‌گوییم افرادی می‌توانند و قدرت دارند که پی اولیه نظام فکری را بریزند و آنگاه ساختار مناسبش را هم ایجاد کنند و بعد هم آنرا رشد دهند. حتماً در اینجا هم عوامل سهیمند و بریده از یکدیگر نیستند، متغیر اصلی حساسیتهای روانی است، پس از آن قدرت سنجش و روش سنجش آن و در نهایت روشن کنترل عینیت و عمل متغیر است.

البته باید این بحث را ابتدا از طریق «آثار» به مردم منتقل کنیم، چون آثار برای مردم ملموس‌تر است، این در کلیه سطوح همین گونه است. حتی وقتی که منطق جدید را به آنها منتقل نماییم، باید آثارش را مورد بحث قرار دهید، حتی در مباحث زیربنای منطق ابتدا از نقد آثار بحث را شروع نمایید، چون آثار در هر سطحی برای افراد همان سطح ملموس است، اما بعدها مثلاً بگویید اگر این آثار را ریشه‌یابی کنیم، مربوط به این مناسبات و «قوانین» است؛ یعنی در این صورت «علل» آنرا بیان کنید. بعد از آن بگویید علل این به یک «مبانی» اصیلی باز می‌گردد که اینها روبنای آنند، خواه بحث شما در مبنای کفر یا ایمان باشد. اگر این طرح در سه سطح انجام شود، انشاءالله موفق خواهید شد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

Handwritten paragraph of text, starting with a capital letter.

Handwritten paragraph of text, continuing the narrative.

Handwritten paragraph of text, possibly a transition.

Handwritten paragraph of text, continuing the narrative.

Handwritten paragraph of text, possibly a transition.

Handwritten paragraph of text, continuing the narrative.

Handwritten paragraph of text, possibly a transition.

Handwritten paragraph of text, continuing the narrative.

Handwritten paragraph of text, possibly a transition.

Handwritten paragraph of text, continuing the narrative.

Handwritten paragraph of text, possibly a transition.



# اسلامی شدن دانشگاهها

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تاریخ: ۷۵/۵/۴

## «ضرورت‌های فرهنگی انقلاب» و نقش «سمینار»‌ها در این رابطه

- ۱- بیان مقدمه‌ای در خصوص ضرورت‌های فرهنگی انقلاب
- ۱-۱- تفسیر «انقلاب» به ایجاد ساختار نوین اجتماعی همراه با کارآمدی بیشتر برای تداوم جریان قدرت
- ۱-۲- تفسیر «فرهنگ» به بستر پرورشی حساسیتها و انگیزه‌های افراد جامعه برای ایجاد قدرت موضعگیری در آنها
- ۱-۲/۱- «اطلاعات»، واسطه بین پرورش روحی و عملی افراد جامعه
- ۱-۲/۲- توقف توسعه نظام فرهنگی، به تکامل «زمینه‌گزینش موضوع»، ارتقاء «زمینه تحقیقات» و ایجاد «تناسب» بین آن دو
- ۱-۳- تغییر و تکامل تعاریف، ضرورت فرهنگی انقلاب
- ۱-۴- «انگیزه، اندیشه و انضباط» انقلابی، سه شاخصه تضارب افکار هماهنگ با اهداف انقلاب
- ۲- بیان نقش و جایگاه «سمینار» نسبت به «ضرورت‌های انقلاب»
- ۲/۱- تعریف سمینار، به گردهمایی انسانی در قالب یک نمایشگاه یا فروشگاه یا آزمایشگاه
- ۲/۲- تفاوت میان «توسعه در روابط و موضوعات» با گسترش کیفی، و «رشد کتی»
- ۲/۳- کیفیت تهیه جدول ۲۷ تایی تعیین اولویت ضرورت‌های فرهنگی انقلاب
- ۲/۳/۱- جدول ۹ تایی، حاصلضرب سه سطح «توسعه، گسترش و رشد» فرهنگ در سه بخش «تولید توزیع و مصرف»

۸- ۲/۳/۲- جدول ۲۷ تائی، حاصلضرب جدول فوق در «تحقیق، آموزش و تبلیغ، فرهنگی

۸- ۲/۴- ضرورت و کیفیت طبقه‌بندی سمینارهای برگزار شده و ارزشگذاری نسبت به آنها

۹- ۳- تفاوت میان سه نوع برخورد ساده اندیشانه، سازشکارانه و مسئولانه با ضرورت‌های فرهنگی انقلاب

۴- ضرورت انجام تحقیقات میدانی در خصوص ارزیابی کارآمدی سمینارها نسبت به

۱۰- ضرورت‌های فرهنگی انقلاب

### برنامه

### اسلامی شدن دانشگاهها

استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی
ویراستار:	برادر ابراهیم نیک منش
فهرست گذار:	برادر ابراهیم نیک منش
کد بایگانی:	۰۱۰۵۹۰۰۲
تاریخ انتشار:	تابستان ۱۳۷۵



## «ضرورت‌های فرهنگی انقلاب» و نقش «سمینار»‌ها در این رابطه

### ۱- بیان مقدمه‌ای در خصوص «ضرورت‌های فرهنگی انقلاب»

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: قبل از ورود در اصل بحث، لزوم بیان مقدمه‌ای در مورد «ضرورت‌های فرهنگی انقلاب» بزبان ساده احساس می‌شود. در ادامه باید ببینیم که برگزاری «سمینار»‌ها تا چه اندازه می‌تواند در تحقق ضرورت‌های مزبور مؤثر باشد و تاکنون تا چه اندازه کارآمد بوده است؟

۱/۱- تفسیر «انقلاب» به ایجاد ساختار نوین اجتماعی همراه با کار آمدی بیشتر برای تداوم جریان قدرت

معنای «انقلاب» این است که «نظام توزیع قدرت»، از عهده امتحان خود برای «توسعه امنیت» در عینیت برآمده است. صرفنظر از اینکه بگوئیم عامل تکامل چیست، زمانی که قرار است انقلاب بوقوع بپیوندد و مرحله‌ای از تکامل به مرحله‌ای دیگر منتقل شود در واقع زمانی است که دیگر ماشین قبلی، کارآمدی لازم را دارا نمی‌باشد؛ بدین معنا که بجای آنکه خود بتواند در گسترش امنیت مؤثر باشد، بصورت مانع چنین توسعه‌ای در می‌آید.

فرضاً اگر مرحله تکاملی را مرحله «الف» نامگذاری کنیم، وقتی که این ماشین، در زمان قبل از مرحله «الف» بسر می‌برده است ماشین مطلوبی برای تأمین و توسعه امنیت جامعه متناسب با آن مرحله از رشد بوده است. حال اگر بنا بر پیشفرض فلسفی خود که «ایمان» را بر حسب فلسفه تاریخ الهی، اصل دانسته و تکامل وجدان و اخلاق اجتماعی را در درجه اول از اهمیت قرار می‌دهیم و یا بنا بر پیشفرض فلسفی دیگران که تکامل نیازمندیها یا تکامل ابزار را اصل می‌دانند می‌توان نقطه مشترکی را در تفسیر انقلاب یافت که هر سه گروه بر آن متفقند و آن اینکه ساختار یک جامعه و نظام توزیع قدرت آن که تکیه‌گاه اعتماد عمومی بوده و عامل تأمین و توسعه امنیت می‌باشد در زمانی که بصورت مانع

و فراهم امنیت در آید باید منتظر وقوع یک انقلاب بود. به تعبیر دیگر زمانی که «طلب عمومی» نسبت به «مشارکت» ارتقاء یافته و آن نظام قبلی، پذیرای این مشارکت خاص نباشد بگونه‌ای که اگر توسعه ایمان، اصل باشد باید اعتقادات در ساختار قدرت، حضور جدی داشته باشد، اما اکنون که نظام فعلی صرفاً می‌تواند پذیرای حضور امنیت قوم - و نه اعتقادات - بوده و توزیع قدرت را بر همین اساس پی‌ریزی کند آنگاه باید شاهد تحول در ساختار قدرت جامعه و انتقال به مرحله‌ای دیگر از تکامل باشیم. لذا آن قوم غالب که اعتقاد به حق و باطل و تکامل و... دارد و می‌خواهد حضور پیدا کند ساختار قبلی را درهم می‌شکند و ساختار دیگری را - ولو با اندکی تغییر - بجای آن می‌گذارد. پایگاه بقاء اجتماعی نظام قبلی توزیع قدرت در سطح قبلی تمایلات اجتماعی بوده و خواست جامعه در مرحله قبل، منشأ فروریزی آن نظام می‌شود. چرا که آن خواست، رشد کرده و قالب قبلی را مزاحم توسعه خود یافته است لذا آنرا شکسته و یک قالب، مکانیزم، نظام و ساختاری جدید برای جریان قدرت بنا می‌نهد تا مثلاً توسعه امنیت اعتقادی و اخلاقی، متناسب با مرحله کنونی پیدا شود.

۱/۲- تفسیر «فرهنگ» به بستر پرورشی حساسیتها و انگیزه‌های افراد جامعه برای ایجاد قدرت

### موضعگیری در آنها

می‌توان «فرهنگ» را بعنوان بستر پرورشی نیروی انسانی دانست بگونه‌ای که برای نظام توزیع قدرت، زمینه عنصرسازی را فراهم می‌نماید. پس فرهنگ در مرحله قبل، اطلاعات فرد را در یک نظام جای می‌دهد تا بتواند بعنوان بستر پرورش انگیزه یا حساسیت عمل کند. به بیان دیگر یک ساختار سیاسی - که می‌توان آنرا با ساختار «الف» معرفی کرد - باید ملاحظه شود که همزمان آن، یک ساختار فرهنگی نیز که بستر ساز ذهن افراد جامعه و عامل پرورش آنهاست وجود دارد. اما براستی چه کاری از این بستر ذهنی ساخته است؟ این بستر، یک نظام فکری است که می‌توان هر اطلاعی را در جایی قرار دهد و بنا براین جایگاه، هر اطلاعی را با وزن ارزشی خاصی مطرح کند تا این وزن ارزشی بتواند منشأ هماهنگی نسبی با مرحله تکامل برای موضعگیری تک تک افراد جامعه شود. لذا اگر در مقیاس جهانی، خبزی به او بدهند به نحوه‌ای موضعگیری می‌کند و اگر این خبر در مقیاس خانواده باشد به نحوه‌ای دیگر و در مقیاس بازار و قیمتها و... به نحوه‌ای متفاوت با آندو. تمامی این موضعگیریها، ریشه در همان بستر ذهنی و نظام فکری دارد که متناظر، قرینه و هماهنگ با نظام سیاسی قبل می‌باشد. بنا براین کار نظام فرهنگی، بسترسازی پرورش نیروست که هم بستر انگیزش، اخلاق و روحیات این نیروهاست و هم عمل آنها را متناسب با آن مرحله از رشد، نظام‌مند کرده و در یک شکل و قالب خاص بروز می‌دهد.

۱/۲/۱- «اطلاعات»، واسطه بین پرورش روحی و عمل افراد جامعه

منظور از شکل دادن به اعمال افراد این است که اگر کسی صرفاً به یک قسمت از اطلاعات دسترسی داشته باشد می‌تواند بعنوان یک کارگر ساده مطرح شود و اگر قسمت دیگری از اطلاعات را فرا بگیرد می‌تواند بعنوان یک

کارگر فنی و اگر سطح دیگری از اطلاعات را یاد بگیرد بعنوان یک کارشناس معمولی یا یک کارشناس ارشد یا یک متخصص به مردم خود خدمت کند. پس «اطلاعات»، عمل را هم شکل داده و واسطه‌ای بین پرورش روح یا انگیزه یا عواطف یا حساستها با «پرورش عمل» می‌باشد که آن خواستها در عمل فرد تجلی یابد. حال متناسب با ماشین قدرت اجتماعی و جریان قدرت در آن باید بتوان نیروهای کارآمدی را پرورش داده و در اختیار چنین ساختاری قرار داد. از اینرو نقش فرهنگ چنین است که مواد خام را بصورت مواد واسطه‌ای در آورده و در اختیار این ماشین قرار می‌دهد تا همین ماشین بتواند مرحله آخر کار را انجام دهد.

۱/۲/۲- توقف توسعه نظام فرهنگی، به تکامل «زمینه گزینش موضوع»، ارتقاء «زمینه تحقیقات» و

### ایجاد «متناسب» بین آند

حال که انقلاب شده است باید «ساختار سیاسی» دارای کارآمدی دیگری باشد لذا «ساختار فرهنگی» نمی‌تواند بدون تغییر باقی بماند. طبیعی است که در این وضعیت جدید باید نظام فرهنگی بتواند برای چنین نظام و دستگاه جدید سیاسی به پرورش نیرو بپردازد. اما برای تحقق چنین پرورشی چگونه باید به تغییر اساسی در این نیروها اقدام کند؟ باید بدانیم که ماشین فرهنگ بنوبه خود رهین «روش تولید اطلاعات» است؛ یعنی زمانی که صحبت از ضرورت تغییر اطلاعات می‌کنیم باید تغییر همزمان در این سه امر نیز صورت گیرد: اولاً جدول طبقه‌بندی «زمینه گزینش موضوع» یا تعیین اولویتها باید متناسب با مرحله تکامل، تکامل یابد. چون نیازها تغییر یافته است لذا باید طبقه‌بندی اولویتها نیز تغییر یابد. پس از تغییر در این امر، باید افق زمینه‌ای که قرار است تحقیق نسبت به یک موضوع صورت گیرد، باید ارتقاء یابد، بگونه‌ای که این موضوع نسبت به روابط سنجیده شود که قبلاً قدرت سنجش آن در این روابط وجود نداشت چون این روابط و صورت مسئله‌ها اصلاً مطرح نبود اما اکنون متناسب با ساختار جدید مطرح شده است. به بیان ساده‌تر، افق «زمینه تحقیقاتی» نیز باید ارتقاء یابد. همچنین در کنار این دو امر باید ماشین نتیجه‌گیری و «ایجاد تناسب بین موضوع و زمینه» هم تغییر یافته و تکامل منطقی پیدا کند.

حال اگر این سه امر تکامل پیدا کنند آنگاه مفاهیم تولید شده، متناسب با نیازمندیهای انقلاب خواهند بود که می‌توانند در یک نظام جدید فرهنگی قرار گرفته و بعنوان وسیله پرورش نیرو برای این ماشین سیاسی مورد استفاده قرار گیرند. تا اینجا ضرورت تکامل در مفاهیم روشن شد؛ لذا این سخن مقبول نیست که کسی صحبت از عدم تغییر در پاره‌ای از مفاهیم کند. آیا غیر از این است که ادراک از تسبیح، تکبیر، تحمید و تهلیل در مراتب مختلف از عرفان با یکدیگر متفاوت است؟ هیچکس نمی‌تواند تکبیر گفتن فردی همچون وجود مقدس حضرت مولی الموحدين (علیه السلام) را با تکبیر گوئی امثال ما یکسان بداند. بله تشابه لفظی در هردو وجود دارد اما حتماً مفهوم کلام حضرت (علیه السلام) در گفتن «الله اکبر من آن یوصف» با مفهوم همین کلام، زمانی که بر زبان ما جاری می‌شود تفاوت غیر قابل وصفی دارد. نهایت امر این است که هردو در یک جهت و یک امتدادند اما آن در اعلی علیین است و این در اسفل السافلین.

## ۱/۳- تغییر و تکامل تعاریف، ضرورت فرهنگی انقلاب

بنا بر این «تغییر و تکامل تعاریف»، متناسب با افق تکامل انقلاب ضرورتاً و قهراً امری تمام است که از آن می‌توان بعنوان «ضرورت فرهنگی انقلاب» نام برد چرا که اگر این تغییر و تکامل حاصل نشود هرچند افراد جامعه پرورش می‌یابند اما این پرورش در بستری خواهد بود که کار آمدی آن متناسب با مرحله قبل از انقلاب می‌باشد. طبیعی است که اگر چنین نیروهائی نتوانند عناصر شایسته‌ای برای ماشین جدید سیاسی باشند، به شخصی مثلاً منصب رهبری «انقلاب اداری»، تحت عنوان رئیس سازمان اداری و استخدامی کشور داده می‌شود، ایشان هرچند فرد خوبی است اما در حدود ۱۲ سال ریاست این سازمان تنها همین مقدار کارآئی از ایشان دیده شده است چرا که آندسته از اطلاعات حوزوی و دانشگاهی که در دسترس ایشان بوده است مربوط به ماشین تولید فرهنگی قبل از انقلاب می‌باشد که خصوصیات ماشین منطقی آزمان را داراست. لذا در عین تلاش جدی و انگیزه صالح نیز نمی‌توان با چنین ابزار ناقصی، از عهده جوابگوئی به تغییر ساختار اداری نظام برآمد. مسلماً اگر ابزار قوی تغییر و تکامل، در کنار دلسوزی و تلاش مستمر این افراد قرار گیرد می‌تواند در حل معضلات موجود مؤثر افتد. ایشان بارها از افرادی که آشنا با فرهنگ دوره قبل بودند برای ایجاد چنین حرکتی در ساختار اداری نظام دعوت بعمل آوردند اما مگر می‌توان با چنین عناصری به چنان هدف بزرگی رسید؟ آیا غیر از این است که محصول کار دانشگاه کنونی، همان نظام اداری سابق خواهد بود و محصول کار حوزه هم تنها در پاسخگوئی به مسائل مستحدثه - و نه احداث حوادث - خلاصه می‌شود؟

## ۱/۴- «انگیزه، اندیشه و انضباط» انقلابی، سه شاخصه تضارب افکار هماهنگ با اهداف انقلاب

حال ما هستیم و انبوهی از معضلات که باید آنها را با تضارب افکار و با سر پنجه همت، مرتفع نماییم اما این امر زمانی محقق می‌شود که بتوان با تحرک فکری و تضارب آراء، به تکامل روشی کارآ در فرهنگ از طریق به کمال رساندن طبقه‌بندی موضوعات و نیز زمینه شناسائی بالاخره و ایجاد تناسب برای ساختن مفاهیم جدید همت گمارد. در این رابطه باید قبل از هرچیز، انگیزه‌ها که منشأ حرکت و تفکر است، انقلابی شوند. لذا نباید منشأ تفکر، ساختار گرائی فرهنگی باشد تا بخواهد منزلت فرهنگ قبلی را حافظ باشد. اگر دکتر است نخواهد احترام منصب و عنوان خود و یا اطلاعات مربوط به دوره «الف» را حفظ کند. در این صورت چنین فردی هیچگاه خواهان حفظ اعتبار حاصل از محتوا و نظام آموزشی قبل نخواهد بود و خود را ساختارگرا نسبت به ساختار قبل از انقلاب ندانسته و هویت فرهنگی خود را به شغل و حرفه‌اش سنجاق نخواهد کرد تا مجرای انگیزه خود را منحصر در همین امر نماید. انگیزه او باید انگیزه انقلابی باشد تا چنین بخواهد که این نظام و این ساختار و محتوا و ارزشی را که به او داده‌اند براحتی نادیده گرفته و آنها را بشکند.

در مرحله دوم باید همپای این تحریک و انگیزش انقلابی، به ایجاد تحرک در اندیشه خود متناسب با اهداف

انقلاب بپردازد. بگونه‌ای که نخواهد سنخ حرکت خود را با ماشین قبلی هماهنگ کند. همانگونه که اگر افراد به ورزش جسمی نپردازند بگونه‌ای بدن آنها شکل می‌گیرد که کاملاً متفاوت با شکل بدن یک ورزشکار است و در میان ورزشکاران نیز شکل بدن یک ورزشکار باستانی با غیر او متفاوت است. زمانی که شیوه تفکر - بعنوان عامل تحرک عضلات ذهنی عوض می‌شود میزان سرعت و نحوه گردش آن نیز تغییر خواهد یافت؛ چه اینکه تحرک یک ورزشکار باستانی، کارآمدی لازم را در تحرک حرفه و ورزشی همچون چتر بازی نخواهد

داشت. تحرک ذهنی نیز از همین قاعده پیروی می‌کند. بنا براین تضارب افکار باید هم دارای تحریک و انگیزش متناسب با انقلاب باشد و هم دارای تحرک در فرهنگ اما مسانخ با جهتگیریهای اصلی انقلاب هم چنین در کنار این دو امر باید در مرحله انضباط اجرائی و تولیدی، مفهوم انضباط را متناسب با انقلاب تعریف کند. در این صورت گستاخی نسبت به ساختارها و روشها را امری منفی قلمداد نمی‌کند مادامی که جهتگیری آنها کماکان متناسب با اهداف انقلاب باشد، یعنی اگر قبلاً تعبد و خداپرستی بوده است نباید با ایجاد تغییر، هواپرستی و دنیا طلبی رخ نشان دهد. لذا مفهوم انضباط در اجراء او هیچگاه بمعنای ساختارگرایی نسبت به روش قبلی نیست. از اینرو انضباط نیز باید انقلابی شود. پس به تضارب افکاری که دارای سه شاخصه «انگیزه و تحریک» و «اندیشه و تحرک» و «انضباط و تولید» هماهنگ با انقلاب، نیازمندیم.

با این وصف، تضارب در ساختار قبل آنهم با استفاده از روش قبلی نمی‌تواند پاسخگوی نیازمندیهای فرهنگی انقلاب باشد.

تا اینجا دو سطح از ضرورت‌های انقلاب بصورت مختصر مورد بررسی قرار گرفت و دیدیم که «تضارب افکار» باید دارای چنین تقسیماتی باشد.

## ۲- بیان نقش و جایگاه «سمینار» نسبت به «ضرورت‌های انقلاب»

۲/۱- تعریف سمینار، به گردهمایی انسانی در قالب یک نمایشگاه یا فروشگاه یا آزمایشگاه

اینک می‌توان به نقش و جایگاه برگزاری «سمینار» در رابطه با ضرورت‌های انقلاب پرداخت آیا منزلت سمینار اساساً شبیه منزلت نمایشگاه است که محصول تولید شده در جایی را که دارای شبکه توزیع خاصی نیز هست بخواهد از این طریق در یک نمایشگاه مصرفی به تماشای خاص و عام بگذارند تا بتوانند آن را به فروش برسانند؟ یا اینکه بگوئیم منزلت سمینار، در سطح مصرف نیست بلکه در سطح توزیع است که می‌توان به آن بعنوان یک فروشگاه عرضه کالا نگرست؟ فعلاً جواب می‌گوئیم سمینار، نمایشگاه نیست بلکه فروشگاه است که طبعاً جای آن در شبکه توزیع می‌باشد و نه در شبکه مصرف، پس اگر نظام مصرف را ملاحظه کنیم صحبت از نمایشگاه خواهیم کرد و اگر نظام توزیع را مد نظر داشته باشیم سخن از فروشگاه بمیان می‌آید.

آیا از این بالاتر هم می‌توان به سمینار نگرست و آنرا به عنوان یک نمایشگاه یا فروشگاه بلکه بعنوان یک

## آزمایشگاه تولیدی تعریف کرد؟

سمینار یک گروه‌مائی انسانی است اما چنین گروه‌مائی، هم می‌تواند در یک آزمایشگاه ایجاد شود، و هم در یک فروشگاه و هم در یک نمایشگاه. از اینرو مجبوریم یک «جدول طبقه‌بندی» را طراحی کنیم تا بتوان جایگاه این گروه‌مائی را مشخص کرد.

۲/۲- تفاوت میان «توسعه در روابط و موضوعات» با «گسترش کیفی» و «رشد کمی»

بنظر می‌رسد که قبل از پرداختن کامل به این مسئله، باید به بیان تفاوت بین مفاهیم «توسعه» و تکامل با «گسترش» و «رشد» پردازیم: در «توسعه»، صحبت از موضوع، روابط و کارآمدی جدیدی بمیان می‌آید که در فضای جدیدی نیز طرح شده است. حال هر دستگاهی که شاخصه‌های آن با این ویژگیها متناسب باشد حتماً با حرکت انقلابی نیز از سر سازگاری در خواهد آمد چرا که توصیف مزبور از توسعه و تکامل در واقع، توصیف دیگری از انقلاب می‌باشد. اما در «گسترش»، هر چند که تغییر کیفی پیدا شده است اما این امر بمعنای تغییر در موضوع، ساختار و روابط و بالاخره در افق کار آمدی نیست. مثلاً تا دیروز این وسیله، یک ضبط صوت لامپی بوده است که کار اصلی آن، تبدیل حرکت مکانیکی تموج امواج صوتی به حرکت مغناطیسی و انتقال آن روی یک نوار بوده است اما امروز بصورت یک ضبط صوت ترانزیستوری و یا بصورت مدارهای آی‌سی در آمده که در هر حال تنها تغییر کیفی پیدا کرده است و نه بیشتر چرا که در نهایت، همان تبدیل حرکت مکانیکی به حرکت مغناطیسی و انتقال صوت روی یک نوار در تمامی این ضبط صوتها وجود دارد هر چند تا دیروز نوارهای آن بصورت نوارهای بزرگ ریلی بوده است و امروز بصورت نوارهای کاست می‌باشد و فردا بصورتی دیگر در می‌آید. پس ماهیت کار تغییری نکرده است اما کیفیت آن گسترش یافته است. مسلّم است ضبط صوتی که با نوار کوچک میکروکار می‌کند براحتی در جیب جای می‌گیرد اما ضبط صوت لامپی قدیمی خیر، ولی در هر صورت ماهیت هر دو یکی است. در آن یکی همواره وجود برق برای راه اندازی ضبط صوت لازم بود ولی در این یکی با باتری هم می‌توان آنرا مورد استفاده قرار داد.

در هر صورت در مرحله گسترش، تنها تغییر کیفی پیدا می‌شود و نه تغییر در کلیه روابط و موضوعات که در مرحله تکامل مطرح بود. بالاخره به مرحله «رشد» می‌رسیم که حتی تغییر کیفی نیز در آن صورت نمی‌گیرد و تحقق آن صرفاً منوط به تغییر کمی است. یعنی اگر ظرفیت تولید اجتماعی ما نسبت به ضبط صوتی لامپی در یکسال مثلاً ۱۰۰ دستگاه بوده است اما اکنون این مقدار به صد هزار دستگاه ارتقاء یافته است بدیهی است در آن حالت تنها می‌توانستیم استفاده‌های محدودی را از آن تعداد محدود برده و آنها را برای مراکز خاصی همچون مراکز سیاسی که در اولویت هستند تخصیص دهیم اما اینک که به صد هزار دستگاه رسیده است قابل استفاده در مراکز آموزشی نیز می‌باشد.

در این روش تولید، قابل توجه است که توسعه و گسترش در قالب توسعه کیفی گسترده شدن یک خاصیت



در موضعی که قبلاً دارای چنین خاصیتی نبوده است. لذا ضبط صوت کوچک میکرو را می‌توان بعنوان ابزار جاسوسی و برای بسیاری از مراکز و محافل مورد استفاده قرار داد. اما در توسعه، موضوع هم تغییر پیدا می‌کند. اگر توانست صدای کسی را با فیبر نوری ضبط کند و از او نیز بدون حضور در آن مجلس، عکسبرداری کند آنگاه ضبط صوت و یا دستگاه فیلمبرداری موضوعاً متحول شده است و دیگر این دستگاهها فعلی نیستند. چون در این حال می‌توان صرفاً با دادن نقطه مختصات حضور فرد مورد نظر، صدا و تصویر او را ضبط کرد. البته قصد ما از بیان این امثله، تنها نتیجه‌گیری از این بحث برای استفاده در مطلب مورد نظر است.

### ۲/۳- کیفیت تهیه جدول ۲۷ تائی تعیین اولویت ضرورت‌های فرهنگی انقلاب

۲/۳/۱- جدول ۹ تائی، حاصلضرب سه سطح «رشد، گسترش و توسعه فرهنگی در سه بخش «توزیع و مصرف» در اینجا می‌توان با توجه به مطالب فوق، سه منزلت «رشد، گسترش و توسعه فرهنگ» را بخوبی تصور نمود. حال اگر این سه منزلت را در سه بخش «تولید، توزیع و مصرف» ضرب کنیم آنگاه می‌توان به مفاهیم مرکبی از این قبیل دست یافت: تولیدی که متناسب با توسعه یا با گسترش یا با رشد باشد؛ توزیعی که متناسب با توسعه یا با گسترش و یا با رشد باشد؛ مصرفی که متناسب با توسعه یا با گسترش و یا با رشد باشد. این مفاهیم، حاصلضرب یک «سطر» با عنوان «توسعه، گسترش و رشد» در یک «ستون» با عنوان «تولید، توزیع و مصرف» می‌باشد که حاصل آنها ۹ عنوان می‌باشد.

### ۲/۳/۲- جدول ۲۷ تائی، حاصلضرب جدول فوق در «تحقیق، آموزش و تبلیغ» فرهنگی.

حال اگر اینها را در «تحقیق فرهنگی» یا در «آموزش فرهنگی» و یا در «تبلیغ فرهنگی» ضرب کنیم مجموعاً ۲۷ عنوان جدید بدست می‌آید که یک ۲۷ تائی را تحویل می‌دهد. بدین صورت که آن ۹ عنوان را در «سطر» این جدول و سه مفهوم «تحقیق، آموزش و تبلیغ» را در «ستون» آن نوشته و در یکدیگر ضرب می‌کنیم. در این حال می‌توان سؤال کرد که اصولاً ضرورت انقلاب چیست؟ در جواب می‌گوئیم ضرورت انقلاب، ۹ عنوان اولی از این جدول ۲۷ تائی است. یعنی ابتدائاً سه عنوان از ستون را آورده و می‌گوئیم. هم نیازمند تحقیق هستیم و هم آموزش و هم تبلیغ؛ همچنین نیازمند تولید و توزیع و مصرف می‌باشیم ولی با این شرط که همه اینها متناسب با سطح توسعه باشد و نه متناسب با گسترش و رشد. البته ذیل هر کدام از این ۲۷ عنوان باید تعریف و شاخصه‌های مشخص هر یک را بیان نمود تا نتیجتاً ۲۷ شاخصه مشخص را بدست آورد.

### ۲/۴- ضرورت و کیفیت طبقه‌بندی سمینارهای برگزار شده و ارزشگذاری نسبت به آنها

حال بایک حساب ساده می‌توان تعداد کل سمینارهایی را که در رابطه با انقلاب فرهنگی و در مراکز دانشگاهی و غیر آن طی ۱۵ سال گذشته و از سال ۱۳۶۰ برگزار شده است محاسبه نمود و سپس براساس هر یک از عناوین ۲۷ گانه ارزشگذاری کرد بگونه‌ای که به آن دسته از سمینارهایی که در رابطه با «توسعه» بوده است نمره عالی که متناسب

با ضرورتها می باشد اختصاص می یابد و به آندسته از سمینارهایی که در سطح «گسترش» بوده است نمره خوب و بالاخره به آنهایی که تنها در سطح «رشد» بوده است نمره بد داده می شود.

اگر صرفاً سمینارها در قالب مقاله نویسی و ارائه آنها بوده و سطح استفاده از اطلاعات صرفاً در بهره برداری ساده اندیشانه از اطلاعات موجود جامعه بمنظور پراکندن وقت سمینار خلاصه می شده است باید در زمره سمینارهایی قرار گیرند که نمره بد را به خود اختصاص می دهند.

اما اگر پای تتبع و تحقیق و استفاده از منطق قبلی در موضوعات جدید در میان است نمره خوب داده می شود اما با این قید که چون در نهایت نمی تواند از عهده پاسخگویی به نیازهای انقلاب برآید تنها می تواند در سطح «خوب ضعیف» مطرح شود هرچند که تلاش زیادی هم در این راه صورت گرفته باشد.

بالاخره اگر روش مورد استفاده، روشی نوینی بوده است که دارای سه شاخصه انتخاب «موضوع»، «زمینه» و «تنظیم تناسب» با نیازمندیهای انقلاب باشد نمره عالی به چنین سمینارهایی اختصاص می یابد.

سپس باید ببینیم که آیا منزلت و جایگاه این سمینارها منزلت نمایشگاهی بوده است یا فروشگاهی و یا آزمایشگاهی؟ اگر منزلت آنها منزلت نمایشگاهی بوده است آیا نمی تواند در زمره نمایشگاههای درجه سوم که نمره بد را بخود اختصاص می دهند قرار گیرند بگونه ای که صرفاً جنبه تشریفاتی و سیاسی - آنهم نه به صورت سمینارهای قوی سیاسی بلکه در قالب معرفی شخصیتهای سیاسی فرهنگی پیشین و حفظ اطلاعات فرهنگ قبل بمنظور تأیید همان مفاهیم در کنار موضوعات جدید - داشته باشد؟ در این صورت چه انتظاری می توان از کارآمدی این نوع سمینارها داشت و چه تحولی را می توانند ایجاد کنند؟

در همین رابطه می توان از طریق جمع آوری مقالات ارائه شده به سمینارهای گذشته با استفاده از دانشجویان مختلف که در هر دوره دانشگاهی شاهد برپائی سمینارهایی بوده اند، یک تحقیقات میدانی گسترده ای را انجام دهیم که در نهایت آنها را در طبقات مناسب، طبقه بندی و ارزشگذاری نمائیم. در این صورت مشخص می شود که چه مقالاتی، با چه عناوینی و توسط چه اشخاصی ارائه شده است؟ چه تعداد از این مقالات تکراری بوده است؟ مثلاً آقای «الف» در صد سمینار شرکت کرده است اما ببینیم که چه مقالاتی را با چه میزان تنوع و احیاناً با چه میزان تکرار ارائه داده است؟ اگر احیاناً در اکثر یا جمیع مقالات خود بصورت متنوع برخورد کرده است آیا مبنای ارائه مقالات توسط وی، یک کار تحقیقی بوده است و یا غیر آن؟ آیا می توان سیر این صد مقاله را در قالب یک برنامه مشخص ملاحظه کرد و ادعا نمود که موضوعات مورد نیاز انقلاب را در اولویت قرار داده و یک بخش از آنرا مثلاً دانشگاه کرمان و بخش دیگر را به دانشگاه شیراز و ... محول کرده اند که در نهایت مجموع فعالیت این دانشگاهها دلالت بر وجود یک برنامه منسجم در محورها (مختلف که یک کتاب نیز نمره این تلاشها بوده است) می باشد؟ یا اینکه صحبت از وجود برنامه و تقسیم موضوع به مراکز مختلف در میان نبوده است و صرفاً بودجه ای مشخص برای این کار

اختصاص یافته که بعداً از ایشان محصول کار را می خواسته اند ولو چنین محصولی دارای کار آمدی نبوده باشد؟  
 در اینجا خوب است یک ارزیابی مختصر نیز نسبت به سمینارهایی که در دنیا برگزار می شود صورت گیرد تا شناخت ما از این پدیده کاملتر شود. آیا در دنیا وضع چنین است که سمینار را بعنوان یک نمایشگاه و ساختار آنرا ساختار نمایشگاهی می دانند و بایک آزمایشگاه با ساختار آزمایشگاهی؟ اگر آنرا بعنوان یک نمایشگاه می دانند آیا غیر از این است که تصورشان از این پدیده بصورت یک نمایشگاه علمی است و نه یک امر تبلیغی و مصرفی که نازلترین نوع نمایشگاه محسوب می شود؟ گاهی در سمینارها با این واقعیت تلخ روبرو می شویم که تصور غالب از این پدیده تنها این است که سمینار چیزی است که باید دارای یک هیئت رئیسه، میزتریون، تشریفات خاص، پذیرائی و دیدو بازدید افراد باهم و معارفه و... باشد! اما آیا چنین تصویری می تواند چاره ساز معضلات نظام اسلامی باشد؟

### ۳- تفاوت میان سه نوع برخورد ساده اندیشانه، سازشکارانه و مسئولانه با ضرورت‌های فرهنگی انقلاب

کیفیت برخورد با چنین پدیده ای در سه دسته قابل تقسیم است که می توان هر یک را عنوان یک مقاله قرار داد:

۱- برخورد ساده اندیشانه روزمره

۲- برخورد سازشکارانه لیبرالیستی یا التقاطی

۳- برخورد مسئولانه انقلابی. این هر سه، سه نوع برخورد با ضرورت‌های انقلاب است که در نوع اول، برخورد آنقدر ساده اندیشانه است که اصلاً متوجه ضرورت تولید مفاهیم کار آمدتر برای نرم افزارهای مدیریت انقلاب نمی شود. این افراد، به عمق انقلاب توجهی نداشته و ساده بین هستند. لذا در زمان تغییر ساختارها صرفاً شاکرند و در عین حال از تلفات به لوازم چنین تغییری غافل. ایشان می دانند که برای اداره امور جامعه نیازمند انسانهایی خوب هستند اما نمی دانند که خوبی این افراد به کار آید آنها تعریف می شود اگر احیاناً ضرورت کار آمدی را هم متوجه باشد آنرا صرفاً به درس خواندن و تخصص و... تعریف می کنند ولی سؤال ما از ایشان این است که کدام تخصص و کدام درس؟ چه مفهومی با چه نوع کار آمدی برای اداره امور ضرورت دارد؟ طبیعی است چنین برخوردی، یک برخورد ساده اندیشانه و روزمره با نیازمندیهاست که طایفه زیادی به این بینش مبتلا هستند. متأسفانه در این قشر، از بسیجی حزب الهی جبهه رفته تا عالم مجتهد پیدا می شود که هم اهل تلاشند و هم اهل درد!

اما یک دسته از افراد عمیقتر درک می کنند و می دانند که تغییر یک ساختار مستلزم چه اموری است؟ اما اگر نمی گویند تزویر می کنند و در واقع معتقد به انقلاب نبوده و از در سازش با نظام کفر جهانی بیرون آمده اند؛ هر چند مزدور اجانب نیستند اما فرهنگ آنها فرهنگ سازشکارای و التقاطی است. این گروه صرفاً در قالب قدیمی و با همان روش عمل می کنند و نمی گویند ما دارای نیازهای جدید هستیم. ایشان حاضر به سازش با حوزه و دانشگاه اما در شکل قدیم آنها بوده و با نظام جهانی نیز با شکل موجود آنان از در سازش در می آیند. زمانی نیز که به انقلابیون می رسند با آنها شعار انقلابی می دهند و می گویند «مرگ بر آمریکا» اما در کار علمی خود عملاً شعار می دهند «زننده

باد آمریکا» و تکنولوژی خود را از ایشان می‌گیرند و آب به آسیاب آنها می‌ریزند! وقتی با حوزویان برخورد می‌کنند چون اهل تهجد و روضه و... هستند با همین شکل با ایشان روبرو می‌شوند. این گروه که دچار التقاط فرهنگی هستند عناصر خطرناکی بشمار می‌روند که ابتدائاً اعتماد ساده‌اندیشان را بخود جلب می‌کنند و سپس مانع از آشکار شدن ماهیت معضلات و ضرورت پرداختن به امور محوری می‌شوند. ایشان بحق مانع درک توسعه انقلابی هستند.

و اما سومین گروه، افرادی هستند که دارای برخورد مسئولانه انقلابی بوده و مرتباً به یک عمق از کار قانع نمی‌شوند بلکه سطح بعدی آنرا نیز در نظر می‌گیرند و می‌گویند عمیقتر از این سخن آیا سخن دیگری می‌تواند باشد یا خیر؟ آیا می‌توان ضرورت‌های انقلاب را بصورت دقیقتر شناخت؟ اصولاً رابطه این ضرورتها چیست؟

#### ۴- ضرورت انجام تحقیقات میدانی در خصوص ارزیابی کار آمدی سمینارها نسبت به ضرورت‌های فرهنگی انقلاب

اگر قرار باشد سمینار با همین شکل برگزار شود هیچگاه نمی‌تواند حلال مشکلات باشد. از این رو باید قبل از هر چیزی به «ارزیابی کار آمدی سمینار و ضرورت‌های فرهنگ انقلاب» از طریق تحقیقات میدانی پرداخت و با تهیه لیست مربوط به سخنرانان و نیز مقالات پرداختی گام‌های اولیه را در این تحقیقات گسترده برداشت و دانست که در این چند سال - از سال ۱۳۵۹ تاکنون - چه سمینارهایی با چه موضوعاتی و با چه میزان تنوع و با تکرار برگزار شده است؟ همچنین دانست که چه تعداد از این سمینارها در موضوع «فرهنگ و انقلاب فرهنگی» بوده است تا بتوان از این طریق به ارزیابی راههای موجود برای اسلامی شدن دانشگاهها پرداخت و راه رفته را مجدداً پیمود.

البته چند سال است که در موضوع «انقلاب فرهنگی» سمینار خاصی برگزار نشده است و تا حدود سال ۱۳۶۵ که «شورای عالی انقلاب فرهنگی» مشغول کار بود سمینارهایی برگزار شد که می‌توان روی آنها چنین تحقیقاتی را انجام داد. ابتدائاً باید تشکلهای فرهنگی در این رابطه (همچون شورای عالی انقلاب فرهنگی، دفتر تحکیم وحدت، انجمن اسلامی دانشجویان و... تقسیم بندی نمود و مراکز دولتی را از غیر آن - اعم از آنکه در ارتباط با دفتر تحکیم وحدت یا جهاد دانشگاهی یا تشکلهای صنفی خاص دانشجویی) تفکیک کرد و پس از این تقسیم بندی سیاسی، به ارزیابی مقالات و شخصیتها به همان صورتی که گذشت اقدام نمود. در این حالت می‌توان بخوبی مشخص کرد که چه حجمی از آنها تکراری، تشریفاتی و بدون برنامه و سیر کار مشخص برگزار شده است. تمامی اینها باید در نهایت در جدول ارزیابی قرار گرفته و به هریک نمره لازم براساس شاخصه‌ها داده شود. اگر این کار تا دو هفته آینده انجام شود آنگاه می‌توان طی همین مدت ۲۷ شاخصه را نیز تعریف کرد و دو تا سه مقاله هم پیرامون همین مطلب نوشته و انتشار داد. تا مخاطبین دلسوزی که می‌خواهند اینگونه مسائل را مورد توجه قرار دهند آنها را موضوع یک مناظره سازمانی قرار داده و با شما به بحث بگذارند.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

## اسلامی شدن دانشگاهها

تاریخ: ۷۵/۵/۲۵

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

بررسی دو جدول «تنظیم نیازمندی‌های فرهنگی انقلاب»  
و «ارزیابی وضعیت در برنامه»

\* - مقدمه

\* - اصل بحث

۱- تعریف اجمالی «رشد کمی، گسترش کیفی و توسعه روابط» مربوط به «انضباط»

«اندیشه» و «انگیزه» دانشگاهیان

۱/۱- انضباطهای «فردی»، «مصدق بارز امور» «تبعی»

۱/۱/۱- علوم دانشگاهی، ابزار نامتناسب با رسالت مقابله با نظام کفر

۱/۲- تعریف انضباط در مرحله توسعه، به انضباط تهاجمی فرهنگ خودی بر علیه کفر

۱/۳- تعریف اجمالی «رشد کمی، گسترش کیفی و توسعه روابط» مربوط به «اندیشه» و نظام فکری دانشگاهیان

۲- لزوم تهیه جدول ۲۷ تایی «تنظیم نیازمندی‌های فرهنگی انقلاب» از ضرب عناوین «رشد، گسترش، توسعه»

در «انضباط، اندیشه، انگیزه» در «موضوع، زمینه، روش»

۲/۱- توضیح «موضوع، زمینه، روش»

۳- ضرورت تهیه جدول ۲۷ تایی «ارزیابی وضعیت در برنامه» از ضرب عناوین «انگیزه، اندیشه، انضباط»

در «تحقیق، آموزش، تبلیغ» در «تولید، توزیع، مصرف»

۴- ضرورت افشای ماهیت شئون مختلف نظام مادی و بیان تبعات سوء حاکمیت آنها بر جامعه

۴/۱- لزوم برخورد کارشناسانه با حاکمیت ارزشهای مادی

۴/۲- برتری جریان انگیزه مردم جهان بر ساختار اندیشه قبلی آنها، دلیل آغاز انقلاب فرهنگی در مقیاس جهانی

۴/۳- دشواری مضاعف مبارزه با «ساختارگرایی فرهنگی» نسبت به ساختارگرایی عینی

۴/۴- تکامل گرایی کفار در ارائه ابزار فرهنگی مناسب، دلیل حاکمیت آنها بر جوامع

۵- بیان خصوصیات عصر ما به عنوان «عصر ولایت»

۵/۱- رشد سریع اطلاعات و تکنولوژی، عامل شکست نظام مادی در آینده

۶- تعیین وضعیت «موجود و مطلوب» فرهنگی از طریق دو جدول «ارزیابی وضعیت در برنامه»

و «تنظیم نیازمندی‌های فرهنگی»

۶/۱- جدول «تعیین اولویت ضرورت‌های فرهنگی انقلاب»، متفرع بر «جدول تعیین نیازمندی‌ها»

#### برنامه

۴

#### اسلامی شدن دانشگاهها

استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی
ویراستار:	برادر ابراهیم نیک منش
فهرست گذار:	برادر ابراهیم نیک منش
کد بایگانی:	۰۱۰۵۹۰۰۴
تاریخ جلسه:	۷۵/۵/۲۵
تاریخ انتشار:	تابستان ۱۳۷۵



جلسه ۴

۷۵/۵/۲۵

« ۷۰ دقیقه »

## بررسی دو جدول «تنظیم نیازمندی‌های فرهنگی انقلاب» و «ارزیابی وضعیت در برنامه»

\* - مقدمه

در اینجا دو جدول تنظیم شده که یکی از آنها جدول «تنظیم نیازمندی‌های فرهنگی انقلاب اسلامی» است. در این جدول به این امر توجه می‌شود که اصولاً رشد کمی، رشد کیفی و توسعه نظام نیازها چگونه باید باشد. و اما جدول دیگر «جدول ارزیابی برنامه» است. در آن جدولی که در اختیار دارید و نیازمندی‌ها را بیان می‌کند، موضوع نیازمندی‌ها این است که کیفیت «انضباط، اندیشه و انگیزه انقلابی» باید چگونه باشند؟ در این جلسه سعی بر این است که این جدول مورد بررسی اجمالی قرار گیرد.

\* - اصل بحث

۱- تعریف اجمالی «رشد کمی، گسترش کیفی و توسعه روابط، مربوط به «انضباط»، «اندیشه» و «انگیزه» دانشگامیان

وقتی که از «رشد کمی انضباط عملی» می‌کنیم در حقیقت عدالت اجرایی و یا عدالت انقلابی را در مرحله اجراء مورد توجه قرار می‌دهیم به اینکه مثلاً چند در صد از دانشجویان تا دیروز همراه انقلاب و ارزشهای آن بودند و امروز چند درصد؟ وقتی جواب بدین پرسش را به «نفر» بیان کرده و کیفیت و یا توسعه روابط را مد نظر قرار می‌دهیم آنگاه نتیجه، دال بر رشد کمی این امر خواهد بود. یعنی بررسی می‌کنیم که در انضباط، عمل و وفاداری آنها و نیز نحوه تفکرشان و بالاخره در انگیزه و اعتقادات آنها چه تغییر کمی روی داده است؟ به عبارت دیگر می‌توان میزان عدالت اجتماعی آنها را نسبت به انقلاب مشخص کرد.

اما «گسترش کیفی» زمانی صورت می‌گیرد. که علاوه بر رشد کمی افراد، کیفیت انضباط نیز گسترش یافته باشد.

مثلاً تا دیروز روی امور محوری انقلاب، صرفاً درصد مشخصی از دانشجویان و دانشگاهیان همراه بودند اما امروز بیش از این تعداد و فراتر از امور محوری حاضرند در امور ساختاری انقلاب نیز ایثار کنند و جدای از این دو امر حتی در امور تبعی نیز حاضر به همکاری و گذشت هستند.

#### ۱/۱- انضباطهای «فردی»، مصداق بارز امور «تبعی»

اما ببینیم که منظور از امور «محوری، تصرفی و تبعی» چیست؟ امور تبعی، اموری هستند که نظرگیر بوده و در نگاه اول، به نظر مهم می‌آیند تا جایی که بر روی آنها حساسیت نیز به وجود می‌آید. مثلاً وجود محاسن برای مردان یا حجاب کامل برای زنان یا نوع مراوده و معاشرت بین پسران و دختران در محیط دانشگاه و در یک کلام، انضباطهای فردی همگی از امور تبعی بشمار می‌روند. لذا هرگز نمی‌توان چنین انضباطهایی را از امور محوری محسوب کرد. در جریان انقلاب شاهد بودیم بسیاری از کسانی که در جریان خلع سلاح نیروهای نظامی و انتظامی رژیم سابق و تسخیر مراکز مربوطه از خود مایه گذاشته و جان نثاری می‌کردند اصلاً اهل نماز و مناسک فردی دیگر نبودند. و یا کسانی که به جبهه می‌رفتند غالباً دورهٔ تهذیب اخلاق را نگذرانده و عموماً از مردم عادی کوچه و بازار بودند. لذا مقدس مآبی و خلط مسئله مقابله با ولات جور و یاری رساندن به ولیّ عادل، در قالب انضباطهای فردی قابل تعریف است. اصولاً یکی از مشکلات عمدهٔ ما در این زمان، مقدس مآبها هستند که خطر آنها در برخی موارد کمتر از خطر فسّاق نیست. ایشان در بسیاری از موارد در مقابل پرچم اسلام و ولیّ عادل زمان بحدی گزنده، طنز می‌گویند و ابّهت امر را آن چنان می‌شکنند که هیچ فسق فردی را نمی‌توان معادل آن دانست. آنها متوجه نیستند که اگر این پرچم سقوط کند چه تبعاتی حتی متوجهٔ خودشان می‌باشد. ایشان با عباراتی نظیر اینکه: «الآن کارخانهٔ مجتهدسازی درست شده است» سعی در دفاع از اصطلاحات و معلومات ناقص خود که کارآیی چندانی برای نظام اسلامی ندارد داشته و نا آگاهانه، آب به آسیاب اقامهٔ کفر و الحاد می‌ریزند. مگر غیر از این است که اخلاق کفر و فساد امروزه بواسطهٔ نظامهای غربی ترویج و اقامه می‌شود؟ اگر چنین است پس ضرر کسی که پرچم مقابل کفر را مورد تمسخر قرار داده و زمان شاه را بهتر از این زمان می‌داند حتماً بیشتر از ضرر فسق و فجور دو نفر همجنس‌باز یا غیر همجنس‌باز می‌باشد که با یکدیگر روابط نامشروع دارند.

#### ۱/۱/۱- علوم دانشگاهی، ابزار نامتناسب با رسالت مقابله با نظام کفر

چنین کسی اصل کلمهٔ توحید را مورد حمله قرار می‌دهد.

اگر فرهنگ و فهم این مطلب پیدا شود که رسالت ما، مقابله با استکبار می‌باشد و نمی‌توان از ضرر مفاهیم دانشگاهی که تکبر نسبت به خدا و رسولش را در هویت خود دارد غافل بود آنگاه بسیاری از برخوردهای نابهنجار امروزی اصلاح خواهد شد. البته ما قائل به تعطیلی دانشگاه نیستیم اما سخن ما این است که با چنین پدیده‌ای باید همچون «اکل میته» سلوک کرد؛ مثل انسان مضطرب که مجبور است برای حفظ حیات خود از آلوده‌ترین آبها بیاشامد



تا بتواند خود را از مرگ برهاند نه مثل آشامیدن شربت گوارا در یک روز گرم تابستان! نباید تحصیل چنین علمی را منشاء آبرومندی بدانیم بلکه باید به آن به عنوان وسیله رفع اضطرار بنگریم. اگر با این حساسیت، با روش، محتوا و شرایط آموزشی دانشگاهها برخورد شود آنگاه دانشجویان از خود سؤال خواهند کرد که ما با کسب چنین علمی، چه قدمی می توانیم در راستای رسالت مقابله با نظام استکبار برداریم؟ آیا آنها از درس خواندن ما با چنین روش و محتوایی نگرانند یا شادمان؟ آیا زحمات فکری ما در نهایت به استقلال فکری و علمی خود از ایشان در بکارگیری معادلات - و فراتر از آن به استقلال از خود معادلات - منجر می شود یا خیر؟ هرچند سطح بالاتر از دو نوع استقلال مزبور این است که اصلاً زحمات ما به طراحی و ارائه معادلاتی منتهی شود که از قدرت تهاجم بر علیه خصم برخوردار باشد.

انقلاب ما در منزلت سیاسی باعث آشفتگی امنیت آمریکا می شود. اما فرهنگ ما چگونه است؟ مسلماً امنیت آمریکا در این است که بتواند فقر و جهل را بر ما تحمیل کرده و وادار به پذیرش تصمیمات خود کند. او به دنبال ابزارهای انتقال قدرت جهانی به خود است تا از قبل این امر بتواند دیگران را در پذیرش تصمیمات خود هر لحظه تحت فشار قرار دهد. او به دنبال مدیریت اطلاعات است تا از این رهگذر معضل مصرف کردن محض اطلاعات را بر دیگران تحمیل کند. او به دنبال در دست گرفتن رهبری توسعه اقتصادی است تا از این طریق دیگران را دنباله‌رو خود گرداند. تمامی اینها باعث ایجاد امنیت برای آمریکا می شود.

انقلاب ما بنفسه در عالم، طرفدار مستضعفین است و رسالت خود را مقابله با چنین تحمیلاتی می داند و امنیت استکبار را در تکامل رهبری و زورگویی مورد تهدید قرار می دهد اما وضعیت فرهنگ ما چگونه است؟ قدرت پژوهشی یک دانشجو چقدر است؟ آیا اینها می تواند «امنیت فرهنگی» آمریکا را بشکند؟ از این نکته می گذریم.

#### ۱/۲- تعریف انضباط در مرحله توسعه، به انضباط تهاجمی فرهنگ خودی بر علیه کفر

بنا بر این گسترش کیفی منوط به تغییر کیفیت انضباط عملی است به گونه‌ای که دانشجو بتواند از ملاحظات بسیار خرد فردی در آمده و به ملاحظه این امر نایل شود که: ما در چه کشوری زندگی می کنیم و فرهنگ ما باید چه فرهنگی باشد؟ فرهنگ کاربردی ما در نهایت می خواهد تقویت کننده چه نوع کاربردی در جهان باشد؛ کاربرد انقلاب یا کاربرد آمریکا؟ اگر فرهنگ ما همان فرهنگی باشد که پیاده کننده ارزشهای آن دیار است حتماً فرهنگ آمریکایی را بر جامعه ما مسلط و امنیت آمریکایی را تأمین خواهد کرد. لذا باید دید معادلات مورد نظر ما تأمین کننده امنیت آمریکاست یا برهم زننده آن؟ هم چنین فهم این مطلب نیز ضروری است که انضباط ما باید انضباطی باشد که تقوای اجتماعی ما تقوای انقلاب فرهنگی شود که به اندازه یک سر سوزن از فرهنگ آنها مورد پذیرش ما قرار نگیرد. متأسفانه اکنون بزرگان ما مجبورند که بگویند باید در این زمان، نقاط مثبت فرهنگ کفار را گرفت و نقاط منفی فرهنگشان را طرد کرد. مسلماً این سخن کسی است که در حال اضطرار بوده و مخاطبین آنها را هم مردم عوام تشکیل می دهد.

از آنچه گذشت معلوم شد که انضباط در مرحله توسعه، انضباط تهاجمی فرهنگ خودی بر علیه فرهنگ کفر است. ۱/۳- تعریف اجمالی «رشد کمی، گسترش کیفی و توسعه روابط» مربوط به «اندیشه» و نظام فکری دانشگاهیان دومین امری که باید مورد بررسی اجمالی قرار گیرد «اندیشه» است که عین فکر کردن و «نظام فکری» بوده و هم می تواند رشد کمی پیدا کند و هم رشد کیفی و هم توسعه. اما در مرحله رشد کمی کماکان شاخصه افزایش تعداد مطرح می شود و در رشد کیفی، سطح مرغوبیت و کارآمدی بالاتر می رود و در توسعه نظام، موضوع و روابط آن تغییر می یابد.

۲- لزوم تهیه جدول ۲۷ تایی «تنظیم نیازمندی های فرهنگی انقلاب» از ضرب عناوین «رشد، گسترش، توسعه» در «انضباط، اندیشه، انگیزه» در «موضوع، زمینه، روش»

حال این سه مرحله باید در «انضباط انقلابی، اندیشه انقلابی و انگیزه انقلابی» ضرب شود که به صورت مضاف و مضاف الیه در می آیند.

۲/۱- توضیح «موضوع، زمینه، روش»

اما سؤال دیگر این است که این مطلب در چه سطوح و موضوعاتی مطرح است؟ در جواب بدین سؤال باید به «زمینه گزینش موضوع»، «گزینش زمینه تحقیقات» و «گزینش روش تحقیق» اشاره کرد. لذا هر موضوع تحقیقاتی که بخواهد نیازی را جوابگو باشد باید با توجه به دو جدول مربوط به «نیازمندی ها» و «موضوعات» مورد عنایت باشد. به تعبیر دیگر باید دید «موضوعات» در چه زمینه ای انتخاب می شوند؟ سپس در چه «زمینه ای» روی آنها تحقیق لازم صورت می گیرد؟ و در نهایت با چه «روشی» این تحقیق صورت می گیرد؟

زمانی که قرار است موضوعی را از بین موضوعات بسیاری انتخاب کنیم وقتی که جدول ۲۷ تایی ما با ضرب عناوین مزبور تشکیل می شود ببینیم که از کدام یک از آنها باید کار را آغاز کنیم؟ آنچه انتخاب می شود زمینه گزینش خواهد بود. اما زمانی که این موضوع انتخاب شد باید به این سؤال نیز جوابگو باشیم که چه موضوعاتی در کنار موضوع مورد نظر ما قرار دارند که ضرورتاً تحقیق در مورد آنها الزامی است؟ به عبارت دیگر نظام تعریفی را که ما در اختیار داریم به گونه ای است که در میان ۲۷ نظام تعریف دیگر قرار دارد که باید جایگاه این را نسبت به آن نظامها مشخص نمود و دید که چگونه مورد تحقیق قرار می گیرد؟

در ادامه باید روشی که تناسب را ملاحظه می کند مورد دقت قرار داد. اما ذکر این نکات برای آشنا نمودن اذهان مخاطبین خودتان در روزنامه است به اینکه ما در زمینه ای که تئوریهای موجود فائند که باید براساس این نظام سؤالات مشخص اقدام به آمارگیری نمود، بتوانید چنین اظهار نظر کنید که ما در آن جدول آماری، آمار نخواهیم گرفت و می خواهیم از جدول آماری خود استفاده کنیم. همچنانکه جدول «تعیین اولویت موضوع» را نیز در اختیار داریم و از «روش ملاحظه نسبت» که بدست آورده ایم بهره می گیریم. در این روش این مطلب مورد دقت قرار می گیرد که هر

موضوعی نسبت به موضوع مورد نظر ما باید دارای چه ضریب فنی مطلوبی باشد؟

تذکر این مطلب ضروری است که ما قائل به عدم استفاده و طرد علوم موجود - از علم آمار گرفته تا علوم آزمایشگاهی - نیستیم اما قائلیم که باید در کلی‌ترین مباحث کلان علوم دخالت کرد به گونه‌ای که باید نسبتها را تغییر داد و آنرا به گونه‌ای می‌سازیم که بتواند وضعیت گردش خون شخص را همراه با درجه ایمان او تست کند. هرچند ممکن است دستگاه تعیین درجه تب کماکان همین ابزار باشد اما به صورت مشروط جواب دهد؛ بدین معنا که بگوید اگر دمای حرارت در این حد باشد با لحاظ نوع و میزان فکر و عملیات جسمی فرد، چنین نتیجه‌ای حاصل می‌شود. اکنون وضع چنین است که نمی‌توان درجه تب - دمای بدن - واقعی را بدون آزمایش خون به یک طبیب ارائه داد چون باید معلوم شود که علت این دمای اضافی چیست؟ حال طبق آنچه ما گفتیم می‌توان علت - یابی مزبور را تا دو قدم بالاتر برد و گفت اگر مؤمن باشد و درجه ایمانش در این حد باشد و در عین حال وضعیت تعادل مایعات خون او چنین باشد آنگاه چنین دمایی خواهد داشت. این بحث، مجال دیگری را می‌طلبد که وارد آن نمی‌شویم.

بنابراین هم روش تحقیق و هم زمینه تحقیقاتی و هم گزینش موضوع تحقیقی ما باید با وضعیتی که فعلاً در غرب حاکم است تفاوت داشته باشد. تمام آنچه گذشت تشریح اجمالی جدول «تنظیم نیازمندی‌های فرهنگی انقلاب» بود که می‌توان نسبت به تک تک این عناوین، جلساتی را اختصاص داد.

**۳- ضرورت تهیه جدول ۲۷ تایی «ارزیابی وضعیت در برنامه» از ضرب عناوین «انگیزه، اندیشه، انضباط» در «تحقیق،**

**آموزش، تبلیغ» در «تولید، توزیع، مصرف»**

اما جدول دوم جدول «ارزیابی وضعیت در برنامه» است که با کمی دقت متوجه می‌شوید که برعکس جدول اول نوشته شده است؛ یعنی «انگیزه»، اولین امری است که باید مورد دقت قرار گیرد ولی در جدول «نیازمندی‌ها» آخرین امر بود حال سه خانه اولی از جدول که مربوط به «تولید» است و شامل عناوینی همچون «انگیزه تحقیق تولید» و... می‌باشد به گونه‌ای طراحی شده است که «انگیزه تحقیق تولید» دارای بیشترین نمره بوده و به عنوان اولین امری که باید بدان پرداخت مورد دقت قرار می‌گیرد در حالی که در «جدول نیازمندی‌ها» آخرین امری بود که تحقق پیدا می‌کرد. علت این امر، دانستن وضعیت «مقدورات» خودمان است. نتیجه این سخن آن است که اگر ما داری یک عضو حزب الهی باشیم که سواد ندارد و یک عضو لائیک که با درجه دکترا مشغول بکار باشد حتماً باید همان فرد حزب الهی را به عنوان استاد دانشگاه بگماریم. چون باید به چنین کسی قدرت سیاسی داد و در عین حال آن دیگری را تحقیر کرد.

به نظر ما وضعیت مشتت اول انقلاب در دانشگاهها به مراتب بهتر از امنیت فعلی است که زمینه لازم را برای رشد تکنولوژی وارداتی فراهم کرده است. باید متوجه باشیم که در همان وضعیت ملتهب بود که انقلاب فرهنگی ظهور پیدا کرد. ممکن است کسی بگوید اگر ما چنین برخوردی را با عناصر منحرف داشته باشیم آنگاه آنها به کارشکنی خواهند

پرداخت. اما سخن ما این است که این از تبعات ایجاد حادثه‌ای است که توسط ما صورت پذیرفته است که باید تا آخر پای آن ایستاد. اصولاً فرار نیست که این فرد حزب‌اللهی تا آخر از طریق تحقیقات میدانی به معادلات اسلامی دست نیابد. لذا باید حاکمیت ارتش‌بدها و تیمسارهای فرهنگ غرب را شکست تا تدریجاً بتوان به اصلاح امور پرداخت. هرچند تذکر این مطلب حتی به همان فرد حزب‌اللهی نیز لازم است که باید خود را با انضباط انقلابی هماهنگ سازد؛ امری که در پایان می‌توان به آن نیز رسید. چرا که وقتی حاکمیت انگیزه انقلابی مطرح شد در آخر منجر به حاکمیت انضباط انقلابی خواهد شد و دیگر بی‌انضباطی، اصل نخواهد بود به تعبیر دیگر این انگیزه باید به طرف اندیشه و اندیشه به طرف عمل بیاید تا بتوان به علوم و انضباط اسلامی دست یافت. در غیر این صورت دشمن ما را به اهواء تحریک کرده و مورد تحقیر قرار می‌دهد.

#### ۴- ضرورت افشای ماهیت شئون مختلف نظام مادی و بیان تبعات سوء حاکمیت آنها بر جامعه

ممکن است کسی ادعا کند چنین امری قابل تحقق نیست. اما می‌گوییم این وضع فعلی که به نفع حضور آمریکا در ایران تمام شود آیا «شدن» است و امری قابل دفاع محسوب می‌شود؟! آیا شدنی که به انزوای انقلاب منجر شود «شدن» است در حالی که در اروپا بهتر از این وضع را می‌توان یافت؟ اینکه بتوان گستاخی انقلابی را بر تفکر و عمل حاکم نمود و از رجحان کارآمدی انضباط غربی بر دلبستگی‌های انقلابی ممانعت به عمل آوریم امر بسیار مهم و اساسی محسوب می‌شود که تحقق آن منوط به افشاگری است؛ افشاگری این مطلب که سرانجام این وضعیت به نفع کیست؟ نهایت امر ممکن است وضع تولیدات ما سروسامان پیدا کند و ایرانی آباد داشته باشیم اما سؤال ما این است که چه نوع آبادانی؟ آیا آن نوع آبادانی که به ضایع شدن دلبستگی‌های انقلابی و رونق گرفتن دلبستگی‌های مادی منتهی شود. تا جایی که ارزشهای غیر در نظر ما دارای وزن شود؟ آیا آن نوع آبادانی که به حضور دشمن در مغز و دست نیروهای خودی منجر شود بدون آنکه بتوان ردپایی از چنین حضوری پیدا کرد؟ امروز دانشگاه ما روحانیت را مسخره می‌کند. اما چرا؟ چه چیزی تقویت شده است که باید شاهد چنین وضعیتی باشیم؟ طبقه‌بندی لوازم و نشان دادن این واقعیت که «اکنون ماهیت انگیزه تحقیقاتی بر تولید چیست و چه انگیزه‌ای باید باشد؟ اندیشه آن چه اندیشه‌ای در تولید است و چه نوع انضباطی در تولید حاکم است؟ وضعیت انگیزه و اندیشه انضباط در توزیع و مصرف و آموزش و تبلیغ چگونه است؟» همگی از اموری محسوب می‌شوند که باید مورد بررسی دقیق کارشناسانه قرار گیرند.

آیا وضعیت فعلی تبلیغ در صدا و سیما مبتنی بر انگیزه عشق به آخرت است یا دعوت به رفاه مادی؟ مرتباً صحبت از پاکیزگی می‌کنند غافل از آنکه اگر این امر را از سایر امور بریده و از آنها غفلت کنند حتماً باعث تحمیل ضایعات جبران‌ناپذیری بر جامعه می‌گردد. اگر من نسبت به این امر حساس شده و نور آنها در دل من برق بزند آیا به معنای این است که نور آخرت، قلب مرا روشن کرده است؟! می‌گویند می‌توان نسبت به اینها هم قصد قربت کرد. اما آیا می‌توان گفت ادامه این وضع می‌تواند جای نماز صبح را هم بگیرد؟ نظافت در یک سطح به عنوان طهارت و پاکیزگی است و از

این سطح بالاتر سر از کفر و الحاد در می آورد. اگر زیبایی دنیا، محور امور شد حتماً سنجده و عبودیت در مقابل آن نیز صورت خواهد گرفت. اگر تسهیلات والتذاذات مادی، محور استراتژیک تنظیم کارها شد آیا می توان حاکمیت ارزشهای الهی را در جامعه متوقع بود؟ کدام نوع آبادانی باید اصل باشد و کدامیک فرع و کدامیک تابع؟ تغییر جایگاه محورهای اصلی، فرعی و تبعی با یکدیگر، از جمله اموری است که افشاگری نسبت به آنها ضرورت تام دارد. باید روشن کرد که اگر خلط جایگاه این محورها صورت پذیرد چه تبعاتی بر جامعه تحمیل خواهد شد. آیا هدف این انقلاب، آبادانی دنیایی در قالب تنعمات مادی است و یا شکل در کرامت انسانی؟ اگر کرامت انسانی، ایثار و اعتقاد بخدا به صورت فرع و یا تابع دنیا و حبّ به آن در آمد باید منتظر حاکمیت ارزشهای مادی در جامعه باشیم منظور از امر فرعی و تبعی این است که جامعه به هر میزان، محور اصلی را بپذیرد آنگاه می توان به امور تبعی اهمیت داد و یا اینکه در حد تبعی نباشد و تا اندازه ای سهم تأثیر فرعی را نسبت به جایگاه امور اصلی پذیرا باشد که تا حدی معین به تقیید کارهای اصلی خواهد پرداخت بر خلاف امور تبعی که اصلاً قدرت تقیید ندارد و هیچ نحوه مشارکتی را دارا نیست بلکه صرفاً زمینه تحقق امور اصلی و فرعی است.

حال جای سؤال است که جایگاه «دین» آیا جایگاهی اصلی است یا فرعی یا تبعی؟ تمیز بودن فکر و اعتقاد دارای چه جایگاهی است؟ آیا اگر به تمیزی و نظافت جسمی می پردازیم به تمیزی فکر و اعتقاد نیز توجهی داریم؟ اصولاً چه تعریفی از زیبایی های اعتقادی و روانی و فکری داریم؟

آن کسی که کعبه آمالش زندگی غربی است آیا دارای زندگی معتدل و مطلوبی است؟ آیا این اندیشه را می توان موافق ارزشهای انقلاب دانست؟ ضد انقلاب را نباید تنها در قالب منافق و گروهکها دانست. ضد انقلاب، دانشمندی است که چه در حوزه و چه در دانشگاه می تواند لیبرالیزم فرهنگی را تحمل کند. او کسی است که همواره از در سازش با استکبار سیاسی و فرهنگی در می آید. هرکس که با فرهنگ استکباری بسازد حتماً ضد انقلاب است و کسی که با آن دستگاه همکاری می کند کارگزار آنهاست. کارگزار، تنها جاسوس نیست چون جاسوسی صرفاً می تواند کارگزار خرد نظام کفر باشد تا از طریق ارائه اطلاعات جزئی به آنها، زمینه تصمیم گیری ایشان را فراهم آورد. اما کارگزار فرهنگی، دارای نمایندگی رسمی بکارگیری مغزهای خودی برای حاکمیت دادن به اعمال آنهاست. باید پیامد این گونه امور را جدی گرفت. باید دید ما در برنامه ها چگونه برخورد می کنیم تا آنگاه بتوان به سراغ نمونه ها آمد. تهیه «جدول آماری» بایست از جمله کارهایی باشد که با کزو فرّ به مخاطبین روزنامه منتقل می شود. لذا باید تشنگی لازم را برای توجه خوانندگان روزنامه به چنین جدولی فراهم کنید. اما ضروری است که روی چنین جدولی، یک کار دقیق و عمیق صورت پذیرد، هم چنین باید ببینید که سمینارها و مصاحباتی که در جامعه و روزنامه انجام می شود آب به آسیاب چه کسی می ریزد ولو اینکه برگزاری آنها جاهلانه بوده باشد؟ باید وفاداری این گردهمایی ها و افرادی را که قائل به جهت داری علوم و فرهنگ نیستند تدریجاً به زیر سؤال برد تا همگان این معنا را زشت بدانند که علوم

جهت دار نیستند.

#### ۴/۱- لزوم برخورد کارشناسانه با حاکمیت ارزشهای مادی

زمانی که شما گستاخی انقلابی خودتان را در امر افشاء این جریانات بکار می‌برید نباید در بدو امر انتظار تشویق دیگران را داشته باشید. بله تنها عده‌ای از طرفداران انقلاب را در کنار خود خواهید یافت. ضروری است که نحوه موضع‌گیری، سیر این جریان و کنترل آنرا با دفتر مقام معظم رهبری هماهنگ کنید. از حمله به افراد پرهیز کنید اما به محتوای مصاحبات حمله نمایید. نگویید از فلان شخص روحانی یا غیر روحانی در حوزه سؤال کردیم و ایشان چنین و چنان جواب دادند. باید مطالب را فلک کرد و از ذکر نام گوینده پرهیز نمود؛ آنقدر به مطالب ناقص و انحرافی چوب بزنید که حتی قائلین آنها دست از مدعای خود بردارند؛ در نحوه انتقال مطالب نیز باید از قلم کارشناسانه و قلم طنز و بالاخره قلمی که عهده‌دار داوری و قضاوت بین اینها باشد بهره ببرید. کسی که می‌خواهد به عنوان قاضی قضاوت کند باید ادله طرفین را دیده و مطرح کند و سپس با استدلال قوی، دلیل شما را برکسی اثبات نشاند. برخورد کارشناسی شما نیز باید با بیان آمار و نمونه و آثار همراه باشد به اینکه این طرز تفکر، چه عملی را نتیجه داده است؟ چه مصرف، توزیع و تولیدی را سبب شده است؟ چه کسی را آبرومند و چه کسی را بی‌آبرو کرده است؟ تمام اینها باید با ذکر نمونه و شاهد و منحنی و آمار باشد تا بتوانید با یک کارشناسی دقیق، پیامد این موضع‌گیریها را افشاء کنید.

به حول... و قوته ما نیز در خدمت شما برای تنظیم جدول آماری و جواب‌گویی به سؤالاتی پیرامون نحوه طبقه‌بندی و جمع‌بندی این امر و بیان شاخصه‌های آثار و نشان دادن تأثیر این نحوه تفکر در برنامه کلان دولت در زندگی فردی، گروهی و صنفی جامعه و در رفتار سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آحاد جامعه هستیم. سعی کنید که جوامع آماری مثل دفتر مقام محترم ریاست جمهوری و مراکز دیگر را در نظر گرفته و این مدلها را تدریجاً به آنها ارائه دهید تا آئینه‌ای برای نمایش تصویر واقعی جامعه باشد. یعنی در کنار تصاویری که در قالب آمار و... به ایشان ارائه می‌دهند تصاویر دیگری نیز در اختیار آنها قرار گیرد. این برخورد باعث می‌شود که از کانالیزه شدن مسئولین در نظام سؤالات ارائه شده از سوی دیگران جلوگیری به عمل آید و حقیقت امر را به لحاظ فنی به گونه‌ای دیگر ببینند. یعنی این واقعیت به ایشان منتقل می‌شود که با عینک دیگری نیز می‌توان به اجتماع و جهان نگریست. این ملاحظه شامل تمامی وضعیت داخلی و ارتباطات خارجی می‌شود آنگاه به خوبی می‌توان فهمید روندی را که هر دو دستگاه نشان می‌دهند کدامیک می‌تواند در معرفی قدرت انقلاب و تطابق با عینیت موفق باشد. کدامیک می‌تواند جریان حوادث را کنترل کرده و در اختیار ایشان بگذارد. به نظر ما اگر بر این امر استقامت بورزید پس از مدتی مسئله «اسلامی شدن دانشگاهها» توسعه پیدا می‌کند و باعث می‌شود که ولی فقیه بار دیگر «انقلاب فرهنگی» را از زاویه‌ای دیگر مورد لحاظ قرار داده و از نقطه‌ای دیگر آغاز کنند.

۴/۲- برتری جریان انگیزه مردم جهان بر ساختار اندیشه قبلی آنها، دلیل آغاز انقلاب فرهنگی در مقیاس جهانی

به نظر ما عدم شکست انقلاب، قطعی است چون انقلاب در وجدان عمومی جهان پیدا شده است. اینکه اسرائیل از حل مسئله جنوب لبنان خود را عاجز می بیند نباید امر کوچکی به حساب آید. شاهد بودیم که در جنگ ۶ روزه اعراب و اسرائیل، این رژیم توانست مصر و دیگر کشورهای عربی را درهم بکوبد اما امروزه از تأمین امنیت برای شمال کشور فلسطین اشغالی عاجز است. این حقیقت را نباید کوچک شمرد چون اسرائیل یعنی سرمایه داری نه یک کشور کوچک. امروزه بیشترین سهام اطلاعاتی - سیاسی، و سهام پولی - اقتصادی و بالاخره سهام تکنولوژیک دنیا در اختیار این رژیم است. اینکه به راحتی نمی تواند با تمام جسارت روحی روبروی یک ملت کوچک همچون مسلمانان لبنان بایستد به خاطر پشتیبانی وجدان عمومی و آراء ملل جهان است و الا اگر چنین نبود می توانست همچون فاجعه هیروشیما را در لبنان و دیگر کشورها مرتکب شود. آن پشتیبانی عمومی جهانی از چنین حرکتهای مکتبی، بواسطه وجود انقلاب مبارک اسلامی بود که نبایست آنرا کوچک بشماریم. این واقعیت امروزه عامل شکست نظام کارشناسی دنیاست و یهودیان به خوبی از این واقعیت آگاهند اما خود مسلمانان نمی فهمند. اکنون در جهان، تکنوکراسی و کارشناسی در حال شکست است. مبانی فکری غرب به خاطر ارتقاء وجدان عمومی بشریت، در حال اضمحلال است و تئورسین های آن نظامها نمی توانند از این شکست مدیریت غربی جلوگیری به عمل آورند. نه تنها سایه این شکست، بر علوم انسانی آنها سنگینی می کند بلکه دامنه آن، تئوریهای محاسباتی و ریاضی را نیز در بر گرفته است چراکه این علوم نیز همچون علوم انسانی، وابسته و فروریختنی است. به نظر ما انقلاب فرهنگی در عالم آغاز شده است چون جریان انگیزه مردم جهان، دیگر در ساختار اندیشه قبلی نمی گنجد. کاری که شما در اینجا انجام می دهید بالا بردن نسبی نقش و حضور انقلاب اسلامی در جهان است و الا اصل آن حرکت، ممکن و شدنی است.

۴/۳- دشواری مضاعف مبارزه با «ساختارگرایی فرهنگی» نسبت به ساختارگرایی عینی

حال برای ادامه بحث می توان به دو صورت برخورد کرد: اول اینکه شما می توانید از یک نظام سؤالات برای نوشتن و ارائه مقاله بهره جوید بدین صورت که قبل از نوشتن مقاله ها، سؤالات خود را مطرح کرده و یک جلسه در میان، ما به جواب گویی سؤالات بپردازیم و در جلسه بعدی شما به طرح سؤالات و تشریح آنها بپردازید تا یقین کنیم که به کلیت بحث مسلط شده اید.

اصولاً سعی کنید خود را از خوف اینکه این سخنان سنگین است و جامعه آنها را نمی پذیرد دور نگاه دارید. در زمان شاه عده ای از درک امکان تحقق انقلاب اسلامی عاجز بودند و با دیده تردید به آن می نگرستند. ما نیز سعی در زدودن این توهم از ذهن ایشان داشتیم به اینکه قبلاً در سطح جهان، انقلابهای «چیپی» و «کبیر» و ... به وقوع پیوسته است و اکنون نیز انقلابهایی به وقوع می پیوندد. لذا چرا باید از امکان تحقق انقلاب اسلامی نا امید باشیم؟! علت این یأس را باید در «ساختارگرایی» و عدم ملاحظه تحول در وضع موجود توسط این عناصر جستجو کرد. البته

ساختارگرایی فرهنگی از نوع اجتماعی آن عمیق تر است هرچند فرهنگ، فرهنگ همین جامعه است اما ساختارگرایی فرهنگی، یک رتبه از ساختارگرایی عینی بالاتر است.

یوادر معتضدیان: سؤالی برای من مطرح است که نمی دانم تا چه اندازه به بحث مربوط می شود. عده ای قائلند که اصولاً تفاوتی بین واقعیت و حقیقت نیست؛ چون هرچه که واقع می شود حقیقت هم دارد! این عقیده را در بحث هستی شناسی نیز مطرح کرده و به احادیثی همچون «الخير في ما وقع» و یا احادیث مربوط به نظام احسن خلقت و... تمسک می کنند. حال سؤال این است که این نظریه در باب مسائل فرهنگی، از چه جایگاهی برخوردار است؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: یک عرفان مربوط به گذشته بود که دوره آن هم بسر آمده است! لذا سعی نکنید که مسائل را با عینک عرفان قدیم نگاه کنید. چون آن نوع عرفان، از ارائه و تهذیب «اخلاق سازمانی» عاجز است. در هر حال باید تفاوتی بین وحی و سخنان بزرگان خودمان بگذاریم. اصولاً ثمره معنا کردن احادیث، به این شکل محل تأمل است. سؤال من از شما این است که چنین افرادی، وضعیت گرا هستند و یا به دنبال تکامل جامعه می باشند؟ (س): وضعیت گرا می باشند.

۴/۴- تکامل گرایی کفار در ارائه ابزار فرهنگی مناسب، دلیل حاکمیت آنها بر جوامع

(ج): به همین دلیل اصلاً روی این اعتقادات خط بکشید و پیرامون آن، فکر هم نکنید! در مقابل آیا می توان پذیرفت که کفار نیز وضعیت گرا هستند و به دنبال تکامل جامعه خود نمی باشند؟! (س): در کفر خودشان وضعیت گرا هستند هرچند که به عنوان عناصری مطرحند که به دنبال تکامل جامعه نیز می باشند.

(ج): آیا تلاش کفار، در جهت تغییر مفاهیم اصولی خودشان است و یا در جهت عدم تغییر آنها؛ گرچه تمام تغییراتی که می دهند صرفاً وجهه دنیایی و مادی دارد و عمر آنها از این جهان فراتر نمی رود؟ آیا غیر از این است که این تلاشها آنها را محدث حادثه و دیگران را به انزوا و موضع گیری انفعالی می کشاند؟ آیا می توان چنین اعتقاداتی را که منتهی به تسلط کفار بر مسلمین می شود و مخالف صریح آیه «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً» می باشد صحیح دانست؟ این ادراک محوری ماست که کفار نباید بر ما مسلط باشند. مسلماً ابزار تسلط آنها بر ما همان ابزار تکامل یافته ای است که هر روزه در حال تحول می باشد. اما ما چنین نیستیم و به دنبال تکامل ابزارهای فرهنگی خود نمی باشیم. این عجز، به سطح فهم ما از دین بر می گردد که آنرا اصل قرار نداده و مرتباً در این حواشی سخن می گوئیم. «۱»

۱ - یکی از آقایان در نجف به من رسید و شروع به مسخره کردن سخنان حضرت امام (ره) که در آن زمان مشغول بحث «حکومت اسلامی» بودند کرد. من از او گله کردم و با ایشان برخورد تندی نمودم. اما وی در جواب گفت که اگر در دعای «افتتاح» دقت می کردی که خداوند می فرماید: «و یهلک ملوکاً و یتخلف آخرین» دیگر از این سخنان من ناراحت نمی شدی. اگر می بینی که من با سخنان امام (ره) اینطور برخورد می کنم بخاطر این است که ملوک را خداوند عوض می کند لذا سخن از ضرورت اقامه حکومت اسلامی گفتن بی معناست.



این‌گونه بحثها بحثهای درویشی است که از جمع بین روایات مختلف ناتوانند. آیا می‌توان حقیقت و واقعیت را با چهار حدیث به صورت بریده از هم تعریف کرد؟ حتماً حقایقی بر عالم مسلط هستند که جز تکامل عالم، چیزی را نمی‌خواهند. خداوند متعال، «رَبِّ الْعَالَمِينَ» است و رب از ربوبیت است و ربوبیت، همان سرپرستی پرورش است که با سرپرستی ایستایی تفاوت بسیار دارد. هرکس بنا بر وظیفه‌ای که دارد باید در پرورش عالم سهیم باشد نه در توقف و ایستایی حرکت آن. به اعتقاد ما پرداختن به این‌گونه مباحث فلسفی، بجای وارد شدن در فلسفه «نظام ولایت»، بیراهه رفتن از فلسفه سرپرستی عالم است. اینها از سؤالات اساسی است که فلسفه سرپرستی عالم و تکامل تاریخ چیست؟ فلسفه توسعه چیست؟ هرکس باید در فلسفه مفاهیمی که تکامل را ارائه می‌دهد بیندیشد نه در فلسفه‌ای که صرفاً به بررسی وضعیت‌ها و هستی‌ها می‌پردازد.

امروزه یکی از مشکلات جوانان ما پرداختن به همین مباحث فلسفی است؛ مباحثی که مفاهیم مربوط به سرپرستی فرد را در دوران انزوا ارائه می‌داده است. هرچند روی چنین مباحثی زحمت کشیده شده و شبهاتی را پاسخگو بوده است اما حتماً از عهده جواب‌گویی به شبهات عملی که امروزه گریبانگیر جامعه بشری را گرفته است بر نمی‌آید. به عبارت دیگر روش برخورد کفار در آن زمان چنین بود که با ترتیب دادن چند مفهوم در کنار یکدیگر و گرفتن یک نتیجه، آنها را در قالب یک مغالطه ارائه می‌دادند اما امروزه از تنظیم و ارائه چند مفهوم در قالب مغالطه بهره نمی‌گیرند بلکه با ارائه محصولات تکنولوژی خود، افراد جامعه را در میان این پدیده‌های نوظهور آن چنان محصور و مبهور می‌کنند که اثر آنها کمتر از آن برخورد مغالطی و جدلی نیست. زمانی که ایشان به ارائه الگوی مصرف مادی می‌پردازند باعث می‌شوند که قوه چشایی، بویایی و شنوایی آحاد جامعه به یک نحوه از نفرتها و بهجتها عادت کند. یعنی افراد جامعه از اموری متنفر خواهند شد و از اموری مسرور. لذا این الگو در واقع به پرورش اخلاق جامعه می‌پردازد تا جایی که اصلاً زندگی بدون این محصولات را غیر ممکن می‌داند این جریان، جریان بستر پرورشی برای جامعه است و می‌بینید که خبری از شبهات ذهنی نیست اما دشمن کار خود را کماکان انجام می‌دهد. اگر روزی هم خلاء وجودی «نظام فکری» را احساس کنید صرفاً برای جواب‌گویی به شبهات عملی است. بنا براین قوه‌های ۵ گانه حسی انسان و شهر و خانه و منزل و لباس و کار اجتماعی افراد جامعه در پرورش آنها سهم دارد به‌گونه‌ای که یا ایشان را تسلیم نظام الهی می‌کند و یا نظام مادی، ایشان را آن چنان در مفاهیم ذهنی غرق می‌کند که پایان آن، ملاحظه نسبت بین امور هم نیست بلکه صرفاً ارائه مفاهیمی چون حقیقت و واقعیت و ... اما به صورت بریده از همه چیز است که در نهایت نمی‌توان نسبت بین دو مفهوم واقعیت و حقیقت را دریافت و برای آن یک مصداق خارجی پیدا کرد! مسلماً حقیقت مجرد این‌چنینی اصلاً قابلیت ادراک هم ندارد و حال آنکه حقیقت جاری در عالم کاملاً مرتبط با واقعیت‌های آن است. آیا می‌توان پذیرفت که هرآنچه در عالم واقع می‌شود حقایقیت دارد؟! آیا مظالم موجود در عالم، حق است؟ ممکن است بگوییم در محدوده تکامل کل عالم که از محدوده اختیارات من و از امور

تکوینی خارج است این مطلب مورد ادعای ایشان درست است اما سخن در مورد نسبت آن با عمل من و شماست. آیا می توان گفت که چنین مطالبی حقاند لذا مبارزه کسی همچون حضرت ابا عبدالله (ع) مبارزه با حقانیت حضرت حق که العیاذ بالله راضی به حکومت یزید بوده است می باشد؟! این افکار اصولاً ارزش بحث و بررسی هم ندارند و تنها به درد محافل خاصی می خورند! اگر کسی بخواهد با مثنوی و... به اصلاح امور بپردازد آخر الامر سر از افکار امثال دکتر سروش در می آورد.

اگر بخواهیم به ریشه یابی این افکار در میان جوانان جامعه خودمان بپردازیم دو عامل را می توان بر شمرد که یکی از آنها علاقه به اسلام و به تبع آن، علاقه به بزرگان و اکابری که قائلند برای اداره امور باید از کارشناسان بهره جست. اما از دیگر سو برای آنکه این جوانان، یک دلمشغولی داشته باشد تا در نهایت به کفار متمایل نشوند وارد چنین مفاهیمی می شوند. غافل از آنکه اگر چنین افرادی راهی به سوی عمل بیابند و بدانند که انبیاء (ع) نیز اهل حلقه ذکر نبودند بلکه همواره با ظالمین به نزاع می پرداختند دیگر حاضر به پیگیری چنین مباحثی نخواهند بود. متأسفانه این تفکر فلسفی، در اذهان بسیاری وجود دارد که کمتر فیلسوفی را می توان یافت که به دنبال حلّ معضلات جامعه و اداره جامعه اسلامی باشد. نهایت این تفکر، افتادن در دام خطرناکی است که باید از آن پرهیز نمود.

#### ۵- بیان خصوصیات عصر ما به عنوان «عصر ولایت»

برادر بهرامسیری: به تعبیر حضرت عالی این عصر عصر بیداری وجدانهاست.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بله. به نظر ما بحث «عصر ولایت» را که شما آغاز کرده اید بحث بسیار خوبی است. تکامل جامعه بشری به مرحله ای رسیده است که پذیرای ولایت الهی است. به تعبیر دیگر نمی توان امروزه حکومت های بشری را در شکل قومی یافت آنها را با عناوینی چون عباسیان، صفویان، قاجاریان و... نام ببریم. امروزه جوامع به دنبال برنامه، آرمان و عدالت اجتماعی هستند. در یک کلام، آنها به دنبال نظامهایی هستند که بتوانند از عهده اداره و سرپرستی جامعه برآیند. ایشان افراد را مجری نظامها می شناسند. معنای این سخن آن است که در یک سطح، مفهوم نظام را درک کرده اند اما سطح بالاتر از آن بعداً بدین مطرح می شود که اگر نظامی بخواهد به عنوان بستر پرورشی معرفی گردد باید به صورت «نظام ولایت» و سرپرستی باشد و الا اگر نظامی برآمده و منتجه از اهواء بوده و منشاء قوا، آراء مردمی باشد چون آراء، انحراف پذیرند لذا نمی توان بر چنین نظامی مهر صحت گذاشت. از اینرو باید آرمانها حاکم شود تا آراء، آراء اعتقادی باشد و اگر بخواهد چنین شود باید اعتقادات، دارای ظرفیت سرپرستی باشند. در این صورت است که عصر، عصر ولایت خواهد بود.

#### ۵/۱- رشد سریع اطلاعات و تکنولوژی، عامل شکست نظام مادی در آینده

(س): به نظر ما هم باید همین نام، عنوان مقاله ای باشد که انشاء... در صدد انتشار آن هستیم.

اما همچنانکه فرمودید باید نقش انقلاب اسلامی در این مقالات به عنوان محور اصلی بحث، به خوبی تشریح

شود و با توجه به اینکه بیشترین سهم تبلیغات جهانی، از آن صهیونیستها و مخالفین انقلاب اسلامی است این سؤال مطرح می شود که تأثیر چنین تبلیغاتی در پنهان کردن چهره انقلاب اسلامی تا چه اندازه است؟

(ج): اگر سطح کار شما بالا باشد تبلیغات منفی دشمنان نمی تواند مانع جدی محسوب شود. لذا در زمان جنگ شاهد بودیم که تبلیغات زیادی از جانب ایشان بر علیه ما صورت گرفت اما انقلاب توانست صولت آمریکا را درهم بشکند. آنها عناوینی چون «ضد بشر»، «کور» و «بی هدف» را به این حرکت مقدس دفاعی نسبت می دادند اما قدرت مهار آنرا نداشتند. آنها تجاوز کرده بودند و ما هم با استفاده از نیروهای مخلص انسانی، سدّی قوی در مقابل ایشان درست کرده بودیم. آنها به ما تهمت می زدند که ایشان نیروهای خود را مانند چهارپا روی مین می فرستند و از عقده حقارت و اهرم فقر و محرومیت برای گسیل نیروهای مردمی به جبهه ها استفاده می کنند. اما در عین حال دشمن، بزرگترین ضربه ها را از همین مردم و انقلاب متحمل شد. چون مردم جهان، محرومیت را درک می کردند و مقاومت ما را می پسندیدند. این مقاومت ما بود که به آنها جرأت می داد. الآن مردم دنیا وضعیت آمریکا را درک می کنند و نمی توانند بپذیرند که یهودیان، عدالت خواهند و مردم لبنان ظالمند. همین مقاومت عمومی است که ابهت آمریکا را می شکند و باعث ایجاد گستاخی بیشتر در مردم دنیا می شود.

اگر از اول تا آخر قرآن را ملاحظه بفرمایید خواهید دید که به «جهاد فی سبیل الله» احترام می گذارد و هیچگاه محور زندگی را ترک جهاد و سازشکاری بر سر رفاہ نمی داند. امروزه این حرکت توسط انقلاب در تمامی جهان به راه افتاده و امنیت ظالم را مخدوش کرده است. مطمئن باشید که ایشان نمی توانند با تبلیغات خود این حرکت الهی را نابود کنند لذا متناوباً به عجز خود اعتراف می کنند. مهم ترین امری که امروزه در عصر ولایت پیدا شده است پیدا شدن ابزارها و زمینه های تسهیل ارتباط مردم جهان با یکدیگر است که نباید آنرا کوچک بشمارید. اینها مقدمات هجوم بر علیه دشمن است که بدست خود، آنها را ایجاد کرده اما ضرر آن در درجه اول متوجه خود او خواهد بود. به تعبیر دیگر هرچند آنچه اصل است وضعیت روانی و تکامل روحی می باشد نه تکنولوژی اما همین ابزار عینی است که مجرای جریان چنان تکاملی است. این مجرا را دشمن برای ایجاد القانات شیطانی خود ساخت لکن رشد آن به گونه ای خواهد شد که قدرت کنترل را از دست ایشان خارج خواهد کرد. انشاء... بحث مبسوطی در مورد «اطلاعات» که در مقوله «اندیشه» مطرح خواهد شد خدمت شما عرض می شود اما بطور اختصار در اینجا می توان گفت: زمانی که اطلاعات، سرعت جریان پیدا می کند کفر نمی تواند از عهده هماهنگ سازی آن برآید. لذا کنترل هماهنگ سازی را از دست خواهد داد شما تصور نکنید که با بالا رفتن توسعه رسانه های جمعی، کفر قادر خواهد بود به ارتقاء حضور خود در جهان همپای توسعه مزبور اقدام کند. اصولاً کلمه «کفر» دارای ظرفیت مشخصی است لذا زمانی که در چنین شرایطی واقع می شود با همان ابزاری که ساخته نظام اوست شکست خواهد خورد. به بیان بهتر ناهماهنگی عملی او نیز همچون ناهماهنگی نظریش ظهور پیدا می کند و وقتی که چنین شد انفجار از درون آن نظام صورت می گیرد. لذا

مطمئن باشید که پیروزی کامل، از آن شماسست.

## ۶- تعیین وضعیت «موجود و مطلوب» فرهنگی از طریق دو جدول «ارزیابی وضعیت در برنامه» و «تنظیم نیازمندی‌های فرهنگی»

برادر محسنی: با اجازه حضرت عالی مجدداً به جدول‌ها بر می‌گردیم. اجمالاً در مورد دو جدول تنظیم نیازمندی‌ها و ارزیابی برنامه توضیحاتی فرمودید. اما به نظر می‌آید که در ابتداء باید جدول تنظیم نیازمندی‌ها را کاملاً تشریح کنیم تا سپس متناسب با این نیازمندی‌ها بتوان...

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: باید دید که ارزیابی ما چگونه است؟ یعنی متناسب با نیازمندی‌ها باید ارزیابی صورت گیرد تا ببینیم که دارای چه مقدراتی می‌باشیم. پس از ارزیابی برنامه باید به تهیه جدولی برای خود «برنامه‌ریزی» اقدام نمود که الآن به چنین مرحله‌ای نرسیده‌ایم. چون شما تا زمانی که در ارزیابی هستید وارد شدن در آن مرحله ضروری نخواهد بود، به تعبیر دیگر باید وضعیت «مطلوب» خود را در سطح نیازمندی‌ها مشخص کنید و وضعیت «موجود» خود را در سطح ارزیابی برنامه، البته ارزیابی را هم باید کامل‌تر و به صورت «ارزیابی وضعیت» ذکر کرد. اما علت اینکه از آن به عنوان ارزیابی برنامه یاد کردیم این است که بالاخره کارهایی را انجام می‌دهند و سخنانی را هم می‌گویند. لکن می‌توان این عنوان را به صورت «ارزیابی وضعیت برنامه فعلی» ذکر نمود. مثلاً اگر سمینارهایی در این مدت داشته‌ایم باید مورد ارزیابی قرار گیرند تا ببینیم که چه برنامه‌هایی را واقعاً در ۱۵ سال اخیر برای تحقق و رشد انقلاب فرهنگی صورت داده‌ایم؟ اگر ثمره و راندمان همین روند با به نیازمندی‌های فرهنگی انقلاب، تناسب داشته است ضرورتاً باید به تداوم چنین روندی پرداخت و اگر نسبت به نیازمندی‌ها، از کارآمدی مطلوبی برخوردار نبوده است باید تجدید نظر نمود.

(س): با این وصف جدول تنظیم نیازمندی‌ها، جدول عام فرهنگی ما خواهد بود.

(ج): بله. به تعبیر بهتر می‌توان گفت چنین جدولی می‌تواند فرهنگ مطلوب را به ما معرفی کند که اصولاً چنین فرهنگی دارای چه معرفه‌ها و شاخصه‌هایی است؟ هرچند محوری‌ترین بخش آن چیزی جز انقلاب فرهنگی و شیوه تحول در دانشگاهها نیست. به بیان کامل‌تر، شیوه تحول در سه بخش حوزه، دانشگاه و دستگاه اجرایی نظام مد نظر است که مجموعاً هدایت فرهنگ عمومی را در اختیار دارند اما فعلاً قصد ما بررسی برنامه اسلامی شدن دانشگاهها می‌باشد همچنانکه بحث حوزه در جای خود مورد بررسی قرار گرفت...

برادر بهرام‌سیری: آیا می‌توان گفت در انقلاب فرهنگی باید «برنامه‌ریزی، سازماندهی و ارزیابی» صورت گیرد یا اینکه صرفاً در مقطع برنامه ریزی باید به ارزیابی برنامه اقدام نمود؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: تصمیماتی که گرفته شده است شامل تغییرات در خود سازمان نیز می‌شود. مثلاً آقای رضوی، مأمور تولید مفاهیم مربوط به «سازماندهی» شده است تا با استفاده از نیروهای حوزوی و

دانشگاهی به این کار اقدام نماید. اما در عین حال برنامه کلیه امور حتی برنامه شناخت سازمان و گردش عملیات به گونه ای بوده است که از یک مسیر پیروی می کرده است. چرا که ایشان می خواستند نیازمندی های انقلاب را از زمان قبل از انقلاب بدست آورند که البته امری شدنی نیست.

۱/۶- جدول «تعیین اولویت ضرورت های فرهنگی انقلاب»، متفرع بر «جدول تعیین نیازمندی ها»

برادر نیک منشن: آیا جدول ۲۷ تایی «تعیین اولویت ضرورت های فرهنگی انقلاب» که در جلسه سوم مطرح فرمودید متفرع بر جدول «تنظیم نیازمندی های فرهنگی انقلاب» است که در این جلسه مورد بررسی اجمالی قرار گرفت؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بله اگر آنرا اصل قرار دهیم نهایتاً باید به همین جدول تنظیم نیازمندی ها برسیم. (س): آیا قصد دارید تعاریف و شاخصه های عناوین ۲۷ گانه این جدول را همانند جدول تنظیم برنامه حوزه به صورت مفصل مورد بررسی قرار دهید یا خیر؟

(ج): می توان بدین صورت وارد شد اما بسته به این است که برادران با چه کیفیتی و در چه سطحی با کار برخورد می کنند؟ لذا می توان موضوعات و شاخصه ها و راهکارهای عملی برنامه انقلاب فرهنگی را هم مانند برنامه حوزه مورد بررسی قرار داد اما باید دید که دوستان شما تا چه میزان با ما همراه هستند؟ یک سطح از کار صرفاً به صورت ارائه مقاله و در قالب روزنامه، می گنجد که دو سه نفر از دوستان می توانند به این کار بپردازند. اما سطح دیگر از کار در قالب تحقیقات است. مثلاً زمانی که گفته می شود آمار سمینارهای برگزار شده را طی ۱۵ سال گذشته بیاورید عده ای از دوستان با بسیج نیروها و امکانات خود در صدد تماس با استانهای مختلف برای کسب آمار لازم از این امر بر می آیند و در ظرف زمانی مشخصی آنرا تهیه می کنند. زمانی نیز که صحبت از طبقه بندی این اطلاعات می شود باز می توان به این کار اقدام نمود. لذا اگر بنا باشد که تنها در حد ارائه مقاله باشد مسلماً ضرورتی برای وارد شدن در بحث مبسوط جداول نخواهد بود.

برادر نجابت: واقعاً بسیاری از سمینارها هیچ ارتباطی با موضوعات اصلی انقلاب فرهنگی و فرمایش رهبری ندارند.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: یکی از مقالات تحقیقی یکی از محققین «پژوهشگاه مطالعات علوم انسانی» در مورد «گوش کلیمیان بروجرد» است مبالغی نیز برای این امر تخصیص داده شده است! این اقدام دال بر این است که یا واقعاً بودجه ما آنقدر زیاد است که می توان آنرا به چنین مصارفی رساند و یا تمام نیازمندی های اساسی انقلاب و یا نیازمندی های مربوط به زبان و ادبیات، پاسخ داده شده و اکنون فراغتی است برای پرداختن به چنین اموری!

(س): در بسیاری از شهرستانها مثل جهرم و کازرون و اسفراین و تنکابن و... از این نوع سمینارها که به بررسی مسائل قومی و بومی مربوط به خود می پردازد بسیار برگزار شده است. هرچند عمر این نوع سمینارها تمام شده است

اما متأسفانه معضل مربوط به سمینارها به گونه‌ای دیگر مطرح شده و با پیشقراولی شهرداری‌ها، سمینارهای ریز و درشت در گوشه و کنار کشور برگزار می‌شود که بیشتر حول و حوش مسائل فنی و تکنولوژیک است. اگر بتوان این مسیر را در قالب یک تحقیق میدانی نشان داده و آثار آنرا مورد نقد قرار دهیم قدم مثبتی در جهت تحقق انقلاب فرهنگی خواهد بود چه اینکه در اوایل انقلاب نوع چنین محافلی در خصوص موضوعات اقتصادی - خصوصاً نظرات اقتصادی شهید صدر که محور بود - برگزار می‌شد اما در ادامه طرح موضوعات مربوط به مدیریت پرداخته شد که در زیبا کنار و جزیره کیش و... برگزاری می‌گردید. متأسفانه وضعیت آموزش مدیریت دولتی که برای تربیت نیروهای لیسانس و فوق لیسانس است بهتر از برگزاری چنین سمینارهایی نیست. امروزه وضع به گونه‌ای شده است که این افراد صرفاً در فکر ارتقاء رتبه حقوقی و گروهی خود هستند. در حوزه نیز همین مشکل در قالب برگزاری سمینارهایی برای شناساندن چهره‌های شاخص حوزه مثل مرحوم شیخ انصاری و شیخ مفید و... وجود دارد. هرچند این نوع سمینارها در جای خود مفید و محترم است اما آیا پرداختن به معضلات اصلی انقلاب نباید در اولویت باشد؟ شاید از میان تمام سمینارهای رنگارنگ تنها بتوان به سه سمینار اشاره کرد که در جهت رفع مشکلات اصلی نظام بوده است:

۱- سمینار مربوط به فرمایش حضرت امام (ره) بعد از قطعنامه ۵۹۸

۲- سمینار مربوط به پیگیری فرمایش مقام معظم رهبری

۳- سمینار مربوط به اجتهاد زمان و مکان که نهایتاً ۲۰ جلد کتاب، حاصل آن بوده است و جا دارد که لابلای این

کتاب به یک بررسی ولو اجمالی پرداخت. از اینرو سمینارهای موجود را نمی‌توان در جهت حل مشکلات نظام اسلامی و از جمله اصلاح دانشگاهها دانست. اگر واقعاً معضلات جدی فکری و اخلاقی در دانشگاهها وجود دارد آیا نباید آنرا در قالب مشکلات کلان نظام و جامعه تعریف کرد و با پرداختن به چنین مشکلاتی، در نهایت به رفع آن معضلات نیز اقدام نمود؟ اگر مثلاً وضعیت فکری بعضی اساتید و یا وضعیت اخلاقی دانشجویان نابسامان است آیا باید آنرا تافته‌ای جدا بافته از مشکلات فکری و اخلاقی به حساب آوریم؟

برادر محسنی: پیشنهاد می‌کنم که اصل بحث را ولو با تأنی و به میزان مقدورات داخلی خودمان ادامه دهیم تا نهایتاً بحثی با همان کیفیت و سطح مورد نظر حضرت عالی ارائه شود. البته قیوداتی نظیر میزان اعتبارات و امکانات خارجی دوستان در ارائه نتایج تحقیقات خود به جلسه نیز وجود دارد که باید آنها را هم ملاحظه نمود. ولی در هر صورت «الجمع مهما امکن اولی من الطرح».

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

## جدول تنظیم نیازمندی‌های فرهنگی انقلاب اسلامی

نیازمندیها		رشد کیفی			گسترش کیفی			توسعه نظام			سطوح
گزينش زمينه موضوع	رشد انقباض موضوع	رشد انديشه موضوع	رشد انگيزه موضوع	گسترش انقباض موضوع	گسترش انديشه موضوع	گسترش انگيزه موضوع	توسعه انقباض موضوع	توسعه انديشه موضوع	توسعه انگيزه موضوع		
گزينش زمينه تحقيقات	رشد انقباض زمينه	رشد انديشه زمينه	رشد انگيزه زمينه	گسترش انقباض زمينه	گسترش انديشه زمينه	گسترش انگيزه زمينه	توسعه انقباض زمينه	توسعه انديشه زمينه	توسعه انگيزه زمينه		
گزينش روش تحقيق	رشد انقباض روش	رشد انديشه روش	رشد انگيزه روش	گسترش انقباض روش	گسترش انديشه روش	گسترش انگيزه روش	توسعه انقباض روش	توسعه انديشه روش	توسعه انگيزه روش		









## بسم الله الرحمن الرحيم

حجت السلام والمسلمین حسینی) عمدتاً در پزشکی یک کار باید صورت بگیرد این است که نظریه حیات رابطه‌اش با فیزیک چیست؟ ربط آن به پیدایش موجود زنده فعال از باکتری و تک سلول گرفته تا برسد به چند سلولی تا آدم چه نظریه‌ای است اول در پیدایش حیات و بعد در تکاملش؟ سیر تاریخی آن از نظریات قبل از نظریه داروین و از نظریه داروین به بعد؛ یعنی تعریف حیات را به ضورت مادی و شاخصه‌هایی که برایش ذکر می‌کنند باید حتماً منظم دسته‌بندی بشود. آورده شود. اگر گردآوری بکنند یکی از کارهایی که می‌توانیم بکنیم برنامه دادن برای تنظیم آن است. ربط حیات به شرایط، ربط حیات به تکامل حیات، در این سطح کار شما منتهی می‌شود به شیمی حیاتی که از آن دارو درست می‌شود. در عین حال پایه‌های تعریف حیات انسان هم درست می‌شود، بعد از این قسمت برای تعریف حیات انسان نسبت به بهداشت باید قسمتی داشته باشید باید درباره آن صحبت شود، این ربط بهداشت به محیط باید بیان شود به خود ارگان باید معلوم شود، نظریه‌های مختلفی که درباره‌ی شناسایی و شناخت است، نسبت به عواطف و هنر است؛ باید معلوم شود. اینکه می‌گوییم یک انسان بدنش، یک ارگان بدنش نرمال کار می‌کند شرایط اجتماعی آن باید ارزیابی شود، عمدتاً یک دسته‌اش می‌آید در شرایط اجتماعی معنای کارآمدی آدم تعریف شود. در کارآمدی آدم که موجود حی را دارید که تکاملش هم تعریف شده، شناخت و عاطفه - اش هم تعریف شده؛ یعنی پایگاه ایمان و پایگاه فهمش هم تعریف شده، حالا می‌خواهد بر محیط تاثیر بگذارد و بهتر زندگی کردن را طراحی کند، بهتر زندگی را که بخواهد بیان کند، سر از علوم اجتماعی در می‌آورد. بنابراین رابطه نظریه‌های پزشکی با جامعه و تکامل اجتماعی هم قابل طرح است. البته پس از این شرایط طبیعی را شناختن، پس از شیمی را شناختن، در مرتبه شناختن، حالا تاثیر پزشکی بر علوم اجتماعی و بر عکس؛ یعنی نیازهایی که تعریف می‌شود برای انسان، در جامعه و پزشکی در آن حضور دارد. این مسئله، مسئله بسیار مهمی است که اینها بتوانند نظریات از نظر تئوری بیاورند، از نظر نمونه‌هایی که آن تئوری هر قسمتی که عرض کردم، تئوری‌ها دسته - بندی بشود و آثارش را هم بر این اثبات تحقیق میدانی آن نشان داده بشود و گفته شده باشد فلان تئوری آمده چه

مسائلی را درباره موجود زنده یا تکامل انسان یا شناخت یا عاطفه یا جامعه، چه چیزهایی را در عینیت توانسته شاهد بیاورد؟ آن شواهدی را که می‌آورد با مبانی‌اش در چه قسمت‌هایی از پزشکی تدریس می‌شود؟ حال این یک جمله، مثلاً عکس‌العمل بدن در برابر میکروب به عنوان یک موجود زنده، میکروب چه فعالیتی را می‌کند؟ بدن چه فعالیتی را می‌کند؟ بر اساس این ذهنیتی که وجود داشته مثلاً در فلان قرن، فلان دانشمند این پیشنهاد را در درست کردن پنی‌سیلین داده و یک آزمایش هم انجام داده موفق هم بوده، این‌ها را بریده از فلسفه و دیده و دانشمند بگیرند. آن یک شاهد شده، شاهد عینی شده در تحقیق میدانی در آن نظریه بیاورندش، به عبارت دیگر حضور بینش‌ها در طراحی دانشها، ما نمی‌گوئیم این تجربه‌ها نشده، ولی می‌گوئیم اگر این بینش نبود یک بینش دیگری بود امکان داشت در کنار این مطلب، یک دسته تجربه دیگر هم بیاید و یک چیزهایی که الان مشاهده نکردند و در لیست مشاهده نیامده و کارآمدیش دسته‌بندی نشده. آنها هم می‌آمد. مسئله روانشناسی را که کلاً آنها طرح می‌کنند و روانشناسی که ما طرح می‌کنیم چه تفاوت‌های عمده‌ای دارد؟ ربط فعالیت روان در دو دستگاه منادی و الهی، چه شاخصه‌هایی می‌توانند داشته باشند؟ این شاخصه‌هایی که ما - مثلاً - در دانشگاه الهی از انسان عاقل ذکر می‌کنیم، اینها به عینه آیا متناظرش در آنجا هست؟ متناظرش با حفظ جهت‌گیری معکوس در آنجا است؟ هم جهت است بدون جهت است چه چیزی است؟ یک مقایسه باید صورت بگیرد. من باب مسئله اعتماد به نفس در اسلام به نظر می‌آید مطلقاً مطرود است، و اعتماد به الله مطلقاً محبوب است؛ یعنی شما از اول تا آخر کلیه ادعیه بلا استثناء، وقتی سراغ خود می‌آید شروع می‌کند به تحقیر کردن، وقتی سراغ خدا می‌آید شروع می‌کند به ثنا خوانی و تحقیر خود را هرگز نمی‌گوید منشأ رکود و خلودش. بلکه این تحقیر را توأم با اعتماد بالله، رجاع واثق، شواهدش در ادعیه خیلی زیاد است؛ یعنی اگر ما کلمه‌ای داشته باشیم بنام تواتر معنوی، یا تواتر بر قطع متقین، حتماً تواتر بر قطع متقین آن قابل انکار نیست، بعضاً تواتر معنوی هم می‌شود ادعا کرد، این فرقی با خود باوری که در روانشناسی داریم چیست؟ محور قرار دادن اعتقاد به خدای متعال در نظام دادن به اعتدال و عدالت چه فرقی عمده‌ای دارد با پرورشی که روانشناسی می‌آورد؟ شواهدش را در این قسمت‌ها در ادعیه می‌شود کار کرد، البته من با خود آقایان دکتر هم این

کارها را هم محورشان را معین بکنیم و ویژگی را بگوییم آنها هم می‌توانند کار بکنند این طور نیست که فقط ما تنها بتوانیم کار بکنیم ولی کمکشان هم می‌شود کرد. شما از صفحه اول ادعیه مفاتیح را ورق بزنید تا آخر پشت سرهم می‌توانید [؟] بدهید بدون استثناء هیچ کجا مدح از خود نیست، هر جا توجه به خود شده نسبت به ربوبیت مدح شده نسبت به وضعیت پاسخگویی خدمت شده است. این اثر اتکاء به غیر، یعنی به خدای متعال، مثل اتکای به گیری که درباره انسان است در روان شناسی است اصلاً نیست. بعد این اثر در ما یک اثر مصنوعی نیست، و یقین به آن داریم. یک اثر حقیقی است؛ یعنی خدای ساختگی و تراشیدگی ذهنی نیست که مطلق بشود و پرسنتپده بشود، و در آنجا کلیه اوصافی که در تلقین می‌سازند تراشیدنی است؛ یعنی نظام ارزشی که در آن جا قرار داده می‌شود محورش تراشیدنی است. بت خیالی می‌سازند و او را منخور تنظیم حالات می‌کنند، طبیعی است که به یک مرحله باور می‌رسند که آن باور تعریف معنوی‌اش به نظر با عنایت نیست نفس است ولو گرایش اجتماعی و سوسیالستی داشته باشد. در آنجا پرورش عنایت است به عبارت دیگر شخصیت در دستگاه روانشناسی دارای هویتی است که دقیقاً متناقض با هویت شخصیت در دستگاه الهی است. بنابراین نیازش، پرورشش، نحوه ارتباطش، انقلابش، یعنی تکامل اجتماعی‌اش هم بافت با هم و مقابل با انقلاب قرار دارد. مسائل اجتماعی‌اش نمی‌تواند یکی باشد چون هم پرورش فردی و هم پرورش اجتماعی‌اش دو تا دسته شاخصه متناقض دارد. اینها را هر مقدار که تدریجاً فاز به فاز شروع کنند و نظریات را آوردند و دقیق کردند و شواهد ذکر کردند و قوانین علمی مسائل و حلش را آوردند، دسته‌بندی کردند شواهد خوبی می‌شود برای آن که ما بینیم فرهنگی را در پزشکی لازم است یا نه؟ یعنی فصل اول اثبات ضرورت است، اثبات ضرورت به صورت نظری یک بخش است، اثبات ضرورت با استخاد از نمونه‌ها و مصادیق یک صحبت دیگر که باید انجام گیرد.

س) با فضایی که الان در شیراز فراهم است آنها [؟] هستند که یک کارگاه آموزشی باشد که مؤکداً نسبت به فرمایشات مقام معظم رهبری کار تحقیقی باشد که بعد قابل عرضه باشد، این تأملاتی که با حاج آقای پیروزمند داشتیم این بود که ورود ما به این بحث به چه صورت باشد؟ با توجه به مطلوبات خودمان، چیزی که به ذهنمان

رسید در ابتدا، این است که فرمایشات مقام معظم رهبری بود راجع به اینکه دانشگاه اسلامی نشده باید اسلامی شود، اسلامی نیست باید اسلامی شود. خطاب به وزیر آموزش عالی و مسئولین وزارت آموزش عالی، همین درسی را که نسبت به تجزیه فرمایشات حضرت عالی که در حوزه بود به صورت اصلی، فرعی تبعی کنیم. یک کد بدهیم، محوربندی کنیم اینها را به یک ضرورت برسانیم که به فرمایشات مقام معظم رهبری خطابی و شعاری و منبری و توصیه‌ای عمل نکنند و برخورد نکنند.

ج) متأسفانه از این مرحله خیلی گذشته است؛ یعنی افرادی شروع به ترادیدهای جدی واقعاً وقیح کرده‌اند؛ یعنی مسئله اسلامی شدن دانشگاه را در نشریات تا آنجا صحبت کرده‌اند با صراحت نام شخص نمی‌برند و لکن می‌گویند که مطلبی در کار نیست خلاصه می‌خواستند بگویند که ایشان کار سیاسی می‌خواسته است بکند و مخالفین خودش را کنار بزند و اصلاً قضیه‌ای نیست درباره فرهنگ و انقلاب فرهنگی.

س) مشخصاً هم نشریات خاصی هم این از طریق [؟]

ج) من بعضی از نشریاتی گذرا مطالعه کردم خودم روی آن کار نکردم و این خودش یک کار خوبی است که انجام بگیرد یکی از محورها این است که برخورد با حرف آقا شعاری نشده، ولی تحریف شده. برخورد موضع‌گیری شده؛ یعنی بدون تعارف، یک وقت می‌گوییم که برخورد ستاد شورای انقلاب فرهنگی کرده و خواستند مطلب را توجیه کنند، یک وقت می‌بیند که یک عده برخورد کرده‌اند، بعضی از نوشته‌ها معنایشان این بود که ایشان اصلاً نفهمیده است که چه می‌گوید! یا خواستند غرض سیاسی خودش را اعمال کند، رقیبهای خودش را بگوید یا نفهمیده که چه می‌گوید.

س) حتی از جانب یکی از وزراء که مشهور هم بود، عنایت شد که این قضیه مسامحه بچه‌های علوم سیاسی، امور کشوری است.

ج) اینها باید دسته‌بندی شود؛ یعنی معین شود که ما از آقای سروش مذاکرانی که با شخصیتها می‌شود، خطهای

فکری که هست موضعی که گرفته شده چه چیز است؟

س) احساس وظیفه‌ای که در این مقام می‌شود که در برخورد با این مسائل این نیست که ما فقط شعار و سخنرانی داشته باشیم یک حرکت متین و منطقی باید داشته باشیم.

ج) ما می‌گوییم محتوی را در علم پزشکی ارزیابی می‌کنیم، بعد می‌گوییم کسی که بیاید اینها را بخواند معتقد به انقلاب که نمی‌شود، نمی‌شود معتقد می‌شود، که انقلاب مزاحم است.

پس) حضرت عالی صلاح می‌دانید ما ابتدا وازد خود پزشکی نشویم، وارد خود کلیت اجرای فرمایش مقام معظم رهبری به کلیت اسلامی شدن دانشگاه بشویم، به شکل قاعده‌مند بگوییم که همین دسته‌بندی [؟] می‌توانیم دسته‌بندی کنیم. شاخص حضرتعالی فرموده بودید از [؟] تبعی، ادعا، انگیزه‌ها و استدلالات بعد و آثار و ثمرات. با این فرمول یا فرمول دیگر.

ج) با این فرمول تمام کردیم معنایش این شد که آقای خامنه‌ای می‌گوید این جوری است.

س) بعد بیائیم نظرات دیگران را بعد از صحبت ایشان اینها، افراد مختلف به این صورت نظر دادند.

ج) یک عده مقابله می‌کنند، یک عده می‌گویند که ایشان! مقابله‌ها را دسته‌بندی‌ها را دسته‌بندی کردیم.

س) بیائیم همه را، بعد خود آنها را می‌آئیم ارزیابی می‌کنیم، مثلاً می‌گوییم که کدام یک از اینها مسئله اسلامی

شدن دانشگاه را دنبال کرده‌اند، کدامشان کم کرده‌اند، کدامشان زیاد کرده؟

ج) کدامشان مقابله کرده؟

س) به مذاکره می‌گذاریم یک شیبی می‌شود برای اینکه روشن بشود نظرات ضعیف چیست؟ نظرات منفی

چیست؟ نظرات قوی‌تر چیست؟ و یک محملی می‌شود که ما کم کم سوق بدهیم به سمت نظرات عمیق‌تر که

خودمان می‌خواهیم مطرح کنیم. آن وقت در مسئله خودمان هم اگر مناسب بدانید اول نه تنها اول!! آخر خوب

است این کار را انجام بدهیم یا در ضمن کار هم به عنوان مثال و شاهد این کار خوب است این کار را انجام

بدهیم، اما اول به سراغ پزشکی نرویم و حتی اول سراغ جهت‌داری عمل نرویم، اول سراغ این برویم که اسلامی

شدن دانشگاه یعنی چه؟ آقا چه گفتند، دیگران چه گفتند؟ ما چه بگوییم؟ بعد طبیعتاً پایه اصلی، بحث اسلامی

شدن دانشگاه از نظر ما بر می‌گردد به محتوایش، [؟] می‌شود به بحث علم جهت دارد، بعد اینکه بیاید در پزشکی. ولی این را لخت و عریان و عاری از سایر مسائلی که اسلامی شدن دانشگاه را معنی می‌کند اگر مطرح‌اش نکنیم بحثمان بهتر، جامع‌تر جلوه بکند، باقی‌اش را هم رها نگذاریم، بگوییم فرض بفرمایید اسلامی شدن دانشگاه یک سطحش این است که ظاهر دانشگاه درست بشود، سطح دیگرش این است که مدیران و دانشجویان و اساتید چنین و چنان بشوند، سطح سوم این است که محتوی آن فلان بشود، بگوییم آن را هم به عنوان یک سطح قبول داریم. احیاناً راه حل هم داریم، پیشنهاد هم داریم، آن را هم پیگیری کنید، حتی این را هم اگر در توان خودمان و جلسه باشد و از مسائل اصلی ترش با زمان ندارد در دستور کار قرار دهیم و بگوییم که یک گروه روی این فکر کنند، پیگیری کنند، حالا [؟] پیگیری کنیم به نتیجه برسانیم، یک آثار عملی ولو کوچک هم از آن بگیریم. ولیکن این ما را مانع نشود از این که قدمهای اصلی‌تر را برداریم. آن وقت این سیر که پیموده بشود بعد بیائیم یک مسئله حساب شده را باز کنیم، عوامل درونی‌اش چیست؟ عوامل بیرونی‌اش چیست؟ چقدر از عوامل درونی به محتوی آموزش است؟ چقدر آن به روش آموزش است؟ چقدر آن به مدیریت آموزش است؟ حالا محتوی آموزش هم این حرفها را مراجعه به آن داریم. بعد بیائیم یک بحث عمومی وقتی بحث جداست به مسئله محتوی برسد و بررسی محتوی، اول یک بحث عمومی راجع به جهت دار بودن علوم بکنیم، آن وقت ببینیم چه چیزی باید به او گفت [؟] یعنی اول او را به بحث شناخت ببریم. اول بیاوریم روی کار بردها و نمونه‌هایش و خودشان را به این وا داریم که نمونه‌ها را در بیاورند بعد کم کم به آن عمق بدهیم تا به بحثهای عمیقتر، بحث شناخت برسانیم که اینها یک کلیتی نسبت به جهت‌دار بودن علوم در ذهنشان سر و ته بحث در استدلال منطقی بحث بیاید، بعد در فاز آخر بیاوریم؛ یعنی آخر کار ما بگوییم اسلامی شدن دانشگاه پزشکی به این است که شما بیائید تحقیق کتابخانه‌ای و میدانی راجع به اینکه تأثیر دین در علوم پزشکی چیست بکنید؟ آن وقت برایش گوش شنوا دارند و برایشان قابل هضم است، بله، اگر ما می‌خواهیم کار جدی راجع به اسلامی شدن دانشگاه بکنیم، باید ببینیم فلسفه حیات نظرات مختلف راجع به حیات چه بوده؟ از قبل از داروین و بعد از داروین چه تغییری کرده؟ ولی اگر ابتدا شروع کنیم به اینکه شما می‌خواهید



[۹] دانشگاه را اسلامی کنید؟ می‌گوییم بله، می‌گویند خوب پس بروید نظرات، فلسفه حیات را دریاورید تا جلسه بعد راجع به آن صحبت کنیم. این مقدماتش را طی نکرده باشیم شاید یک کمی نتوانند راحت همراهی کنند.

س) یعنی ما چند اصل را اگر صلاح بدانید البته من یک جمله را اضافه کنم!! البته ما باحضرت عالی بتوانیم،

ج) برای برنامه‌ریزی این کار با مشورت با خود مدیران آنها کار کنید؛ یعنی به عبارت دیگر یک مسیرها و بسترهای متعددی را شما ذکر کنید؛ یعنی اینکه از اول تا آخرش معلوم باشد که چه سیری را دارد؟ بعد گاهی که با خوش بینی زائد نظر می‌شود به یک مجموعه، گاهی با بدبینی. ممکن است بگویند که ما سه نفر داریم، دو نفر داریم که شیفته هستند و ضد این علوم هم هستند به هر دلیل، بچه جبهه بودند، فلان بودند آرزو دارند که مقابله کنند با این حرفها؛ می‌گوییم چه شده که این حالت برایشان پیدا شد؟ می‌گویند اینها کلاس دو استاد بودند که آن دو استاد لائیک بوده همیشه زخم زبان می‌زد، انقلاب را به مسخره می‌گرفته و با علم هم به میدان می‌آمده، اینها هم خودمان دق در دلشان [؟] {پوشیده شده} می‌خواهند مقابله کنند و هیچ کدام از مقدمات را نمی‌خواهند، این و نفر را خصوصی به شما می‌دهیم. که به ایشان برنامه بدهید که اینها را بیاورند پشتوانه دست شما و لجستیک شما باشند، چهار نفر داریم که این طور نیستند، ولیکن اگر یک کار دیگر روی آنها انجام بگیرد مدیریت شوند، اهل - به اصطلاح خود دانشجوها - خرخونی دز فلسفه پزشکی هستند و دلشان می‌خواهد نظریه فلسفه علوم را در بیاورند. مقدمات انسانی‌تان را درباره وضعیت انگیزه‌شان اولاً، که اینها چه حالت روحی دارند؟ چه ظرفیت ذهنی دارند؟ چه مقدار وقت علمی و اجرائی به شما می‌دهند؟ یک دسته‌بندی انجام دهید. بر آن اساس می‌توان گفت که حالا ما جلسه عمومی داریم چه چیزی بگوییم، آقای پیروزمند فرض می‌کنیم ماهی یکبار به شیراز می‌روند، این ماهی یکبار که می‌روند ممکن است دو روز آنجا باشند، دو تا شش ساعت که به آنجا می‌روند یک دو ساعت یا یک، یک ساعت سخنرانی برای یک مجموعه دارند، ولی بقیه را تقسیم می‌کنند در گروههایی ولو دو نفره، حتی اگر یک تک نفر هم حاضر بشود برود کتابها را جمع و جور کند و نتواند کار کند، در یک ماه بگیریم یک ساعت، این کار تحویل می‌دهیم. این هم امکانات را در اختیارش بگذارند و از هر جایی که از هر صفحه که خواستی کپی برداری

ولو در روز در روزه ده عدد فتوکپی بیاوری، که ده تا ده تومان صد تومان یک ماه خرجش باشد، مثلاً سه هزار تومان فتوکپی خرجش بشود، می‌دهیم. اینها بعداً لاجستیک شما می‌شوند، لزومی نیست که شما روی معدل مجموعه نظر بدهید، آن چیزی را که شما می‌گوئید برای معدل مجموعه‌ای است که جلوی‌تان می‌آید، همان معدل اگر شما پشتیبان شده باشید، مثال و مصداق و نمونه و قانون درست شده باشد پشت دستتان، می‌گوئید لازم نیست که یک جلسه من صحبت کنم، زمینه‌ای را درست می‌کنم که شما به صورت یک کنفرانس بیائید، یک سخنرانی بیائید، و حاصل تحقیقات را در این زمینه ارائه بکنی. این طور به جمع‌بندی برسان، این طور به رسم‌بندی کردنش کمکت می‌کنیم، اینکار را انجام بدهد؛ یعنی آموزش را یک طرفه و یک را و از یک طرف خودت انجام ندهید و این هدایتها به این شکل هم داشته باشید. آن وقت یک عده‌شان هستند که نه جبهه رفته و با استاد دعوايش شده و نه خیلی با پشت کار اهل بحثهای فلسفی‌اند، گرایش به آقای خامنه‌ای دارد، گرایش سیاسی‌اش قوی است. به او باید بگوئیم که برود نظریات این طرف و آن طرف را جمع بکند؛ باز به او روش بدهیم برای دسته‌بندی کردن اصلی و فرعی، تبعی، نظرات را [؟] گذاشتن و وامثال اینها.

س) یک چیزهای، مطلوباتی در ذهنمان آمده است، همین طور که می‌فرمائید بر اساس مقدماتی که مواجه هستیم به آن باید نسبت‌بندی کنیم و بعد هم ان شاء الله تنظیم کنیم.

ج) که من به نظرم می‌آید سر جای خودش در دانشگاه امام حسین (ع) هم شما این مقدمات را دارید این طور نیست که آنجا نداشته باشید.

س) منتها اینها اگر دو چیز [؟] داشته باشند برای تقویت کاری که در دانشگاه امام حسین (ع) می‌خواهیم بکنیم

مؤثر می‌شود.

ج) حتماً کارها متقابل است.

س) برای اینکه اینها، آنها را به وزن عملی نمی‌شناسند، حتی پزشکانشان را چه برسد به این افرادی که ما با آنها

کار می‌کنیم.

ج) ما را کسی به رسمیت نمی‌شناسد ولی ما شاهد از دایرة المعارف می‌بردیم، اسم دایره‌ی المعارف که می‌آمد (بانکی) زبانش لال می‌شد. می‌گفت که من تعاونی‌اش را بلد نیستم و نشناختم ولی بریتانیکا هم نشناخته. گیر می‌افتادند قدرت تحلیف از آنها سلب می‌شود اگر اینها اهل آوردن از کتابهای مرجع رسمی آن دانش باشند، قوانین شناخته شده آن علم را بیاورند، اهل فن می‌مانند روی [؟] چه چیز بگویند؟ بگویند که اینها نیست، ب که هست! اینها [؟] مثل کتاب آقای نیاز که رفته بود برایمان ولایت و ولاء و اینها را معنی بکند از کتابهای یزدی، شاهد آوردند؛ کتاب باید حتماً کتاب مرجع باشد، قانون باید قانون پذیرفته شده آن دانش باشد، نباید یک مرجع تقلید مثلاً شما وقتی که می‌خواهید روی ولایت بحث را در سیاست فزهنک ببرید روی شخصیتها و قوانینی که قدرت انکارش نباشد؟

س) اگر بنا را بر مشارکت تحقیقاتی بگذاریم، به ذهن رسیده بود که ما مهندسی طرح تحقیقاتش را داشته باشیم، آقایان در ابویات و تبعات و تنظیمات عمل کنند، بالطبع ما یک سر نخهایی باید به ایشان بدهیم که این کارها را انجام بدهند. به ذهن می‌رسید حضرت عالی یک طرح کلی داشتید که اگر ما بتوانیم اسلامی شدن دانشگاه، اولین مرحله را تبلیغ اسلامی شدن دانشگاه قرار بدهیم؛ یعنی این را درد اجتماعی کنیم.

ج) یعنی اثبات ضرورت:

س) اثبات ضرورت مرحله دوم را آسیب شناسی می‌کنیم، که همین فرمایشات اخیر حضرت عالی بود که این کارها را در علم پزشکی و بقیه علوم یا کل ساختار و محتوی و سازمان دانشگاه تنظیم کنیم که در اهداف استکباری بوده و حالا ما در مبانی اسلامی باید چه کار کنیم! خدمت شما عرض کنم که در مرحله سوم، حضرت عالی فرمودید که یک تحقیقات بنیادینی بشود که در مطلوبات و جهت‌داری علوم و حرکت‌های جدی که باید بر اساس انقلاب فرهنگی در دانشگاه انجام بدهیم مرحله سوم قرار می‌گیرد. اگر ما همین سیر را بخواهیم انجام بدهیم و با آقایان جلو برویم که مثلاً فرض بفرمائید یک سال یا یک سال و اندی یک تألیفی تحقیقی داشته باشیم که ما خصوص دانشگاه شیراز را هم هدف قرار نمی‌دهیم، به ذهن می‌رسد که اگر بتوانیم دانشگاه شیراز را یک پایگاهی

قرار بدهیم و این انعکاس حال مطبوعاتی یا مسئولین کشوری اینها، را از پایگاه دانشگاه شیراز داشته باشیم. به تعبیر دیگر حرکت علمی و تحقیقاتی شیراز را یک وجهه سازمانی، حقوق بدهیم، رسمی آنها هم هیچ مشکلی علی الظاهر ندارند، صحبتی که داشتیم، چون هم وزارت گفته که ما این را بهاء می‌دهیم به عنوان یک تحقیق وزارت خانه‌ای، هم مانعی از اینکه بودجه و ردیف و مقدراتی برایش تنظیم کنیم، آقای دکتر لنگرانی هم همین را داشت، می‌گفت که بتوانیم بعد از یک سالی محصولی ارائه کنیم و حرکتی داشته باشیم.

(س) روی مسئله اسلامی شدن دانشگاهها، اینها که می‌فرمائید یک افرادی که می‌آیند یک وجه مشترک دارند. و آن اینکه علاقمند به مسئله اسلامی شدن دانشگاه هستند. و پی گیری فرمایشات [؟] در این رابطه. آن وقت [؟] این وجه مشترک که می‌آید باید ببینیم که چقدر [؟] پائین آمدن دارند، متناسب با آن برنامه مثلا تفکیک کنیم، جدا کنیم.

(س) بعضی‌هایشان هم از دانشگاه شیراز می‌آیند حاج آقا، دانشجویهای غیر پزشکی.

(س) یا حتی یک شیوه‌های (شیب‌ها) درست کرد که وقتی آشنا بشوند ممکن است همان اول خیلی‌هایشان به این عمقی که ما می‌خواهیم نیایند و یادهنشان نکشد یا اگر اول به ایشان بگوئیم انکار هم بکنند، ولی اگر که یک مقدار بحث مقدماتش طی شد آنها هم حاضر بشوند که [؟].

(س) مباحصه‌ای که با آقای پیروزمند داشتیم، جمع‌بندی داشتیم، چهار مرحله به ذهنمان رسید چهار کار اصلی، یکی اینکه محوربندی کنیم و طرح عناوین قاعده‌مند داشته باشیم برای فرمایشات مقام رهبری، یک نمونه درست کنیم؛ یعنی آن تک فرمانی، یعنی آن سخنرانی را اصل قرار بدهیم، اصلی، فرعی، تبعی، و شاخصه‌ها و تنظیماتش، بعد نمونه‌اش را هم داشته باشیم با آقایان، تمرین هم بکنیم که بقیه فرمایشات که در این حول و حوش است، به آنها خودشان این کار را انجام بدهند، مرحله دوم جمع‌آوری یا ارزیابی آراء مختلف اسلامی شدن دانشگاه است. آن اسلامی شدنی که فرمودید، آراء مختلف چه حوزوی، چه دانشگاهی آنهايي که مقابله داشته‌اند و به یک عرض می‌شود که به یک مطالب سطحی بسنده کردند، آنها همه را ارزیابی کنیم، مطلب سوم این است که خود

نظرات دفتر فرهنگستان علوم اسلامی را ما تنظیم کنیم و بعد شیوه‌هایی برای ارائه‌اش داشته باشیم؛ یعنی اگر مرحله تبلیغ، ما چه چیزهایی را تمام می‌کنیم، یک آسیب شناسی است، یک نحوه سرپرستی روی آسیب شناسی اسلامی شدن دانشگاه‌ها، یعنی اینکه تا به حال اسلامی نشده؟ بعد برسیم مهندسی طرح تحقیقات و مدیریت اجرایی اسلامی شدن دانشگاه؛ یعنی از آن طرف طرح هم داشته باشیم نسبت به اینکه حالا در مرحله اول رفتار هست یا برنامه‌های دیگر در آسیب شناسی ما به این شکل می‌توانیم پیگیری کنیم، دو برنامه‌ای که حضرت‌تعالی فرمودند مثل مناظره و نمایشگاه در درون همین کارگاه آموزشی تمرین مناظره و راه اندازی و سرپرستی نمایشگاه هم صورت بگیرد، اما در اجرائیات که ما بخواهیم آنها هیچ کدامشان قبول نمی‌کنند صرفاً به خاطر، ضیق امکانات، بودجه و محدودیت [؟] در آن طرف آنها هم باید مشارکت مستقیم داشته باشند. اگر این چهار تا را مناسب بدانید در مرحله اول حضرت عالی مدل خاصی می‌بینید در جهت همان کاری که برای حوزه کردید؟

ج) من به نظرم می‌آید که در هیچ کدام از اینها نیائیم این را یک موضوع خاصی نکنیم قبل از اینکه آنها یک وزن خاصی بدهند، همان وضعی را که فعلاً گرفته بتواند روی آن کار بکند. بلد هم باشد روی همان کار بکند. تا به میزانی که انجا عکس‌العمل دیده بشود و عکس‌العملش وقتی که کار خودش را انجام داد، نتیجه داد، مثلاً می‌گویم، یک کاری روی فرمایشات مقام معظم رهبری انجام گرفته، یک ثمره‌ای دارد این ثمره در اسلامی شدن دانشگاه در بیاید، این کار می‌برد؛ یعنی مثلاً آن شش ماهی را که جناب آقای پیروزمند کار کردند، حال شش ماه را ما می‌گوئیم سه ماه نمی‌گوئیم شش ماه، سه ماه باید یک نیروهایی جای یک نفر، ده نفر، خوب روی آن کار بکنند روزی یک ساعت تا بتوانند آن مطلب را تمام بکنند، مثلاً می‌گوئیم، این کار باید انجام بگیرد.

س) فکر می‌کنم آنها در این حدها بتوانند کار کنند [؟] باید دید.

ج) بله یعنی چقدر در عمل انجام می‌گیرد؛ یعنی از این که خودمان جلسه بگیریم و خودمان بخواهیم یک

کارهای زیادی انجام بدهیم، از کارهای دیگرمان باز می‌مانیم.

س) کلاً مشکلی برای حضرت‌تعالی نباشد که دو سه هفته یک باری ما خدمت حضرت‌تعالی برسیم جمع‌بندی-

هایمان [؟]

ج) مخصوصاً اگر صورت سؤالات هم مشخص باشد.

س) ما خودمان مبتلاً کار کردیم. معضلات و مشکلات را خدمت شما می‌آوریم.

س) ما [؟] آن قسمت برای ارزیابی نظرات هم بخواهیم به ایشان روش بدهیم.

ج) اگر قسمت اول را ایشان برای رهبری راتنظیم کردند. که معنایش این که ده نفر روزی یک ساعت وقت

گذاشتند، آن وقت ما مدتش را قبول داریم که بنشینیم کنیم و کار را تمام کنیم. مثلاً فرض کنیم که بیاید بر اساس

گرایش‌ها، بینش‌ها، دانش‌ها، بیائید اسلامی، الحادی، التقاطی‌اش کنید، مثلاً عرض می‌کنم بیائیم اثبات کنیم که آقای

زید و عمر و فلان با این شاخصه نظرش انتقاطی است. آقای مثلاً، بکر خالد، خویلیسد با این شاخصه نظرش

الحادی است و با این شاخصه مثلاً اسلامی است.

س) یعنی در مرحله اول [؟] ما داریم در همین قسمت کارکنند؟

ج) [؟] را احیاناً من به نظر می‌رسد که در فرمایشات امام ... رضوان الله علیه ... هم خوبند هر دو را جمع کنند.

چون خود آقا هم در خطابه‌ای که دارند ارجاع داده‌اند که گفتند که صحبت‌های امام و حرف‌هایی که من زده‌ام، هر دو

را رعایت کنیم.

س) فقط مسئله اسلامی شدن دانشگاه و یا مسئله فرهنگ [؟]

ج) به نظر می‌آید که موضوع می‌آید که موضوع آن اگر اسلامی شدن دانشگاه باشد بهتر است.

س) بعد ما مسئله دوم‌مان این است که در همان نحوه [؟] بحث خودمان، منظم منطقی‌اش به چه نحوی وارد و

خارج شویم باز مشکل آن به نظر می‌آید که آن را هم بدانیم که چه باید بکنیم [؟]

ج) طرف‌مان چه کسی است؛ یعنی شرایط معلمان چه چیزی است؟ تا چه شیئی لازم باشد؟ یعنی این عبارت

دیگر ترتیب منطقی اگر برای تصریف خارج باشد، نمی‌توانیم بدون ملاحظه خارج نظر بدهیم.

س) یعنی ذهنمان باشد که جمعی افرادی، متخصص در پزشکی هستند که علاقمند به انقلاب و فرمایشات مقام معظم رهبری و اسلامی شدن دانشگاه.

ج) با چه انگیزه‌ایی، معدل انگیزه‌شان چیست؟

س) انگیزه اسلامی شدن دانشگاه و این انگیزه‌شان از [؟] بر وضع موجودند، بر محتوی آن هستند، بر معادلات آن هستند، بر چه چیزی هستند؟

س) نه، بر معادلات فلان نه ناراحتند از اینکه فرمایشات مقام معظم رهبری در این زمینه پیگیری نشده.

ج) [؟] یعنی از نظر سیاست آقا را نمی‌شنوند این یک خرف است، مهم همین است که کار عملی چه کاری بود که اینها انجام ندادند؟ آن کاری که انتظار بودند نکردند چه چیزی است [؟]

س) آن چه چیزی است که ما در ذهن خود اینها نباشد!

ج) نه، در ذهن خود اینها مهم است، مهم این است که یک وقت می‌گویی [؟] این بود که آقای لنگرانی اختیارات کل عزل، نصب اساتید را پیدا کند بیست نفر از آنها را اخراج کند، پنج طرح گزینشی هم بگذارد، این دانشجوی را هم هزار نفرش را اخراج کند این یک قضیه پیگیری است.

س) اینها با آن کارگاهی که ما داشتیم متوجه بودند که بحثهایی که ما کردیم، سطحی بودن این فلسفه‌ها را متوجه شدند در واقع به یک نحو گرایش عمیق‌تر به این مسئله رسیدند منتها حالا به این نتیجه رسیده‌اند که چه کار بکنند [؟]

ج) نه، ببینید من هنوز برایم روشن نیست که چه چیزی اینها انتظارشان بوده که نشده، که می‌گویند حرف آقا پیگیری نشد، حرف آقا [؟] ما فرض را بر این بگذاریم این هم خودش یک مرحله‌ایی است از انتظار آنها و انگیزه آنها است که، تحلیل جامع‌تر و عمیق‌تر نسبت به مسئله اسلامی شدن دانشگاه پیدا کنیم.

س) ظرف اطلاع، اقدام می‌خواهیم. [؟]

ج) حالا ما فرض می‌گیرم اطلاع، بنابراین ما نمی‌دانیم که پیگیری شده یا نه، پیگیری نشده نفی یک چیز، با بدون اینکه هیچ اداری ولو اجمالاً از اثبات نباشد که نمی‌تواند اینچنین باشد، نفی مطلق بیاورید بگوئید که ما اصلاً نمی‌دانیم چه کار باید می‌شده است. بعد من ادعا می‌کنم، می‌گوییم که پیگیری شد که کسی بخواهد بگوید پیگیری نشد، باید یک چیزی در ذهنش باشد ولو اجمالاً که بگوید این انتظار را اجمالی انجام نگرفته است.

س) اینها را باید معلوم کنیم تا محک بزنیم.

ج) تا اینکه ما بتوانیم بگوئیم در چه کاری می‌توانند یا ما همکاری کنند.

س) حالا این ادراک را باید بشود در ذهنشان ایجاد کرد. ولو اینکه ادراک

ج) نباشد، اگر این ادراک نباشد، آن وقت مذاکره‌ایی که می‌خواهیم انجام بدهیم برای این فکری که پیگیری نشده است، بگوئیم که این تفاوتی پیدا نکرده قبل از صحبت آقا و بعدش؟ بگوئیم آقا یقیناً یک نواقصی می‌بینید که داد می‌زنند. آن نواقص به نظر شما چه چیز می‌تواند باشد؟ چه چیز است؟ خوب ممکن است یک عده‌ایی حمل بکنند که آقا می‌خواستند انتخاب مجلس شورا را به دست دوستان خودشان بدهند، این بهانه را گرفته‌اند برای اینکه کارگزاران را عقب بزنند. یک فصلی معتباً به تکنولوژی حمله می‌کردند، نسبت به مقید نبودن [؟] معنایش این بوده که کارگزاران چرا می‌خواهند علم را بدون، مثلاً می‌گوییم ریاست دین بیاورند، غرض، غرض ریاست حاکمیت بوده، این بدترین تحلیل است. ممکن است یک عده بگویند که فقط ایشان می‌خواستند کرسی را حفظ کند، کرسی متزلزل نشود، هیچ دلیل منطقی هم برای کارش نداشته، آنهایی که مخالفت می‌کنند، حرف می‌زنند، فحش می‌دهند از این حرفها می‌زنند. اینها می‌خواهند از حرف آقا دفاع کنند، بگویند این حرف دروغ است. می‌خواهند بگویند که ما یک خلای داریم. این خلای را چگونه می‌توانند بیان کنند؟

س) ما می‌خواهیم در بیانش کمکشان کنیم.

ج) آنها تا چه اندازه حاضرند وقت بدهند و چه کاری را حاضرند انجام بدهند؟ همین مطلب را، مثلاً عرض

می‌کنم، اگر بخواهیم بگوئیم این خلای وجود دارد؛ یعنی ضرورت وجود دارد، این ضرورت وجود دارد باید طبیعتاً



رنجشان از وضع موجود [؟] می‌خواهم خدمتتان عرض کنم که، اگر ما این را ببریم در یک جامعه بگوئیم شما صحبت کنید آن جامعه که صحبت نمی‌کند، بر علیه خودش، جامعه ۱۸۰ درجه برعکس بر علیه ما مرتباً حرف می‌زند، چیزی کم نبود که! می‌گوید شما به زور آمدید خودتان را تحمیل کرده‌اید به ملت به وسیله تعصبات جاهلانه مردم تعصبات غیر علمی و غیر منطقی مردم.

ج) شما که ۱۰/۵ در زدید تشریف می‌آورید در خدمتتان می‌نشستیم. عین بحث خودتان است! بحث، بحث پزشکی را گفتیم نسبت به حیات، نسبت به تکامل حیات و نسبت به پیدایش شناخت و عواطف و ایمان و بعدش هم نسبت به جامعه شرایط طبیعی و شرایط اجتماعی، این را یک مقدار مبسوط‌تر گفتیم که می‌شود انجام داد که جناب آقای پیروزمند، صحبت دولتی گفتند که ممکن است اینها آمادگی که از اول بخوانند بیایند نظرات فلسفی و قواعد علمی کاربردهای علمی‌اش را شواهد بیاورند برای ما و بشود یک لجستیک برای کارهای دیگر نداشته باشند، اگر نداشته باشند بالعکس هم، ۱۸۰ درجه برعکس هم می‌شود، فرض کرد.

س) [؟] انتظار هم بیش از این است که واقعاً دلشان می‌خواهد مسلمانی کار کنند، بخصوص [؟] دو حالا جسارتاً عرض می‌کنم.

ج) معنی مسلمانی کار کردن را برای ما بگوئید. حالا می‌خواهیم اندازه‌اش را مشخص کنیم، آقا هم فرمودند دانشگاه اسلامی نیست، اما می‌آیند یک کارگاهی که یک کسی یک نفری به ایشان راه حل ارائه بدهد، که نه زندگی روزمره‌شان تکامل بخورد؛ یعنی مریضشان را ببیند، اگر پزشک هستند، هیئت علمی هم هستند، می‌گویند، اصلاً رسم شده می‌گویند ما نباید از کار علمی با زبمانیم. آن هم بمانند، در انقلاب فرهنگی هم سهیم باشند، نصرت دین خدا را هم بکنند. واقعا اول باید این را بشکنیم؛ یعنی اول باید اینها بحثهایی را برسند به آن که لازم [؟]

ج) من بفهمم یک مقداری از این حرفها را.

س) انقلاب فرهنگی زمانش [؟]

ج) این فرقی با کسی که این چنین نظری ندارد، چه چیزی است [؟]

س) او، در جلسه نمی‌آید در جلسه دیگری می‌رود. در این جلسه بیاید عین همان کار بکنند، کار روزمره با آن شخص که نمی‌آید!

س) ما تنها امیدمان این است که اگر بتوانیم در این جلسات یکی یا دو نفر آدم پایه به رکاب، مثلاً پیدا کنیم، نیرویی [؟] است، من نظر شخصی‌ام است.

س) ضمن اینکه من فکر می‌کنم خود اینها در یک منزلتی از کار هستند که لازم نیست خودشان این کار را بکنند.

س) یعنی حداقل انگیزه‌شان تقویت بشود؛ به ایشان بگوئیم که شما اگر بودجه‌ای روی تحقیقات اسلامی شدن دانشگاه بگذارید. اسلامی شدن دانشگاه به یک ماه و دو ماه، شش ماه طرحش است. نه آماده می‌شود و نه اجرا. س) یعنی خودشان می‌توانند یک تعدادی از شاگردهایشان را راه بیاندازند.

س) حاج آقا به همین دلیل است که من اصرار دارم که وارد مسائل پزشکی نشویم ولو حقانیت و تمامیتش برای ما تمام شده باشد، دلیلش این است که آنها موضع گیرند، اگر شما فرمودید ما در علم پزشکی فکر کردیم، به این نتیجه رسیدیم، این نگاه می‌کند که چقدر آن به طرحش می‌خورد که برای سخنرانی و مقاله خوب است، این کاری است که ما هم انجام می‌دهیم در مقابل دیگران، راست حسینی حالا {من خودم را می‌گویم}. بنابراین الان به اینها گفتید، حاج آقا بروید دایره المعارف را ببینید، بروید فلان چیز را ببینید، این را به بچه‌ها اینجا ما نمی‌توانیم بگوئیم، چه خواسته برای آنها که می‌خواهند! بنابراین ما باید برنامه خودمان این باشد که اینها ده متر جلوتر بیایند، تا یک جلسه دیگر ده متر جلوتر بیایند و گرنه [؟]

ج) اینها تقاضا کرده‌اند که آقای پیروزمند مثلاً ماهی یک بار برود آنجا حالت آموزشی داشته باشد، آنجا بروند

چه چیزی بگویند؟

س) من به نظرم می‌رسد اگر بروند روی مقولات؛ یعنی اگر بروند وارد پزشکی اشتباه است، که چه کار هم بکنید هم، من نظر شخصی‌ام شرمنده هستم به این صراحت می‌گویم اشتباه است؛ یعنی بگویند شما بروید در دایرةالمعارف این مفهوم را پیدا کنید. آن قدر تنه بزنند که اینها تقریباً به این حرف خودشان برسند.

س) حداقل الان نمی‌توانم با اینها این کار را انجام بدهیم.

س) بله من که نمی‌گویم این کار را نکنیم، راه منحصر به تقریباً همین کارهاست.

س) ما که می‌دانیم که، یعنی حاج آقا می‌خواهند یک فلسفه تکاملی بگویند اول می‌خواهند نفعاً اثباتاً شواهدش را پیدا کنند، آنها که اثباتاً نمی‌توانند کاری بکنند، بروند یک چیزی را پیدا کنند که نفعاً بتواند تئوری ما را تکمیل کند. من تلیقی‌ام همین است.

ج) درست است، همین است.

س) چه در ریاضی چه در پزشکی چه در فیزیک چه در هر مطلبی دیگر، وقتی حاج آقا می‌فرمایند، تتبع، یعنی بروید اطلاعات و آمار بیاورید که هم نفعاً بتوانیم از آن استفاده کنیم هم یک پیش زمینه به ما بدهد.

ج) در جمع‌بندی بتواند نقد درستی انجام بدهد.

س) درست! من غرض این است که خیلی آن طرف‌تر است {دو تر است} که نه! اگر آقای دکتر گلشنی را توانستیم متقاعد کنیم که نصف مرکز تحقیقاتش را روی این نوع تحقیقات بگذارد، نه یک چهارم آن را بگذارد، آقای دکتر لنکرانی هم می‌گذارد. آقای ایکس هم می‌گذارد. ضمن اینکه آنها منابع تحقیقاتی کمتر در اختیارشان است. بنابراین حداکثرش می‌رسند به اخلاق پزشکی و قانون انطباق حاج آقا، الان دکتر لاریجانی، خوب اینها آدمهای مسلمانی هستند، خوب اینها دنبال انطباقند، طرح انطباق. دست شما درد نکند یعنی مقدار زیادی واقعاً اگر بخواهیم کار تشکیلاتی بکنیم، با شوخی و اینها واقعاً هم نمی‌شود، یعنی آقای پیروزمند آنجا تشریف می‌برند باید برای خودشان حساب باز کنند، اصلاً حداقل اندازه آقای صدوق در دانشگاه امام حسین (ع) بعد حاج آقا من می‌گویم آقای پیروزمند حداقل به اندازه آقای صدوق وقت بگذارند تا همان اثر را بگذارد، بچه‌های شیراز بهتر از

بچه‌های سپاه که نیستند یا هستند؟ قطعاً نیستند، مدیریت هم دانشگاه شیراز هم مثل دکتر خاتمی و همکارانش خدایش نیست، خودمان که می‌شناسیم. باید ایشان اگر می‌خواهند بروند میزان کار مانند آقای صدوق بگذارند که همین مقدار ثمر داشته باشد، که حالا من اثرش را نمی‌دانم جنابعالی بیشتر اشراف دارید که چقدر اثر داشته است. اگر نه دکتر لنکرانی فردا شب تهران است در کمیته نظام پزشکی، شورای عالی نظام پزشکی برنامه‌ریزی با هواپیما می‌آید شب برمی‌گردد، بعدش هم دیدید که مسلمانان تمام عیار است ولی هر مسلمانی که این چنین کارهایی نمی‌کند. با یک ماه برویم و بعد وقتی که اعلام جلسه می‌کنیم نصف نمی‌آیند، نصف بعضی‌ها جراحی دارند، دیر می‌آیند، آنهایی که می‌آیند هم مثل من هستند. من می‌گویم روی این تشکیلات یک مقداری [؟]

ج) من یک سؤال دیگر دارم؟

س) موضوع بگذارند ضرورت انقلاب فرهنگی [؟]

ج) آقایان چیزی می‌گویند، آقایان می‌گویند که اینها ناراحتند که حرف آقا زمین مانده است. حرف آقا تعریف زمین مانده یعنی چه؟

س) همین را موضوع بگذارید. بگوئیم حرف آقا زمین مانده چرا زمین مانده؟ اصلاً نمانده!

س) شما بخواهید بلند کنید چطور بلند می‌کنید.

س) نه اگر جلسه خصوصی باشد، مثل من، اصلاً خودم را به ضد انقلابی می‌زنم. می‌گویم آقا تسامحاً فرموده

است [؟] (بابا) این هم انقلاب فرهنگی ماشاءالله نمی‌بینید. من وقتی می‌روم در جلسات دانشگاه فاطمیه، تهران،

این طرف و آن طرف، می‌گویم اولین کلمه، طبق همان طرح خودمان، تعریفشان از انقلاب فرهنگی چیست؟ که

بیائیم آسیب‌شناسی کنیم مبتنی بر آن اینکه یک (فرمول) ساده‌ای است. انقلاب فرهنگی، فرهنگی، وحدت حوزه

و دانشگاه یعنی چه؟ که ما برویم تحقیق کنیم. کلی‌اش را باید بفهمیم که وارد عمل بشویم. یک تصویر مبهمی

جلویمان داشته باشیم [؟] خوب حالا می‌گوئیم چرا انقلاب فرهنگی نشده، می‌گویند آدمهایش بد است، آقا این فلان

شده مثلاً شریعتمداری، می گوئیم شریعتمداری را بر می داریم من را می گذاریم، من را برمی دارید آقا، آقای خوشبخت خوب است.

والسلام



طبقه‌بندی موضوعی یک مسأله است که حتی وقتی خود آقای دینامی و نامجویان می‌آیند نگذارید بحث متشتت شود و در همه‌گم شود. چون اگر گفتید چه کارهایی می‌توانید بکنید که اساتید متدین شوند. با این به چند شکل می‌توانید بر خورد کنید، یکی مناسک فردی آقایان عوض شود و معنای تدین اساتید به اینکه تعداد نماز خوان هایشان، تعداد روزه گیرهایشان و ... بیشتر شود. یکی دیگر اینکه [ضمن] این بیشتر شدن و اصلاح رفتار فردی‌شان، مواضعشان نسبت به مقام معظم ولایت فقیه اصلاح شود و دیگر اینکه نسبت به انقلاب مواضعشان اصلاح شود. این بنه تا را من توضیح می‌دهم.

استاد متدین کم و بیش، ولو ۱۰٪ باشد، در دانشگاه داریم که اینها لزوماً به آیت الله خامنه‌ای احترام نمی‌گذارند. مثلاً استادی است متدین، که خیلی هم حواسش به مبانی علوم نیست. بر حسب نحوه پزورش از نظر مذهبی، احیاناً مقلد آقای خامنه‌ای نیست. در ذهنش مسئله‌ی اعلمیت رسوخ تند دارد. در فرهنگ مذهبی بزرگ شده (که خیلی از اساتید متدین این گونه هستند) و در این که باید مقلد چه کسی بود، راحت به آنها تفهیم شده که هر علمی متخصص و متخصص‌ترین دارد، در علوم مذهبی هم اعلمترین آن مثلاً آقای حکیم، آقای خوبی یا آقای شاهرودی است. و به نظرشان نمی‌آید که اعلم‌ترین آیت الله خامنه‌ای باشد و ممکن است الان از آقای سیستانی یا آقای بهجت پا از سایر آقایان تقلید کنند.

اینها احیاناً جزء آنهایی هستند که در عین متدین بودن، قائل به اینکه برای ولایت فقیه می‌شود خارج از مسأله فقهی شأنی قائل شد نیستند. به عالم هم که رجوع می‌کنند فرضاً آقای مجد الدین، آقای ملک حسینی و یا علمای شهر، آنها می‌گویند اعلمیت آقای سیستانی که جز شاگردان بارز آقای خوبی هستند، یا مثلاً آقای بهجت، آقای آقا شیخ محمد کاظم شیرازی، [محرز است].

طبیعی است که ضمن این که نظرشان روی اعلمیت [آقا] نیست، بلکه هم سؤال می‌کنند که مثلاً نظر آقای سیستانی در مورد ولایت فقیه چیست؟ به عنوان یک مسأله، همه آنها جواب می‌دهند و می‌گویند ایشان و استادشان اصلاً قائل به ولایت فقیه نیستند. در داخل متدینین این دسته آدم‌ها کم نیستند.

یک درجه پائین‌تر آنهایی که طرفدار ولایت فقیه هستند، شبیه دکتر لنکرانی و دوستانشان که جوان هستند و عمدتاً از اساتید بعد از پیروزی انقلاب هستند، و احیاناً مقلد آقای خامنه‌ای و طرفدار ولایت فقیه‌اند. دلشان می‌خواهد انقلاب تکامل و توسعه پیدا کند، ولی آیا اینکه انقلاب توسعه پیدا کند در نزد ایشان به معنی اینست که علم را تبدیل هویت بکنیم؟ اینها حداکثر گوش شنوایی برای اینکه ببینند اینها چه می‌گویند دارند.

نه اینکه خودشان جز کسانی هستند که این مطلب را باور داشته باشند و دنبال زیر و زبر کردن علم باشند. «نیازمندی‌های انقلاب را، علم باید جواب دهد» در نظرشان این نیست که انقلاب نیازمندی‌های ویژه‌ای دارد و این علم [قدرت، پاسخگویی به آن را ندارد]. آن چیزی که در پایان معیار و شاخصه می‌گذاریم، آن چیزی نیست که از صافی آن، این آقایان در بیایند. این باید برای خودمان روشن باشد.

اگر تعریف بهینه شدن استاد سومی باشد، تقریباً هیچ چیز ندارید. کسانی که الان طرفداران هستند بچه‌های خوب، بعد از انقلاب که به استادی رسیده، هستند که اینها در مرحله دوم‌اند نه در مرحله بهوم. شجاعت می‌کنند و حاضرند پای حرف آقا بایستند و بگویند انقلابی شدن دانشگاه یعنی چه؟ و آیا محتوی هم تغییر بکند یا خیر؟ اینکه علامت تردید را بپذیرند، شجاعتشان و وفاداری شان به آقا است. نه اینکه تردید برایشان تمام شده باشد و حالا در تثبیت هم باشند. ما به عنوان شاخصه استاد، استادی را بهینه شده می‌دانیم که بخواهد نیامندی‌های انقلاب را تولید کند و مشارکت در تولید داشته باشد، در هر رشته‌ای که هست؛ یعنی پژوهش‌های رشته خودش را، در موضوعات نیازمندی‌های انقلاب، بر پایه، مبنا و روش جدید قرار دهد. این همان چیزی است که نسبت به حوزه هم می‌گوئیم. وقتی آقا می‌فرماید: «حوزه باید به صورت مجموعه‌ای منظم نیازمندی انقلاب را تولید کند» عین همین را نسبت به دانشگاه نیز می‌گوئیم «نیازمندی‌های ارتباط به مذهب را باید حوزه تولید کند و نیازمندی‌های ارتباط به عینیت را باید دانشگاه تولید کند».

ولی این را ما ابتدائاً، نمی‌توانیم طرح کنیم. چون نمی‌توانیم طرح کنیم سراغ طبقه‌بندی موضوعات حرف‌های آقا و طبقه‌بندی کارآمدی کارهای انجام گرفته نسبت به آن موضوعات می‌آئیم. استاد، برای کسانی که می‌خواهند



پژوهش‌گر باشند آموزش‌گر است؛ با یک علم آشنا می‌شوند، روشی را یاد می‌گیرند، وقتی رساله‌ای را می‌خواهند بنویسند ابتداء کنترل می‌شوند که آیا آن چیزهایی را که خوانده‌اند، فهمیده‌اند و می‌توانند رساله بنویسند یا نه؟ سپس روی یک موضوعی به صورت کتابخانه‌ای تحقیق می‌کنند و ارائه می‌دهند.

این کار تبعی پژوهش آن‌ها است. در مرحله بعد ایشان باید بتواند یک نمونه، یک مسأله، یک موضوع و یک نیاز به پاسخ را معین بکند و بگوید خیلی کوچک باشد، روی آن تحقیق میدانی کند، تا چیزی از آن علم را و مسأله‌ای را حل کند و جواب دهد و در یکی از ابعاد یکی از مسائل یک علم، تولید کننده باشد. اگر بگوئیم رساله اولش رساله لیسانس به فوق‌اللیسانس است، رساله دومی باید رساله دکتری باشد. هر چند خود پژوهش تبعی را هم می‌توان در دوره دکتری باز موضوع قرار داد و آن را گسترده‌تر بکنیم. ولی نوعاً کسانی که مقالاتشان به عنوان مقالات جدید تمام می‌شود، کسانی هستند که توانسته باشند یک چیز کوچکی را پیدا کنند. و الا اگر دائماً تتبع صرف باشد، علمیت و عالم بودنش را، برای آموزگار بودن می‌پذیرند ولیکن نمی‌پذیرند که ایشان را جزء محققینی بیاورند که چیز جدیدی آورده‌اند.

حالا من صحبتی را که حضور مبارکتان دارم، این است که اگر طبقه‌بندی موضوعی را بخواهیم، واقعاً نیازها چیست؟ و موضوعاتش چه چیزی است؟ دوم آنکه آن موضوعات پس از طبقه‌بندی شدن فعالیت نسبت به آنها، باز سطوح پیدا می‌کند؛ اینکه فعل با روش‌های گذشته روی یک موضوع انجام بگیرد و نیز با فلسفه‌های گذشته و بسترهای قبلی تعیین شده [باشد]؛ یعنی اگر هم منطقش، هم مدلس و هم زمینه‌اش عین گذشته باشد آنگاه پاسخ صورت مسأله، همان پاسخ قبلی است و اگر هم حداکثر تلاش شود یک مقدار ضریب دقت، بیشتر می‌شود. ولی باز جوابی جز آنچه در این علوم دارند بدست نمی‌آید. اگر منطق هر مسأله‌ای، همان منطق قبل باشد، متدولوژی علوم هم همان باشد، تئوری آن هم همان تئوری قبل باشد، فرضیه و فلسفه نسبت به موادش هم همان باشد و بستر تحقیق هم همان بستر قبل باشد، دلیلی ندارد که جواب، جواب دیگری باشد. ولی اگر بنا شد متد عوض شود،

یا تئوری عوض شود، یا بستر تحقیق عوض شود، و یا زمینه تحقیق عوض شود آنگاه طبیعی است که سؤال جدید پیش آید. بستر تحقیق همیشه با تئوری تناسب دارد. بستر تحقیق مستقل از تئوری عوض نمی‌شود.

بنابراین وقتی موضوع معین شد و بخواهیم سراغ بستر جدید با تئوری جدید برویم، اگر بخواهیم تئوری جدید [باشد] و پیش‌فرض‌ها تغییر کند، یا سنخ آن هم عوض می‌شود یا سنخ آن حفظ می‌شود؟

اگر سنخ پیش‌فرضهای تئوری عوض نشود، آنگاه مثل تئوری‌های مختلف غرب می‌شود. اگر بخواهد سنخ عوض شود؛ یعنی شرط نشود به اینکه همه پیش‌فرض‌ها حسی باشد و بخواهد چیز دیگری را بپذیرد و تلاطمش را مشروط به تلائم مذهبی و عینی بکند، (فقط عینی تنها را قبول نکند، لازم بداند اما کافی نداند) آنگاه در اینجا نوع تئوری عوض شده است؛ نه اینکه شخص تئوری عوض شده باشد. اگر خصوصیات نوع تئوری عوض شد؛ یعنی صحیح باشد که بگوئیم این تئوری، یک تئوری حسی محض نیست، [آنگاه] روشی هم که می‌خواهد صحت و فساد کارآمدی تئوری را عرض‌یابی کند باید عوض شود؛ یعنی روشی باشد که حضور «شرط» را هم ببیند.

اگر بخواهد چنین کاری را انجام بدهد طبیعتاً باید «منطق، تئوری و بستر» (هر ۳) عوض شود. نوع فعالیت به چند سطح تقسیم شود: نوع فعالیت از نظر «روش تحقیق، تئوری تحقیق، بستر تحقیق»، که یک دسته است. [یعنی] این تناسب فعالیت نسبت به موضوع، که در آن می‌گوئیم چه نوع و چه سطح از فعالیت انجام گرفته است یک دسته است.

یک دسته این است که ما کاری به اینها نداشته باشیم و در ماهیت علوم و ریطشان به دین دقت نکنیم. اگر تشابه موضوعی را اصل قرار دهیم و ارتباط قاعده‌مند منطقی را حذف کنیم و به جای اینکه پیش‌فرض‌های مذهبی را در تئوری دخالت دهیم، و منطق هم این را بپذیرد و جایگاه برایش تعریف کرده باشد و جایگاه شرط اصلی را به آن داده باشد، بی‌اثم تخمین ذوقی و غیر قاعده‌مند را در تشابه احکام «توصیفی، تکلیفی و ارزشی» برای مخالفت یا موافقت مذهب نسبت به خصوصیات موضوع ملاک قرار دهیم پس از تعیین یک حدود تقریبی، فعالیت درون آن حدود را مطلقاً به عهده علم و تجربه بگذاریم و بگوئیم مخالفت قطعی محمولات این علم نسبت به اهداف و

اغراض و نسبت به توصیف‌ها و معرفت‌ها و همچنین نسبت به تکلیف‌ها برداشته می‌شود. دینی شدن علم را به همین قائل باشیم و بگوئیم همین قدر که با اغراض ما مخالف نباشد و یا اگر غرض مخالف و موافق پیدا شود، به آن شرط بزیند. به توصیف‌هایی هم که در پیش فرض است، شرط بزیند تا مخالفت نداشته باشد، این عدم مخالفت هم کاملاً تخمینی می‌شود. یعنی چه؟ یعنی در پیش فرض ما دخالت نمی‌کنیم، که بگوئیم این را پیش فرض قرار بده. می‌گوئیم پیش فرض‌ها مال خودتان است، فقط پیش فرض‌ها ضدیت با توصیف ما نداشته باشد.

اهداف را خودتان برای تحقیق معین کنید ولی اهدافتان یا اهداف ما مخالفت نداشته باشید؛ اغراض شما یا اغراض ما مخالفت نداشته باشد، اگر لازمه توصیف علمی شما دستور شد؛ یعنی باید‌های عملی علمی، راه توانمند شدن را معرفی کند این راه توانمند شدن، مخالف باید‌های ما نباشد.

یادمان نرود این طور نیست که بین «هست» و «باید» ارتباط قطع باشد؛ اگر کسی می‌گوید توانمند شدن به این کار است، باید این مفهوم این است که باید این کار را بکنید. می‌گوید نه، آنچه که بستر «بایدسازی» است مخالفت با ما نباشد. بستر «بایدسازی» یعنی وقتی اقتصاددان می‌گوید اگر ربا نباشد ورشکست می‌شوید. اینکه شما بگوئید چون من متدین هستم ورشکست شدن را انتخاب می‌کنم. می‌گوید «آقا تعارف می‌کنند! دو روز ورشکست شدن را انتخاب می‌کند ولی وقتی به استیصال رسید بعنوان ثانویه قبول می‌کنند که ربا را داشته باشند!» چون ربا راه قدرت شده است. ولی اگر مطالعه بگونه‌ای قرار گرفت که راه قدرت منحصر در ربا نباشد، علم، ایجاد طریق عملی می‌کند. طریق عملی نتیجه «باید گرایشی» را می‌دهد. اگر کسی گفت: اگر سلامت تعریف شده می‌خواهی - به صورت قانون عام - وقتی می‌خواهید طفل شیرخواره از شیر بگیرد، یک درصدی مثلاً الکل داخل داروی آن بریزید تا سالم بماند و خراب نشود. یا شما غذا درست می‌کنید، می‌گوید اگر این درصد الکل به آن اضافه کنید عمر نگهداری آن بیشتر می‌شود و ضد عفونی می‌شود.

می‌گوید اگر پستانک را می‌خواهی در دهان بچه بگذارید، اول با الکل بشوئید، اگر الکلش تند است، رقیقش کنید. می‌گوید معنای تمیز کردن این است. می‌گوید اگر بچه را شستید و تمیز کردید با الکل رقیق هم بشوئید. یا

اینکه می‌گویند برای سلامت ایشان لازم است که در فلان سن، الکل بخورد. حالا اگر الکل را نگویند، ولی دستور آموزش‌های جنسی را قطعاً می‌گویند. آزاد گذاشتن تحریک‌ها را قطعاً می‌گویند. این گونه نیست که آنها بگویند تقوای الهی را رعایت کنید. می‌گویند اگر این کار را نکنید دارای کمپرس روانی می‌شوید. اگر سلامت را می‌خواهید راهش این است.

این نه فقط در علوم انسانی است، بلکه در کارخانه هم که می‌روید می‌گویند اگر ابزار متمرکز سرمایه را رعایت کنید؛ و اضافه شدن سرمایه اصل باشد، باید «انسان» که یکی از عوامل تولید هست، به نفع سرمایه تعریف شود؛ و انگیزه‌اش هم با سرمایه تحریک شود. عین همین را در قسمت‌های دیگر می‌گویند. اگر در فیزیک گفتید عوامل غیر طبیعی در نظام جاذبه زمین و غیره دخالت دارد، حتمیت علم را شکسته‌اید. دخالت دادن این چیزها را باید کنار بگذارید.

من وارد آن بحث‌ها نباید شوم. به صورت کلی این را باید عرض کنم چنانچه گفتید اگر به صورت تخمینی مخالفت قطعی نداشته باشید مذهبی می‌شود، آنگاه به نظر تان می‌آید که تکنولوژی عوض شده است! من این تغییری را که می‌کنم ممکن است گزنده باشد، ولی اگر هم نگوئیم خدایی ماده در علوم مادی اثبات می‌شود ولی شرک قطعی است.

شرک قطعی است یعنی چه؟ یعنی آنجایی که می‌گوئید مخالفت قطعی نداشته باشد و موافقت قطعی هم لازم نیست، یعنی دو تا چیز است و هر دو تا در کنار هم باید باشد. آنجایی که می‌گویید در مخالفت قطعی با بی‌اعتنایی به دین، الحاد قطعی است. آنجایی هم که می‌گوئید باید حاکمیت دین در کلیه تعاریف حضور داشته باشد معنایش این است که توحید را اصل قرار می‌دهید. انقلاب ماهیتاً نمی‌تواند لیبرال سیاسی باشد؛ لیبرال فرهنگی هم نمی‌تواند باشد. سازش برای چه؟ همیشه سازش «برای» دارد. اگر سازش با دشمن برای این است که به رفاه بیشتر برسید، معنایش این است که رفاه بین این دو تا، حُکَم است و قواعد بازی را رفاه معین می‌کند. او معین می‌کند که کجا، من به نفع چه کسی کنار بروم و چه کسی به نفع من کنار برود.

حالا اینجا یک نکته است، نمی‌دانم جا این هست که در این سفر استفاده کنیم یا نه؟ من شخصا بد نمی‌دانم و آن برخورد تلخ با آقای لاریجانی است. هر چند که این آدم بسیار صادق هست، متدین هست، با فهم هم هست. این از نظر شخصی دینش می‌شود؛ یعنی ته شخصیت آقای جواد لاریجانی یک مرجع زاده هست، مرجعش هم جزء امور معنوی هم بوده است، غیر از فقه اصول، خودش ریاضیات را در جوانی پیش آقای حسن زاده آملی خوانده است؛ آشنا به حوزه است، هنوز بسیار مرتبط با حوزه است، این جا که می‌آید، سراغ آقایان علماء هم می‌رود، من ایشان را ابدأ آدمی فاسد، توده‌ای، یا فاسد العقیده نمی‌دانم.

هر چند که دوستان گاهی چیزهایی می‌گویند اما این گونه نیست. من ایشان را متدین و متعبد می‌دانم، ولی متدینی که معتقد به تکنیک است. تکنیک را هم بسیار خوب می‌شناسد و می‌فهمد، و خیلی خوب می‌فهمد که نتیجه علوم پایه، سیاست موجود توسعه‌ی تکنیک در اروپا و امریکاست.

ایشان راهی جز سازش با آنها قائل نیست. این را خدمت به کشور می‌داند، که با غرب مذاکرات سازش بکند. ایشان حفظ شئون دینی و مذهبی را در مقیاسی قابل تحقق می‌داند که این شئون با تکنولوژی مشارکت کنند و با قدرت کنار بیایند. البته نه قدرت پولدارها. بلکه پول را محصول تکنیک می‌داند. پول را به کالاها می‌شناسد و کالاها و محصولات را فرزند خلف کارخانه‌ها و آزمایشگاه‌ها می‌داند. تئوری و ریاضیات را خوب می‌شناسد، ظلم است که کسی بگوید ایشان از روی خیانت به دین یا نشناختن علم، حرف می‌زند. اگر استاد دانشگاه آقای جواد لاریجانی بشود می‌گوید ولی فقیه باید واقعیات عالم را [ببینید] اگر هم بخواهد تحریکاتی نسبت به جامعه بکند، که باید بکند و حارس و نگهبان مذهب باشد که باید باشد، باید با دنیا تعیین نسبت کند. باید بپذیرد که هر چه در مذاکرات توانستیم به توافق برسیم، معارف شما برآ است که روی نیروی انسانی در دنیا کار کند ولی چه کاری؟ کار سیاسی؟ نه! کار فرهنگی کنند، کار سیاسی را معتدل کند. اعتدالش در آن سطحی حد می‌خورد که سازش با دنیا، یعنی با تکنولوژی، یعنی با علم، یعنی با خواصی که فیزیک و ریاضی تصدیق می‌کند در نیندازد.

ما نمونه آقای لاریجانی اگر داشته باشیم که بفهم هم باشند تعدادشان انگشت شمار است. ایشان از «بازرگان» معتدل تر فکر می‌کند. «بازرگان» به آن اندازه به علم ایمان می‌آورد، که دموکراسی را بر پذیرش در جامعه حاکم می‌کند. می‌گوید اگر دختر و عروس من هم بی حجاب هستند بد است که آنها را نهی از منکر کنید. برایشان خوبی حجاب را بگوئید اگر دلیل شما غالب بود آنها هم آدم هستند و می‌پذیرند، به همه دنیا هم همین را می‌گویند، می‌گویند شما درباره، انسان، اخلاق، جامعه، خدای، آخرت، حرف دارید. حرف فرهنگی‌تان را بگوئید و اصلاً این را در سیاست دخالت ندهید. لاریجانی می‌گویند تخیر، حجاب مثلاً در حد فائتو الزامی است، ولی سقف برخوردتان با دنیا باید تعریف شده باشد. در احوال شخصیه برای داخل ملتتان آزادی‌هایی را جهان می‌پذیرد، آنهایی را هم که نپذیرفته مذاکره کنید تا بپذیرد. به نسبتی که پذیرفته اعمال کنید، ولی رابطه‌تان با مفهوم قدرت و تکنولوژی تعریف شده باشد. اگر نباشد معنایش این است که تعصباتان با واقعیت نمی‌خواند، اگر این کتاب تکوین که به تجربه قواعدهش بدست می‌آید - و به قول خود ایشان بشر خیلی راه رفته تا به اینجا رسیده - را انکار نکنید، مجبور می‌شوید حرفتان را پس بگیرید. می‌گوید گیرم دنیا را هم شما توانستید تحریک کنید مستضعف‌گرایی را بردید تا یک سقفی که تعادلش را با واقعیت‌گرایی به هم زدید، شما مدیر عالم می‌شوید. بعد چگونه می‌خواهید اداره کنید، بعد آیا تکنیک را می‌خواهید یا نه؟ تکنیک را نمی‌خواهید؟ یعنی آیا می‌خواهید در قدرت تصرف و تسخیر مواهب طبیعی درجا بزنید؟ می‌گوید بشر نمی‌تواند چنین چیزی را تحمل کند. آخر خط پذیرفتن هر ۲ دستگاه است، پس از اول بپذیرید؛ یعنی اولاً که نمی‌توانید، ثانیاً اگر توانستید، کارآمدی جامعه‌ی اسلامی را در قاعده‌مند کردن رابطه‌ی گرایش و بینش با دانش بدانید، نه حاکمیت‌گرایی بر بینش و حاکمیت بینش بر دانش. این چه حرفی است که شما می‌زنید. نمی‌توانید این حرف را جلو ببرید.

این معنایش این است که علم را خوب می‌شناسد. علم را بعنوان روابط حقیقی این عالم که کشف شده است، برایش ارزش و منزلت قائل است. استادهایی که ما می‌خواهیم چگونه استادهایی هستند؟ اگر ما فرض کنیم تعداد ۲۰ هزار استاد دانشگاه ما جواد لاریجانی بشوند، آنوقت آقای خامنه‌ای قدم از قدم نمی‌تواند بردارد. زیرا اولاً

به آنها نمی‌تواند بگوید غرب گرا، نمی‌تواند بگوید بی‌دین، نمی‌تواند بگوید توده‌ای، نمی‌تواند لائیک بگوید، یعنی نمی‌تواند چیزی را به این‌ها نسبت دهد. البته این خیلی فرق دارد با «سروش»، «سروش» حل دین به نفع علم را می‌گوید. «بازرگان» می‌گوید سیاست را از فرهنگ جدا کنید، در فرهنگ اگر حرفی دارید بیاورید بزنید، هر چه را که مردم قبول کردند و پذیرفتند قبول کنید. ولی ایشان می‌گوید ما دین را قبول داریم، واقعیت را هم، شما قبول داشته باشید. بیاید در التقاط یا در ترکیب بین حفظ ام‌القراء اسلامی با تکنولوژی، قواعد واقعیت را بپذیرید. سوء خلقی مدیران یا تصمیم‌گیران، یا شبکه‌ها چیز مهمی نیست، آن را در طول تاریخ می‌توانید به اعتدال برسانید، ولی اول خودتان معتدل باشید.

وقتی ایشان می‌گوید من در سازمان ملل و در فلان سفر به این نکته رسیدم که مسأله‌ی جنگ در میز مذاکره باید حل شود نه در میدان [جنگ]، دقیقاً ترجمه همین حرف است. این یک نمونه خوب است الان اگر خوب تشریح بشود، یعنی اینکه ولایت فقیه موضعش در برابر استکبار، موضعش در برابر موضوعات مادی، موضعش در برابر دل بستن به رفاه، تعریف شده و مشخص است. آیه الله خامنه‌ای سازندگی را به نفع دین حل می‌کند می‌گوید قبول دارم واقعیت را، سازندگی را، ولی مشروط به توسعه‌ی دین نه معادل، که گاهی او برتر شود، گاهی ما در موضوعات فردی برتر باشیم، و تکنولوژی در موضوعات استراتژیک برتر باشد. در حالی که آقای خامنه‌ای می‌گوید استراتژی را ما معین کنیم، مقدمات بهره‌وری (یعنی نفع فردی) را باید تکنولوژی تحت این استراتژی، بر پایه غلبه اسلام بر کفر و بر استکبار تعریف کند، که چه حد از بهره‌وری صحیح است.

طبیعی است که در این استراتژی، دومین محوری که طرح می‌شود عدالت اجتماعی حول محور استراتژی ما است. این همین فرمایش امام و متن صحبت امام است. می‌فرمایند درگیری با کفر و نفاق بین المللی معضلات داخلی ما را معین می‌کند یعنی باید ببینیم که چون ما آن راه را می‌خواهیم برویم، متناسب با آن راه چه مشکلاتی داریم؟ مشکلات این راه را برایمان بگوئید. نه اینکه چون می‌خواهیم خوش‌تر باشیم، اکنون چه مشکلاتی داریم. اگر در سازش با خارج، بهره‌وری بیشتر اصل شد، مشکلات داخلی تعریف دیگری پیدا می‌کند؛ یعنی مشکلات

نظام سرمایه‌داری هرگز مشکلات ما نیست، بلکه سنخ مشکلات ما، [از] سنخ مشکلات تکامل انسان در مقیاس جهانی است. تعریف عدالتش هم بر این اساس می‌شود. تعریف بهره و بهره‌وری و رفاه هم بر همین اساس می‌شود. رفاه سازگار با عدالت و عدالت سازگار با تکامل آرمان مصلحت آرمان، مصلحت اسلام، محور می‌شود و حول آن محور، نظام توزیع «قدرت، ثروت، اطلاع» عدالت را تعریف می‌کند و حول محور، «عدالت سیاسی، فرهنگی، اجتماعی» حقوق بهره‌وری و قسط تعریف می‌شود. این مسأله، مسأله‌ی مهمی است که اساتید دانشگاه ما باید چگونه باشند که بگوییم این فرمایشات امام و آقای خامنه‌ای انجام بگیرد، این یک چیزی است که به نظر من می‌آید از راه طبقه‌بندی موضوعی می‌شود وارد آن شد. آقای لاریجانی نمونه برجسته‌ی خوبی است (مصدق کلام خارجی اهل تخصص است) یعنی این گونه نیست که

بیگانه از دین، از فهم مذهب، فقه، کلام، اصول و تمی خواهیم که بگوییم اصولی است، ولی می‌فهمد که کار اصولی یک کار قوی است. پدر ایشان شاگرد آقا ضیاء عراقی بوده است یعنی جزء رده برجسته‌ی اصولیین بوده است. ایشان و امثال ایشان [؟] که تا این اندازه نزدیک به روحانیت و مذهب و حوزه داشته باشد. نتیجه بحث این می‌شود که اینها آدم‌های بدی نیستند، غیر مخلصی نیستند، غیر متعهدی نیستند و با «بازرگان» تفاوت دارند، با «سروش» تفاوت دارند؛ یعنی سروش گستاخ و هتاک انبیت و اگر نقصی از حوزه ببیند [آن را] دستاویز قرار می‌دهد. در حالی که اگر [آقای لاریجانی] یقین کند این ریاضیاتی که آقای حسن‌زاده آملی می‌گوید درست نیست (البته این را هم معتقد است) این ریاضیات مال یک زمان خاصی بوده است و این ریاضیاتی که فعلاً است غیر از آن ریاضیات است، این را هیچ وقت در بوق نمی‌کند، فریاد بزند، نسبت به این مطلب لب‌تر نمی‌کند ولی مدعی آن است. ایشان مانند آقای سروش نیست که بگردد، جایی زخمی را پیدا کند و به آن نمک پاشد! ایشان این گونه نیست. ولی ایشان چرا از نظر سیاسی نمی‌تواند با آقا همکاری کند؟ چرا موضع ایشان آن روزی که آقا می‌فرمایند تردید در جنگ خیانت به اسلام است، خیانت به رسول (ص) است ایشان تردید می‌کند و به فکر می‌افتد که کار را



به سازش بکشاند؟ آیا این زیر سر «روش» نیست؟! آیا این مطلب زیر سر «منطق علوم» نیست؟! یعنی واقع آن این است که اگر (این را شما روی آن تأکید کنید) در انقلاب حذف رسم بشود ...

(س) چه چیزی ته آن می ماند؟

(ج) ... این درست نیست! خدا می داند که باید روی این فکر کنند مخصوصاً در جلساتی که با آقای لنکرانی دارید، بگویید که آقای کروبی و آقایان خط ۳ که جزء مریدان آقای آیت الله خمینی (ره) بودند، ایشان جزء مریدان شاه نبودند. همان «بازرگان» که قطع بین سیاست و دیانت می کرد هم جزء کفار نبود. جزء آنهایی نبود که در نزد اسلام کتاب بنویسد. جز آنهایی بود که کتاب «مطهرات» را نوشت، کتاب «ذره ی بی انتها» را نوشت. هر چه به فهمش می رسید و می خواست سعی کند و دین را در دانشگاه راه دهد. باید دید روشن های اینها چه نقصی داشت که به اینجا ختم کار شد.

حالا اینکه موضوع را از طریق طبقه بندی موضوعات به روش بکشید (که به نظر من) تنها راه است.

(س) طبقه بندی موضوع بر حسب چه بود؟

(ج) در طبقه بندی موضوعات بگوییم خواسته های آقا [خامنه ای] و نیازهای انقلاب چیست؟ نسبت به اینها چه کار می شود کرد؟ فعالیت پژوهشی را در سطح های مختلف طبقه بندی کنید تا دانش متناسب با حل نیازمندی های انقلاب تولید شود. دانشمندی که حل نیازمندی ها را می تواند رهبری پژوهشی کند و در آموزش شریک باشد، استاد دانشگاه می شود. استاد دانشگاه کیست؟ کسی که مطالبی را آموزش می دهد. بعد در تحقیقاتی مشاوره می دهد تا یک مطالبی تولید بشود، این تعریف از استاد است. نتیجه آن تولید دو چیز است:

۱- معادله یا تولید یک مطلب علمی در پژوهش

۲- تولید نیروی انسانی متخصص برای کارگزاری

یعنی گزینش کشور کسانی را که چیزهایی را بلد هستند به کار اجرایی می گذارد، کسانی را که می توانند پژوهشگری کنند به کار تولید در دانشگاه می گذارد، گاهی هم کسانی که یک کار تولیدی را در دانشگاه می کنند،

دیگر آنجا تا آخر عمر به عنوان پژوهشگری نمی‌ایستند و در کار اجرایی می‌روند؛ یعنی کار اجرای پژوهش یک بخش از کار نظام است و کار بکارگیری محصولات پژوهش در عینیت نیز یک کار دیگر اجرایی است. این‌ها یا در نظام خدمات اجرایی می‌آیند یا در خدمات پژوهشی که از این ۲ حال خارج نیستند.

(س) یا اینکه آموزشی هستند؟

(ج) آموزش را در خدمات اجرایی لااقل نیاوریم. اگر در دانشگاه مانند آموزش صرف برای او زشت است، به تدریج وقتی که پایه علمی او بالا می‌رود کار پژوهشی هم می‌کند، شاگرد پیدا می‌کند، مشاوره می‌دهد، کار علمی می‌کند. آنوقت می‌نویسند این تحقیق زیر نظر این استاد بود، مگر اینکه کسی درجا بزند و بگوید من همیشه می‌خواهم کلاس اول درس بدهم. افرادی هم که ضعیف باشند این گونه‌اند. ولی قاعدتاً وقتی سال تدریس علمی ایشان بالا رفت (استاد یاری، دانش یاری) و لقب بزرگتری خواستند پیدا کنند می‌زنند سیال‌های بالاتر را درس می‌دهند، آخر خطشان. حتماً باید استاد مشاوره در پژوهش باشند. حالا این چه آدم کم جرئتی باشد که می‌گوید عفاف و کفاف کافی است ما درجه‌ی استادی را نمی‌خواهیم و همان کلاس اول را می‌خواهیم آموزش بدهیم.

حجت الاسلام محسنی: ما در طبقه‌بندی موضوعات (همان طور که قبلاً می‌فرمودید) «مبانی، قواعد، آثار» را بررسی می‌کنیم آیا به غیر از این، طبقه‌بندی دیگری هم داریم یا همین ۳ طبقه است؟

(ج) یعنی وقتی مبانی را بخواهید در عمل پژوهشی عوض کنید، باید ببینید مبانی نسبت به چه چیزی است؟

مبانی در عمل ....

(س) کار نسبت به مبانی‌ای که می‌بینیم آموزش مبانی می‌شود.

(ج) گاهی آموزش مبانی داریم یک وقت هم صورت مسأله‌ای دارید. گاهی می‌گوئید کاری به روش من ندارید،

کار به مبانی این تحقیق داریم. گاهی می‌گوئید عمل من نسبت به این در چه سطحی است (این‌ها ۲ تا چیز است).

مبنای عمل به روش برمی‌گردد. مبنای موضوعی که موضوع تصرف در عمل است به «مبانی و استدلال‌ها و آثارش»

برمی‌گردد.

س) یعنی حضرت عالی رابطه‌ی «مبانی، قواعد، آثار» را به فعل استاد بررسی می‌کنید.

ج) بله. که مبانی این گونه برخورد کردن این آقا چگونه است؟ آیا روش جدیدی آورده است؟ تئوری جدیدی آورده است؟ بستر جدیدی آورده؟ که باید به اصلش برگردد.

س) یعنی «روش، بستر و زمینه» را که فرمودید ...

ج) ... مال فعل است که در مفعول فعل که موضوع تحقیق است هم گاهی در آثار موضوع نگاه می‌کنیم، گاهی به استدلال‌ها یا اوامری که آن موضوع و آن آثار را بوجود می‌آورد و گاهی در مبانی آن در یک جدول ۹ تایی می‌توانید فعل و موضوع برای آن درست کنید. ۳۰ چیز برای موضوع بگوئید که موضوع مان آثار (آثار، مسائل علوم می‌شود)، فلسفه (دلایل اثباتی که معادلات حاکم است) و مبنا (که تئوری می‌شود) است. معادله را عوض کردن غیر از این است که معادله را تطبیق کنید. گاهی شما معادله را عوض نمی‌کنید. بلکه بالا بردن آن را در میزان ضریب دقت تکمیل می‌کنید. گاهی معادله را عوض می‌کنید که دقت می‌کنید و اثبات می‌کنید. که این معادله از این مدل نمی‌آید یا اینکه مثلاً مدلی را که برای پیاده کردن داریم در یک گستره‌ی دیگر می‌توان پیاده کرد، که نفع بیشتری را داشته باشد. گاهی می‌گوئید نه و مبنا را عوض می‌کنید؛ یعنی تئوری را عوض کنید. ولی وقتی خود «فعل» موضوع قرار می‌گیرد و می‌خواهیم به آن نمره دهیم، می‌گوییم فعلتان در تغییر بسترها و تعمیر است، یا فعلتان در تئوری است و تئوری جدید می‌خواهید بسازید، یا فعلتان سراغ روش می‌رود. یعنی در افق دیگر ملاحظه کردن «تولید روش، تولید تئوری و تولید بستر»، مال فعل است.

این را دقت کنید که تشابه به همدیگر دارد. در بعضی از موارد [با تأکید استاد]، تفاوتشان را اولاً در ذهن

خودتان برجسته کنید، یعنی مطلب کنگ را رویش صحبت نکنید.

حجت الاسلام پیروزمند: فکر کنم که یک روند طبیعی بحثمان دارد

ج) ... و ویژگی می‌توانیم برایش ذکر کنیم. این کارها درباره‌ی این بود که محتوا را جداً موضوع تغییر قرا بدهد

یا حفظ محتوی کند و گوشه و زوایای آن را قیچی (تعمیر) کند.

س) یعنی سطوح فعالیتی که باید انجام گیرد مانند طبقه‌بندی‌ای که در حوزه کردیم می‌توانیم در دانشگاه بکنیم که در استاد دانشگاه، مدیر، دانشجو، محتوا، آموزش، تحقیق و کارگیری، ترکیبی این گونه، درست کند که کل فعالیت‌های دانشگاه را در برگیرد و سازمان دانشگاه را ...

ج) عین آن همان روش را که برای حوزه گفتیم با تغییر الفاظ، قابل پیاده شدن است، و معین شدن اینکه مثلاً حفظ قواعد گذشته، حفظ موضوعات گذشته و حفظ کارآمدی گذشته.

س) اینها را برای مثلاً مراحل «حفظ، ترمیم، بالندگی» یا هر چیز دیگر که بخواهیم شبیه برای فعالیتش مطرح کنیم می‌توان گفت. ما ابتدائاً اگر یک طبقه‌بندی جامعی نسبت به موضوعات فعالیت دانشگاه ارائه کنیم، آنها نسبت به اینکه ما احاطه کامل نسبت به مسائل دانشگاه داریم خلع سلاح می‌شوند؛ یعنی هر کس حرفی بزند، می‌دانیم جایش کجاست. اگر این کار را بکنیم بعد بگوئیم نظرات آقایان قدر از خانه‌ها را پر می‌کند، آن‌ها هم در این سطح؛ مثلاً در سطح حفظ که با روش‌های قبل دارد سخن می‌گوید یا در ضرورت یا در بالندگی و یا در ترمیم است. بعد که کامل خلع سلاح کردیم می‌گوئیم حالا زمینه‌ی طرح بیخ کنیم.

ج) خود این هم یک سؤال است. گاهی این طبقه‌بندی موضوعات، موضوعات علوم است که می‌خواهیم طبقه‌بندی کنیم، گاهی موضوع فعالیت‌های گروه‌هایی که آمده‌اند که پاسخ به آقای خامنه‌ای بگویند است.

حجت الاسلام محسنی: این طبقه‌بندی فعالیت‌ها می‌شود.

ج) این طبقه‌بندی فعالیت‌هایی است که انجام گرفته.

حجت الاسلام پیروزمند: می‌گویم طبقه‌بندی فعالیت‌های خود دانشگاه برای انجام رسالت دانشگاه که ما داشته باشیم، بعد می‌گوئیم کارهایی که انجام شده و حرفه‌هایی که زده شده، ناظر به چه مهره‌هایی است که باید حرف زده شود. مثلاً طبق دسته‌بندی باید راجع به ۲۷ محور حرف زده شود و این مطلب روشن شود.

ج) دانشگاه طبقه‌بندی می‌کند و می‌گوید من نیازهای تکاملی بشر را می‌دهم، دانشگاه می‌گوید من نیازهای شما

را در سطوح مختلف می‌دهم.

حجت الاسلام محسنی: یعنی مقدمه بر طبقه‌بندی فعالیت‌ها؛ باید طبقه‌بندی موضوعات داشته باشیم.

(ج) بله. یعنی شما باید ملاحظه فرمائید که دانشگاه حرفش چیست؟ دانشگاه می‌گوید من جامعه را اداره می‌کنم.

می‌گوید من ماشین تولید نفر و اطلاع لازم برای اداره‌ی جامعه هستم. می‌گوئید در چه سطح؟ می‌گوید در کلیه‌ی

سطوح؛ یعنی می‌گوید من ماشین ولایت‌ام، (تکنوکرات) می‌گوید تکنولوژی عالم را اداره می‌کند...

این مطلب باید تمام بشود که دانشگاه حرف دیگری ندارد. دانشگاه مدعی ولایت اجتماعی است.

حجت الاسلام پیروزمند: خوب من می‌گوئم از نقطه نظر خودمان، ما می‌گوئم دانشگاه مثلاً می‌خواهد علوم

کاربردی تولید کند.

(ج) ما می‌گوئیم دانشگاه باید کارگزار باشد. این خیلی تفاوت دارد. ما می‌گوئیم دانشگاه یعنی کارگزار مذهب در

عینیت. طبقه‌بندی هم داشته باشد؛ می‌گوئیم «گرایش، بینش، دانش». در موضوعات هم به نظر ما می‌آید که کاملاً

تمام است؛ یعنی موضوعات تعریف شده‌اند. این گونه نیست که من تخمینی بخواهیم بگویم. به نظر می‌آید که ما

برای آن طبقه‌بندی هم داریم، و این طبقه‌بندی را در کلیت سطوح هم داریم. سگان کشتی هم بدست دین است؛ نه

فقط در علوم انسانی، بلکه در علوم تجربی، بین المللی، ملی، خرد، کلان، در همه جا رنگ حضور مذهب به

ضورت مقنن، افسار کار را بدست دارد. ولی اگر طرح این طبقه‌بندی را در دانشگاه صلاح بدانید تشریح آن برای

من خیلی راحت است.

(ج) الان نه! فعلاً در مورد کارهایی که انجام گرفته، دنبال این بوده‌اند که ترمیم کنند و مثلاً وضع دانشگاه را در

پاره‌ای از علوم حفظ کنند. به نظر بنده می‌آید در پاره‌ای از علوم، دانشگاه و حوزه ولایت حسی را پذیرفته است؛

یعنی استاد معارف و استاد حوزه و دانشگاه سراغ فیزیک و ریاضی نمی‌رود، اصلاً به فیزیک و ریاضی کاری ندارد.

اینکه ما در بخش بینش می‌گوئیم «چرایی، چیستی، چگونگی» حتماً باید جواب داده شود؛ یعنی «علت به صورت

عام»، «چیستی اثر آن معلول‌ها یعنی ماهیتشان» و چگونه پیدا شدنشان» باید حتماً «هستی، فیزیک و ریاضی» از

درون آن در آید. او می‌گوید من هستی را تجریدی معنا می‌کنم در چرایی هم می‌گویم، چرایی هستی. دیگر اصلاً

کاری ندارم به چیستی و چگونگی هستی. در تعریف‌ها لزومی ندارد وارد بشوم، «چگونه پیدا می‌شود» و «چگونه از بین می‌رود»، کار ما نیست. لذا به فیزیک کاری نداریم. می‌گویند فلسفه علی حده است فیزیک هم علی حده، ریاضی هم که علی حده است. ما می‌گوئیم این ۳ تا روی هم، ضرب در «وحدت و کثرت»، «مکان و زمان» و «اختیار و آگاهی» می‌شود. می‌گویند فیزیک چه ربطی به اختیار دارد، می‌گوئیم اگر فیزیک اختیار را نتوانید بگویید نمی‌توانیم در پایین‌تر جامعه را مدیریت بکنیم، اگر فیزیک آگاهی، ریاضی آگاهی، معنا ندارد شما بتوانید مثلاً سهم تأثیر بشر را بالا ببرید. ما اینجا بحثی را داریم که سر جای خود است. یک وقت می‌گوئیم اگر ما این را بتوانیم خوب در جای خودش بگوییم، روی دانشگاه اثر دارد. یک وقت می‌گوئیم ما به اینکه چه چیز اثباتی است نداریم، ما در دوران نفی هستیم. در دوران نفی هم می‌خواهیم حرف‌های آقا را جذب کنیم، یعنی خواسته‌های آقا و خواسته‌های انقلاب را معیار کنیم، جذب کنیم برای فعالیت‌هایی که برای اسلامی شدن دانشگاه انجام گرفته است. استادان را آوردند یک دوره معارف به آنها یاد داده‌اند، یک سمینار گرفته‌اند، در طول ۶ ماه - اول کاری که حوزه و دانشگاه کار کردند، - برای آنها معارف قرآن تدریس کردند. اولاً سراغ علوم انسانی رفتند و کاری به فیزیک، ریاضی و شیمی و ... نداشته‌اند؛ یعنی در علوم نظری دانشگاه علوم پایه، را حذف کردند، علوم تجربی را هم حذف کردند و علوم انسانی را آورده‌اند. شما همین را از اول کار غلط می‌دانید، این «علوم پایه» اسمش را بی علت نگذاشته‌اند پایه تا از آن تجلیل بکنند بلکه برای علوم انسانی و برای علوم تجربی پایه است. حالا شما در دستگاه فلسفی این را برای تحلیل انسانی پایه نمی‌دانید، ولی آنها در دانشگاه خودشان علوم پایه را پایه‌ی همه‌ی علوم می‌دانند. اگر منزلت آن را بخواهیم بگوئیم (نه اینکه بخواهیم بگوئیم عین همان است فقط منزلت است) علوم پایه مثل اصول اعتقادات است. نقش متناظر علوم پایه در بالا بردن کارآمدی جامعه، نقش اصول اعتقادات است. در رفتار مذهبی، نقش علوم تجربی، نقش احکام کلی الهی برای عمل است برای متدین، و این متناظر با آن است؛ یعنی معادلات کلی را می‌گوید. نقش علوم انسانی، نقش تطبیق فقه به عینیت است؛ یعنی می‌گوید بروید در اقتصاد و ... می‌گوئید چرا این گونه می‌گویی؟ می‌گوید چون معادله آن این گونه است.

این کلی است برای همه سالها؛ هم امسال، هم سال بعد. برنامه یعنی دستور العمل اجرا؛ احکام کلی علمی آن. احکام اقتصادی، احکام جامعه‌شناسی و احکام مدیریت است. می‌روی آنجا می‌گویی شما چرا از این غلطها می‌کنید؟ می‌گویند احکام کلی ما از بالاتر نشأت گرفته است. لذا حضور علوم پایه را تا پائین می‌توانید تمام کنید. علاوه بر اینکه در روش تحقیق میدانی هم، علوم پایه یعنی ریاضی و فیزیک حضور دارد. از طریق طولی هم که نگاه کنید تأثیرش را نشان خواهد داد.

حجت الاسلام پیروزمند: به نظر من می‌توان در ۲ بخش بحث کنیم. یکی این که جایگاه خود «استاد» در نظام دانشگاه که تعریفی برایش می‌کنند و دوم فرمایش حضرت عالی که فرمودید...

ج) استاد در پرورش مؤثر است اما استاد از دانش او منحصر نیست. شخصیت استاد این گونه است که به او احترام می‌گذارند و او را استاد می‌دانند، این یک هویت فرهنگی و یک اعتبار فرهنگی است. این اعتبار درجه‌اش و وزنش برابر با مقدار اطلاع او در آن دانش است. شما آنجا اگر بخواهی تعهد بگذاری و از تخصص کم کنی، یعنی جواب شاگرد را نتواند بدهد و کار آمد در آن علم نباشد، این حذف می‌شود؛ یعنی شما یک استاد مقدسی را بپرید که ریاضی بلد نباشد و شاگردان او را یک خط در میان گیر باندازند این دیگر استاد نمی‌شود. دیگر آبرومندی او به تقوای او و به طرفداری از انقلاب نیست. بله، اگر آنها را داشت، تقوی هم داشت آن گاه اگر نتواند بین تقوی و علمش رابطه برقرار کند یک عده‌ی خاص و محدودی طرفدار او می‌شوند. اگر توانست رابطه برقرار کند می‌تواند جواب بچه‌ها را بدهد و گرایش خود را هم منطقی نشان دهد.

شما چیز دیگری اگر در خاطرتان است بگویید تا بنده خدمتان بگویم.

س) حالا یک وقت دیگری.

ج) اگر طبقه‌بندی آن، یعنی در خواست‌های مشخص، برای نیاز به انقلاب معین نشود و احیاناً تطبیق داده نشود،

یعنی اینکه یک استاد نمی‌تواند دانشجو را قانع کند ...

س) در چه مسأله‌ای؟

ج) در مسأله‌ی انقلاب، در مسأله ولایت فقیه، در مسأله‌ای که سرپرستی بدست تکنیک نیست و بدست دین است. دانشجو نظرش این است که شما دارید زور می‌گوئید، قبا تکانی (؟) می‌کنید، به زور بی‌سوادها قدرت بدست آخوندها افتاده است و نتوانسته‌اند تحریک کنند. بی‌سوادهایی که دارای کمپرس‌های روانی هستند و اگر کسی بتواند کمپرس‌هایشان را هدایت کند، هیستریک اجتماعی پیدا می‌شود. هیستریک بدست پا زدن آدمی است که دچار کمپرس‌های روحی است. می‌گویند این موج هیستریک بود که بچه‌ها می‌رفتند و می‌گفتند «به کربلا می‌رویم»، می‌گویند تو که استاد هستی! چرا حرف این‌ها را تکرار می‌کنی؟! چرا طرفداری از ملت نمی‌کنی؟! چرا ملت را بیدار نمی‌کنی؟! تو را هم عشق مقام گرفته است، زیا می‌کنی ...

«والسلام»



س) بسم الله الرحمن الرحيم عرض شود که بحثی را که در روند بحث اسلامی شدن دانشگاه در شیراز داشتیم و رشد مسئله پیش‌بینی کرده بودیم، مرحله اول با روشی که پیش نهاد کردید طبقه‌بندی کنیم فرمایشات مقام معظم رهبری را، محوربندی کنیم که صحبت اصلیشان عمده‌ترین کار نسبت به آن انجام گرفت. مرحله دوم این بود که بیائیم نظرات در مورد اسلامی شدن دانشگاه ابراز شده است اینها را تحلیل کنیم و کاستی‌ها و نقاط مثبت آن را معین کنیم. برای این کار موضوع صحبت پیش زمینه‌ای است برای این کار. برای این کار مناسب دیدیم که ما یک جدولی را بیانگر کلیه محورهایی که در مورد اسلامی شدن دانشگاه باید بررسی کرد (جدولی که در بردارند) همه اینها باشد بتوانیم ارائه کنیم؛ یعنی جدولی که نه حکم در وزن محورها را معین کند و به هر کدام وزن دهیم، بعد این جدول هم یک معیار شود برای اینکه نظرات ابراز شده را بیان کنیم که مثلاً باید بحث درباره دانشگاه، درباره اسلامی شدن دانشگاه، وقتی جامعه که این ۲۷ عنوان با این ۵۰ عنوان مثلاً بررسی شود. ۲۷ عنوان مشخص است وضع‌شان هم ۲ تعبیر حضرت عالی مشخص است، می‌توانیم بگوئیم ایشان ۱۵ مورد را بررسی کرده، بقیه که بررسی نکرده از این منزلت برخوردار بود توجه به آن نکرده و آنکه توجه کردند در این حد به آن توجه شده و در مجموع نظر آن در ارزیابی جامع هست یا خیر؟ همین یک زمینه می‌شود که در مرحله سوم که نظر خودمان را درباره اسلامی شدن دانشگاه بیان کنیم به طور طبیعی این شیب درست می‌شود که خودمان را محک بزنیم یک چیزی را بیشتر اهمیت دهیم مؤثر بدانیم یا مؤثر ندانیم، این به طور طبیعی زمینه‌اش از ابتدا فراهم شود. بنابراین موضوع صحبت ما این است که ارائه نظام‌مند محورهایی که برای بررسی اسلام شدن دانشگاه باید مورد توجه قرار گیرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی) می‌توانیم به آن بگوئیم نظام ارزیابی؟

حجت الاسلام پیروزمند) نظام ارزیابی چه؟

ج) نظام ارزیابی نظریات.

س) نظام ارزیابی نظریات یک بعد است منتها هر چند ما داریم، به عنوان یک نظام ارزیابی این را تنظیم می‌کنیم ولی کارایی آن فراتر از این است؛ یعنی در واقع زمینه انجام نسبت به مسائل دانشگاه و بعد اسلامی شدن دانشگاه.

ج) یعنی نظام ارزیابی راه حل‌ها بگوئیم و توانها گفته باشند.

ب) کلام علاوه بر آن شناخت واقعیات هم است؛ یعنی باید جامع باشد، هم ارزیابی باشد، هم راه حل باشد، واقعیتهای فعلی باشد.

س) یعنی در واقع یک فیلتر می‌شود برای اینکه هنر کسی که می‌خواهد به آن نگاه کند یک نمودار روشنی جلوی اوست که باید نسبت به چه مسائلی توجه کند تا نگرشی جامعی نسبت به مسأله پیدا کرده باشد. آن وقت در این رابطه ما پراکنده‌ی صحبت‌هایی قبلاً داشته‌ایم که اشاره به آن مواردی که تا به حال داشتیم این بود که (عرض می‌کنم و بعد حضرت عالی هرگونه که خواستید جمع‌بندی کنید) ما یک تقسیم‌بندی‌هایی (حال چقدر بحث دانشگاه چه بخش حوزه) که تقسیم آن موضوعاً می‌تواند تصمیم داشته باشد، داشتیم. من ابتدا به صورت بریده بریده عرض می‌کنم و بعد ارتباط آن را ببینیم چگونه برقرار می‌کنید، یکی این است که بگوئیم پژوهش، آموزش، ما در حوزه می‌گفتیم تحقیق، آموزش، تبلیغ) منتها اینجا می‌توانیم بگوئیم تحقیق یا پژوهش، آموزش، به جای تبلیغ بگوئیم کارشناسی مثلاً، چون تبلیغ به آن معنا در دانشگاه مورد ندارد؛ یعنی به کار گرفتن ندارد (البته به کارگیری تهیه است) به کارگیری آنچه در تصرفات اجتماعی فرا گرفتند.

ج) بکارگیری یا کارآمدی معنایش این است قبل از اینکه به کارش بگیریم، ظرفیت کارش چقدر است؟

س) تقسیم دوم مدیریت، روش، محتوی که می‌تواند زیر بخش قرار گیرد. در کتاب حوزه ما هر کدام تحقیق، آموزش، را چنین زیر مجموعه‌ای برای آن قرار دادیم که مثلاً تحقیق، یک مدیریت تحقیق دارد، یک روش تحقیق دارد، محتوی یا مواد تحقیق دارد که این باز تقسیم دومی است که می‌تواند زیر مجموعه تقسیم اول قرار گیرد. یک تقسیم دیگر که درباره مسائل و دانشگاه داشتیم تقسیم درون، بیرون، ارتباط بوده که به مسائل بیرونی دانشگاه هم نظر داشته

باشیم. تقسیم چهارم نیروی انسانی بوده که تقسیم کردیم، شامل تقسیم به مدیران، اساتید، دانشجویان، آن وقت تقسیم دیگری که مربوط به همین انسان است، اگر بخواهیم ادامه دهیم زیر مجموعه همین می‌تواند قرار گیرد، تقسیم به اخلاق، افکار، رفتار است، می‌توانیم بگوئیم، اخلاق، افکار، رفتار، اساتید و دانشجویان است. تقسیم دیگری می‌توانیم داشته باشیم می‌توانیم بگوئیم. اطلاعات زیر مجموعه محورها، ارکان کار دانشگاه را بگوئیم یک پایه‌اش روی اطلاعات است می‌چرخد، یک پایه روی نیروی انسانی می‌چرخد، یک پایه هم روی امکانات. به صورت پراکنده همچین طریقی را ما داشته‌ایم.

یک چیزی را هم به عنوان پژوهش، آموزش، کارآمدی کارشناسی گفتیم می‌توانیم ۳ تا عنوان به عنوان نتایج و آثار آن ذکر کنیم و بگوئیم معادلات یا علوم کاربردی، نیروی متخصص، و تغییرات اجتماعی، این ۳ تا می‌شود به عنوان برآیند کار دانشگاه یا محصول کار دانشگاه. در نظر گرفت، بگوئیم مجموع روابط درون دانشگاه آن چیزی که برآیندش از آن در می‌آید یک سری علوم کاربردی است که حاصل می‌شود، یک سری مفاهیم، یک سری نیروی انسانی ماهر است و بعد هم تغییرات اجتماعی که به وسیله نیروی انسانی ماهر می‌تواند محقق شود.

س (۱) یعنی ثمره پژوهش دانشگاهی معادلات است، ثمره آموزشی دانشگاهی نیروی متخصص است، ثمره کارآمدی تغییرات اجتماعی است.

س (۲) ما یک تخمین اولیه‌ای نسبت به نحوه ارتباط اینها داشتیم، یک راه برای نظام این است به سبک همان کتاب حوزه عمل کنیم؛ یعنی بگوئیم دانشگاه برآیندش برای چیست؟ چه کار می‌خواهد؟ انجام دهد رسالت اصلی دانشگاه چیست؟ بعد بر اساس آن رسالت بیائیم محورهای کارش را مشخص کنیم همین گونه ارتقاءش بدهیم به صورت منطقی تا ببینیم چگونه نتیجه می‌دهد. در کتاب، رسالتی را برای حوزه می‌گفتیم، بعد می‌آمدیم برای اینکه این کار را بکند باید اخلاق، کلام، فقه را موضوعات بررسی خودش قرار دهد و می‌گفتیم این نمی‌شود مگر اینکه نحوه تحقیق آموزش، تبلیغ را مورد هرگونه از اینها باشد و بعد می‌گفتیم تحقیق، آموزشی، تبلیغ هم در مورد این ۳ محور نمی‌تواند انجام

گیرد برنامه سازماندهی اجرا شود؛ یعنی ارتباط منطقی این گونه به طور طبیعی بین محورهایی که ارائه می‌کردیم برقرار می‌شد و منطقاً قابل اثبات بود که این نظام باید وجود داشته باشد. اینجا هم یک راهش این است که ما مشابه همین عمل کنیم؛ یعنی بگوئیم دانشگاه چه برآیندی باید داشته باشد؟ برای اینکه این کار را بکند چه محورهایی را لازم دارد انجام دهد؟ بر اساس این ورودی ما این تخمین به نظرم آمد که می‌شود بگوئیم دانشگاه باید بر اساس همان معادلات نیروی متخصص، برآینده دانشگاه همچنین چیزی باید یک مفاهیمی را برای ارتباط اجتماعی بتواند ایجاد بکند، همان مشخص می‌کند که پایه فعالیت‌های دانشگاه روی ۳ محور است، اولاً به اطلاعاتی است، یا باید تولید شود یا توزیع بشود، یک سری مفاهیم است که باید در این مجموعه که یا باید تولید شود یا توزیع شود که در آموزش این کار انجام می‌گیرد و این تولید و یا توزیع اطلاعات لزوماً باید به وسیله نیروی انسانی انجام بگیرد، یک مجموعه‌ی انسانی باید این کار را انجام بدهند و این نیروی انسانی برای اینکه این اطلاعات را تولید کند یا توزیع کند احتیاج دارد که دز بستر یک ابزار و امکاناتی این کار را انجام بدهد. اگر این ۳ محور درست باشد، دانشگاه می‌شود اطلاعات که در او است، نیروی انسانی که در او است و امکاناتی که در او است و آن تقسیمات قبلی که عرض کردیم می‌شود به این ارتباطات؛ یعنی بگوئیم اطلاعات آن تقسیم پژوهش، آموزش، کارآمدی می‌آید زیر مجموعه اطلاعات و تقسیم مدیریت، روش، محتوی می‌آید زیر مجموعه ۳ تای قبلی قبلی پژوهش، آموزش، یعنی ضرب می‌شود در این ۳؛ یعنی تقسیم تا اصلی‌مان قرار می‌گیرد. اطلاعات، نیروی انسانی، ابزار یا امکانات، آن وقت اطلاعات، تقسیم زیر مجموعه‌اش می‌شود پژوهش، آموزش، کارآمدی، (در واقع یا تولید اطلاعات است یا توزیع اطلاعات است یا مصرف اطلاعات) فرد این ۳ تا ضرب می‌شود در مدیریت، روش و مواد، یعنی هر کدام از اینها، پژوهش یا مدیریت دارد یا روش یا محتوی دارد همین گونه هر ۳ تایشان. نیروی انسانی در دانشگاه، یا مدیر است یا استاد، یا دانشجو (مدیران، اساتید، دانشجویان) که هر کدامشان اخلاق دارند، افکار دارند و رفتار دارند، آن وقت برای ابزار تقسیم خاصی الان به نظرم نمی‌آید مگر ضرب کنیم در خود همان پژوهش، آموزش، بگوئیم یک امکانات پژوهشی می‌خواهیم، امکانات آموزشی می‌خواهیم، امکانات

فلان (یک همچین تقسیمی) این مقدار تقسیماتی که داشتیم یک همچین تخمینی ابتدائی به ذهن آمد. البته یک مسأله دیگر داریم که در کتاب حوزه بود و آن اینکه هر چه بتوانیم این تقسیماتمان را و محوربندی هایمان را مستند کنیم به فرمایشات مقام معظم رهبری، راحت تر جا می افتد خصوصاً با توجه به زمینه هایی که در سبب کردیم. در فرمایشات ایشان هم یک سری محورها قابل استخراج و استناد هست، مثلاً دانشجویان، اساتید، مدیران، تشکیلات و مدیریت، محتوای آموزشی، مسائل تربیتی دانشجویان، و کل مجموعه تأکید روی مسائل تربیتی دانشگاه است. تأکید بر تشکل-های دانشجویی است، یک سری اخلاق، تربیت، ارزش های اسلامی هست، رفتار هم است.

۳ یا ۲ مطلب دیگر هم که می توانیم اضافه کنیم و آن این است که ما یک اصلاحات کوتاه مدت باید داشته باشیم و یک اصلاحات میان مدت و یک اصلاحات دراز مدت. بعضی از این مطالبی هم که در اسلامی شدن دانشگاهها طرح شده. ناظر به اصلاحات و تغییرات کوتاه مدت بود است. رفتار عملکرد مدیران، اساتید، دانشجویان، اخراج اساتید ضد-انقلابی، اینها مطلبی است. که باید توجه شود، مطلب دیگر که باید توجه شود وضعیت فعلی و حفظ ارزشهای دانشگاهی و هویت دانشگاهی در زمان حاضر است که دانشگاه هویتش باقی بماند این تصریح مقام معظم رهبری است. هویت علمی اش باقی بماند. ما برای تغییرات مطلوب، یعنی حفظ هویت دانشگاه چه کارهایی باید بکنیم؟ تغییرات مطلوب دانشگاه چه کار می کنیم؟ و تکامل، توسعه، اهداف کار کرد دانشگاه را چه کار باید بکنیم؟

س) البته بحث این راه حلها را الان عجله ای بر آن نداریم در مرحله ی بعدی و کارگاه بعدی می توانیم به آن بیشتر پردازیم. الان همین کلیشه ای که کمک می کند به ما در ارزیابی مسائل دانشگاه و نظرات در مورد دانشگاه که طبیعتاً ما اگر بیائیم مشابه این کلیشه ای درست بکنیم معلوم می شود که بررسی مسائل دانشگاه و اسلامی شدن دانشگاه در چه چهارچوبی می گنجد. و در چه محورهایی قرار دارد و هر محوری چقدر اهمیت دارد؟ در واقع این سر ته موضوع بحث خودمان بود. بعد از این در هر کدام از این محورها چه کار باید کرد؟ فرض بفرمائید آموزش یک مسأله است. الان در چه وضعیت به سر می بریم؟ در کوتاه مدت چه کردیم؟ چه تعبیری باید بکنیم؟ آموزش باید چگونه بشود؟

اینها را اگر الان برسیم ظرف یکی دو روز که چه بهتر ولی بعید می‌دانم برسیم، بعد از این دستور ادامه بحث را شما بفرمائید.

ج) یک چیزی از وزارت علوم آمده بود که از آن بر می‌آید فرمایشات مقام معظم رهبری بر می‌آید که به صورت جدی می‌خواهند با این مطلب برخورد کنند به کل جامعه، نه تنها دانشگاه فقط. طبیعتاً بخشش هم به دانشگاه است و به نظر می‌رسد میدان یک برخورد فرهنگی را دارند باز می‌کنند؛ یعنی الان هم اولشان سازندگی به معنای پل، کارخانه نیست. قبل از انتخابات هم تا دیروز بعد از انتخاب همه‌اش اهتمام دارند به هویت فرهنگی، اسلامی انقلاب در برابر هویت فرهنگی مادی غرب. این از هر جا که بگذرد و بچرخد آخرش بین گیر دانشگاه می‌چرخد، در هر موضوعی که سیر کنند. به نظر من این است که دانشگاه موضوع آینده جدی جامعه است. انتظاراتی که مقام معظم رهبری داشته‌اند آنها را طبقه‌بندی کرده‌اید، همان طبقه‌بندی که در شیراز درست شده. فیشهای اصلی طبقه‌بندی شده است. به نظر من می‌آید که اصلی‌ها همه‌اش یک اصل شود. فرعی‌ها همه‌اش بشود یک اصل، یک محور، تا بتواند زیر مجموعه بشود. رابطه علوم را با معارف تمام می‌کردید. نتایج علوم هم ابزار دست‌رسی به مقاصد درست می‌کردید. یک طرفش معارف یک طرف در مقاصد بگذاریم. بگوئیم در این صورت فعالیت پژوهشی در راستای الهی کردن جامعه قرار گیرد.

س) ما باید اول روش علوم، مقاصد علوم، مبانی علوم، یا عناوین دیگر که هست، اینها را در نظام فعالیتهای دانشگاه جایشان را مشخص کنیم، بعد بگوئیم روش علوم در وضعیت موجود این گونه است، تغییراتی که می‌تواند بکند موضوعاتی که درست کردیم، ابتدائاً ناظر به وضعیت موجود، مطلوب نیست. باید برنامه در مورد اجرای، تحقیق، بشود. منتها خود این یک وضعیت حفظی دارد یک وضعیت بالندگی. من الان می‌گویم مشابه همین در دانشگاه درست کنیم، بگوئیم نیروی انسانی جایش این است، امکانات جایش اینجا در نیروی انسانی هم این تقسیمات وجود دارد. روش علوم، موارد، موضوعات این است مشخص کنیم، دانشگاه برآیندی که می‌خواهد چنین وجه داشته باشد باید کار آمدگی در تعمیرات اجتماعی باید داشته باشد. برآینده الان هم است اما به یک صورت دیگر هست. الان به اهداف

موضوعات نیست. این کار و تحلیل را بیاوریم روی همان کلیشه‌ای که گفتیم پیاده‌اش کنیم، بگوئیم الان چون وضعیت نیروی انسانی این گونه است. الان راندمانی بهتر از این نمی‌توانیم داشته باشیم. ولی اگر روش آموزشی را عوض کردیم، علمی کردیم مدیریت آموزش را این گونه کردیم، جذب اجتماع که می‌خواهد بشود ارتباطش با جامعه این گونه کردیم در میان است، تغییرات بهتر می‌شود یک تصویر روشن‌تر و دراز مدت‌تری بدهیم که وضعیت مطلوبش این چنین باشد. قبل از اینکه بیائیم ارزیابی خاص کنیم بگوئیم الان چرا دانشگاه ضعیف دارد؟ و وقتی می‌خواهد خوب چگونه باید خوب شود؟ این را قبل از آن یک موضوعات نظام دانشگاه، داشته باشیم، معرفی کنیم که بگوئیم هر کسی چه ما چه غیر ما. بخواهد راجع دانشگاه تحقیق کند باید این محورها را برانداز کند. این محور را راجعش تصمیم بگیرد حال ممکن است نظر ما را بگویند یا ممکن است نظر دیگری را بگویند. ولی علی‌ای حال هر کسی راجع به یکی از این خانه‌هایی که ما می‌گوئیم حرف نزنند معلوم است که ارزیابی‌اش جامع نیست و نشان می‌دهیم که هیچ چیز دیگری بیرون این مجموعه نمی‌ماند که مربوط به دانشگاه باشد در مسائل دانشگاه دخالت مستقیم داشته باشد و به آن توجه نکرده باشد. یک وقت ما مستقیماً می‌گوئیم دانشگاه فرهنگش، یعنی علومش، می‌روی سراغ علومش چکش کاری می‌کنیم. کسانی دیگر که نقطه نظر ما را ندارند می‌گویند دانشگاه هزار یک مسأله دارد یک مسأله دانشگاه است و چرا شما به همین فقط چسبیده‌اید و این ارزیابی جامعی نیست به استاد دانشگاه نسبت تکلم‌هایی دانشگاهی هم دارد. استاد، مدیران دارد انقلابی، ضد انقلابی هم دارد که کاری به آن نداریم راحت می‌شود ابزار تفاهم را ارزیابی کرد تا اینکه ما این را بیابیم نظر خودمان را بیان کنیم.

اسناد معنی بیان دیگر بر این مسأله می‌توانیم داشته باشیم و آن اینکه با یک جدول، مادر داشته باشیم که در این جدول مادر جدول وضعیت فعلی دانشگاه داشته باشیم که متناسب با وضعیت فعلی آثار محصولات دانشگاه را معادلش آن نشان بدهیم یک طرف دیگر جدول موضوعات مطلوب و مورد نظر خودمان را، مختار خودمان را، در آن جدولی داشته باشیم بعد محصولات مطلوب را هم معادلش داشته باشیم. به طرز دیگر جدول مادر اعمم باشد، از جدول

موضوعات جدول فعالیتها، جدول محصولات هم در وضعیت فعلی و هم در وضعیت مطلوب. همین را الان بخواهیم شناسایی کنیم از همین جدول مادر، استفاده کنیم اگر بخواهیم وضعیت مطلوب هم داشته باشیم باز رجوع و نگاه به همین جدول مادر داشته باشید.

(ج) باز یکی از احتمالات را بررسی می‌کنیم که یک مطلبی را به عنوان قبل از دانشگاه بگیریم، بگوئیم انگیزش، یک کاری را مال دانشگاه بگذاریم، بگوئیم پرورش، یکی کاری را بعد از اینکه از دانشگاه بیرون آمد بگذاریم گزینش، بگوئیم فزهنگ جامعه یک انگیزشی دارد بعدش این انگیزش در حقیقت جذب را درست می‌کند. مردم می‌روند به طرف دانشگاه (حالا به طرف هر شغل برای هر شغلی می‌توان این را ذکر کرد) آنجا یک پرورشی انجام می‌گیرد بعد از آن که پرورش انجام گرفت یک خروجی دارد که آنجا گزینش انجام می‌گیرد؛ یعنی جامعه در حقیقت تجریک می‌کند بحث می‌کند بعد چیز بحث شده را می‌فرستد در یک کانال خاصی، یک تغییر و تحولی در آن می‌دهد. بعد می‌فرستد گزینش می‌کند می‌گوید حالا مهره‌ای را که خواسته‌ام دست شده غرضش هم از معادله و اینها همان کاری است که این مهره می‌تواند انجام دهد؛ یعنی به عبارت دیگر مثل منابع طبیعی که شما می‌گوئید یک استخراج داریم، یک تبدیل داریم یک مصرف داریم، یک چنین فرض هم می‌شود کرد، بعد بگوئیم فرهنگ عمومی کشور، سیاست عمومی کشور، اقتصاد عمومی کشور برای انگیزش چه تحریکی دارند؟ مثلاً اقتصاد می‌گوید اگر متخصص باشی از ماهی ۱۰۰ هزار تومان تا ماهی یک میلیون تومان می‌توانی درآوری. فرهنگش می‌گوید قدرت هماهنگ‌سازی رفتارهای یک عده را دادی بر حسب سطح تخصصت. هیچ متخصص نیست که مدیر رفتار نشود. یکی می‌رود مدیر رفتار تکنسینهای می‌شود، رفتار کارگرهای ساده در استخراج سنگ آهن تا ذوب شود آهن شدن، یکی می‌رود در بیمارستان پرستار زیر دستش است کارگر، غیر ذلک برای معالجه بیمار هر کسی که هست. به هر حال می‌شود هماهنگ سازنده یک دسته از رفتارها. به عبارت دیگر نه به صورت سیا نامش مدیر باشد اما به صورت فرهنگی نامش مدیر است. بگوئیم از نظر سیاسی از یک اعتبار خاص اجتماعی هم برخوردار است، که امضاش زیر یک برگه صحت و فساد آن طرح را برای



یک مهندس، عملیات انجام شده را برای یک متخصص که در یک کارخانه است. این امضاء زیر این نسخه را که این کار را بکنند، یا این کار کنترل شده روی آن انجام گرفته برای یک دکتر، می‌گوییم یک قدرتی دارد که گفتن درست است یا درست نیست به قدرت بستگی دارد. حالا عین درست است یا درست نیست را یک نفر دیگر بگوید که این پرستیژ فرهنگی را نداشته باشد، ۲ تا هم مساوی بگویند چون منزلت سیاست، فرهنگ را ندارد می‌گویند حرفش ارزش ندارد. جامعه او را به رسمیت نمی‌شناسد.

(س) این است معنی همان ادامه برون‌زایی که قبلاً می‌فرمودید ما برای شناخت یک مجموعه ناچار از شناخت عوامل برون‌زایی که قبلاً می‌فرمودید که ما برای شناخت یک مجموعه ناچار به شناخت عوامل بیرون‌زا هم [؟]

(س) شما این را در درون یک مجموعه بزرگتر می‌بینید، یک جایی ایجاد انگیزه می‌کنند بعد هم می‌آید اینجا پرورشی پیدا می‌کند بعد می‌رود. حالا در بخود دانشگاه باز همین انگیزش، پرورش، گزینش، انجام می‌گیرد در سطوح داخلی. کلاس اول نمره کم آورده، نمره‌ای که در آنجاست وسیله چیست؟ وسیله‌ی تحریک کردن انگیزش است. خوب درس می‌خواند، نمره هم خوب می‌آورد، این درس خواندن یک نوع پرورش برای وضع ذهنی این ایجاد می‌کند، گزینش می‌شود بر حسب نمره‌اش اجازه می‌دهند که بالاتر برود. یا این را غام بگیریم نسبت به فرهنگ جامعه آن وقت بگوییم این (البته موضوعات را عام می‌کند) از دانشگاه خارج می‌کند فرهنگ عمومی جامعه که یک بخشش دانشگاه است کارش انگیزش، پرورش، گزینش است برای جامعه.

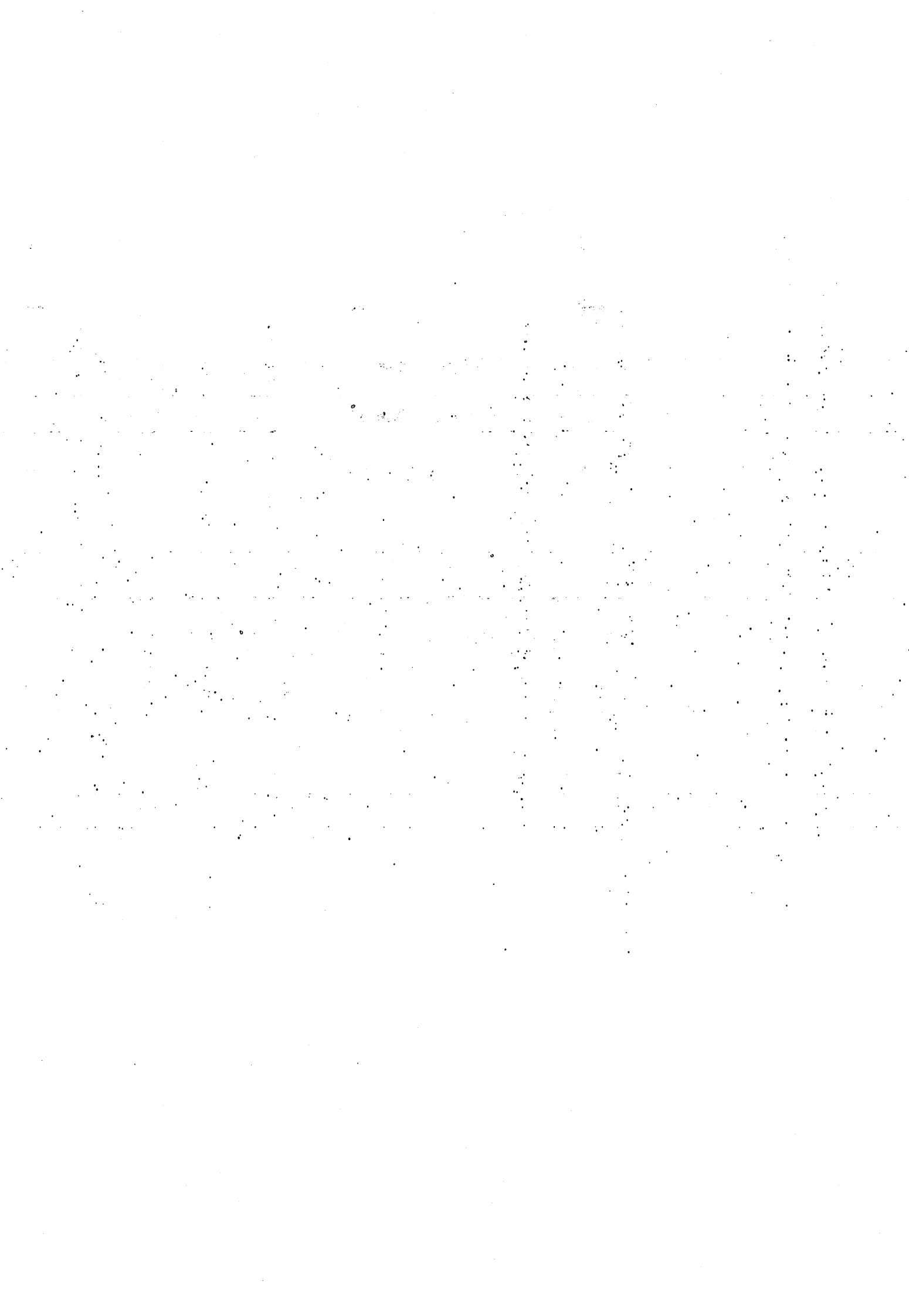
دانشگاه را واقعاً ما می‌توانیم تصحیح کنی اگر انگیزش آن را اصلاح نکرده باشیم؟ مثلاً انگیزش را مادی می‌گیریم رفاه، در دوره سازندگی مسأله اول توسعه رفاه باشد به عبارت دیگر رفاه محور شود، انقلاب به وسیله رفاه تعریف شود. خارجی‌ها هم رفاه می‌خواهند، رفاه مادی اگر اصل باشد باید سرمایه اصل شود؛ یعنی وسیله‌ای که رفاه را ایجاد کند. اگر ایشار اصل باشد و لذت از ایشار حتماً انسانیت، یعنی کمال ابتهاج مادی یا کمال به ابتهاج انسانیت، یعنی آدم لذت ببرد از لذت بردن غیر، آدم بخواهد لذت ببرد از لذت بردن غیر باید یک عالمی غیر از این عالم در پایان خط

بشناسد. اگر بخواهد محور قرار گیرد نه اینکه تنوع در گوشه کارش محور قرار گیرد آخر می‌گویید کشته شود برای دیگری به او ظلم نشود ته خطش می‌رسد به اینکه ابتهاجات او ابتهاجات اخروی باشد. برای و رضوان الله اکبر بجنگد. رضایت خود را در رضایت بالاتری ببیند. این می‌شود جای افزایش سرمایه، افزایش رفاه خود، سرما به خود می‌شود افزایش تکامل خود، رضوان الله، طبیعی است که ۲: نحوه ورود به دانشگاه برای پیش برد اسلام یا ورود به دانشگاه برای بهتر شدن زندگی خود. در حقیقت خود محوری ولو در شکلی اش که سازگار با - مثلاً - صیانت هم باشد، سازگار با شراقت باشد، سازگار با مدنیت هم باشد تجاوز نخواهد بکند، ولی رفاه خود را از این شراقت می‌خواهد. می‌خواهد آبرومندانه زندگی مرفه داشته باشد نه زندگی مرفهی که با تخلف قانون، دزدی و دست‌اندازی به غیر باشد. معنای آبرو را هم اصلاً مغایر نمی‌داند با توسعه رفاه، بلکه شاخصه آبرو را هم توسعه رفاهی که تجاوز اجتماعی یا حقوق مدنی همراه نباشد می‌داند. این خودش یک مسأله‌ای است. الان انقلاب در جهت‌گیری، یعنی استراتژی فرهنگ جامعه می‌شود، فرهنگ انقلاب اسلامی است یا فرهنگ سازندگی؟ این را از فرمایشات آقا می‌توانیم به دست بیاوریم که بگوییم کدام اصل است. و کلام طبع؟ نمی‌گوییم کدام اصل است کدام یکی نسبت؟ نیستش را نمی‌گوییم. اگر بخواهیم صحبت‌های آقا درباره غیر دانشگاه را هم از جو سیاسی موجود استفاده کنیم، یک راه را بیاوریم و یک راه را هم اصلاً و بگوییم که کار ما فعلاً در این بخش در این کارگاه روی دانشگاه است، اگر حرف دیگری هم جایی دیگر داشته باشیم رنگ ملایمش بیاید در این بحث نه اینکه او در این بحث بیاید. بگوییم اگر قسمت دوم باشد که نخواهیم آن کار را انجام دهیم، طبعاً باید یک تعریف حتماً از جایگاه دانشگاه باشد بعد از تعریف جایگاه دانشگاه بنا به فرمایشات حضرت امام (ره) و آقای خامنه‌ای. در همین می‌شد مثلاً ذکر کرد که امام و آقای خامنه‌ای روی عدم وابستگی دانشگاه خیلی اسرار دارند. محور بودن این که نیازمندی‌های انقلابی را بتوانید جواب بدهید.

س) کلام امام، یعنی وظیفه تاریخی دانشگاه دارند که اگر انجام ندهد، هیچ حجتی ندارد. آن وظیفه تاریخی هم این است که یک ملت را با استفاده از ابزار دانش در جهت تکامل الهی که انبیاء الهی و دین مقدس اسلام آورده حرکت بدهند و پیش ببریم.

ج) همین را محور قرار دادن، ما آگه بخواهیم جمیع شئون را با همین استراتژی کنترل بکنیم که بگوییم این استراتژی دانشگاه است که دانش را در جهت خدا پیش ببرد این را به عنوان راهبرد اصلی و محوری بگیرد؛ یعنی رسالت دانشگاه را در توسعه الهی جامعه، تکامل الهی جامعه اصل قرار دهد. اگر این را اصل دهیم باید بگوئی در دانشگاه مثلاً یک معادلات تولید می شود آیا واقعاً در دانشگاه معادلات و تغییرات اجتماعی را بگوئیم؟

س.۱) نکته‌ای دیگر که قابل توجه است اینکه بگوئیم عنوان‌ها را که آوردیم یک عنوان حاکم بر هر ۳ عنوان هم باید بیاوریم. مثلاً گفتیم پژوهش، آموزش، کارآمدی، این را عنوان حاکم، اطلاعات بگیریم مثلاً، همان عنوانهای جامع هر کدام آنها را باید نسبتش را معلوم کنید؛ یعنی الان ۶ دسته عنوانی آوردیم هر کدام یک عنوان حاکم دارد ما نسبتهای عنوانهای حاکم هم باید با هم ملاحظه کنیم که بینیم کدام یک منشأ کدام یک است که به ارتباط هر کدام چه طور است.



حجت الاسلام حسینی: بحثی را که امروز مطرح می‌کنیم درست کردن نظامی است برای طبقه بندی مطالبی که درباره‌ی انقلاب فرهنگی و اسلامی شدن دانشگاه‌ها طرح شده است. به نظر می‌رسد این جدول سوم پایگاه ارزشی که، تصیّف، تأسیس مصداق، فلسفه، روش است جدول کاملی است و روی آن دقت لازم شده است.

در نهایت اینکه، تطبیق دقیق آن به مسائل دانشگاه، تطبیق باشد که سعی شود از زبانی که آنها خوب متوجه می‌شوند، استفاده شود بهینه‌سازی حتماً نقد تألیفی مصداقی را تعریف کنید و از محورهایی که باید کار کنید پیدا کنید که چه کسانی این‌طوری کردند. پیدا کنید که چه کسانی این‌طوری کردند. مثلاً اگر نقد را این گونه تعریف کنیم؛ بگوئیم نقد یعنی ملاحظه‌ی ناهنجاری‌هایی که در وضعیت، شخص ملاحظه می‌کند. حال، چه در آثار این را ملاحظه کند، چه در علل و عوامل ملاحظه کند و چه در مبانی ملاحظه کند؛ عمق آن هر اندازه که باشد. ممکن است افرادی باشند که نتوانند در آن اعماق بروند. همه‌ی اینها به آثار برمی‌گردد استادان دارند انقلاب را مسخره می‌کنند؛ شاگردان هم زپ می‌شوند. مسخره کردن استادان یک تمود است؛ زپ هم یک نمود است «زپ» یعنی چی؟ یعنی لباسش، اصلاح سرش، آرایش را شبیه جوانان اروپایی، یک دسته‌ای عقیده‌ی خاصی دارند و محصول تمدن غرب هستند قرار می‌دهند این همان چیزی است که در مورد استاد هم می‌گویند که صحبت از دموکراسی می‌کند؛ صحبت از مسخره کردن انقلاب و اسلام می‌کند؛ که این آثار خیلی زیاد هستند از این که از آن موقع که بچه‌ها به موقع برای نماز نمی‌آیند تا اینکه نحوه رفتارشان با یکدیگر روی انضباط اخلاق اسلامی نیست؛ الی آخر. شئون خیلی زیادی دارد. به تعداد نمودار شما می‌توانید مواردی را پیدا کنید. آن وقت نوعاً کسانی که ریز موارد را می‌نویسند؛ خیلی مصداقی عمل می‌کنند و اصرار دارند که همین‌ها هست یک عده‌ای دیگر از اینجا یک پله بالاتر می‌روند و به صورت تحلیلی برخورد نمی‌کنند و این عده اول که نوعاً تحلیلی هم می‌کنند. نوعاً علل عواملش را چیزهای خرد ذکر می‌کنند؛ می‌گویند: «این مد شده است، ما هم باید یک مدی درست کنیم». وقتی می‌خواهد راه چاره را بیان کند؛ می‌گوید: «ما باید مدی درست کنیم». تغییر زیباشناسی مردم در بینایی، چشایی و امثال ذالک، اینها چیزهایی نیستند که پیش از ظهر تصمیم بگیریم بعد از ظهر

درست شود شخصیت‌های [؟] اجتماعی درست شود. بلی در جای خودش یکی از عواملی که (جایی خودش هم باید زن داشته باشد) این است که شخصیت‌های سیاسی چگونه برخورد کنند. ممکن است لزوماً خودشان هم نپوشند و دیگری بپوشد، او را تشویق کنند و به آنها جایزه دهند. وضعیت است که می‌آیند یک عمل و عوامل تحلیلی برای آن ذکر می‌کنند. این یک دسته از برخوردهای مطالعه‌ی بنابراین نقد «نقد تألیفی» باشد؛ جمع‌آوری نمودها در مصادیق باشد. نظم دادن به اطلاعات کلمه‌ی «تألیف». (نظم دادن به اطلاعات موجود) «کلمه‌ی» تزیین (تولید احتمالات جدید)؛ کلمه. تأسیس (ایجاد مبنای جدید) کلمه‌ی مصداق (نمونه، نمود، آثار)؛ کلمه‌ی فلسفه، استدلالی را که شخص برای اثبات یک نمونه می‌آورد) یعنی علت یا بی‌بیان. علت کلمه‌ی روش روشی که می‌تواند صحت استدلال را تمام کند. یعنی بیرون از قضیه است.

استاد پیروزمند: (از خود نقد نقدتر هم داریم)

نقد، شناسایی ناهنجاری در وضعیت موجود است؛ البته ناهنجاری هم لزوماً نباید باشد. هنجاری و ناهنجاری هر روی اینها، یعنی میزان بهنجار بودن، ناهنجار بودن؛ در حقیقت ارزیابی. نقد، برابر با ارزیابی وضعیت است، که در ارزیابی، هم بهنجاری‌ها دیده می‌شود و هم ناهنجاری‌ها دیده می‌شود. چون ممکن است نمونه‌هایی که انتخاب می‌کنید، یا استدلال‌هایی که می‌کنی آخرش این باشد که همین انتخابات موجود، با همه‌ی این اشکالاتی که به نظر می‌آید نتیجه بگیرید که سی درصد به نفع یا احیاناً در بعضی از اشکال بگو هفتاد درصد به نفع شده بود. این نقطه نظرهایی که نقد می‌کنید، مهم است. اینکه نقطه را کجا قرار می‌دهید و نقد می‌کنید مهم است.

می‌گویید برای چه هفتاد درصد؟ می‌گوئید: «روحانیت یک جایی باید بیدار شود یا نه؟» آنجا باید به اندازه‌ای رسیده باشد که ملت با پرخاش، یک انقلاب جدید مثل «انقلاب کبیر فرانسه» و این به دستوری برخورد کردن روحانیت، برخورد تند بکنند، بگویند «برای چه؟ چطور شده؟» برای اینکه مردم یک کمپلکس، یک عده، یا خشم اجتماعی بزرگ داشته‌اند، روحانیت این را بر علیه دستگاه حکومت می‌گویند منفجر کرده و سرپرستی آن را بدست گرفته است. این

سرپرستی اگر چیزی داشته باشد که آن ناهنجاری‌ها را علاج کند خوب حق دارد که سرپرستی را بعد از پیروزی هم بدست گیرد و اگر نداشته باشد به تعبیر دشمنان یک فرصت طلب شده است که آن خشم مردم از بین نرفته است، آن خشم مایه‌های اساسی اش وجود دارد. تراکم همان دو هزار و پانصد ساله را هم دارد. مردم با کلمه‌ی شاه مخالف نبودن؛ مردم با این مخالف بودند که از اول شاه‌ها و خوانین شاهنشاهی مطامع خودشان و یک دسته‌ی قلیلی را ارضاء می‌کردند و بقیه را گرسنگی می‌دادند. ابزارهای خاصی را «قومی، نوعی، و قبیله‌ای» برای این کار درست کرده بودند حالا آن ابزارها نیست بلکه ابزارهای قوی‌تر، دقیق‌تر حساستری، وجود دارد برای اینکه محرومیت را یعنی ثروت، قدرت، افلاع، یا کل قدرت، افلاع، ثروت را به یک قشر خاصی انتقال دهند. و ستم‌پذیری را ملت روی آن انقلاب کرده اند و [؟] این را شکسته‌اند. ملت پذیرش ستم دوم را (به هر عنوانی) نمی‌توانند تحمل کنند. شما دین را تعریف می‌کنید به اخلاق، (آن هم اخلاق فردی)، می‌گوئید: «مدیران زاهد باشید»، ولی ابزارهای اذاره‌ی زهد را فراهم نمی‌کنید. ابزار همان ابزارهایی هست که قبلاً مخصوصاً (شاهنشاهی بود) که ثروت را به هجر یزدانی انتقال می‌داد. الان هم همان-گونه است. شما تمرکز ثروت را درست می‌کنید. امروز سرمایه‌دارانی که ثروتشان مثلاً از صد میلیون بالا باشد، به قول عوام نانشان در روغن است، کافی است این ثروت را در یکی از بانکها یا بگذارند ده درصد آن را در سال بگیرند. یعنی سالی ده میلیون مفت و مجانی می‌خورند ماهی یک میلیون هم حق مصرف دارد. آن بی‌چاره ای هم که ماهی پنجاه هزار تومان در آمد دارد تا آخر عمر باید برای یک خانه مقروض باشد. شما این ستم‌پذیری را که به نقطه انفجار رسیده بود، منفجر کردید. اما ابزاری برای ندارید. توزیع عدالت سیاسی، فرهنگی، اقتصادی خوب روحانیت اگر بگوید «دین» از دو چیز استعفا می‌دهد. به چه دلیل حاکم باشد؟ دو چیست؟ چیز از توصیف استعفا می‌دهد. در معارف می‌گویم توصیف امور مادیات عالم بر عهده‌ی اندیشمندان است. این مربوط به سعادت نیست. سعادت را که شما تعریف می‌کنید (سعادت اخروی) جایش در محراب و مسجد و مدرسه حسینیه است. چه کار دارید که بالا سر اداره هم بیاید. سعادت را که اسم او را می‌گذارند، «توسعه» این را که شما نیاوردید. سعادت را که اسم آن را بگذارند، «گسترش

عدالت» شما ابزار آن را ندارید. سعادتی که می‌گوئید مربوط به معنویات، روحیات، اذکار، مال تهذیب است که جای آن در مسجد می‌باشد و کسی هم به شما کاری ندارد، بروید در مسجد. می‌گویند این یک فرصت طلبی است که سعادت را برای «دانشجو» آخرتی توصیف می‌کنید ولی با تحکم می‌گوئید: ما نهاد نمایندگی‌ولی فقیه در دانشگاه قرار می‌دهیم تا حق داشته باشد برای مدیریت آنجا نظر بدهد. این [عمل] توجیه نشده است. همین گونه در اداره‌ها سایر بخشها. بیایید در توصیف و در تکلیف، ابزارهای اداره، بحاریک در این دو دست. دین را تعریف می‌کنید به دستورهای که کلی اخلاقی در تهذیب فرعی برای مدیران. این که جامعه را اصلاح نمی‌کند. مدیر تصمیم‌گیری می‌کند غیر از این است که خودش مصرف کند، غیر از این است که دوستانش مصرف کنند. تصمیم‌گیری ابزار و مجرا دارد. یا باید معادلات عملی باشد و معادلات علمی هم باید ارزیابی وضعیت کند و تبدیل به دستور شود، یعنی توصیفها تبدیل شود به تکلیف، تکلیفها هم مجاری جریان عدل شود، یعنی به صورت اجتماعی بتواند به دست بگیرد. پیدایش آن تکامل فردی را حالا ما به ارزیابی وضعیت و نمره دادن نقد داریم. به نمره می‌دهیم به انتخابات که ۷۰٪ خوب است محترماً بدون اختشاش بدون هياهو، و هیچ‌گونه آثاری که دشمن یک ذره بتواند روی آن دست بگذارد. کل ایران، جمعی را که مثلاً جوانانی که با تبع تیغ موکت بری به بعضی‌ها حمله کردند یا بالعکس حزب اللهی‌ها حمله کردند اصلاً چیزی نشد که خارجی‌ها یکی از آنها ذکر کنند. تعداد صندوقها زیاد بود، (هزاران صندوق داشتید) حالا صد به یک هم کمتر سرش یک مشکلات جزئی پیش آمده است. این را هیچ کس نمره اجتماعی نمی‌دهد ملت با نظم و حرفشان را به شما زده‌اند. خیلی تقدیر و تشکر دارد. البته یادمان نرود، اگر آزادی مطبوعات و احزاب درست شد، ممکن است دفعه بعد این گونه عمل نکنند. فعلاً ملت با کمال ادب و تراکت اعتراض کردند. اعتراض هم در وجوه مختلف بوده که همه‌ی آن ثمره‌ی تکنولوژی است: گستاخی انقلابی با تأخیر اصالت سرمایه نمی‌سازد در تمام سطوح به رشوه است که تبدیل شده و رشوه را قانونی کرده است. یعنی چه چیزی را قانونی کرده است؟ یعنی الان که من در خدمت شما هستم بر حسب یک گزارشی را که نمی‌دانم صحت آن تا چه اندازه است ولیکن شخصی موثقی گفت. به کل وکلا، بین و پنج



وقتی می گوئید؛ نقد تألیفی یا نقد تصنیفی یا نقد تأسیسی این نقد می آید روی مصداقها یا روی استدلالها یا روی روشها.

س) حاج آقا نقد ظاهراً معنای مترادف ارزیابی را نمی دهند نقد بیشتر نه معنای منفی مثلاً وضعیت را می دهد ولو در مصداقها باشد؛ ارزیابی معنایی اینکه الان مثلاً برویم بهینه کنیم. هماهنگی و ناهماهنگی را

ج) این یک صحبت است که آیا نقد را تخصیص بدهیم، فقط به دسته‌ی منفی عوام، این یک فرض است. یک فرض هم این است که وقتی وضعیت را ما نقد می کنیم یعنی نارسایی را می بینیم؛ وقتی نارسایی را می بینید؛ رسایی را هم می بینید. کمبودی را که می بینید این گونه نیست که مطلق باشد. می گوئید: «مثلاً این باید هفتاد باشد چهل است».

را نقد می کنید. در عین حال که کل را نقد می کنید معنای نقص کل نمی دهد یکی چیزهایی هم ممکن است در آن خوب باشد. در همین جا که من گفتم هفتاد درصد خوب می رسد جای بد گذاشتم. سی درصد هم باید روی آن بحث شود که اگر این حسنها را داشته، چه (نقص و عیب) و چه نارسایی را داشته است. در عین حال از نظر لغت هم برای اینکه اطمینان شما [کامل] شود، یک رجوعی هم به لغت نامه بکنید. هیچ لزومی ندارد که ما این را به صورت اصطلاحی مخصوصاً به جامعه بدهیم. نقد از نظر لغت به معنای دارایی هم گرفته شده است. (نقدها را بود آیا که عیاری گیرند یعنی سر، مایه‌ها و نقدهایی که دارند آیا عیار بگیرند، تا همه مرغ بچه‌گان جانب‌کاری گیرند) تا هم آنهایی که مدعی روحانیت هستند، دست بر دارند و دنبال کسب کار دیگر بروند. حالا این شعر را من نمی خواهم تصریح کنم، اما روزی که به نمایشگاه آمده بودید، این مؤسسه و آن مؤسسه را که نگاه کردیم، دیدیم اینها نسبت به انقلاب کاری نکرده‌اند. در کتابخانه که همه را داریم، این که پژوهش‌گاه نمی خواهد.

اسم این انتشاراتی است و پژوهش نیست. همه‌ی اینها که شما به میدان آورده‌اید، تقریباً مال اکابر گذشته است. یعنی در اصول یا در فلسفه یا فقه رجوع می کنید. البته یک کارهایی ضعیف که انصافاً حیف است آنها را به مکتب نسبت داده، شود انجام می شود. یعنی چه؟ یعنی اینکه تمثیلی بیابند، به عبارت دیگر با قیاس و استحسان بیابند و

تا بیست میلیون به عنوان تبریک پیروزی در انتخابات تقدیم کرده اند، تا در منطقه خودشان برای مشکلات جزئی خرج کنند (مثلاً [رسیدگی] به فقرایی که می‌شناسند. و فرموده اند که پس از تشکیل کابینه برای فاصله به هر وکیلی سرانه یک میلیارد [تومان] برای کارهای عقب مانده مناطق می‌دهم. بیمارستان می‌خواهید (بسازید) سریعاً بروید بیمارستان بسازید دیگر منتظر چیزی نباشید؛ بل می‌خواهید بسازید بروید بسازید. ۴ نفر هستند؟ می‌خواهند کارخانه بزنند؛ و زودتر کارشان را راه بیندازید. و من سؤال می‌کنم، مقننه‌ای که جرأت می‌شود چنین چیزی به آن پیشنهاد شود. [چه زمانی در جامعه چنین اتفاقی می‌افتد؟] زمانی که رشوه در جامعه پذیرش قانونی پیدا کرده باشد. پذیرش پیدا نکرده باشد بلافاصله می‌گویند شما از کجا آوردید. بودجه شما را ما شما را باید تصویب کنیم. پول مال ابوی شما اگر نیست مرحوم حاج آقا روح الله خاتمی دو بیست و شصت میلیارد تومان ندارد که به ما بدهند. این پول از کجا به ما داده می‌شود. این که وکلا خوشحال شوند و بگویند این قدر ما زمان آقای هاشمی می‌دویدیم، برای مثلاً حنیاب شهرستان خود فلانی گیر بود، این پا آن پا کنند که چه موقع این یک میلیارد به دست می‌آید که ما به آنجا برویم و برای مردم هزینه کنیم. بله، خوب نیست. این گستاخی انقلابی و تحقیر اصالت سرمایه، به عبارت دیگر بگویند: «شما ماهی ۵۰ هزار تومان داشته باشید و فرماندار ماهی میلیون تومان داشته باشد؛ بیست برابر شما یا احياناً سرمایه دار ماهی ده میلیون داشته باشد دو بیست برابر شما حتماً پذیرش این مطلب وجود ندارد. جامعه از این مطلب خشمگین است. کم اینکه در مسأله جوانان، شما الان زمینه تحصیل بچه‌ها را خیلی بیشتر از گذشته فراهم کرده‌اید. حالا یک نظام فکری برای ذهن این بچه درست می‌شود. در نظام فکری او حجاب شما به صورت تحلیلی تصویب نشده بلکه فرهنگ غرب تصویب شده است. این [شخص] چرا دنبال رپ نرود؟ چرا اختیارات مدنی خودش را گسترده فرض نکند؟ (حالا اینها باید نقض شود؛ حرفی دیگری است) به هر حال، یک حادثه از نقطه نظرهای مختلفی می‌تواند ارزیابی شود و در هر دستگاہی هم که ارزیابی شود؛ یک نمره ای را می‌گیرد ما باید بعداً طبقه‌بندی هم بکنیم که طبقه‌بندی هم می‌شود که

بخواهند یک چیزی را بگویند. بد هست که این به حوزه نسبت داده شود، آنها را ما نمی‌توانیم به حوزه نسبت دهیم. حوزه قوی تر است از اینکه حرفهای سبک در اجتهاد بزند اجتهادهای فقه پویایی که گاهی مجتهدین و پائین تر از مجتهدین انجام می‌دهند، برای حوزه زشت است، اصلاً رسم نیست که با دین به این شکل برخورد شود. رسم حوزه این است که حتماً به حجیت برساند، یعنی یک زواییتی که می‌خواند، حتماً اگر عام است یا خاص به معارض آن را نسبت به آن موضوع بررسی عمیق می‌کند. اینکه من ۱۲ روایت پیدا کردم، پس کار، اصل در اقتصاد است یعنی چه؟ یعنی عوامل همین کار و ابزار است؟ به چه دلیل؟ به دلیل تقسیم بندی‌هایی که در دستگاه سرمایه‌داری شده، در این دستگاه‌ها چگونه برخورد کرده‌اند؟ و شما اگر به کتاب قدما و رجوع کنید، محال است فتوای این گونه ببینید. مکاسب رسائل شیخ است، دوره‌ی فقه از اول تا آخر این‌گونه برخورد نکرده است. اینکه امام تأکید به فقه جواهری می‌کنند، یعنی به آن روشی که بود تا مطلب را به دین محکم اینکه یک عده ای از این طرف معنا کنند و یک عده ای از آن طرف درست نیست. به هر حال آن‌جا این شعر جافظ به ذهن ما رسید: نقد‌ها را بؤد آیا که عیاری گیرند تا همه مرغ بچه‌گان جانب کاری گیرند. این جور که [شعر] رسم نیست. واقعاً یا می‌توانند فکر کنند یا نمی‌توانند. اگر نمی‌توانند اسم آن را انتشاراتی بگذارند هیچ عیبی ندارد، انصافاً انتشاراتی مثل انتشارات امیرکبیر، گاهی هیئت علمی آن، کمتر از اینها در تألیف دقت نمی‌کند. تألیف یعنی چاپی را خط بکن و بالعکس و یک نظم جدید در آن بیاور. یکی روی آن، اطلاع جدید بنویس، «تألیف» «تصنیف یک مطلب بالا است». به هر حال اگر نقد را به معنای اینکه کل را ارزیابی می‌کنیم، دارایی و ندارایی‌ها یعنی نارسایی‌ها را مشخص می‌کنیم. نقض، آن است که می‌آید و بحث می‌کند که علت پیدایش نارسایی چه بوده است. عوامل و علل، یعنی تحلیل می‌کند، تحلیل نارسایی می‌کند. حالا تحلیل، اگر خود نقد را باز اضافه کنید به نقد موضوعی که مورد نقد قرار می‌گیرد، روش و فلسفه هم باشد، همیشه نقد به آثار است، ولو اثر در رتبه‌ی استدلال باشد یا اثر در رتبه‌ی روش باشد. نقض آن جایی است که می‌آید و برخورد و تحلیل می‌کند و در همان سطح آسیب‌شناسی می‌کند. پس بنابراین گاهی نقد در روش یا نقد در استدلال به تحلیل

روش یا تحلیل استدلال اشتباه می‌شود به آنها ممکن است که دیر مشابه شود، (دقت کنید) روی مصداق ولی تحلیل را بیاروید و بگوئید تحلیل تألیفی مصداقی. بسیار به نقد تأسیسی فلسفی شبیه می‌شود، کاملاً تشابه آن باید بر طرف شود، که بینیم موضوع تحلیل، با موضوع نقد، شباهت پیدا نکند. نقد همیشه وضعیت را ارزیابی می‌کرد، ولی تحلیل علت پیدایش وضعیت طرح بهینه، معالجه، رفع نارسایی، را مطرح می‌کند، یعنی درحقیقت، طرح، طرح بهینه است. درست شدن یک جدول بیست و هفت تایی، روی ضرب کردن اینها در هم و آوردن آن روی مثالهای دانشگاهی، در دسته بندی، خیلی به شما کمک می‌کند، یعنی روشن می‌شود.

اولاً اینکه لزومی ندارد حتماً همان دسته ای از فرمایشات مقام معظم رهبری که ناظر به محورهای اصلی است را دسته بندی کنید، همه را دسته بندی کنید. برای اینکه شما جا قرار داده اید برای مصادیق برید که در نظر ایشان وضعیت مطلوب نیست، بعد کلیه پاسخ‌هایی که داده می‌شود روی طرحهایی که هست، بینیم آیا تحلیلها و پاسخهایی که برای بهینه داده شده چیزی هست که حرف آقا را جواب دهد؟ البته نقدهای روشی و نقد های فلسفی، یعنی اینکه وضعیت خوب نیست، این را از طرف مقام معظم رهبری قرار بدهید. اینکه چگونه در تحلیل این و چگونه طرح بهینه دادند، این را برای دیگران بگذارید.

س) یعنی این گونه که می‌فرمائید، در مرحله ی نقد و ارزیابی وضعیت شود؟

ج) بله، یعنی ارزیابی وضعیت بشود.

س) در مرحله نقد، ارزیابی کردیم، آیا نسبت به وضعیت می‌شود، در مرحله طرح، بحث اثباتی می‌شود.

ج) طرح اثباتی، راه‌حلی که دولت تا حالا جمع بندی کرده و به اصطلاح گفته که اجرا کنید. طرح مختار ما هم

در طرح می‌آید و آن وقت مقایسه می‌کنیم. مثلاً آیا دولت واقعاً توانسته مسأله تهاجم فرهنگی را جواب دهند و آن

توانسته مقابله کند یا خیر؟

س) این تألیف، تصنیف [؟] که فرمودید، ربط آن به مسأله‌ی دانشگاه روشن است، اما تألیف و تأسیسی که

فرمودید، اول خود تألیف چیست؟

ج) هر گونه اطلاعی که موجود باشد، یعنی چیز جدیدی را نیاورد، ولی نظام جدید برای آن بیاروید (تألیف بدون

غرض انجام نمی‌گیرد) یک تنظیم جدیدی را می‌آورد که منی گوید صحیح است بگوئیم در یک معانی بیان انتشاراتی

جدید قرار می‌گیرد. یک فهرست نوعی می‌خورد «معانی بیان». گاهی برای خواننده است و گاهی برای انتشار است، کلاً

به آن تألیف می‌گوئیم. هر گونه اطلاع جدیدی که مستلزم تغییر قواعد نباشد، لکن قاعده را در مورد جدید به کار

بگیرند. به اصطلاح کثرت مصداقی نه توسعه مصداقی. مصداق‌هایی دیگر و نوع دیگر که بهتر است گسترش بگوئید.

گسترش مصداقی، یکی یا دو یا سه یک نوع دیگر، به انواع سابق این اضافه می‌شود تصنیف می‌گوئیم.

س) الان ما در نقد این گفته ایم شناسایی هنجاری و ناهنجاری و شناسایی وضع موجود در تألیف جمع‌آوری

اطلاعات می‌گوئیم.

ج) خیلی خوب است، حالا دقت کنید. هرگاه نقد ما از طریق جمع‌آوری اطلاعات موجود باشد، نقد می‌خواهم

بکنیم ولی جدول جدیدی را نمی‌آوریم.

س) این که همیشه شرط لازم نقد است.

ج) نه ببینید که من مسأله را تا آخر کار توضیح دهم، یک وقت جدول، دیگری می‌آورید که آن جدول جدید است،

اطلاعات موجود را به دلیل اینکه قدرت تحلیل جدید دارید، ملاحظه می‌کنید. یعنی وضعیت موجود را زیر

میکروسکوپ دیگری می‌برید، آن اطلاعات موجود با اطلاعات قبلی قطعاً فرق دارد. اطلاع از وضعیت موجود یا

اطلاعات موجود، که این دو تا است. جدول جدید تصنیف می‌آورید. و تصنیف است، یعنی اطلاعات از وضع موجود

است نه اطلاعات موجود.

س) یعنی اطلاعات موجود قالب موجود هم دارد؟

ج) بله، قالب موجود و فلسفه‌ی موجود و مبنا روش موجود دارد. اطلاعات موجود، نیازی به اینکه اطلاع از وضعیت موجود، مجدداً گرفته بشود، نیست. ولی اطلاع اگر از وضعیت موجود، با همان ابزار قبلی ولی در یک گستردگی بیشتری می‌شد و جدول جدیدی داشتید به آن تصنیف می‌گوئید. اگر نه، جدول ما با مبنای جدیدی اصلاً همت، اصلاً از آن زاویه تا جالا به وضعیت موجود کسی نگاه نکرده است. فرق بین اطلاعات موجود با وضعیت موجود را حتماً جدا کنید، نقد درست است که می‌خواهد وضعیت را ببیند، ولی وضعیت را از دیدگاه اطلاعات موجود با وضعیت را نه از دیدگاه اطلاع موجود بر اساس یک اطلاعات جدیدی که ما به کار گیری...

س) دسته‌بندی جدیدی برای اطلاعات موجود. وسیله به کارگیری ابزار در یک انواع جدیدی است. اگر اصلاً صحبت از به کار گیری ابزار گذشته در مصادیق و نمونه های جدید و گسترش نیست، خود ابزار را عوض کرده، آن دیگر تأسیس است.

س) حال یک دوره این را در دانشگاه پیاوریم، در تحلیل دانشگاه که تألیف، تأسیس، تصنیف، چگونه می‌شود

ج) عده‌ی زیادی در وضعیت دانشجویان بحث می‌کنند بز حسب اینکه هنجار و ناهنجار آن چیست؟ مفروض می‌گیرند که اگر یک دانشجویی نماز را اول وقت می‌خواند و روضه‌اش را روزه، دعای شب جمعه در کمیل حاضر می‌شود، چشم چرانی نمی‌کند، اخلاق ارتباطی‌اش با زن، با خدا، مردم، خدوم است. به عبارت دیگر، نمونه‌ی روشن و آن دکتر حیدرعلی نجابت، دکتر محمد علی سلطانی، اینها خوب می‌دانند. این را مطلوب می‌دانند با نمونه‌ی رفتاری دانشجویان و اساتید را می‌سنجند و بعد می‌گویند که بد است. بعد وقتی علت را بخواهند بشناسند، علت همین نبودن رفتار متناسب را دنبال بعضی اختلافی که بین دو رفتار است، می‌بینید. یک نفر از اینجا کمی بالاتر می‌آید، می‌گوید نه، متدین و انقلابی باشند و در جبهه هم بروند و روزه روی آمریکا هم بایستند. یعنی من باب مثال دکتر لنکرانی‌ها را قرار

می‌دهد. یک کسی می‌گوید نه، این حرفها نیست، این معادله ای را که می‌خوانند چه ربطی به دین دارد و چه ربطی به پرورششان دارد؟ ربط علم و دین را هرگز برای شناسایی ناهنجاری موضوع قرار نمی‌دهند.

س) به ذهن می‌رسد، تألیفی، تأسیسی، تصنیفی، در باب بحث نظری امور فکری باشد که می‌خواهیم به امور دانشگاهی تطبیق بدهیم؛ شاید برداشت مناین باشد که بتوانیم دهم بهینه است بگوئیم امور سطحی، امور راهبردی، امور ریشه‌ای. و اساسی و مبنایی، معادل آن را بگوئیم، چون این خیلی مفاهمه نمی‌شود که امور تألیفی در دانشگاه یعنی چه؟

ج) بله، شما می‌توانید در معادل سازی، بعد از اینکه خود مطلب روشن شد، آن وقت بیائید و بگوئید در ارباب امور اجرایی صحبت می‌کنیم، چون بخش اجرایی است. فعالیت‌های خرد، کلان و توسعه یا اصول استراتژیک یا اصول مبنایی یا سیاستگذاری‌ها و برنامه‌های اجرایی، بگوئیم. اول عمق خود مطلب روشن شود. یعنی اگر ما بخواهیم تحقیق میدانی کنیم، یعنی کار را از حالت اجرایی به حالت نظری محض در آوریم و بخواهیم معادله ای را به دست آوریم، بعد بگوئیم نمره این نظرات چند است؟ رسم هیچ کسی نیست که در بررسی‌هایی که کرده، بگوید من می‌خواهم روی نقص دانشگاه تحقیق میدانی کنم تا ما نمره دهیم و بگوئیم این تحقیقی میدانی، درجه یک یا درجه دو یا سه است، چه درجه‌ای است؟ همه، همین گونه یک برخوردارهایی تخمینی می‌زنند ولی خیلی عوامل دارد. از جمله، ... از جمله هیچ چیز روی قاعده بحث نمی‌ماند. به عبارت دیگر، تنوع موضوعات یا تنوع اوصاف، یا محوریایی که متغیرهای آنها باشند و بخواهند معین کنند، این را روی هیچ تئوری تمام نمی‌کنند که این خیلی بد است. یعنی دانشگاه با این مطلب این-گونه برخورد کند، غیر از این است که من و هیئتی‌ها بیاییم و این گونه برخورد کنند، هیئتی‌ها که عیبی ندارد، آنها تحقیق میدانی بلد نیستند. هیئتی‌ها که تئوری بلد نیستند. اینها خود اینها، بدون استثنا؛ در فوق لیسانس به دکتری تحقیق بلد هستند، هم کتابخانه ای و هم میدانی بلد هستند و اینهایی که بلد هستن این گونه برخورد می‌کنند معنایش این است که مطلب را اصلاً به حساب نمی‌آورند. یعنی عبارت دیگری به یک معنا می‌خواهند خوش آمد گویی بکنند نه کار علمی. خوش آمد گویی، یعنی اینکه فعلاً بنا است که با شما کار کنیم، شما هم توجه نمی‌توانید بکنید که من چه

کار دارم می‌کنم، من هم حرفی که تو می‌زنی با یک زبان دیگر تکرار می‌کنم. این که بهاء علمی به مطلب بدهند ابدأ این‌طور نیست.

یعنی چه معنا و مفهومی دارد، دانشگاه که تحقیقی میدانی را بلد است، درباره‌ی انقلاب فرهنگی و تهاجم فرهنگی با این که دانشگاه روانشناسی و جامعه‌شناسی و مدیریت زیاد دارند، مدیریت زیاد دارند چه معنا دارد که اینها یک بار هم تحقیق میدانی نکرده‌اند. حالا سمینار بگیرند و بنده و امثال بنده را بالا ببرند دگتری هم بیاورند، بعد ما هم یک چیز بگوئیم و او هم یک چیز بگوید، بعد همدیگر را سلام کنیم و پائین بیائیم. شما این نکته‌ای که عرض می‌کنم، حتماً به رخ آنها بکشید و بگوئید دانشگاه تحقیقی میدانی و تحقیق کتابخانه‌ای را برای کارهای جدی خودش واقعاً ندارد؟ یک جای دیگری دارند، یا اینکه برای این موضوع؛ خروج موضوعی قائل هستند. یک کار ساده و کار سیاسی باید بکنیم تا اینکه ما فعلاً پشت این میز باشیم و آن آقا هم کنار دست ما است. سیر را به طرفی ببرید که شما دارید به طرفی که مطالب را قاعده‌مند کنید می‌بینید. ریشه‌ی کار را در آورید، در مقابل آن تئوری دارید و هماهنگ می‌کنید، متغیرهای اصلی را اصلاً برای اندازه‌گیری کنید معرفی می‌کنید می‌بینید. یعنی به صورت علمی با مطلب برخورد می‌کنید.

[...] پس اگر برای کارهایی اجرایی بود، با عبارت های اجرایی به کار می‌گیرید، هر چند شما به صورت نظری دارید به آن نگاه می‌کنید. شما به صورت یک تحقیق میدانی نگاه می‌کنید، یعنی برای شما سیاستهای اجرایی و برنامه‌های استراتژیک اجرایی یک معنای دیگری دارد که در کارایی آن می‌خواهید صحبت کنید، بگوئید چه تغییراتی آورده است؟ از نظر شما این است که آیا اینها برخورد تألیفی کرده‌اند؟ می‌خواهید [؟] روشن کنید، می‌خواهید نشان دهید که آنها کار علمی نکرده‌اند مشت آنها را باز کنید. البته اینکه آدم نسبت فوراً دروغ بدهد، بعد یک خورده تأمل می‌کند، ممکن است یک عده از مدعیانشان هم قصدشان دروغ نباشد، یا ملتفت به لوازم نباشند یا ببینند که روحانیت هم می‌گوید: کار علمی غیر از کار دینی است و این را به عنوان کارهای دینی به حساب آورند. بلی بزرگان و اکابر روحانیت می‌گویند



که علوم تجربی کار دیگری ندارد. این هم یک امر اخلاقی و دینی است که می‌گویند، ما این را به چه دلیل داخل کارهای تجربی ببریم.

س) مصداق فلسفه و روش را هم نسبت به مسأله‌ی ...

ج) مصداق و فلسفه، آثار شید، روش آن چیزی است که صحت استدلال و عدم صحت را بررسی می‌کند و مورد نقد یا نقض قرار می‌دهد.

س) تعریف نظری روش است، منتهی تطبیق آن به موضوع بحث ما...

ج) یعنی راحلهایی که داده شده است، اول خود نقدی که شده است، آیا نقد تا روش دانشگاه رفته یا خیر؟ یعنی ناهنجار را ما شناخته‌ایم؟ ناهنجاری را در دانشگاه، روی نمودها و آثار آورده‌ایم یا ناهنجاری را روی علمیت و دلائل و علل پیدایش آورده‌ایم؟ شما می‌آئید و می‌گوئید این مصداق، مثلاً گاهی نسبت به اثر و نمونه گفته می‌شود و گاهی مصداق را می‌برید و در یک قاعده‌ی منطقی ذکر می‌کنید و می‌گوئید گفتن این این که نقیض سالبه‌ی کلیه، موجه‌ی جزئی است، مصداق قاعده‌ی «نقیضین لا یجتمعان و لا یزتفعان» است. آن هم مصداقی برای امتناع اجتماع نقیضین است. یک وقت می‌آید و در قضیه‌ی خارجی به کار می‌گیرید. این جا در نمود است ولی آنجا در استدلال است. یک وقت اصلاً شما بحث امتناع اجتماع نقیضین را زیر سؤال می‌برید. اینجا در روش است، مثلاً می‌گوئید نقیضین مفهوم مجرد در خارج ندارد و نسبت بین مفاهیم است. مجردسازی کار عقل است، بعد می‌گوئید. مفاهیم کاربردی در سه مرحله باید ملاحظه شود، مرحله ابتدایی اش مرحله‌ای است. که با امتناع و اجتماع نقیضین سروکار دارد، ولی در پایان این گونه نیست. شی با همه خصوصیات در خارج است، هیچ خصوصیتی از آن مطلق نیست. نسبت بین خصوصیات را باید ملاحظه کنید. بنابراین ما موجه کلیه درباره‌ی هیچ خصوصیتی نداریم، سالبه‌ی کلیه هم درباره‌ی هیچ خصوصیتی نداریم، موضوع که برای خارج ذکر می‌کنید بلافاصله می‌گوئیم موضوع خارجی، موضوع مرکب است. موضوع مرکب

اصلاً اعتبار اینکه سلب کلی یا ایجاب کلی را بیاورید، در هیچ بحث آن نیست. موضوع مرکب در حال حرکت هم

هست. آن وقت اگر شما گفتید که نقد تا روش آمده نیامده، تحلیلی که دیگران کردند تا روش آمده یا نیامده است؟

(س) روشی که اینجا می‌گوئیم، معنای آن مصداق، فلسفه، روش، روش معنای روش دانشگاه نمی‌شود، به این

معنایی که کرده‌ایم داریم: می‌گوئیم تحلیلی که مثلاً نسبت به وضعیت دانشگاه می‌کند می‌آید تأکید به آثار می‌کند.

(ج) سه بار مسأله روش را شما در این بحث به ۳ گونه آورده‌اید، یک بار در «نقد، نقیض، طرح» یعنی ضرب که

می‌کنید، یک بار روش را در نقد می‌آورید و در کل نه بار می‌آورید. یادمان نرود، معنایی که برای «تألیف، تصنیف،

تأسیس» کردید، معنای استدلالی را نسبت به موضوع می‌دهد، فلسفه‌ای که در اینجا هستند. چیست؟

در تصنیف به اصطلاح استدلال جدید است، در تأسیس، مبنای جدید است، باید بتوانید به فلسفه اضافه کنید.

همچنین باید بتوانید به تأسیس اضافه کنید. اگر بخواهید به آن اضافه کنید، حتماً باید تا روش دانشگاه و تا روش علوم

بیاید.

(س) یعنی این‌ها مشخصات در تحلیل مصداق دانشگاه، تحلیل و فلسفه، و روش را چه می‌گیرد؟

(ج) در مصداق و فلسفه و روش، سه تا ندارید، از هر کدام از اینها نه تا دارید.

(س) خوب حالا ما تک می‌خواهیم معنا کنیم، حالا شما کلی بفرمائید.

(ج) شما تک تک، اول به معنای کلید واژه تعریف می‌کنید، اما با اضافه شدن وضع آن عوض می‌شود.

(س) خوب حالا ما تکی را بفهمیم.

(ج) تکی آن در مصداق یعنی نمونه، پس نمونه‌های مختلفی در دانشگاه داریم که بعضی از نمونه‌ها، نمونه‌های

روشی هستند. مثلاً می‌گوییم روشهای خود منطق علمی دانشگاه نیستند، مصداق هست. به نظر من، یک بار باید اینها را

ضرب کنید، نمونه‌هایی را که می‌گوئیم به نظر من از آخر ۲۷ نمونه‌ایی که ذکر می‌کنیم، در همه اینها ۹ مصداق

می‌خواهید تحویل دهید، در مصداق یک جواب ندارد نه تا جواب دارد. نه تا جوابی که دارد از اینکه موی سر بیرون

باشد و رفتار مقنن نباشد باید بگیرد، تا اینکه علت یابی این مطلب بشود اینکه بگوئیم کنترل‌های مدیریتی خوب نیست، تا بگوئیم محتوای خوب نیست.

وقتی می‌گوییم محتوی خوب نیست، از اینکه بگوئیم روانشناسی می‌گوید رابطه‌ی زن و مرد واجب یا جایز است. و آزاد باشد، این را باید بگیریم تا اینکه بگوئیم مبنای روانشناسی غلط است. متدولوژی غلط است. یعنی اگر نقد تأسیسی مصادیق گفتید، دیگر نمی‌توانید عدم عفت علم انضباط اجرایی عینی را ذکر کنید باید عدم عفت روحی را و عفت ذهنی را هم حساب کنید. بی‌عفتی ذهنی می‌دانید یعنی چه؟ آنجایی که شخص در برابر خداوند متعال، یک مطلبی دیگری را برای [؟] قرار دادن اساس قرار می‌دهد بلکه این عفت ذهنی است. یعنی شریف قائل می‌شود و می‌گوید خدا را قبول دارم درست ولكن عالم محسوس، این گونه نیست.

س) بی‌عفتی ذهنی اگر در رتبه مصادیق باشد، درست است اما در رتبه‌ی روش است، که اصلاً خدا را قبول ندارد. ج) نه اینکه خداوند را اصلاً قبول ندارد، یک کببنی را کنار دست خدا قرار می‌دهد و می‌گوید ما...

س) اصلاً تأویلات نظری در رتبه‌ی فلسفه و نقد اساتید می‌آید.

ج) اینکه دارید روش است. اصلاً روش حسّی قرار داده می‌شود. روش حسّی، یعنی عالم ماده اصل در اندازه‌گیری است یعنی چه؟ اگر روش حسّی شد که برخواسته از فلسفه‌ی اصالت حسن است، دیگر انکار می‌کند و غیر از استدلال‌ها است. اینکه می‌گوئید اینجا مثلاً در رتبه‌ی روش که می‌رسد، اگر نقد تأسیس روش باشد، می‌گوید یک روش حسّی داریم که جایی برای وحی ندارد.

س) توصیف از چه جهت می‌کند؟

ج) یعنی جهت آن، اثبات بی‌عفتی روحی، برای وضعیت موجود دانشگاه می‌کند و می‌گوید عنایت نفس در برابر خداوند متعال است.

س) مصداق روشی چگونه است؟ مصداقی که روشها چگونه به عنوان مصداق مطرح می‌شوند؟

ج) الان با این حرفی که عرض می‌کنم روش مصداق می‌شود نقد به تأسیس اضافه شود، نقد تأسیسی روش می‌شود. یعنی یک روش دیگری لازم داریم که او الهی و جایی برای وحی قائل باشد.

به ذهن من می‌آید که اگر ۳ ماه بگذرد روی این بحث عمیق شوند. ماه اول نه تا را ببرید تا خوب جا بیافتند و ماه بعد ۹ تای دومی را ببرید. ماه اول که نقد می‌شود و فهمیده می‌شود که ناهنجاری‌ها چه چیزهایی است، این اول کار است، تحلیلها چگونه است بعد از آن می‌آید. باز می‌توانید نه تا را سطری هم ببرید. سطری یک صحبت است که یک بلوک می‌توانید بگیرید و یک سطر می‌توانید بگیرید. ببینید کدام بهتر است.

س) یک سطح را برای کارگاه قرار بدهیم، یعنی آن نظراتی که می‌آیند، حدود هشت الی ده نفر هستند که ... ج) بیست و هفت تا را الان بنویسید، یکی دو روز هم وقت برای تطبیق وقت بگذارید تا تمام شود. بعد از آن برای ارائه و گزینش بیابند و بگزینند ما ستونی کار می‌کنیم و بحث را سه تا سه تا می‌بریم. سطری می‌توانیم کار کنیم، بلوک بلوک یا نقطه‌ای می‌توانیم کار کنیم. ببینیم فرمایشات مقام رهبری و آن چه که در اختیار ما است، چگونه بهتر می‌توانیم پیاده کنیم.

س) حالا ما مقایسه‌ای نکنیم، ان شاءالله مجدد خدمت شما می‌رسیم.

گامی عملی در جهت

اسلامی کردن فضای

دانشگاه



گامی عملی در جهت اسلامی کردن فضای دانشگاهها

ضرورت‌های اولیه تغییر ساختار نظام آموزش عالی (نوشته به درخواست آقای محمد علی محمدی)

دانشگاه تهران

دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

استاد: حضرت حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم از: ابراهیم نیک منش

تاریخ تنظیم: شهریور ماه ۱۳۷۵

حروفچینی: واحد حروفچینی دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

کد بایگانی: ۰۱۰۲۷۰۴۸





یکی از مباحث مهمی که همواره در طول حیات خوش یمن انقلاب اسلامی مطرح بوده مقوله «انقلاب فرهنگی» است. در این رابطه تلاشهایی صورت گرفته است؛ همایش‌هایی برگزار شده است؛ مقالات و کتبی به زیور طبع آراسته و سخنرانی‌های متعددی ایراد شده است؛ مراکز تحقیقی نیز به فراخور حال و به تناسب شأن، نظریاتی ارائه داده‌اند. اما حجم تهاجم دشمن و عمق شبیخون فرهنگی او اقتضای دیگری دارد که یا این تلاشهای اندک و بعضاً سطحی نمی‌توان به تقابل ریشه‌ای با حرکات مذبحخانه خصم همت گماشت. تذکرات مکرر و هشدارهای پی‌درپی مقام معظم ولایت امر نسبت به ضرورت «اسلامی کردن دانشگاهها» در همین رابطه قابل ارزیابی است. اگر آن همه تلاش صادقانه کافی بود پس این همه تذکر دلسوزانه چرا؟ آیا زمان آن فرا نرسیده است که به مقوله انقلاب فرهنگی، تهاجم فرهنگی، دفاع فرهنگی، بحران فرهنگی، تبادل فرهنگی و هر آنچه مزین به واژه مقدس و والای «فرهنگ» است با نگاهی دیگر بنگریم؟ هنگی رضایت‌مند است؟ اگر چنین نیست آیا فردا در مقابل خالق و مخلوق مؤاخذه نخواهیم شد؟ آیا برخورد شماتت‌آمیز با مسؤولین محترم نظام مادامی که هیچ راه عملی مستند به وحی را ارائه نداده باشیم و عزم خود را در استنباط احکام «توصیفی، ارزشی و تکلیفی» و تأسیس «معادلات کاربردی» و بالاخره طراحی «بخش اجرائی» نظام اسلامی جزم نکرده باشیم می‌تواند مسقط تکلیف باشد؟!

ما براین اعتقادیم که توسعه انقلاب فرهنگی و مشخصاً اسلامی کردن دانشگاهها جز از طریق تصرف بنیادین در متدولوژی علوم دانشگاهی و تأسیس معادلات کاربردی اسلامی که مسانخ با نیازمندیهای کلان فرهنگی جامعه باشد امکان‌پذیر نیست. لذا برپائی همایش‌ها، ایراد سخنرانی‌ها و نوشتن کتب و مقالات مادامی که در این جهت نباشد همان ثمراتی را به دنبال خواهد داشت که تا امروز شاهد آن بوده‌ایم.

این نوشتار، متن تنظیم شده گفتگوی استاد معظم حضرت حجة الاسلام والمسلمین سید منیرالدین حسینی با تنی چند از دانشجویان است که با تصرفاتی چند و بدین شکل در معرض قضاوت خوانندگان عزیز قرار گرفته است. لذا متن حاضر، عصاره بیانات حضرت استاد می‌باشد و آلا با رعایت امانت، حذف و اضافه لازم در آن صورت پذیرفته است. امید که مرضی حضرت حق و امام عصر(عج) قرار گرفته و گامی واقعی در جهت اسلامی کردن فضای دانشگاهها و رفع این معضل اساسی انقلاب اسلامی باشد.

والسلام علیکم

شهریورماه ۱۳۷۵

گامی عملی در جهت اسلامی کردن فضای دانشگاهها

ضرورت‌های اولیه تغییر ساختار نظام آموزش عالی

\* - مقدمه

اصولاً برخورد‌هایی که از جانب دانشجویان نسبت به تحقیر نظام اسلامی توسط عناصر مغرض صورت می‌گیرد ممکن است به یکی از چهار صورت زیر باشد:

۱- دانشجویان مسلمان و غیرتمند در مقابل چنین سخنانی که با معرفی کشورهای به اصطلاح توسعه‌یافته قصد تحقیر ارزشهای نظام اسلامی را دارند عکس‌العمل شدید نشان داده و به هر نحو ممکن سعی در دفاع از معتقدات خود دارند. البته ممکن است هیچ سخنی برای مقابله با کلام چنین افرادی نداشته باشند اما ناراحتی قلبی ایشان، گواه خوبی بر تأثیرناپذیری آنها از چنان سخنانی است.

۲- عده‌ای دیگر از دانشجویان مسلمان، حاضر به نشان دادن عکس‌العمل شدید در قبال چنین سخنانی نیستند و تنها به نارضایتی قلبی بسنده می‌کنند. استدلال ایشان این است که به یمن انقلاب اسلامی، رشته‌های وابستگی به نظام استکبار خصوصاً آمریکا در حال گسستن است لذا شایسته نیست که با این نظام چنین برخوردی شود.

۳- عده‌ای که اصولاً هدف از ورود خود را به دانشگاه، گرفتن مدرک و پیدا کردن منصب اجتماعی می‌دانند نسبت به این سخنان بی‌تفاوتند.

خورد نامناسب‌تری دارند و از چنین سخنانی مسرور نیز می‌شوند.

حال سخنان ما با دو گروه اول خصوصاً افرادی است که غیرت دینی آنها اجازه هیچ‌گونه مسامحه را به ایشان نداده و در کلام و مرام، خود را متعبد به ارزشهای الهی می‌دانند. کلام خود را از این سؤال آغاز می‌کنیم که به راستی بهترین نحوه برخورد ما با عناصری این چنین که در سر سودای دیگری دارند و خود را منحل در نظام فرهنگی غیر می‌دانند چیست؟ آیا صرف مخالفت قوی و احیانا استدلال‌ات لفظی می‌تواند جوّ دانشگاه را به نفع ارزشهای الهی تغییر داده و عناصر بی‌تفاوت دانشگاهی را به تأمل جدّی وا دارد و در نهایت از آنها بسیجیانی فرهنگی برای دفاع از کیان اعتقادات اسلامی بسازد؟

\* - اصل بحث

- سه طریق ممکن برای مستند کردن مدعای خود به عینیت

با اعتقاد ما تا زمانی که نتوان سخن و مدعای خود را با عینیت گره زد و علاوه بر برهان لفظی، از براهین عینی بهره جست و برنامه‌های تحقیقاتی منسجمی را در چنین قالب‌هایی ارائه داد حتما ادعای ما در ارائه ساختار نوین تمدن اسلامی، در هاله‌ای از تردید و نابوری باقی خواهد ماند و نه تنها دشمنان را به اسکات نخواهد کشاند بلکه دوستان را نیز با چنین قافله‌ای همراه نخواهد ساخت. لذا استفاده از «آمارهای عینی» و بهره‌جستن از یک «روش» و مدل کارآ که از قدرت مجموعه‌سازی برخوردار باشد جزء شرایط اولیه چنین اقدامی است تا در پرتو آن بتوان ادعاهای خود را به عینیت استناد داد. کان‌پذیر است:

۱- می‌توان مدلی را تنظیم و سؤالاتی را براساس آن مدل نمونه‌برداری کرد و پس از کنترل و نتیجه‌گیری، معادلات لازم را استنباط و تنظیم نمود. در آخرین مرحله نیز با بکار گرفتن معادلات در مقیاس‌های مشخص و انجام آزمایش‌های لازم، به این نتیجه یقینی رسید که کاربرد عینی آنها تمام است.

۲- چون نمی‌توان تمامی مراحل فوق را به خاطر ضیق امکانات و یا گستردگی موانع تجربه نمود لذا صرفاً به دسته‌بندی و مجموعه‌سازی نمونه‌های تهیه شده اکتفاء کرده و از جمع‌آوری و تنظیم سؤالات پیرامون آنها خودداری کنیم. در این رابطه باید به دو نکته توجه نمود: اول اینکه مجموعه‌سازی مزبور باید براساس یک مدل کارآ صورت پذیرد. دوم اینکه علت عدم تنظیم سؤالات، دسترسی نداشتن ما به مرکز آمار است لذا ناچاریم از آمارهای ارائه شده از سوی ایشان برای بیان امور به زبان عینیت بهره‌گیریم و در واقع آن آمارها را وسیله چنین امری قرار دهیم. نفس این کار در حکم به عینیت در آوردن همان امور است؛ چه اینکه اگر آنها ادعا کنند که این رقم در کنار رقم دیگر، چنین نموداری را نشان می‌دهد ما نمی‌توانیم بگوییم چنین نیست مادامی که با زبان عینیت با ایشان سخن نگوئیم و آمارهای مزبور را در چنین قالبی قرار ندهیم.

۳- می‌توان در یک فرصت وسیع و با مقدمات مکفی، آمارهای موجود مربوط به یک دهه را در مدلی غیر از مدل موجود قرار داده و با مقایسه نتایج هریک، این نتیجه را مشخصاً بیان کنیم که اگر از آن منظر به آمار موجود بنگریم با این روند روبرو خواهیم شد و اگر از این منظر نگاه کنیم با روندی دیگر. با مقایسه این دو روند و با توجه به واقعیت‌های عینی جامعه به خوبی می‌توان قدرت کارآئی و صحت هریک از دو مدل مزبور را با ملاحظه مشخص کرد و تبعات حاصل از بکارگیری هریک از دو مدل را تعیین نمود. در این صورت ادعای ما مبنی بر عدم کارآئی مدل موجود و قدرت کارآئی مدل مختار ثابت خواهد شد چون از این طریق می‌توان اثبات کرد که مدل آنها از انسان اگر به ارائه یک تعریف مادی از او منجر شود هیچگاه نمی‌تواند در جامعه‌ای الهی که اکثریت آنرا انسانهای مسلمان تشکیل می‌دهند از کارآئی مطلوبی برخوردار باشد. به عبارت دیگر چون رفتار اکثر آحاد جامعه، ریشه در انگیزه غیر مادی دارد لذا نمی‌تواند چنین مدلی از عهده تحلیل پیرامون چنان رفتارهایی برآید. از اینرو کارآئی این گونه مدل‌های غیر الهی در جامعه اسلامی همواره با یک علامت سؤال بزرگ روبرو خواهد شد.

- ضرورت سازماندهی عناصر مسلمان دانشگاهی در یک شبکه منسجم تحقیقاتی

حال با توجه به مقدمات واقعی و وجود طیفهای مختلف دانشجویان متعهد و با عنایت به صعوبت و گستردگی دو طریق اول و سوم که به ترتیب به توسعه «معادله» و «برنامه عینی درازمدت» می‌پرداخت می‌توان طریق دوم را به عنوان یک شیوه موفق برای نیروهای مخلص دانشگاهی پیشنهاد کرد. با اندکی جدیت، حوصله و تدبیر می‌توان مقداری از نیرو و اوقات فراغت دانشجویان علاقمند و اساتید متعهد را به خدمت گرفت و با سازماندهی قوی این افراد در یک شبکه منسجم تحقیقاتی، قدمهایی عملی در جهت رفع نیازمندیهای فرهنگی انقلاب برداشت. تمامی آنچه به این شبکه وارد می‌شود و در نهایت به عنوان یک محصول پژوهشی خارج می‌گردد به عنوان ادای دین نسبت به انقلاب صورت می‌گیرد لذا مدیران چنین شبکه‌ای هیچگاه در صدد کسب درآمد شخصی و یا گروهی از قبل ثبت طرحهای پژوهشی خود در مراکز مربوطه نخواهند بود.

گی کفار، اولین ثمره این شبکه.

شیوه کار پیچیده نیست. قبل از هرچیز باید به طبقه‌بندی اطلاعات معمولی که جنبه محرمانه ندارد و نوعاً در نشریات و جراید نیز قابل انعکاس است اقدام نمود. اولویت گذاری نسبت به این اطلاعات و تقسیم مناسب هر بخش و تخصیص دادن آن به دانشگاهها و دانشکدهها در شهرستانهای مختلف به منظور مشارکت دادن ایشان در امر تولید فرهنگی، گامهای دیگری است که باید توسط مدیران چنین شبکه‌ای برداشته شود. محصول این تلاش همگانی، ارائه راه حل معضلات فرهنگی نظام اسلامی است که با مقایسه آن با راه‌حلهای موجود که از طرف کارشناسان فعلی پیشنهاد شده است می‌توان ادعا کرد که براساس مدلهای دیگری نیز رسیدن به چنین نتایجی ممکن می‌باشد. اولین ثمره چنین تلاش مقدسی، شکست انحصار نظرات کارشناسی است که بعضاً از سوی همان اساتید و عناصر مغرض ارائه می‌گردد. صحت نظرات کارشناسانه این شبکه، همگان را متوجه قدرت کارآئی مدل مربوطه خواهد نمود و مجموع چنین حرکتی، پشتوانه‌ای قوی برای ادعای نیروهای حزب‌اللهی خواهد بود. در سطوح مختلف می‌توان از این شیوه بهره جست و هویت کاذب چنین اساتیدی را درهم شکست. موضوعات متفاوتی به فراخور حال جامعه و اولویتهای مربوط به نیازمندیهای فرهنگی انقلاب می‌تواند در دستور کار پژوهشی چنین شبکه‌ای قرار گیرد؛ موضوعاتی از قبیل عدالت سیاسی، توسعه امنیت، عدالت اجتماعی، توسعه اقتصادی و...

- بیان مکانیزم ایجاد «مشارکت عمومی» به عنوان محرک شبکه مزبور

در اینجا مناسب است توضیح مختصری را پیرامون بعضی از این موضوعات - یعنی توسعه امنیت و تفاهم - بیان کنیم تا علاوه بر اشاره تلویحی به بحث «مشارکت» که ازور می‌باشد، زوایای اصلی موضوعات فوق نیز

مورد بررسی اجمالی قرار گیرد تا اگر افرادی خواهان انجام پژوهش پیرامون آنها هستند با مؤلفه‌های مهم این امر بیش از پیش آشنا شوند: به هر میزان اراده مردم در تنظیم امور جامعه بیشتر باشد و از قالب مشارکت بالواسطه خارج شده و صیغه مشارکت مستقیم را بپذیرد به همان میزان هم افراد آن جامعه از نعمت توسعه در امنیت و آزادی بهره‌مند خواهند شد.

- توسعه «امنیت» و «تفاهم»، زمینه ساز مشارکت عمومی

اما جای این سؤال مهم باقی ماند که آیا تحقق چنین توسعه‌ای صرفاً دلالت بر ارتقاء حضور عمومی آحاد جامعه در سرنوشت خود دارد یا اینکه اگر چنین امری حول محور ولایت الهی باشد آنگاه توسعه امنیت، جای خود را به «تکامل امنیت» که چیزی جز عدالت سیاسی نیست خواهد داد؟

همچنین باید ببینیم «توسعه تفاهم» و مآلاً تکامل این امر به چه صورت امکان‌پذیر بوده و اصولاً از چه جایگاهی برخوردار است؟ با بیان یک مثال، به این سؤال پاسخ می‌دهیم:

یکی از نظرات رایج در باب «اقتصاد» که از پشتوانه‌ای همچون نظرات بعض بزرگان حوزه نیز برخوردار می‌باشد این است که می‌توان احکام «توصیفی، ارزشی و تکلیفی» مربوط به اقتصاد را به صورت «کلی» از مذهب استخراج کرد و یک «مکتب اقتصادی» را بر پایه مذهب بنا نهاد. لذا حکم کلی معاملات مثل حرمت، صحت و .. به راحتی از مذهب قابل استنباط بوده و می‌توان به سؤالاتی از این قبیل به خوبی پاسخ داد که: آیا مال به نفس مذموم است یا ممدوح؟ آیا منشاء رشد است یا نکس؟ در چه شرایطی منشاء کس؟ آیا علاقه به مال می‌تواند موضوع قرار گیرد گرچه این امر به حرص نیز منتهی شود یا خیر؟ به تعبیر دیگر آیا مال، ابزار گذران معیشت است و یا وسیله ایجاد حرص در مقیاس فردی و اجتماعی؟ اگر ابزار گذران است چه ضوابطی باید بر کسب و خرج مال حاکم باشد تا فرد از این چارچوب خارج نشود؟

همین افراد در عین آنکه چنین شأنی را برای دین قائل هستند لکن امر مهم «تنظیمات اقتصادی» را در محدوده دین قابل تعریف ندانسته و می‌گویند: کافی است که ما بر احکام اقتصادی به لحاظ اخلاقی، توصیفی و تکلیفی مسلط باشیم اما حتماً ضرورت ندارد که نحوه و میزان تخصیص اعتبارات اقتصادی را از دین استنباط نمائیم. اصولاً ساحت دین از این امور مبراست و عرضه آنها بر دین، خلاف شأن آن محسوب می‌شود. پس اگر گفته شود کیفیت نظم خانه، میزان هزینه اختصاصی برای خرید لباس و غذا و تحصیل، تعیین نوع غذای خانواده و اموری از این قبیل به ذوق و سلیقه افراد و عقل معاش کارشناسانه باز می‌گردد نباید جای تعجب باشد مادامی که دخالت دین را در این گونه موارد نه لازم می‌دانیم و نه موافق مصلحت عقلائی. صحیح است که بگوییم «فلان یا کل بشهوه اهل» یعنی هر آنچه را که خانواده انسان بدان تمایل دارد می‌تواند به عنوان غذای آن خانوار مورد پذیرش باشد.

محصل کلام آنکه تنظیمات امر معاش را باید در حیطه عقل بشری تعریف نمود و مکتب اقتصادی آنرا در چارچوب شرع مقدس. عین همین سخن در مورد سیاست مدن و امر مدیریت نیز گفته می‌شود. اما در این میان نظر دیگری وجود دارد که می‌گوید نمی‌توان تنظیمات امور دنیوی را به صورت مطلق بدست عقل سپرد لذا تعریف نظام‌رفا در قلمرو شرع مقدس ممکن است. بله می‌توان به عقل و تجربه بشری در تحصیل علوم و معادلات مربوطه اعتماد نمود اما همین امر نیز به نحوی باید به شرع مستند شود و صحت آن توسط مبانی شرعی تمام گردد.

- توسعه تفاهم در پرتو اتحاد مبنای فکری

چنانچه پیداست نظرات دو گروه فوق که هر دو از معتقدین به اسلام و نظام الهی هستند تا این اندازه نسبت به مسائل مبنایی در اصطکاک است. در این میان برای انسان نا آشنا با مبانی عمیق اسلامی هنگام برخورد با نظرات متفاوت بزرگان دین در مورد مثلاً مبنای اقتصادی همچون اصالت «کار» یا اصالت «سرمایه» یا اصالت «سرمایه و کار و ابزار» که از سوی ایشان مطرح می‌شود این تردید جدی به وجود می‌آید. که بالاخره نظر واقعی شارع مقدس کدامیک از اینهاست؟ در حالی که هریک از قائلین برای اثبات نظر خود ادله فراوانی از آیات و روایات و عقل را پشتیبان دارند.

جواب بدین پرسش مهم با گزیزی به بحث «فرهنگ» مشخص می‌شود. مسلم است که اختلاف این بزرگان، اختلاف در تطبیق نیست لذا نظرات آنها به صورت «احوط» و «اقوی» و جزئیات احکام با یکدیگر در اصطکاک نیست. اگر بخواهیم نظر کسی را که قائل به اصالت کار است و مبنای اقتصادی خود را بدین شکل مطرح می‌کند در جامعه اسلامی پیاده کنیم باید تمام ساختارها و نهادهای اقتصادی موجود اعم از سیستم بانکی، نظام توزیع اعتبارات اقتصادی و نظام تولید و توزیع و مصرف را که تا به حال بر مبنای دیگری شکل گرفته است بکلی عوض کنیم تا بتوان مبنای مزبور را در بنای اقتصادی جامعه جریان داد. در کنار آن چنین فقیه‌ی بخود اجازه می‌دهد که احکام اقتصادی رساله دهد. واضح است اگر نتوان استناد چنین مبنائی را به شرع مقدس تمام کرد. آنگاه لسان این احکام لسان صاحبان اصلی چنین مبنائی خواهد بود که ناخواسته بر زبان یک فقیه گرانسنگ جاری شده است. به تعبیر دیگر ماهیت امر در جای دیگری ساخته و پرداخته شده اما به زبانی دیگر و در مکان و زمانی دیگر مورد پذیرش و دفاع قرار گرفته است. اگر یک صورت حساب به زبانهای مختلف ترجمه شد هیچگاه اختلافی در جمع اعداد آن پدید نمی‌آید چون همگی نحوه محاسبه و مبنای ریاضی آنرا پذیرفته‌اند. بله ممکن است آن ترجمه، اثر تبلیغی مبنای مزبور را تا اندازه‌ای کاهش دهد ولی هویت تعریف از عدل و ظلم را نمی‌توان با زبان ترجمه تغییر داد. اگر روش محاسبه، تعریف از اعداد و مجموعه دستگاره ریاضی عوض شد آنگاه حتماً نحوه محاسبه نیز تفاوت خواهد کرد و نتایج نیز غیر از آن

خواهد بود چه اینکه مثلاً عدد ۲۳۶ در مبنای ۱۰ مساوی با عدد ۱۴ ۱۲ در مبنای ۱۶ و با عدد ۱۱۱۰۱۱۰۰ در مبنای ۲ است.

- بیان دو دیدگاه موجود پیرامون گستره عدل و ظلم

پس اختلاف بین کسی که ملاک تنظیم امور را عقل بشری قرار می‌دهد با کسی که ملاک را شرع مقدس و استفاده از عقل متعبد می‌داند اختلافی مبنائی است که معادلات علمی آن نیز با یکدیگر تفاوت اساسی خواهد داشت.

گروه اول، امور زندگی را از دایره دین، خارج دانسته و در مورد عدل و ظلم تنها در محدوده امور فردی و اخروی مجالی برای عرض اندام قائلند. لذا نزد ایشان بی‌معناست که موضوعاتی همچون کیفیت سلب و واگذاری «اختیار» یا چگونگی سلب و واگذاری «مال» یا «اطلاع» بتواند در مقوله‌ای بنام «عدل و ظلم» تعریف شود. یا عده‌ای دیگر از رپرستی امور حسبه و امر قضاء می‌کنند.

به اعتقاد ما هیچ کدام از این لوازم همچون اصل سخن ایشان نمی‌تواند صحیح باشد. اثبات این مدعا نیازمند بیان یک مقدمه است: اگر کسی از فرزندش بخواهد که تصویری از این مداد و کتاب را در ذهن خود در کنار یکدیگر بگذارد و یا آنها را از یکدیگر جدا کند فرزند او به راحتی قادر به چنین کاری خواهد بود. اینکه می‌تواند خیال و یا تصور جدیدی از اشیاء داشته باشد دالّ بر این است که ذهن نوع بشر نسبت به «کمال»، دارای قابلیت فرض است. یعنی اگر توانستیم برای خیال جدید، عمل جدید و امثال آن، کلمات جدیدی قرار دهیم همین امر دلالت بر این دارد که کمال، قابل فرض است. حال اگر قائل شدیم که حرکت، توقف بردار نیست آنگاه به نتیجه دیگری می‌رسیم که کمال، «قهری» است و نه امری که بر پایه خواست ما باشد.

اگر کمال را با این خصوصیات صرفاً در مورد ارتباط بین دو نفر باهم در یک معامله و کلاً در امور فردی قائل شدیم آنگاه کلام ما بدین معناست که عدل و ظلم و تجاوز و عدم تجاوز هم صرفاً در محدوده همین امور قابل تفسیر است. به تعبیر دیگر اگر آنرا در مورد ارتباط بین دو مجموعه انسانی و دو یا چند جامعه قائل نشدیم بدین معناست که اصولاً عدل و ظلم در مورد روابط اجتماعی، قابلیت فرض ندارد!

بر اهل دقت، بطلان چنین انفکاک‌های پوشیده نیست. عقل سلیم نمی‌پذیرد که در امور خرد فردی بتوان از فرض کمال و عدل و ظلم سخن گفت اما در امور کلان اجتماعی که مستقیماً با سیر توسعه و یا نقطه رکود جامعه در ارتباط مستقیم است بتوان از این واقعیتها چشم پوشی کرد. اگر چنین شد آنگاه حکومت بر تعیین منزلت‌های اشیاء، ارتباطها و انسانها که مبین جایگاه و ارزش واقعی هر یک خواهد بود ضرورت می‌یابد و سخن گفتن پد و حکومت بر «زمان و مکان» موضوعیت پیدا می‌کند. طبیعی است اگر هر یک از دو نظام الهی و

الحادی بتواند زمام ایجاد حادثه و حاکمیت بر زمان و مکان را در دست گیرد و با توسن ابتکار عمل در عرصه مدیریت جهانی بتازد و اگر یکی از آنها بتواند نظام اجتماعی خود را در جهت تکامل به گونه‌ای به پیش برد که موفق شود خود را به عنوان محور توسعه در عالم معرفی کند و دیگر نظامها را نه به عنوان متغیر اصلی بلکه تابعی از خود درآورد. آنگاه خواهد توانست ساختار اجتماعی خود را به دیگران القاء نماید و آنها را در موضوع انفعال و پاسخگوئی صرف به مسائل مستحدثه قرار دهد.

- تغییر بنیادین در «پیش‌فرضها» و «روش» علوم، زمینه ساز تحول الهی در دانشگاهها

اما ببینیم وضعیت فعلی فرهنگ و نهادهای فرهنگی ما خصوصاً دانشگاهها چگونه است؟ آیا اگر همین وضعیت کنونی ادامه یابد و دانشجویان ما کماکان به عنوان پاسخگوی نیازمندیهای نظام الحادی و حلال مشکلات ایشان در قالب ارائه ترزا و پایان نامه‌ها باشند و ناخواسته یا نا آگاهانه لیک‌گوی استنضار استراتژیست‌های فرهنگی نظام غیر باشند آیا غیر از این است که هر تحلیل و نظریه‌ای که ارائه می‌دهند چیزی جز ترجمه مدل آنها اما به زبان مذهب و مایه گذاشتن از دین برای غیر دین نخواهد بود؟ چنین واقعیت تلخی - یعنی وسیله قرار گرفتن مذهب برای ولایت غیر الهی - در جایی که یا قائل به اقامه حکومت نباشیم یا اینکه قائل باشیم اما قدرت چنین امری را در خود نیابیم قابل اغماض خواهد بود چون علم و قدرت ما بیش از این نبوده و بالطبع تکلیفی نیز متوجه ما نخواهد بود. اما برای کسی که معانی واژه‌هایی چون حکومت الهی و یاظظ تولی به ولایت کفار را در تمام شئون فردی و اجتماعی به خوبی درک می‌کند و از قدرت اقامه حکومت و بسط ید بهره‌مند است حتماً طرح چنین دیدگاه‌هایی مؤاخذه الهی را در پی خواهد داشت. پس اگر حکومت اسلامی برپا شود و اطلاعات لازم برای اداره جامعه در اختیار باشد آنگاه تعذر ما مفهومی نخواهد داشت اما برای کسی که نظامات اجتماعی را موضوعاً از عدل و ظلم خارج می‌داند هرچند چنین تعذری هست اما جوابگوئی به این سؤال مهم نیز فرض است که چگونه می‌توان از یک سو قائل به تسلط کفار بر الگوی گزینش موضوعات مختلف شد و مدل اجرائی و یا الگوی توسعه اجتماعی آنها را ملاک قرار داد و از دیگر سو تحقق ارزشهای الهی را در جامعه خصوصاً دانشگاهها انتظار داشت؟!

مسلمانان از لوازم اولیه کلام این عزیزان، قائل شدن به جواز چنان تسلطی برای کفار خواهد بود و حال آنکه خود بهتر می‌دانند که: «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً». آیا استفاده از الگوی گزینش نظامهای غیر الهی نمی‌تواند در قالب عدل و ظلم تعریف شود؟! آیا می‌توان از مجموعه یک دستگاه با مبنای خاص حاکم بر آن بهره جست و در عین حال مدعی شد که فلان جزء از این دستگاه در مبنای مختار قابل ساخت است؟ هرکس که ماشین ساز است مهره‌ساز نیز هم اوست.



کسانی که عقل را همواره تابع شرع می‌دانند و برای آن در حیطه حیات اجتماعی بشر نقش استقلالی قائل نیستند و در عین حال توسعه عقل را در دامن نورانی شرع، ممکن و تنها راه صواب می‌دانند حکم به ضرورت استنباط «پیش‌فرضها» و «روش» از شرع مقدس کرده و استنباط حکم جزئیات را به عقل متعبد می‌نهند. در این صورت می‌توان از طریق همین پیش‌فرضها و روش، راه حل معضلات عینی را یافت و آنها را در دستگاه‌ود. به تعبیر دیگر تنها از این طریق می‌توان شاهد پیوند مبارک مقام نظر و عمل بود و از تشتت خانمانسوز جدائی دو حیطه مزبور جلوگیری کرد. مادامی که عزم استنباط ریشه‌ها از دین، جزم نشود باید در نظر، خود را موحد و در عمل، طفیل وجود دیگران و وابسته به نظام مفاهیم و متأثر از فرهنگ ایشان ببینیم هرچند خواست اول و آخر ما هیچگاه چنین نبوده باشد. قطعاً این نظر صحیح نیست که چون عالم محسوسات را خداوند آفریده است لذا هر آنچه را که عالم حسّی بیاید محکوم به حکم عقل است و رنگ صحت می‌پذیرد. ر.ص

{ P - عزیزان خواننده می‌توانند تفصیل این مطالب را در دو کتاب «جهت‌داری علوم» و رابطه «علم و ایمان» بیابند. } P بنابراین مادامی که نظام مفاهیم و تعاریف ما رنگ تعبد نپذیرد و از طریق یک روش مستند به وحی، لباس وجود نپوشد نمی‌توان به پی‌ریزی نظام معادلات اسلامی همت گماشت و تا زمانی که چنین نظام‌هایی توسط دو نهاد اصلی فرهنگ کشور - یعنی حوزه و دانشگاه - طراحی و ارائه نشوند کماکان باید ریزه‌خوار خوان اغیار باشیم که قطعاً نمی‌توان در آن، انتظار مائده‌های بهشتی را داشت. اگر می‌بینیم که پس از گذشت ۱۷ سال از انقلاب مبارک اسلامی هنوز شاهد معضلات جدّی فرهنگی در جامعه خود هستیم؛ اگر مقام معظم ولایت بارها حکم به «اسلامی کردن جوّ دانشگاهها» می‌دهند؛ اگر عام و خاص، جامعه الهی ایران را در معرض خطر شبیخون فرهنگی دشمن می‌دانند که هر روز و شب عناصری را از بدنه نظام اسلامی جدا کرده و با خود هم آوا می‌کند؛ اگر شاهد جسارت و گستاخی روز افزون عناصر منحرفی هستیم که تا دیروز جرأت اظهار فضل در مقابل ارزشهای پذیرفته شده آحاد جامعه را نداشتند باید علت این همه را درتا زمانی که ارتکاز بسیاری از صاحب‌نظران و نظریه پردازان متعهد ما از پذیرش «دین حداقل» که تنها حدود اختیارات حکومت اسلامی را در سرپرستی امور فردی و اخروی می‌داند به پذیرش «دین حداکثر» که گستره سرپرستی دین را تا امور اجتماعی و دنیوی مردم و نظام معاش و معاد ایشان تعریف می‌کند معطوف نگرده؛ تا زمانی که عزم جدّی و عملی برای استنباط احکام «توصیفی، ارزشی و تکلیفی» متناسب با نیازمندیهای کلان انقلاب و طراحی نظام معادلات کاربردی مبتنی بر وحی ایجاد نشود و انگیزه لازم در این عرصه‌ها، وجدان انسانهای عاشق انقلاب را به حرکتی عمیق و گسترده فرا نخواند باید همچنان با معضلات موجود روزگار بگذرانیم. تا زمانی که «انقلاب فرهنگی» در جمیع شئون محقق نشود نمی‌توان از پذیرش پیام انقلاب سیاسی خود در سطح جهان توسط مردم دیگر کشورها مطمئن بود چون ادعای انقلاب ما همواره ارائه

تمدنی نوین که شالوده‌های آن رنگ دیانت دارد بوده و هست و اگر قرار باشد همواره از ابزار فرهنگی خصم به صورت مطلق یا مشروط بهره جوییم آیا اولاً می‌توان چنین تمدنی را بنا نهاد و ثانیاً بر فرض بناگذاری می‌توان ادعا کرد که چنین تمدنی از آن ماست در حالی که روش و معادله دیگران را به عاریت گرفته‌ایم؟! اگر حضور اراده مردم را به حضورشان در تولی و ولایت و تولی مردم را به ولایت ولی عادل اجتماعی تعریف کنیم آیا می‌توان به چنین حضوری و چنان تولی و ولایتی استمرار بخشید تا جائی که قوانین حاکم بر کشور را همچون مناسک فردی خود محترم شمرده و همچون حضورشان در ۸ سال دفاع مقدس کماکان پشتیبانی از حرکت مقدس انقلاب را بر خود واجب بدانند؟

عامل توسعه تفاهم اجتماعی

با بیان این مطالب، اینک پرداختن به سؤال قبلی در مورد نحوه رفع اختلاف مبنائی بین افرادی که همگی از طرفداران یک فرهنگ هستند اما در تعیین راهبردهای عملی و تبیین استراتژی فرهنگی با یکدیگر اختلاف اساسی دارند. آسان می‌نماید، به راستی وسیله به وحدت رساندن چنین افرادی که به دو دیدگاه اصلی موجود معتقدند چیست؟ اصولاً قاعده‌مند شدن تفاهم چگونه صورت می‌پذیرد؟ به اعتقاد ما رفع این اختلافات منوط به وجود قاعده حاکم است که نقش هماهنگ کننده افکار مختلف را ایفاء می‌کند. تنها در این صورت می‌توان توسعه تفاهم مذهبی را انتظار داشت. بنابراین نقش منطق، نقش ریاضیات و در یک کلام تمامی مؤلفه‌های ضروری برای قاعده‌مندی افکار، چیزی جز «هماهنگی رفتارهای اجتماعی» نیست. مثلاً اگر زمانی بخواهیم چهار عمل اصلی را از ادراکات مردم حذف کنیم آنگاه اختلافاتی جدی در مراودات اقتصادی و معاملات و محاسبات روزمره مردم بروز خواهد کرد. در این حال جای دارد مشتری بانک ادعا کند که آن دفعه من پول زیادی را تحویل دادم و حسابدار هم چنین پاسخ دهد که امروز هم خیلی پول را از من تحویل گرفتی! پیداست چون از نقش محاسبات ریاضی و مآلاً شمارش پول، هنگام انجام معاملات اغماض شده است لذا بروز یک رفتار اجتماعی هماهنگ بین ایشان بعید می‌نماید.

بنابراین معلوم می‌شود که «توسعه تفاهم اجتماعی» امری است که با «عدالت فرهنگی» امکان‌پذیر است. به تعبیر بهتر کیفیت مطلوب تولید و توزیع اطلاعات، موجب بهره‌مندی صحیح از اطلاعات و نهایتاً منشاء انسجام بالاتر رفتارهای اجتماعی خواهد بود اجتماعی صورت گرفته و اختلافات مبنائی دوستان جای خود را به همکاری تنگاتنگ می‌دهد؛ جناح‌بندی‌ها رنگ می‌بازد و تعاون بر بر و تقوی، محور اعمال خرد و کلان آحاد جامعه می‌شود. اگر امروز در سطح دانشگاه‌ها شاهد برخوردهای تند سیاسی در میان نیروهای معتقد به انقلاب هستیم و هریک بر مواضع خود پای فشرده و حاضر به یک گام عقب‌نشینی از آن نیستند. باید علت را در عدم شناخت معادله تفاهم اجتماعی و خلأ وجودی ابزار لازم فرهنگی که زمینه‌ساز عدالت فرهنگی است جستجو کرد.

- ضرورت حاکمیت عدالت فرهنگی بر نظام «تولید، توزیع و مصرف» فرهنگی

با بیان یک مثال ساده - که متأسفانه یکی از معضلات روز جامعه نیز محسوب می‌شود - به تشریح بیشتر عدالت فرهنگی می‌پردازیم: اگر ما از یکسو فیلترهائی را بر سر راه تحصیل علم گذاشتیم و از دیگرسو با توزیع ناصحیح امکانات اقتصادی باعث شدیم که افراد متمول، آسان‌تر و بیشتر بتوانند از این فیلترها گذشته و با استفاده از کلاس و معلم خصوصی و یا امکانات دانشگاه آزاد و با صرف هزینه‌های هنگفت، مدارج علمی را یکی پس از دیگری طی کنند و اگر هم در داخل کشور چنین امکانی را فراهم ندیدند به راحتی بتوانند مدرک تحصیلی خود را از خارج بگیرند آیا چنین توزیع اطلاعاتی می‌تواند در نهایت منشاء انسجام بالاتر جامعه شود؟! حال آنکه همگان می‌دانند که ارزش کار فکری، بسیار زیاد و به عنوان یک تولید مقدس بشمار می‌رود چرا که حلّ معضلات بشری از همین راه میسور است. اگر رابطه بین ارزش تولید فکری و مقدمات مربوط به آن به گونه‌ای صحیح تعریف شود آنگاه مقدمات ارزشمند آن‌ارزشی غیر قابل قیاس با منابع مادی است از وزن و جایگاه شایسته‌تری در چشم اولیاء امور برخوردار خواهد شد. لذا اگر قرار باشد قیمت حلّ معضلات عینی بشر مورد محاسبه قرار گیرد باید ارزش چنین مقدماتی را نیز مورد توجه قرار دهیم. با این وصف آیا صحیح است که هزینه حضور چنین نیروهائی در دانشگاه آنقدر بالا باشد که عملاً مانع تحصیل آنها گردد در حالی که ارزش اقتصادی کارآئی فکری همواره باید جابر هزینه‌های مربوطه باشد؟

اگر قائل شدیم که عدالت فرهنگی باید شرایط تولید و توزیع اطلاع را به گونه‌ای فراهم کند که تنها به نفع یک قشر خاص نبوده و مسائلی که به نفع تکامل عمومی است موضوع تحقیق و یا محور تصمیم‌گیری باشد آنگاه می‌توان مقدمات تفاهم اجتماعی را در جامعه پدید آورد. بدین علت حاکمیت عدالت فرهنگی بر نظام تولید و توزیع و مصرف فرهنگی امری ضروری خواهد بود.

از آنچه گذشت معلوم شد مادامی که نیروهای متعدد دانشگاهی برای مردم داخل و خارج، تعریفی صحیح از «عدالت سیاسی» و توسعه امنیت، «عدالت فرهنگی» و توسعه تفاهم و بالاخره «عدالت اقتصادی» و تکامل تأثیر بر پدیده‌های عینی و استخدام قدرتهائی را که خداوند خلق کرده است نداشته باشند دلیلی ندارد که معاندین داخل و خارج به ادعاهای ایشان واقعی گذارند. مسلماً چنین امری جز از طریق مشارکت دانشجویان در تولید مفاهیم مزبور و گره زدن آنها با عینیت ممکن نیست. لذا کماکان بر کلام اولین خود تأکید می‌ورزیم که سازماندهی قوی تحقیقاتی از ضرورتهای اولیه یک حرکت عمیق علمی - فرهنگی در دانشگاه محسوب می‌شود که می‌تواند گامی عملی درهنگی باشد؛ هرچند وجود این سازماندهی به نوبه خود منوط به وجود یک مدل کارآی تحقیقاتی است که قبلاً استناد آن به وحی تمام شده باشد. از اینرو عناصر اصلی برنامه‌ریزی در این شبکه تحقیقاتی باید نسبت به چنین مدلی، آشنائی کامل داشته باشند تا بتوانند در انتقال آن به نیروهای همکار بکوشند.

مطمئناً چنین مجموعه منسجمی می‌تواند عناصری را که امروز به نیروهای مخلص دانشگاهی نیشخند تمسخر می‌زنند خائف و نگران سازد چرا که آنها به خوبی خواهند دانست که اینها افرادی هستند که فردا می‌توانند رساله‌های خود را در این موضوعات قرار داده و با استفاده از یک روش قوی تحقیقی، آنها را به معادلات لازم برسانند. چه اینکه امروزه تولید معادلات در سراسر جهان نیز به همین شکل صورت می‌گیرد.

اگر دانشگاهیان بخواهند کاری مؤثر و عمیق انجام دهند به گونه‌ای که از موضع‌گیری شماتت‌آمیز نسبت به نظام اسلامی به موضع‌گیری منتقدانه روی آورند و در کنار بیان معضلات و ریشه‌های مشکلات، کمر به ارائه راه‌حل‌های بنیادین ببندند باید سازماندهی شبکه تحقیقاتی را در اولویت فعالیتهای صنفی خود قرار داده و بدین وسیله تولید فکر جدید نمایند. وقتی تحقیقات، رساله‌ها، معادلات و در یک کلام، ابزار لازم فرهنگی برای حل عینی معضلات فراهم گردد حتماً عناصر بدخواه که امروزه در موضع‌گیری فعال و شماتت‌آمیز نسبت به انقلاب اسلامی قرار داشته و به خاطر استفاده جبری نظام اسلامی از روشها و معادلات دیگران در زمان اضطرار علمی - که هنوز امکان تأسیس نظام معادلات کاربردی مبتنی بر وحی فراهم نشده است - دائماً مشروعیت نظام و قدرت کارائی آنها به زیر سؤال می‌برند، در آن روز به موضع‌گیری انفعالی تن داده و درمبنی بر قدرت اسلام در ارائه جامعه‌ای نوین با معیارهای الهی، گزاف نبوده است. آنها به خوبی خواهند فهمید که پشتوانه چنین مدل تحقیقاتی کارآ و معادلات قوی، نظام ارزشی دیگری غیر از نظام ارزشی حاکم بر جهان امروزین است که توسط نیروهای فکور و متعهد حوزه و دانشگاه از درون منابع نورانی کتاب و سنت، استنباط و متناسب با نیازمندیهای اجتماعی جامعه اسلامی طراحی شده است. آنها خواهند فهمید که این نبرد فرهنگی، به نفع دین مغلوبه شده است و اینک معادلات مورد پذیرش آنهاست که باید مورد نقد و موشکافی قرار گیرد. شکست چنین انحصار نامبارکی، بزرگ‌ترین عطیه الهی به جامعه بشری خواهد بود که ارزش و افتخار آنها تنها بسیجیان فرهنگی نظام اسلامی می‌توانند از آن خود سازند.

- لزوم تحول عمیق در نظام کارشناسی کشور از طریق تغییر الگوی آن

امروز نوک حمله تهاجم دشمنان داخلی و خارجی و شماتت دوستان نا آگاه متوجه «تصمیم‌گیران» نظام اسلامی و دولت‌مردان دستگاههای اجرائی، تقنینی و قضائی است و حال آنکه ریشه معضل را باید در نظام کارشناسی کشور دانست که زمینه چنین تصمیم‌گیریهائی را فراهم می‌کنند. جا دارد از این افراد به عنوان «تصمیم‌سازان» کشور یاد کنیم؛ کسانی که خواسته یا ناخواسته، آگاهانه یا ناآگاهانه نسخه‌های نامناسبی را برای درمان دردهای صعب‌العلاج فرهنگی و اقتصادی می‌پیچند و بدون توجه به تبعات سوء این کارشناسیها در درازمدت و تحمیل آثار مخرب آن بر ساختار فرهنگی نظام اسلامی و ارزشهای مقبول خاص و عام، تنها راه را در پیروی از چنین سیاستهایی می‌دانند. مسلماً این کلام ما به معنای تخطئه عناصر خدوم و دلسوز شعب نظام کارشناسی کشور نظیرهای مهم تحقیقاتی نیست. کلام ما متوجه نقصان «روش» موجود و

حاکمیت ارزشهای نا متناسب با آرمانهای جامعه اسلامی بر الگوی عملی فعلی است که خود بخود کارشناسان متعهد و غیر متعهد جامعه را به سمت چنین نتایجی سوق می‌دهد تا جایی که برخی از این عناصر که از تعهد کمتری برخوردارند تحقق منویات مقام معظم رهبری را در خصوص برنامه توسعه و نظایر آن، حداقل در شرایط فعلی ناممکن و نا معقول می‌دانند! مسلماً تا زمانی که ابزار کارشناسی، همین ابزار باشد و در معادلات و شاخصه‌ها نیز تحولی بنیادین روی نداده باشد نمی‌توان خواست ولیّ اجتماعی نظام اسلامی را که سرپرست توسعه و زمان شناخته می‌شوند و استراتژی کلی حرکت جامعه را در درازمدت مشخص می‌کنند در شرشر وجود سیاستهای خرد و کلان نظام جریان داد. در این صورت طبیعی خواهد بود عده‌ای مدعی شوند که نمی‌توان لاقلاً بخشی از احکام اجتماعی اسلام را در جامعه پیاده کرد. بله تا زمانی که ابزار و معادلات کاربردی، همین وضع را دارند هم باید شاهد شماتت‌های ناآگاهان و نا اهلان باشیم و هم خود را از اجرای تمامی احکام نورانی اسلام مغلول‌الید ببینیم.

بر تمام دانشگاهیان متعهد و غیرتمند فرض است که با شناسائی، جمع‌آوری و سازماندهی نیروهای فهیم و متعهد دانشگاهی زمینه چنین تحول عظیم علمی را در کشور فراهم کرده و رسالت تاریخی خود را در ارائه تمدن نوین اسلامی به بشریت تشنه امروز ایفاء کنند. هرچند شروع چنین حرکتی با موانعی جدی روبرو خواهد شد اما استعانت از ذات مقدس الهی و ائمه اطهار: همواره راهگشای اصحاب ولایت بوده‌نین جمعی، باطل السحر کسانی است که همواره وابستگی به علوم و معادلات نظام کفر را سامری صفت تبلیغ می‌کنند. تا چنین حرکت‌هایی در جمع دانشجویان متعهد آغاز نشود آرزوی تحقق استقلال فرهنگی، دست نیافتنی جلوه می‌کند و ناگفته پیداست وابستگی فرهنگی از دو نوع وابستگی سیاسی و اقتصادی به مراتب خطرناک‌تر بوده و در دراز مدت زمینه ساز انواع وابستگی‌ها خواهد بود. روح ملکوتی حضرت امام ۱ و بیان دردمندانه مقام معظم ولایت، ما و شما را به تلاشی مضاعف در بریدن زنجیرهای سخت وابستگی، پرهیز از برخورد تحقیر آمیز و شماتت آلود با مسؤولین محترم نظام و ارائه راهکارهای عملی منطبق بر وحی فرا می‌خواند. امید که مخاطبین خوبی برای آن بزرگواران باشیم.

وَأَخِرُ دَعْوِينَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

«در محیط اسلامی، عالی‌ترین سطوح کیفی علم و دانش، تازه‌ترین پدیده‌های علمی و دینی و ایمان اسلامی وجود دارند و برای تحقق هدفی چنین عظیم باید ضمن برنامه‌ریزی کوتاه‌مدت و بلندمدت و همراهی این دو، کارهای عمیق اساسی و واقعی را انجام داد.»

«این گونه کارها (برخورد سطحی) منحرف کردن مسأله از مسیر حقیقی و ظلم به هدف عالی اسلامی کردن دانشگاههاست. آینده این کشور و این انقلاب به اسلامی کردن دانشگاهها وابسته است و هنوز پیشرفت محسوسی در این زمینه نبوده است.»

«حضرت آیه الله العظمی خامنه‌ای

گامی عملی در جهت اسلامی کردن فضای دانشگاهها

بررسی عوامل اصلی تغییر فضای دانشگاهها

گامی عملی در جهت اسلامی کردن فضای دانشگاهها

بررسی عوامل اصلی تغییر فضای دانشگاهها

دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

فهرست

گامی عملی در جهت اسلامی کردن فضای دانشگاهها ۲

استاد: حضرت حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم از: ابراهیم نیک منش

تاریخ تنظیم: شهریور ماه ۱۳۷۵

حروفچینی: واحد حروفچینی دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

کد بایگانی: ۰۱۰۲۷۰۴۹

\* - اصل بحث:

اصل برون نکات از در راه در نظام سیاسی دانشجویان نظام اسلامی

مدیر، استاد، دانشجو، اصل برون مباحثی در نظام کفایتی ریاضی کثیر

- نقش عوامل درون زا و برون زا در تغییر فضای دانشگاهها اصل برون استیلو در نظام افلاتی در نظام سنتی

یک سطح از برنامه اسلامی کردن دانشگاه و ارتباط نظام آموزشی کشور و مشارکت آن در توسعه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و حل معضلات اجتماعی در سطحی که خواهان اسلامی کردن شرایط آموزشی هستند

توجه به این مسئله است که اصولاً شرایط مزبور از سه بخش اصلی در دانشگاه تشکیل می‌شود: دانشجویان - اساتید و مدیران.

شرایط اسلامی بودن دانشجو و تغییر فضای آموزشی از جو غیر اسلامی به اسلامی در سطح اول، به این امر تعریف می‌شود که رابطه متقابل دختران و پسران دانشجو در محیط دانشگاه، مبتنی بر ضوابط اسلامی اما در سطح خرد باشد؛ یعنی دختران در نحوه صحبت کردن و انضباط در پوشش و پسران نیز در نحوه صحبت کردن و معاشرت خود به صورت. تحریک آمیز و غیر مقنن عمل نکنند؛ وقار اسلامی را در برخورد حفظ کنند؛ از شیوه غیر اسلامی در صحبت کردن پیروی نکنند، دختران؛ خود را بیپوشانند؛ نگاهها، و مذاکرات درسی همگی مقنن به قوانین حفظ عفت و خویشتنداری باشد.

اساتید نیز نسبت به انقلاب و حدود عفاف، منضبط باشند و آراء و نظریاتی را که ولو به صورت غیرمستقیم، انقلاب اسلامی را زیر سؤال می‌برد مطرح نکنند در حالی که آراء دیگری را می‌توانند مورد استفاده قرار دهند که در نهایت به تجلیل از انقلاب منجر می‌شود. ایشان نباید هرگز آرایبی را که عفت تعریف شده اسلامی و یا اصل نظام اسلامی را خدشه‌دار می‌کند در کلاس مطرح کرده و اخلاق غیر اسلامی را ترویج کنند.

مدیران نیز باید همواره در جهت برگزاری مراسم عبادی و مناسک مذهبی سعی کنند و بجای اردوهای آموزشی، سفرهای زیارتی ترتیب دهند. و مراسم مربوط به انقلاب را به صورت مجلل برگزار و از نیروهای حزب‌اللهی تجلیل کنند؛ رفتار غیر اسلامی را تحقیر کرده و وفاداری به انقلاب را منشاء ارزش قرار دهند.

تمامی آنچه گذشت مربوط به یک سطح از تغییر فضای آموزشی است ولی این سطح هرگز قابل دسترسی نمی‌باشد. گرچه به عنوان یک سطح خرد مطرح است، مگر اینکه عوامل درون‌زا و برون‌زا تغییر کنند. اما قبل از هر چیز باید به بررسی این دو نوع عامل پردازیم:

- ویژگی «نظام آموزشی» اسلامی به عنوان بخش سیاسی عوامل درون‌زا

بخش سیاسی عوامل «درون‌زا»، نظام آموزشی است و بخش فرهنگی آن، محتوای آموزشی و بخش اقتصادی آن، موضعگیریهایی عینی حاصل از آن دو بخش است. اما عوامل «برون‌زا» وضعیت منزلت‌های «فرهنگ» در سه نظام سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است.

به عنوان یک عامل درون‌زا نسبت به رفتار حاصل از شرایط یا فضای آموزشی می‌پردازیم:

امروزه مراحل آبرومندی سیاسی براساس مراتب آشنایی با تکنولوژی مطرح می‌شود لذا صاحب مدرک دیپلم را دارای اطلاعات عمومی، فوق دیپلم را بعوان یک کارگزار فنی ساده، لیسانس را به عنوان کسی که مجوز



تدریس در دبیرستان دارد و فوق‌لیسانس را به عنوان کارشناس ارشد و بالاخره متخصص را به عنوان فرد عالی‌رتبه نسبت به این سطوح می‌دانند. به بیان دیگر آبرومندی مستقیماً با اطلاعاتی ارتباط دارد که نمی‌توان جای پای دین را در چنین اطلاعاتی بنوان رکن‌اساسی یافت بلکه اصلاً جایگاه دین از جایگاه تکنولوژی، منقطع است. هرگز چنین مطرح نشده است که تکنولوژی برای جریان دادن دین، تنها به عنوان وسیله‌ای صرف است و مراتب آشنایی با تکنولوژی زمانی پذیرفته می‌شود که به صورت مشروط، حول محور جریان دین قرار گیرد. پس شرط پذیرش تکنولوژی، وسیله قرار گرفتن آن برای جریان دین است و این شرط نه تنها به عنوان یک قرار سیاسی بلکه باید بگونه‌ای باشد که ارتباط منطقی آن در محتوا ترسیم شود. اگر رعایت این مطلب شود که تا چه اندازه، چه تکنیکی را می‌توان در خدمت مذهب قرار داد و این امر بررسی شود که چگونه می‌توان آنرا به عنوان متغیر اصلی مراتب تحصیل در آورد آنگاه می‌توان متوقع بود که متخصص به فردی تعریف شود که می‌تواند به بهترین وجه، دین را جاری کند بگونه‌ای که تکنیک را برای جریان بیشتر دین بکار گیرد. در این صورت میزان دقت کارشناسی ارشد، کمتر و لیسانس نسبت به کارشناس ارشد پایین‌تر خواهد بود و تکنسین فنی هم کارگزار متخصص می‌شود چرا که خود نمی‌تواند رابطه دین و تکنولوژی را تشخیص دهد. این تغییر اساسی باید در نظام ف - نقش «محتوای آموزشی» به عنوان بخش فرهنگی عوامل درون‌زا در تغییر شرایط آموزشی

دومین عامل درون‌زا، محتوای آموزشی است که می‌تواند باعث تغییر شرایط آموزشی شود. محتوا باید بتواند ربط منطقی شناسایی تغییرات و کنترل آن را در خدمت مذهب به صورت روشمند ارائه دهد. یعنی بتواند پیشرفته‌ها را از مذهب بگیرد؛ زمینه تحقیقات را از عینیت اخذ کند؛ تعیین اولویت را برای موضوعات تحقیقاتی، متناسب با توسعه انقلاب اسلامی انتخاب نماید و روش محاسبه سنجش و کنترل تغییرات و در یک کلام، «مدل تحقیقاتی» و «ضرائب فنی» آنرا از روشی استفاده کند که بتواند حضور مذهب را در خود پذیرا باشد. بنابراین پیشرفته‌ها نباید به صورت حسی محض بوده و رابطه زمینه عینی نباید با مذهب، قطع باشد.

همچنین نباید رابطه تعیین اولویت تحقیقاتی با توسعه انقلاب اسلامی منقطع بوده و مدل کنترل تغییرات و ضرائب فنی آن به صورت مستقل از قدرت ارزیابی جریان مذهب باشد. بالاخره معادله‌ها نیز نباید به عنوان نتیجه کار تحقیقات میدانی از مذهب قطع باشد.

- خصوصیت «موضعگیری عینی» به عنوان بخش اقتصادی عوامل درون‌زا

سومین عامل درون‌زا اقتصاد فرهنگ می‌باشد که باید وضعیت آن نیز مورد بررسی قرار گیرد. اصولاً موضعگیریها از نظر اخلاقی باید بگونه‌ای باشند که بتوان اخلاق سازمانی و اخلاق اجتماعی را به صورت الهی

تعریف کرد. همچنین باید عملکرد نظام فکری متناسب با انقلاب، در موضعگیریها مشخص شود تا جایی که دانشجو، استاد و مدیر بتوانند در مقیاس جهانی، مصلحتهای انقلاب را اساس تعریف موضعگیریها قرار دهند. فاه مادی بوده و رفتار و اخلاق خود را متناسب با قرب به تکنولوژی تنظیم نمایند بایستی توسعه انقلاب اسلامی و توسعه کرامت انسانی را در جهان، اصل قرار دهند. بجای آنکه در آرزو و آرمان خود، زندگی مرفه غربی را به تصویر بکشند بایست نجات بشر از ستمگریها و ستمکشیها و تحمیل محرومیت‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را اصل قرار داده و با این آرمان و هدف، سایر بخش‌های زندگی خود را تعریف کنند. اینطور نباشد که غایت تخصص خود را دستیابی به یک زندگی حیوانی بدانند بلکه آرزوی دانشجو، استاد و مدیر باید این باشد. که من تا چه اندازه و چگونه می‌توانم در نجات بشر، حضور فعال داشته باشم؟ چگونه می‌توانم ابزارهای انتقال «قدرت، ثروت و اطلاع» را تغییر داده و ستمگری «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» را از بین ببرم؟ از هم اکنون، در سطح دانشجویی یا استادی یا مدیریت، چه کاری را باید انجام دهم؟

- ضرورت تنظیم عوامل برون‌زا، حول محور نیازمندیهای انقلاب

اما نظام سیاسی در عوامل برون‌زا بایست بگونه‌ای تنظیم شود که الگوی گزینش نیرو، تفویض اختیارات و حدود اختیارات و حدود وظایف، حول محور نیازمندیهای توسعه انقلاب باشد. همچنین به همان صورت باید به رسمیت شناختن مراتب فرهنگی در جامعه، به وضعیت اخلاق سازمانی فرد در جهت توسعه انقلاب مرتبط بوده و اختیارات اقتصادی او نیز به میزان قدرت ایثار اجتماعی باشد.

اگر در این سطح هرگونه تغییری در عوامل درون‌زا در هر سه سطح «سیاسی، فرهنگی و اقتصاد» مشاهده شود طبقاً شرایط آموزشی نیز به عنوان نتیجه تغییر خواهد کرد. بنابر این ارتباط نظام آموزش عالی، مشارکت آن در توسعه «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» و حل معضلات اجتماعی، نیازمند تهیه طرح جامعی در ارزیابی وضعیت موضعگیری، استاد و مدیر نسبت به انقلاب خواهد بود.

همچنین در این راستا باید از تحقیق پیرامون وضعیت عوامل برون‌زا و نهایتاً آثار این دو دسته از عوامل در ایجاد شرایط آموزشی بهره برد. البته غایت امر باید به صورت ملاحظه وضعیت شرایط آموزشی و عوامل دوگانه فوق، نیازمندیهای انقلاب و حل معضلات اجتماعی باشد.

- دو شیوه متفاوت در برخورد با تغییر فضای دانشگاهها

اصولاً به دو صورت می‌توان مسئله را مطرح نمود: شکل فنی آن بدین صورت است که شرایط آموزشی را به عنوان نتیجه و برآیند محتوای عوامل درونی و برونی اجتماعی محسوب کنیم. اما شکل دیگر آن چنین است که آنها را از یکدیگر جدا نموده و ابتدائاً شرایط آموزشی را به عنوان سطح اول و سپس نظام آموزشی را به

محسوب می‌شود و بدلیل وجودی محتوای مزبور، اخلاق عملی افراد تبدیل به اخلاق «تکنوکراسی» می‌شود. به تعبیر دیگر این افراد شدیداً بطرف پرستش تکنیک اصلی آنها به ماده است. در نظام آموزشی همواره صحبت از جایگاه رفیع کسانی می‌کنند که دارای فن و تخصص بالاتری برای کنترل ماده می‌باشند و در محتوای آموزشی، از مطرح بودن آثار خاص مادی که زاینده رفاه باشد سخن می‌گویند.

معضلات انقلاب در حال حاضر، ظرفیت فعلی جامعه است که در وضعیت التقاطی بسر می‌برد گرچه از ظرفیت الحادی گذر کرده است. اما گرایش به این وضعیت التقاطی بوسیله نظام، محتوا و اخلاق آموزشی مآلاً به مادی‌تر شدن روابط حاکم بر جامعه می‌انجامد و نه الهی‌تر شدن آن. حال که می‌خواهیم جهتگیری آنرا عوض کنیم باید هم نظام آموزشی آن مشروط شود و هم محتوا و موضعگیریها.

پس حداقل کار این است که اگر قرار باشد از تکنولوژی و نظام آموزشی موجود دنیا استفاده شود وجود یک «الگوی گزینش» صحیح هم ضرورت دارد اما در عین حال مرتباً همین الگو هم باید بهینه شود تا نهایتاً به تغییر اخلاق موجود به اخلاق انقلابی و مقابله با نظام ستمگری در جهان بیانجامد و نه نیل به رفاه بالاتر. هر چند این امر به عنوان استراتژی و راهبرد تغییر نظام آموزشی محسوب می‌شود و اهداف نیز اهداف تکاملی است اما اهداف مزبور در قالب رفع محرومیت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی قابل تعریف می‌باشد.

وَأَخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

«در محیط اسلامی، عالی‌ترین سطوح کیفی علم و دانش، تازه‌ترین پدیده‌های علمی و دینی و ایمان اسلامی وجود دارند و برای تحقق هدفی چنین عظیم باید ضمن برنامه‌ریزی کوتاه‌مدت و بلندمدت و همراهی این دو، کارهای عمیق اساسی و واقعی را انجام داد.»

«این گونه کارها (برخورد سطحی) منحرف کردن مسأله از مسیر حقیقی و ظلم به هدف عالی اسلامی کردن دانشگاههاست. آینده این کشور و این انقلاب به اسلامی کردن دانشگاهها وابسته است و هنوز پیشرفت محسوسی در این زمینه نبوده است.»

«حضرت آیه الله العظمی خامنه‌ای

عنوان سطح دوم و در نهایت محتوای آموزشی را به عنوان سطح سوم ملاحظه کرده و دیگر از تقسیم عوامل به درون‌زا و برون‌زا سخن نگوییم. به تعبیر دیگر بدون اینکه بخواهیم به ارائه یک مدل تحقیقاتی برای تبیین راه حل اقدام کنیم به طرح مشکل بپردازیم.

اگر قرار باشد که به صورت ساده به طرح سؤال بپردازیم باید سؤالات را در سه سطح مطرح نموده و از شرایط آموزشی، نظام آموزشی و محتوای آموزشی سخن بگوییم. در این حال می‌توان به صورت تئوریک به طرح مناسب صورت مسئله پرداخت

س.

{ P - همچنانکه گذشت منظور از شرایط، همان فضای آموزشی نظیر رفتار دانشجویان با یکدیگر و رفتار اساتید و مدیران می‌باشد و منظور از نظام آموزشی، مراتبی هستند که براساس تکنولوژی و به صورت غیر مشروط محترم شمرده می‌شوند. و بالاخره منظور از محتوای آموزشی، اصل قرار دادن کارآیی ماده در زندگی بشر بدون تقييد آن به مذهب می‌باشد. } P

عینی، «استراتژی» تغییر فضای دانشگاهها

برای حضور نظام آموزشی عالی در مسائل اجتماعی می‌توان صورت مسئله را برای مسئولین و تصمیم‌گیران وزارت نظام آموزشی عالی و نهادهای ذیربط تبیین کرد که اسلامی نبودن جو دانشگاه بخاطر اسلامی نبودن فضای آموزشی و عدم دخالت دین در مناصب علمی و محتوای دروس است صرفنظر از اینکه بخواهیم بگوییم این دستگاه آموزشی که محصول کار شماست این نظام آموزشی مشخص را طلب می‌کند و نظام و محتوا هم مجموعاً این رفتار خاص را به دنبال خواهد داشت. از اینرو در قدم بعد می‌توان پیوستگی این ابعاد آموزشی را برای این افراد ترسیم نمود و ضمن ترغیب کردن ایشان به تغییر وضعیت موجود، آنها را متوجه ضرورت برخورد فنی با این مسئله کرد. در این مورد سؤالاتی از این قبیل می‌تواند مطرح شود: چرا فضای آموزشی این گونه است؟ عوامل درون‌زا و برون‌زای آن چیست تا با شناخت و تغییر در این عوامل بتوان در نتیجه نیز تغییر لازم را صورت داد؟ از اینرو علت نابسامانی شرایط آموزشی عملاً به نظام محتوای آموزشی و موضعگیریها باز می‌گردد که منظور از موضعگیریها هم موضعگیریهای پرورشی است.

در دستگاه موجود، فرد بگونه‌ای پرورش می‌یابد که هم اصلی او بزرگ شمردن تکنولوژی و بهره‌وری از آن می‌شود لذا اخلاق پرورشی او ایجاب می‌کند که تکنولوژی و سپس رفاه فردی خود را عظیم بشمارد. او هرگز انقلاب را بزرگ نمی‌شمارد تا نقش و جایگاه خود را در آن تعیین نماید. تمامی اینها موضعگیری عینی است که شخص را پرورش می‌دهد. پس به دلیل وجود آن نظام آموزشی که در واقع ارزش سیاسی آن دستگاه

گامی عملی در جهت اسلامی کردن فضای دانشگاهها  
بررسی تناسب مبنایی «علوم پزشکی» و «نظام اسلامی»

گامی عملی در جهت اسلامی کردن فضای دانشگاهها

بررسی تناسب مبنایی

«علوم پزشکی» و «نظام اسلامی»

دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

گامی عملی در جهت اسلامی کردن فضای دانشگاهها ۳

استاد: حضرت حجة الاسلام والمسلمین حسینی

ویراستار و عنوان گذار: ابراهیم نیک منش

تاریخ انتشار: مهرماه ۱۳۷۵

حروفچینی: واحد حروفچینی دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

کد بایگانی: ۰۱۰۲۷۰۵۲

\* - پیشگفتار

یکی از مباحث بنیادین که در سالهای پس از انقلاب اسلامی و اقامه حکومت الهی، از رونق و اهمیت مضاعفی برخوردار شده است بحث «تأثیر خاستگاه فلسفی در نظام مفاهیم و تعاریف و به تبع، علوم و

تکنولوژی» است. عده‌ای از اندیشمندان، به انکار مطلق چنین تأثیری نظر داده‌اند؛ گروهی انفکاک «علوم انسانی» از «علوم تجربی و پایه» را طریق صواب پنداشته و در اولی قائل به حاکمیت مبنا بر بنا شده‌اند و در دومی، به نفی چنین حاکمیتی رای داده‌اند؛ بالاخره گروه سوم به تأثیر متقابل و متقوم «مبانی فلسفی» و «علوم نظری، کاربردی و انسانی» متمایل شده‌اند.

مقام بحث از صحت و سقم هر یک از این نظرات، مجال دیگری را طلب می‌کند. آنچه در این نوشتار تقدیم می‌گردد متن تنظیم شده سخنرانی استاد معظم حضرت حجة الاسلام والمسلمین سید منیرالدین حسینی است که در جلسه افتتاحیه «اولین کارگاه تحقیقاتی دانشگاه علوم پزشکی شیراز» و در جمع تنی چند از پزشکان متعهد و بخشی از کادر اجرایی - علمی این دانشگاه ایراد شده است. اشاره حضرت استاد در این سخنرانی به بحث «جهت‌داری علوم»، به صورت استطرادی بوده است و الاً محور اصلی بحث، بر معرفی شیوه صحیح و ریشه‌ای تغییر پیش‌فرضهای حاکم بر علوم - به ویژه علوم پزشکی - می‌باشد که به نوبه خود گامی اساسی در جهت اسلامی کردن فضای دانشگاهها محسوب می‌شود.

مسئله انتظار نداریم که ارتکاز عمومی بسیاری از عوام و خاص، مبنی بر «عدم فرض منطقی یا تحقق عینی علوم اسلامی و الحادی خصوصاً در باب علوم نظری و تجربی» با ارائه مقاله‌ای مختصر شکسته شود و عزیزان مخاطب در پایان مطالعه این نوشتار با ما در دیدگاه مختار، هم‌نوا گردند اما توقع داریم که خوانندگان محترم، قبل از هرگونه پیشداوری قبلی به تأمل در این نظریه - به عنوان یک احتمال عقلایی - بنشینند.

ما معتقدیم اگر عرصه مبارک تضارب آراء، به زیب «تعهد» و «صداقت» مزین گردد همچون ارض مقدس «طوی»، محفل شهود حقیقت خواهد شد. تا جایی که خواهد توانست تشنگان کوثر ولایت را در عهد و مه‌د تفتیده «غیبت» از خنکای نسیم حقیقت، محظوظ و از شربت گوارایش سیراب گرداند.

توجه اصلی این نوشتار مختصر، به کاستی‌ها و بایستی‌های روند توسعه «انقلاب فرهنگی» در بخش علوم دانشگاهی خصوصاً «علوم پزشکی» معطوف است. امید که این تلاش «سازمانی»، گامی عملی در جهت تحقق منویات مقام معظم ولایت (ادام ... ظلّه) مبنی بر ضرورت اسلامی کردن فضای دانشگاهی باشد.

انّ ه ولی النّ عم

مهرماه ۱۳۷۵

\* - مقدمه

- «حوزه» و «دانشگاه»، دو ماشین مولد فرهنگ

قبل از ورود در اصل بحث، بیان خصوصیت «انقلاب سیاسی» - و مشخصاً «انقلاب اسلامی» - ضروری می‌نماید: اصولاً خصوصیت عمومی انقلاب‌های سیاسی، امری جدا از ویژگی‌های یک کودتا بشمار می‌رود. انقلاب، خیزشی عمومی در خواست یک ملت است که با بهم ریختن یک ساختار سیاسی توانسته است ساختار دیگری را بجای آن بنشاند. وجود نیازهایی، منشأ پیدایش انقلاب سیاسی می‌شود صرفنظر از اینکه { P - انشاء... بحث در مورد شئون این امر را باید در جای دیگر پی گرفت لذا آنچه در این مقال مطرح می‌شود تنها بیان اجمالی مطالب است. P } فرهنگ غرب - در زمان رنسانس - با تغییری که ابتدا در بخش هنر آن به وجود آمد باعث شد که کل نظام اعتقادی آن به زیر سؤال رفته و سپس از هم متلاشی گردد. اما در کشور ما نه تنها هنر، بلکه تکنولوژی و اندیشه بیگانه برای مدت قابل توجهی فرهنگمان را تحت تأثیر خود قرار داد اما اسلام نه تنها متلاشی نشد بلکه با نشان دادن یک عکس‌العمل قوی و تحمیل یک انقلاب بر فرهنگ بیگانه به تغییر ساختار سیاسی جامعه پرداخت. این بحثی است که در جای خود قابل دقت می‌باشد که چرا در ایتالیای قرون وسطی با تغییر در سبک نقاشی و معماری، دین مسیحیت منزوی گردید اما در اینجا، هم هنر غرب و هم‌اندیشه آن از فلسفه تا علوم دانشگاهی غربی و ابزاری که متکفل اداره امور مردم است سایه خود را بر جامعه ما تحمیل کرد اما نه تنها فرهنگ اسلام متلاشی نشد بلکه عکس‌العمل مطلوبی نیز نشان داد. در این راستا هر چند تکامل جامعه صورت می‌پذیرد اما هیچگاه این تکامل به معنای زوال جهت و شکستن مناسک و منابع نیست.

حال چنین انقلابی واقع شده است اما نیازمندی‌های آن چیست؟ طبعاً ماشین‌هایی که تولید نیروی انسانی بر عهده آنهاست اینک باید انسان‌هایی را پرورش دهد که بتوانند از عهده تداوم بخشیدن به حرکت انقلاب برآیند. قسمتی از این ماشین‌ها، مرتبط با دین و مشخصاً «حوزه» است و طراحی بخشی از آن که مربوط به عینیت و عمل عینی و کاربردی است بر عهده دانشگاه می‌باشد. البته اینکه رابطه بین این دو نهاد و چگونه باید باشد مجال دیگری را می‌طلبد. در هر صورت ماشین‌های مولد مفاهیم باید بتوانند مفاهیمی را ارائه دهند که بتواند نیروی انسانی متناسب با انقلاب را پرورش دهد.

{ P - طبعاً در این بحث نباید در مورد ماشین مولد مفاهیم حوزه سخن گفت لذا محور اصلی این نوشتار پیرامون بخش مولد مرتبط با دانشگاه می‌باشد. P }

\* - اصل بحث

- بررسی دو دیدگاه پیرامون شاخصه‌های یک نظام مطلوب پزشکی

قبل از هر چیز باید ببینیم دانشگاه چگونه می‌تواند مولد نیروی انسانی متناسب با نیازمندی‌های انقلاب باشد؟ به نظر ما دانشگاه باید بتواند افرادی را پرورش دهد که دارای اطلاعاتی باشند که آنها را قادر به رفع چنین

نیازمندیهایی کند. در اولین برخورد به ذهن می‌رسد که ساختار «علوم پزشکی» نباید به هیچ وجه دست بخورد چرا که بالاخره انسان قبل از انقلاب با بعد از آن هیچ تفاوتی به لحاظ جسمی نکرده است تا تغییر در علم طب که موضوعش بدن انسان است ضروری باشد. لذا زخم معده و عدم تعادل عصبی و دیگر بیماریها هیچ تفاوتی با قبل از انقلاب نکرده است. از اینرو ضرورتی ندارد که علوم نظیر حیات شناسی، زیست شناسی، عصب شناسی، غدد شناسی، مغز شناسی و .. که همگی از شقوق چنین علمی محسوب می‌شوند تغییر کنند.

- دیدگاه اول: اصلاح نیروی انسانی، مغیر اصلی ساختار علوم پزشکی

با این وصف یک نظام مطلوب پزشکی، صرفا در وجود عناصر با وجدان و خوبی تعریف می‌شود که به حرفه پزشکی مشغولند؛ به ارزشهای انقلاب معتقدند؛ اهل جبهه و رسیدگی به محرومین بوده و گرایش اجتماعی آنها به طرف انقلاب است. پس موضوع علوم پزشکی اصولا موضوعی نیست که نیازمند تغییر باشد. این دید ابتدایی به چنین واقعیتی است. ما نیز معتقدیم که حتی همین فکر را دنبال کردن و آنرا به مقام تحقق و عینیت رساندن، خیلی مشکل است اما باید ببینیم که آیا تمام واقعیت در همین امر خلاصه می‌شود؟

در محیط دانشگاه ما دارای «شرایط آموزشی» هستیم که قطعا بستر پرورش نیز محسوب می‌شود. عناصر انسانی موجود در این شرایط، از این سه دسته خارج نیستند: دانشجو، استاد و مدیر. حال بنا بر دیدگاه فوق می‌توان تعریف از دانشجو را بر اساس تعریفی که برای پرورش نیروی انسانی متناسب با نیازمندیهای انقلاب ارائه می‌شود بیان نمود. در این صورت یک دانشجوی خوب کسی است که حجاب را رعایت کند؛ روابط متقابل در محیط دانشگاه را بر اساس ضوابط شرعی قرار دهد و .. همچنین یک استاد خوب کسی است که تکنولوژی غرب را به رخ انقلاب نکشد و ارزشهای انقلاب و اسلام را عظیم بشمارد. و بالاخره یک مدیر خوب کسی است که به عناصر حزب‌اللهی دانشگاه احترام بگذارد. تمام این تعاریف، در همان «دید سطحی» خلاصه می‌شود چه اینکه مقام معظم رهبری «ادام الله ظلّه» در سخنرانی خود در شهریور ماه ۱۳۷۵، به معضل سطحی نگری اشاره کرده و آنرا منشاء انحراف دانستند.

پس جای این سؤال مهم کماکان باقی می‌ماند که بالاخره چه باید کرد؟ اینکه مفاهیم علوم پزشکی باید تغییر کند به چه معناست؟ اگر بنا را بر صحت دیدگاه فوق بگذاریم و ضرورتی برای تغییر مفاهیم نیابیم باید یکی از این دو راه را برای منضبط کردن رفتار دانشجویان در سطح دانشگاه پیشنهاد دهیم: ۱ - استفاده از روشها و ابزار قهری و برخوردهای تند با این عناصر به گونه‌ای که با اهرم نمره و مدرک و .. بتوان آنها را ملزم به رعایت حجاب و اخلاق اسلامی کرد. ۲ - می‌توان یک حزب سیاسی متشکل از نیروهای مسلمان را



در دانشگاه تشکیل داد و در مقابل، اجازه قدرت تشکل به عناصر منحرف دانشگاهی را نداد تا از این طریق بتوان آنها را بزور بر این افراد مسلط کرد.

{ P - مقام معظم رهبری (مدظله) - هنگام تشریف فرمایی اخیرشان به شهر مقدس قم - فرمودند: وقتی کسی در جامعه ما گستاخی کرد و یک شبهه را به صدای بلند گفت، به جای اینکه ناگهان از ده نفر صدایی بلند بشود و بدون عصبانیت و خشم، جواب شبهه را بدهند، عصبانی می‌شویم و دعوا و جنجال می‌کنیم. در حالی که اگر دست ما پر بود چرا دعوا کنیم؟... برای کسی که عصبانی می‌شود جایی باقی نمی‌ماند. چرا عصبانی بشویم؟ حیف نیست که حوزه اسلام و این دین منطقی و مستدل را متهم کنند که استدلالی نیست و شما اهل دعوا هستید؟ P } حال اگر ما نیز حزبی سیاسی از متدینین تشکیل دهیم که تمام عناصر دانشجو، مدیر و استاد حزب‌اللّهی را تحت روابط منسجم تشکیلاتی قرار دهد آیا می‌توان متوقع بود که چنین تشکلی و چنان برخوردی در سطح دانشگاه می‌تواند نیروی انسانی متناسب با نیازمندیهای انقلاب را تحویل دهد؟ ما فعلا به طرح سؤال می‌پردازیم و از بیان راه حل رفع نیازمندیها توسط علوم پزشکی خودداری می‌کنیم.

- دیدگاه دوم: شناخت و تغییر عوامل «درون‌زا» و «برون‌زا»، مغیر اصلی تحول در این ساختار

اما در این میان دیدگاه دیگری نیز وجود دارد که با اجتناب از سطحی‌نگری، توجه عمیق به مغیرات اصلی را ضروری می‌داند. از اینرو معتقد است اگر بنا باشد که رفتار دانشگاهی را مورد تحقیق میدانی قرار دهیم باید آنرا به موجودی تعریف کنیم که دارای عوامل «درون‌زا» و «برون‌زا» می‌باشد. در ادامه باید معضل موجود را آسیب‌شناسی { P - به منظور آشنایی بیشتر با این مطلب، رجوع شود به جزوه دوم از سلسله جزوات «گامی عملی در جهت اسلامی کردن فضای دانشگاهها». P } کرد تا بتوان به ارائه تعریف صحیحی از «علوم پزشکی اسلامی» پرداخت. تنها در این صورت است که می‌توان تصویری جامع از دانشگاه «موجود» و «مطلوب» ارائه داد.

اگر قرار باشد عوامل درون‌زا را ذکر کنیم باید قبل از هر چیز به مؤلفه «آبرومندی» که در «نظام آموزشی» قابل طرح است اشاره نمود. به راستی امروز در دانشگاههای ما چه وظیفه‌ای بر عهده نظام آموزشی است؟ کمترین وظیفه آن، دادن نمره به دانشجویان است و بیشترین آن ایجاد زمینه لازم برای ارتقاء علمی دانشجویان و گذراندن ترمهای مربوطه است. لذا زمانی که دانشجو وارد دانشگاه می‌شود یک هویت پیدا می‌کند و هنگام گذراندن هر ترم، یک هویت جدید می‌یابد تا جایی که به درجه لیسانسی می‌رسد. وقتی که به فوق لیسانس می‌رسد هویت دیگری پیدا می‌کند تا زمانی که رساله او قبول می‌شود و به عنوان دکتر معرفی می‌گردد. با انجام دادن پژوهش و پذیرش مقالات علمی و عملیات عینی او در یک تحقیق میدانی، به

درجه تخصصی و فوق تخصص می‌رسد که در عین حال توانسته است یک اثر علمی را نیز از خود بر جای بگذارد.

با ملاحظه این روند می‌بینیم که آبرومندی در نظام آموزشی دانشگاه، سطح بندی شده است و خللی در این ترتیب صورت نمی‌گیرد. این نظام، یک روند پیدا کرده است که روند دستیابی به آبرومندی علمی محسوب شده و که حتما سخن چنین کسی در جامعه خود پذیرفته می‌شود. پس نظام آموزشی مساوی با «پرورش انگیزه» است. طبیعی است چنین شخصی تلاش کند؛ حساسیت نشان دهد و در مقابل یک نمره پایین‌تر، احساس خجالت و انفعال کند و اگر نمره خوبی بدست آورد احساس هویت و شخصیت نماید. تمام اینها نشانگر پرورش انگیزه دانشجوی است.

اما دومین مؤلفه، «محتوای آموزشی» است که وظیفه «پرورش اندیشه» را بر عهده دارد. اثر این دو امر، در الگوی تخصیصی که در اختیار است ظاهر می‌شود. چنین شخصی در مقام «موضع‌گیری عملی»، رفتاری را از خود بروز می‌دهد که آنرا حق خود می‌داند. لذا یک دکتر، حق خود می‌داند که قوی‌تر از یک دانشجوی درخواست کند که فلان نوع زندگی و الگوی مصرف - ولو بیگانه با ارزشهای مکتبی و ملی او باشد - برای او مهیا شود. حال سؤال ما این است که چنین عوامل درون‌زایی، رفتار دانشگاهی را به کدام سمت سوق می‌دهد و چه حاصلی دارد؟

{ P - البته چون قرار است. که بعدا به صورت مبسوط روی محتوای آموزشی بحث کنیم لذا از بیان اثر پرورشی آن چشم‌پوشی کرده و آنرا در جای خود مورد دقت قرار می‌دهیم تا از زوایای دیگری علوم پزشکی ملاحظه گردد. } P اما ببینیم «عوامل برون‌زای» آن چیست؟ اکنون وضع چنین است که دانشجوی رشته پزشکی را در «نظام پزشکی» و «وزارت بهداشت» به عنوان یک پزشک نمی‌شناسند. اصلا توقع این امر که این دانشجوی را به عنوان یک پزشک بشناسند به چه معناست؟ ایشان می‌گویند آیا می‌توان پذیرفت که یک جاهل جای یک عالم بنشیند؟ اگر هم بنشیند مسلما کارآمدی آن عالم را نخواهد داشت پس نمی‌توان او را در چنین جایگاهی نشانند. از اینرو ضروری است در جامعه، مناصب و منزلت‌های اجتماعی به افرادی داده شود که از دانش لازم بهره‌مندند. نه تنها باید منزلت و احترام منصب به آنها داده شود بلکه باید به رای و فتوای ایشان احترام گذارد و منتظر بود که کسانی به عنوان مقلد، از نظرات تخصصی آنها پیروی کنند. پس باید به لحاظ تخصیص بهره‌وری اجتماعی نیز به آنها امکانات برتر را اختصاص داد.

از آنچه گذشت مشخص شد. که عوامل درون‌زا و برون‌زا می‌توانند ترسیم کننده میزان اهمیت آن عملی باشند. که دانشجوی فرا می‌گیرد. لذا تمام امکانات و برنامه‌ها برای احترام گذاشتن به همان علم و ارتقاء همان دانش بسیج می‌شود تا در نهایت بتوانند کارآمدی متناسب با آثار را نتیجه بگیرند.

به اعتقاد ما آنچه که امروزه با علوم پزشکی بیگانه است و عده‌ای خواسته یا ناخواسته در صددند آنرا به صورت فیزیکی بر این علوم تحمیل کنند وجود «انقلاب اسلامی» است. اگر امری که خارج از دانش است و می‌خواهد وارد قلمرو دانش شود طبیعی است که چنین تحمیلی، پذیرفته نشود.

در نظر بسیاری از دانشجویان، چنین عملی شبیه یک کودتای فرهنگی است. مسلماً میان کودتای فرهنگی با انقلاب فرهنگی تفاوت بسیاری است چرا که در کودتا، قدرت بدست کسانی است که با این مفاهیم بیگانه‌اند و با بینش و ارزش دیگری مأنوسند. در کودتا، عده‌ای بزور، قدرت را بدست می‌گیرند بر خلاف انقلاب که یک نیاز عمومی، منشأ تغییر یک ساختار و یک نظام می‌شود که منزلتهایی را به دنبال آن تغییر می‌دهد. حال اگر قرار باشد که در فرهنگ، منزلتها عوض شود باید حتماً منزلت «مفاهیم» نیز تغییر یابد.

از اینرو حضور انقلاب به نسبتی که در محتوای آموزشی، قابل ورود باشد به همان میزان هم صحیح است که بگوییم اثر پرورشی آن، انضباط نسبت به آنچه که وارد شده است می‌باشد. متأسفانه ما برای ایجاد حضور انقلاب در محتوای آموزشی دانشگاه می‌خواهیم از روش ضمیمه کردن یک استاد اخلاق و معارف و چند کتاب عقیدتی به ساختار آموزشی دانشگاه استفاده کنیم، حال آنکه به خوبی می‌دانیم که این دو، دو حیطة جدا از همند که نمی‌توان نقطه وفاقی را بین آن معارف با این علوم پیدا کرد.

ممکن است کسی ادعا کند که برای اصلاح امور می‌توان در نحوه بکارگیری علوم پزشکی تصرف کرد. این شیوه، حداکثر تلاشی است که از سوی چنین افرادی پیشنهاد می‌شود به اینکه برای فقرا و جبهه‌رفته‌ها و .. حساب جدیدی باز کنیم و عمده امکانات را در خدمت ایشان قرار دهیم. ایشان مدعی هستند که اصولاً نمی‌توان به هويت دانش موجود دست زد. به نظر ما این نظریه نیز قابل خدشه است.

{ P - بعضی در مقام بیان ارتباط علوم با توسعه جامعه چنین می‌گویند: بشر همواره به دنبال رفاه دائم التزاید و رساندن آن به حد نهایی است که بالطبع از مکانیزمهای خاصی نیز باید بهره بجوید. لذا برای هر بخشی از این رفاه، علمی از علوم بشری حرفهای زیادی برای گفتن دارد و اگر کسانی نخواهند چنین رفاه و تمدنی را بپذیرند محکوم به زوال و نیستی هستند. اصولاً این افراد، مزاحم تکامل و توسعه‌اند که بالطبع نمی‌توان تکامل را فدای آنها کرد. } P اگر قرار باشد علوم پزشکی به عنوان ابزار دست انقلاب باشد اما نتواند این واقعیت را در هويت حقیقی خود منطقیاً تعریف کند آیا غیر از این است که در نهایت خود را عاجز از تحقق چنین خواستی بداند؟ این علوم، در واقع مهرهای از یک دستگاه دیگر است که نمی‌تواند در راستای تحقق هدف فوق حرکت کند لذا رسیدن به بن‌بست، نتیجه حتمی چنین حرکتی خواهد بود. ما انشاء... این اظهار عجز را از زوایای مختلف مورد بحث قرار خواهیم داد.

- اصلاح «محتوای آموزشی»، عامل اصلی در تغییر رفتار دانشگاهیان

به اعتقاد ما رفتار دانشگاهی باید موضوع «تز»های دانشجویان قرار گیرد به گونه‌ای که عوامل درون‌زا و برون‌زا مورد ارزیابی قرار گیرند که اینها چه نوع عواملی هستند؟ در این صورت می‌توان به این سؤال جواب داد که چنین رفتار دانشگاهی که منتهی به برخورد این عوامل است با چه اوصاف و ویژگی‌هایی قابل تعریف می‌باشد و متغیر اصلی آن کدام است؟ از مطالب اخیر معلوم شد که «محتوای آموزشی»، متغیر اصلی محسوب می‌شود لذا مادامی که تغییر اساسی در محتوا صورت نگیرد، رفتار دانشگاهی نیز اصلاح نخواهد شد.

- «اجتماعی شدن» احساس ضرورت تغییر علوم، نقطه آغازین تغییر فضای دانشگاهها

هر چند این کار، ریشه‌ای است و در نهایت باید به توسعه علوم اسلامی پرداخت اما آیا در این زمان نیز می‌توان از همین نقطه آغاز کرد؟ مسلماً ما چنین چیزی را قائل نیستیم لذا در این زمان صرفاً باید ضرورت مطلب را مورد دقت قرار داد. ما فعلاً از «شیوه اجتماعی شدن این ضرورت» سخن می‌گوییم تا نهایتاً به امور موضعی، جزئی و موردی ختم نگردد؟ به راستی چگونه می‌توان برخورد کرد تا استاد ضد انقلاب که از دانشگاه اخراج می‌شود به عنوان فردی که بر او ظلم شده است معرفی نشود؟ چگونه می‌توان این اعتقاد دانشجویان را تعدیل کرد. که می‌گویند اینها چون قدرت در اختیار دارند بر سر ما می‌زنند و الاً منطق تنها دست ماست؟ و یا می‌گویند هر چند یک بسیجی احترام دارد اما نباید از مزیتی خاص در محیط دانشگاه که جایی برای عرض اندام آن ارزشها نیست برخوردار باشد؟ همچنانکه یک بسیجی حق ندارد که در حریم خانه کسی بدون اذن صاحبخانه وارد شود نمی‌تواند حریم محیط خانه علمی را هم نادیده بگیرد و شایستگی‌های خود را در میدان رزم، وسیله ورود در چنین محافلی که بی‌ارتباط با آن ارزشها هستند قرار دهد. از اینرو ایشان باید حد و مرز عفت را حفظ کنند و قدم در حریم غیر نگذارند ایشان می‌گویند چرا باید با چنین قوانینی، عفت حریم علم را بشکنیم؟ آیا می‌توان چاقوی تیز جراحی را بدست کسی داد که از کمترین دانش برخوردار است؟ بله اگر بر این مفاهیم مسلط شود آنگاه نیز مثل ما خواهد بود و عضوی از خانواده علمی جامعه محسوب می‌شود. پس مجوز ورود به اطاق عمل و انجام عمل جراحی، داشتن اطلاعات لازم است. اینکه کسی معلم اخلاق یا یک بسیجی است اصولاً ربطی به این اطلاعات و مفاهیم ندارد.

حال اگر قرار باشد که این افراد را مخاطب قرار دهیم که باید ارزشها را گرامی داشت و احترام چنین افرادی را بر خود فرض کرد بلافاصله جواب می‌شنویم که شما زور می‌گویید ایشان می‌گویند انقلاب باید برای مستضعفین، سرمایه‌گذاری بیشتری کند. تا ما بتوانیم برای آنها خدمت بیشتری ارائه دهیم اما اینکه بخواهید بسیجی‌ها را بر ما مسلط کنید حتماً پذیرفتنی نخواهد بود!

- تأسیس «فلسفه الهی چگونگی تغییرات»، گامی عملی در جهت تغییر مبانی علوم

پیداست این دیدگاه هیچگاه قائل به ضرورت تغییر ماهیت علوم نیست. می‌دانیم «فلسفه فیزیک»، موضوعاً ارتباطی با علم پزشکی ندارد اما حتماً اطلاعات عمومی این فلسفه قادر است پایه‌های اصلی ذهنیت فرد را بسازد. ریاضی جزء علوم پایه است که می‌تواند از عهده محاسبه فیزیک و رفتار طبیعی ماده برآید. تمامی اینها قادرند شعاع و پرتو خود را بر علوم دیگر بتابانند. اما اینطور نیست که چنین شعاعی صرفاً در یک اثر علمی منحصر شود بلکه پرتو اعتقادی آنها نیز بر علوم می‌افتد.

در اینجا مسائلی را که جای بحث کمتری دارد به صورت فهرست‌وار بیان می‌کنیم تا تطویل کلام، مخل روند بحث نباشد: یک بحث پیرامون «وحدت و کثرت»، «زمان و مکان» و «علم و اختیار» در فلسفه حوزه مطرح است که در جای خود صحیح و از دلایل متقنی نیز برخوردار می‌باشد. اما این، یک بحث تجربیدی است که هیچگونه نقشی در «چگونگی» پیدایش وحدت و کثرت ندارد لذا به فیزیک وحدت و کثرت و فیزیک مجموعه، و زمان و مکان این فلسفه به فیزیک وضعیت و تغییرات مربوطه و بیان علت چگونگی تغییرات ربطی ندارد چون صرفاً علت اصل هستی را بیان می‌کند. نباید کسی مدعی شود که چون بحمد... فلسفه حوزه وجود دارد لذا از فلسفه علوم پزشکی مستغنی هستیم. چون این علوم در جای خود نیازمند فلسفه مربوط به خود هستند که همان «فلسفه چگونگی» و فلسفه فیزیک و ترکیبات می‌باشد نه به فلسفه موجود که به تبیین اصل هستی می‌پردازد. نیاز ما به چنین فلسفه‌ای به احتیاج ما به کنترل تغییر ترکیبات باز می‌گردد. مگر غیر از این است که از تغییر ترکیبات می‌توان زیست‌شناسی حیات را نتیجه گرفت؟ لذا به فلسفه چگونگی نیز در حیات نیازمندیم؛ همچنانکه در بیوشیمی به شناسایی شرایط حیات و تغییرات آن محتاجیم.

ملاحظه تمامی اینها رفته‌رفته ما را به یک نظام مطلوب پزشکی نزدیک می‌کند. حال اگر این مطالب فلسفی به صورت واحدهای بریده بریده درسی، قبل یا بعد از مقطع دیپلم وجود داشته باشد قطعاً روی ذهن محصلین و دانشجویان، شعاع خود را خواهد انداخت. در اینجا دو نظر کاملاً متفاوت به وجود می‌آید: نظر «مفوضه» که قائلند خداوند، جریان امور را بدست ماده سپرده است و این مهم را به آن تفویض فرموده است لذا تنها ماده و قانونمندیهای مادی است که در جهان هستی نقش دارد. پس دانش ترکیبات و آن فیزیکی که قرار است رفتار طبیعت را تعیین کند اصولاً از دایره روحی و تصرف الهی خارج است اما نظر دیگری غیر از نظر تفویض وجود دارد که قائل به جبر است.

{ P - بحث جبر و تفویض اصولاً در جای دیگری قابل طرح است و آنچه که در باب فلسفه چگونگی ترکیبات مطرح می‌شود بحثی دیگر. P } - غفلت از ارزشهای الهی، معلول حاکمیت مبنای مادی بر علوم پزشکی

حال این سؤال پیش می‌آید که اگر قانونمندی مادی اصل نباشد پس چه چیز اصیل است؟ مگر غیر از این است که نقش روش و متد علوم صرفاً در کنترل تغییرات و ارائه معادله خلاصه می‌شود؟ آن عالم حسی که می‌خواهد به درمان بیماری بپردازد آیا غیر از این است که باید چیزی را به ترکیب این دارو اضافه کند یا از آن بکاهد تا بتواند از این طریق به درمان درد کمک نماید؟ کسی که مدعی شود ما صرفاً با حیات و ترکیبات موجود سرو کار داریم و رفتار هم تنها در رفتار مادی خلاصه می‌شود قطعاً باید پذیرای حضور فلسفه چگونگی مادی باشد. به اگر تعریف ما از حیات به صورت مادی محض ارائه شود حتماً زمانی که به تعریف از انسان در علمی مانند پزشکی می‌رسیم مجبوریم که اطاق محتضر را در بیمارستان، اطاق ایزوله و عفونت بنامیم و نه اطاق احتضار و معراج. چرا که در نظر ما چنین شخصی در حال متلاشی شدن و نابودی است و عفونتش باعث سرایت به دیگران خواهد شد! در این حال خواندن قرآن و ادعیه و... بر بالین محتضر بی‌معنا خواهد بود چرا که اول و آخر انسان در حیات و ممات مادی خلاصه می‌شود. چنین نامگذاری به معنی ترادف واژه «مرگ» با واژه‌های «عفونت» و «متلاشی شدن» است، حال آنکه در شرع مقدس، برای لحظات سخت احتضار، دستوراتی داده شده است تا فرد محتضر در این هنگام، غربت را احساس نکند.

طب دیروز، حیات را حاصل ترکیبات شیمیایی - بنابر نظریه فلاسفه مادی - و با عنوان روح حاصل از «بخار» معرفی می‌نمود به گونه‌ای که تراکم ابخره، منشاء تحرک شناخته می‌شد. ایشان مدعی بودند زمانی که تبدیل صورت می‌گیرد عفونت آغاز می‌شود. طب امروز نیز به گونه‌ای دیگر اما باز در قالبی مادی، حیات را تعریف می‌کند. در این دیدگاه، اجزای بدن انسان همچون قطعات یدکی ماشین است. امروزه در سالن «تشریح» بدن، جسد میت را درون حوضچه‌های مخصوص کالبد شناسی قرار می‌دهند تا پوسیده و متلاشی نشود. زمانی که برای این امر نیازمند یک عضو از اعضاء او هستند با چنگک‌هایی جسد را بیرون می‌آورند و پس از قطع عضو مورد نظر، جهت تشریح به سالن مخصوص می‌برند.

متأسفانه ما چون در آن عوالم نیستیم نمی‌توانیم فاصله علوم پزشکی را با ارزشهای اسلامی ببینیم. لذا نمی‌توانیم ارزش و احترام یک مؤمن و حرمت ایذاء و اهانت به او را متوجه شویم. حتی اگر این شخص، یک کافر نیز باشد که از احترام برخوردار نیست باز نباید چنین برخورد اهانت آمیزی را با او داشته باشیم. ما نیز روزی میت خواهیم شد و مسلماً این برخوردها را نمی‌پسندیم.

به جناب موسی بن عمران (علی نبینا و آله و علیه‌السلام) وحی شد که فردی را که در مرتبه از خودت پایین‌تر است همراه خود بیاور. ابتدائاً با خود فکر کرد که بالاخره من پیامبرم و دیگران باید از من تبعیت کنند لذا هر کسی را که انتخاب کنم از عهده این تکلیف بر خواهم آمد. اما سپس اندیشید که گر چه من پیامبرم اما در هر صورت اختیار امور بدست خداست. چه بسا که فردا از مقام نبوت عزل شوم و دیگران بر من پیشی گیرند و یکی از آنها به مقام نبوت بزد. در مرتبه دیگر چنین گفت که بهتر است یکی از کفار را

با خود ببرم که حتما نسبت به من و امتم پایین ترند. اما باز با خود اندیشید که اصلاً چه کسی تو را موحد و مسلم قرار داده است؟ لذا نتیجه گرفت که از این دسته نیز نمی‌تواند کسی را انتخاب کند چه بسا روزی موحد شوند و از آلودگی پاک گردند. با خود گفت که فردا سگی را که اصلاً نجس‌العین خلق شده است با خود می‌برم. چون اگر من کافر بودم اما بالاخره نجس‌العین خلق نشده‌ام و روزی هم امکان داشت که مسلم شوم. سگ را پیدا کرد و چند قدم هم آن را بخود برد اما باز با خود گفت اما این حیوان زبان بسته که خودش را خلق نکرده است همچنان که من نیز خود را خلق نکرده‌ام. لذا مشغول مناجات شد و در جواب این سؤال که «چرا چنین کسی را نیاوردی؟» عرض کرد که من از خودم بدتر کسی را نیافتم.

- ارتباط انکار ناپذیر «علوم پزشکی» با «علوم انسانی»

اینکه انسان به حیات دنیوی مغرور باشد و با دیگر انسانها همچون پیچ و مهره سلوک کند و با بعضی از اجزاء بدن میت به شوخی‌های مضحک و زننده بپردازد همگی ناشی از یک بینش مادی است که مرگ را به بازی و مضحکه گرفته است. تا چه سطحی می‌توان مرگ را سبک دید؟ مرگ، حقیقت بسیار مهمی است هر چند ترسناک نباشد. مرگ، انتقال از یک عالم به عالم دیگر و حضور در جایی است که حقایق اشیاء در آنجا دیده می‌شود در حالی که آن حقایق در این دنیا بر ما محجوب بوده است. لذا در آنجا حجابها برداشته می‌شود. اصولاً جایگاه مرگ در دین چیست؟ آیا غیر از این است که برای ذبح حیوانات نیز باید نام مبارک خداوند را بر زبان جاری ساخت و آداب خاصی را رعایت نمود؟ اگر «بسم...» گفته نشود اما چهار رگ گردن زده شود آن حیوان تبدیل به میت می‌گردد.

در نظر اول چنین توهم می‌شود که علوم پزشکی ربطی به علوم انسانی ندارد و حال آنکه این، توهمی باطل است. حتماً انسان طاهر با انسان نجس تفاوت دارد. غذا خوردن برای انسان جنب، کراهت دارد. این بدان معناست که قطعاً غذا خوردن حین جنابت با حین طهارت متفاوت است. اگر کسی با «بسم...» و طهارت به غذا خوردن بپردازد و در پایان، شکر بگوید حتماً این حالات روحی در جسم او نیز تأثیر خواهد گذاشت، یعنی هم روح چنین کسی در این آب و غذا تصرف کرده و خاصیت آنرا عوض می‌کند به گونه‌ای که زمینه بهتر جلب ایمان را در آینده فراهم می‌کند و هم تهیاً جسمی بالاتری برای او پیدا می‌شود. اگر این امور معمولی را از خدا و پیامبر و دین جدا کنیم حتماً آن اثرات را به دنبال نخواهد داشت. به اعتقاد ما چنین آب و غذایی اصلاً تصفیه شده به تصفیه‌های باطنی نیستند و چنین شخصی هم فردی مهذب نخواهد بود.

- رابطه «فاعلیت» و حضور انسانی با «روح، فکر و عمل» انسان

در این صورت طبیعی است که شیطان می‌تواند در طعم آنها نیز حضور پیدا کرده و به تبع، چنین اطعمه و اشربه‌ای با زدن حرف لغو تناسب پیدا کند. لذت بردن انسان از اینگونه امور حتماً منشاء پرورش انسان است

چون اصولاً لذت بردن تنها در حالات روحی قابل تحقق است. حال اگر چنین لذتی با غفلت و عدم التفات همراه شود یقیناً گامی در جهت دنیا پرستی خواهد بود.

اینکه اندامهای عصبی، ذهنی، روحی و جسمی چه ارتباطی با یکدیگر دارند و حضور و فاعلیت ما چه تأثیری بر این اندامها دارد از امور قابل تأمل و دقت است. اینطور نیست که چنین حضوری صرفاً در ذهن و روح انسان مؤثر باشد بلکه در آب و غذا و کلیه اشیاء نیز تأثیر می‌گذارد و البته این تأثیرات نیز متفاوت می‌باشد. چنانچه در ذبیحه، قابلیت خوردن نخواهد داشت و در آب و غذای معمولی هرچند این قابلیت را دارد اما منشأ رشد اشتها نسبت به مظاهر دنیوی خواهد شد.

این حقایق از علوم پزشکی موجود مخفی است. این علوم به مرگ و حیات و تغذیه و بیماری و سلامت به گونه‌ای دیگر می‌نگرد. وقتی با جرات به اندام شناسی بدن انسان همچون شناخت پیچ و مهره یک ماشین بی‌روح نگاه می‌کنند و با همین دید به تشریح فعالیت غدد و حالات جسمی انسان می‌نگرند نباید انتظار داشت که پسر و دختر دانشجو زمانی که کنار هم قرار می‌گیرند و میل جنسی در آنها تحریک می‌شود غیر از تداعی همان مطالبی که در بحث غددشناسی آموخته‌اند به تحلیل حالت روحی و جسمی خود پردازند و گرمای بدن یا تشدید ضربان قلب را به چنین اموری بازگردانند. ایشان هیچ‌گاه به غلبه هوای نفس و این امر الهی که «اذا مسهم طائفه من الشیاطین فاذکروا» نمی‌اندیشند.

امروزه فرهنگ پزشکی مدعی است که اگر مردی با زن عشوه‌گری روبرو گردد اما تحریک نشود مریض است. فرهنگ انقلاب می‌گوید اگر چنین شود تنها کسانی تحریک می‌شوند که بیمارند؛ لذا دو تعریف کاملاً متضاد از سلامتی و بیماری در این دو فرهنگ مطرح است. در یکی صحبت از ترشح فلان غده و تأثیر در ضربان قلب و حالات روحی او می‌شود و در دیگری از «لیطمع الذی فی قلبه مرض» سخن گفته می‌شود. طبیعی است که یکی او را سالم و دیگری او را مریض بدانند. پس بهداشت روحی، فکری و جسمی در این دو دیدگاه با یکدیگر کاملاً متفاوت است. در یکی بهداشت روحی را به خودآگاهی نیازمندیها و بهداشت فکری را به فکر کردن منطقی، علمی و عینی و بهداشت جسمی را به استفاده صحیح از میزان مشخصی از پروتئین و چربی و... برای تولید انرژی در بدن تعریف می‌کند اما در دیگری، تعریفی کاملاً متفاوت از این امور ارائه می‌شود.

از اینرو خوب زندگی کردن هر فرد و مفاهیمی همچون سعادت و خوشبختی، از این منظر تعریف می‌شود و همگی به تعریف مادی از انسان باز می‌گردد. چنین تعریفی است که حکم می‌کند انسان چه نوع غذایی باید بخورد؟ به چه موادی احتیاج دارد و چه نوع رفتاری باید داشته باشد؟ صاحبان این دیدگاه قائلند اگر هم روزی این نوع غذا و آن مقدار مناسب انرژی در نظام اجتماعی خاصی به افراد جامعه نرسد امری نیست که علوم پزشکی متکفل رفع آن باشد چرا که این مهم در حیطه تصرف «علم الاجتماع» است.



ایشان می‌گویند تا زمانی که به تخصیص امور، شیب لازم ندهید نمی‌توانید انگیزه حرکت را در آحاد جامعه ایجاد کنید. علوم پزشکی موجود نیز بر این امر صحنه گذاشته و مدعی است وسیله تحریک در واقع همین مواد غذایی است که در اختیار سلول قرار می‌گیرد تا از این طریق بتوان مایعات بدن را به نقطه تعادل رساند و ترشح غدد را کنترل کرد و وضع سلسله اعصاب را سامان داد و به پرورش بخشهای مختلف سلول و بافتهای بدن اقدام کرد.

اما سخن ما این است: دانشجویی که حیات را به ترکیبات مادی تعریف می‌کند حتماً زمانی که به انسان شناسی می‌رسد ویژگیهای خاصی را برای او بر می‌شمرد، بدین صورت که هر انسانی دارای «انگیزه، اندیشه و انتخاب» است که نتیجه آن هم حیات تکاملی است. به تعبیر دیگر رفتار انسان مانند حیوانات به صورت یکنواخت نیست. لذا حیات تکاملی انسان در این دیدگاه به صورت مادی تعریف می‌شود.

{ P - توجه شود که ما فعلاً در مقام بیان کلیات علوم پزشکی هستیم لذا ضرورتاً از مبحث زیست‌شناسی وارد انسان‌شناسی شدیم. } P چون انگیزه، اندیشه و انتخاب او هر چند به شرایط اجتماعی و اعتقادی مربوط می‌شود اما آخر الامر یک عالم پزشکی از زاویه مقدار و نوع کالری‌هایی که وارد بدن چنین شخصی می‌شود و تحریکات متناسب با پرورش او را ایجاد می‌کند، آن فرد را مورد مطالعه قرار می‌دهد. یک روان‌شناس هم از زاویه تناسب یا عدم تناسب تحریکات روانی شخصی با نیازمندیهایش به ابراز نظر می‌پردازد. لذا به اعتقاد ایشان زمانی که انقباض عضله و درد پیدا شود و یک ارگان اضافی ظهور پیدا می‌کند باید علت را در این امر جستجو کرد که ماشین روحی یا جسمی بیمار، طلب مشخصی دارد که متناسب با شرایط اجتماعی نمی‌باشد. از طرف دیگر میزان آگاهی او هم قدرت هماهنگ‌سازی چنین شخصی را با شرایط حاکم ندارد لذا نتیجه آن به ظهور یک رفتار نامتعادل در سلسله اعصاب منجر می‌شود و اثر آن در نامتعادل شدن ترشح غدد و مآلاً ایجاد اختلال در تعادل مایعات بدن ظاهر می‌گردد.

- «علم پزشکی»، حلقه واسط فیزیک و توسعه اجتماعی

با این توضیح می‌توان گفت: در طبقه‌بندی علوم، علم پزشکی، دانشی است که حلقه واسطه بین فیزیک و توسعه اجتماعی است. یعنی تعریف از انسان، جامعه، فلسفه تاریخ و توسعه جامعه زمانی صحیح است که علم پزشکی را به عنوان حلقه واسط معرفی کنیم. ممکن است گفته شود که تبیین این امور به عهده عینیت است و ربطی به پزشکی و علوم مربوطه ندارد چرا که تحقیقات موجود در این علم، تحقیقاتی میدانی است که به کنترل تغییرات عینی بیمار می‌پردازد لذا علم پزشکی مقصر نیست. اصولاً نباید از واقعیت فرار کرد و انقلاب و ارزشها را به رخ کسانی کشید که با چنین اموری بیگانه‌اند.

به اعتقاد ما صحت این کلام مخدوش است چون نه تنها الگوی مصرفی کالری بدن کسی همچون حضرت علی ابن ابی طالب<sup>۷</sup>، با تعریفی که ایشان از خوردن گوشت سفید و مقدار کالری مورد نیاز بدن می‌دهند تناسب ندارد بلکه چنان الگویی حتی نسبت به افراد قوی و جنگاوری همچون سلمان و ابوذر و مقداد و... که از شخصیت‌های بزرگ تاریخ بودند نیز سازگار نیست. این افراد در قالب تعریفی که ایشان از پاکیزگی و طهارت و استفاده از پودرهای شوینده و مواد تمیز کننده می‌دهند نمی‌گنجند هر چند افرادی نظیف و پاک بودند اما پاکیزگی در نزد آنها غیر از آن چیزی است که امروزه در نزد علمای علم پزشکی مطرح است. ایشان در مقابل سخت‌ترین ناهنجاریهای اجتماعی، مقاومت کرده و خود را با آنها هماهنگ می‌کردند و در بدترین شرایط، از توان بهینه سازی موضع و انتخاب برترین موضع برخوردار بودند. همت ایشان عالی و در حد تغییر تاریخ بود. آنها در جامعه‌ای زندگی می‌کردند که از حداکثر تنش و درگیری برخوردار بود. نمی‌توان در جامعه‌ای غیر از جامعه شیعه، موردی را یافت که از درگیریهای روانی، فکری و عملی شدیدتری برخوردار بوده باشد. در عین حال برای چنین افرادی انقباض عضله و زخم معده و بیماری عصبی و... بی‌معنا بود.

- تفاوت دو برخورد عملی با علم پزشکی

متأسفانه چنین حقایقی هیچگاه به دانشجو بلکه به استاد این رشته‌ها منعکس نمی‌شود. آیا صرف غضب کردن به یک استاد منحرف می‌تواند حلال مشکلات دانشگاه باشد؟ آیا اگر در صدد اسلامی کردن روابط موجود بر دانشگاه باشیم می‌توان از معادلات و مفاهیم طب سنتی هندی یا یونانی و احیاناً مراجعه به بعضی احادیث بهره‌{ P - انشاء... در این خصوص، در بخش پایانی این نوشتار بیشتر سخن خواهیم گفت. P } جست در حالی که می‌دانیم از این طرق نمی‌توان به آسیب‌شناسی و کنترل تغییرات نائل شد؟ آیا غیر از این است که این نوع طبها صرفاً بیانگر نوع درد و درمان مربوطه هستند و بیش از این چیزی را نمی‌رسانند؟ به تعبیر بهتر با این نوع ابزار نمی‌توان علت پیدایش سردرد، مراحل پیشرفت آن، نحوه کنترل و بالاخره کیفیت از بین بردن آنرا یافت. همچنین نمی‌توان معادلات لازم را در این خصوص بدست آورد و به نوع تأثیر داروهای تجویز شده بر این بیمار پی برد.

بله در اطاق و دپارتمان دیگری تمام این سؤالات، پاسخ داده می‌شود؛ یعنی هم برای این مسائل، تحلیل تئوریک ارائه می‌گردد و هم تحلیل میدانی. بر خلاف اطاق اول که صرفاً به نوع درد و درمان توجه دارد اما خود را موظف به پاسخگویی به این سؤالات نمی‌داند. اگر هم بتوان بر چنین شخصی اسم «عالم» را گذاشت حتماً یک عالم تبعی خواهد بود نه یک عالم تحلیلی؛ چرا که صرفاً اسامی بیماریها و داروها را حفظ کرده است. مسلماً چنین کسی در یک تحقیقات کتابخانه‌ای، در پایین‌ترین رده قرار دارد. اما در دپارتمان دیگر، پزشکی که به تحلیل دردها و داروها می‌پردازد قدرت این را دارد که بگوید این داروها چنین تولید شده است و به آن صورت مورد آزمایش قرار گرفته و از فلان «روش» و «زمینه» آزمایش و تحقیق برخوردار بوده

و با این کیفیت مورد کنترل واقع شده و بالاخره این هم نمونه‌هایی است که می‌توان برای آن، علت مشخصی را ذکر کرد و مآلاً آنرا کنترل نمود.

لذا منطقی‌ساختن این افراد چنین است. معنای کلامشان این است که اگر کسی عقل دارد باید به دستگاه ما بپیوندد و اگر کسی می‌خواهد عقل را به نرخ قدرت کنار بگذارد عملاً باید مقابل ما قرار بگیرد.

مسئله چنین دفاعی، بدترین نحوه دفاع محسوب می‌شود در عین آنکه شکنندگی آن نیز روشن‌تر از آن است که نیازمند توضیح باشد. چنین کسی هیچگاه نمی‌تواند به قدرت خود، فرهنگ را فتح کند و پزشکی را به وجهه شریف اسلامی بودن مزین کند.

- تعیین «زمینه، روش و موضوع» تحقیقاتی، امر متوقف بر تأسیس «فلسفه چگونگی»

شرط اصلی تغییر مبانی علوم، در ارائه تعریف صحیحی از «فلسفه چگونگی حرکت» - و نه اصل حرکت - است. منظور ما از این فلسفه، عبارت است از: چگونگی پیدایش «وحدت و کثرت»، «زمان و مکان» - یا وضعیت و تغییرات - و بالاخره «اختیار و آگاهی». بحمد... با تأسیس چنین فلسفه‌ای، این امکان برای ما فراهم شده است تا با تکیه بر این مفاهیم اصولی، مباحث دیگری را هم مورد دقت قرار دهیم تا جایی که با این فلسفه قادریم «روش» علم را برای طبقه‌بندی موضوعات و گزینش موضوع مشخص کنیم. به تعبیر بهتر «زمینه‌ای» که باید در آن تحقیق صورت پذیرد و «روشی» که باید نسبت بین آن «موضوع» و زمینه را برقرار کند همگی از جمله کارهایی است که بیش از ۸۰٪ از تبیین این مسائل تا کنون توسط بعضی از بسیجیان فرهنگی نظام اسلامی و در قالب پیش نویس اولیه تمام شده است.

- نقش تغییر روش طبقه‌بندی علوم در ارائه پیش‌فرضهای اسلامی

وقتی که توانستیم روش علوم را بر این اساس تغییر دهیم آنگاه می‌توان گفت رفتار طبیعی ترکیبات، حیات‌شناسی و زیست‌شناسی، تأثیر شرایط عینی بر حیات - بیوشیمی - می‌تواند به صورت اسلامی نیز در قالب «تعاریف کاربردی» مطرح گردد. طبیعی است در چنین حالی مجال بیان پیش‌فرضهای اسلامی در باب انسان‌شناسی مطرح خواهد بود چه اینکه امکان کنترل اثر عینی آن نیز پیدا خواهد شد. یعنی تحقیقات میدانی نیز می‌تواند در طبقه‌ی انسانها حضور یابد به اینکه یک انسان موحد با این شاخصه‌ها در صورتی که دارای این بیماری باشد و از آن دارو استفاده کند بهبود می‌یابد ولی برای یک انسان کافر با این شاخصه‌ها نمی‌توان چنین نسخه‌ای را برای همین بیماری تجویز نمود. در این صورت هم بی‌دینی چنین کسی شاخصه‌مند است و هم نوع بیماری و درمان او.

به تمام اینها فعلاً می‌توان به عنوان یک طرح و احتمال نگرینست لذا نمی‌گوییم آنچه را ما انجام داده‌ایم حتماً باید عملی شود اما می‌گوییم چنین مفاهیمی حتماً برای گسترش قدرت انقلاب، ضروری و مؤثر است چرا که با این ابزار می‌توان تعاریف جدیدی از رفاه، توسعه و زندگی اجتماعی ارائه داد. اما این سخن بدین معنا نیست که صنعت را کنار بگذاریم چرا که معتقدیم می‌توان صنعت متناسب با توسعه مکتب - و نه توسعه رفاه - را ایجاد کرد. در این صورت آخر الامر می‌توان انسان حول محور بندگی خدا را در حالی که با ایثار و بهم پیوستگی اجتماعی، مانوس است مجدداً به جامعه بشری معرفی نمود. این انسان می‌تواند حضور مجدد داشته باشد بدین معنا که صفت ایثار دیگر صفت فرد نخواهد بود بلکه به عنوان صفت یک جامعه مطرح خواهد شد. در این حال تنازعات به حداقل می‌رسد. اما باید متوجه بود مادامی که این امر حول محور توحید قرار نگیرد تحقق آن در یک قالب الهی، سرابی بیش نخواهد بود. چه اینکه قرار گرفتن انسانها حول محور هوی همواره منشأ تشمت است.

- بیان تبعات سوء جدایی فلسفه فیزیک از فلسفه نظری

حال به منظور آنکه مخاطبین محترم با این مطالب به صورت اعلام موضع صرف برخورد نکنند تذکر این نکات را ضروری می‌دانیم: اگر بین فلسفه فیزیک و فلسفه نظری فاصله‌ای ایجاد شود حتماً اعتقادات، وارد مرحله مطلق گرایی حسی خواهد شد. مادامی که مدل «اسلامی» آنرا در اختیار نداشته باشیم و با آرمانهای نظام الهی هماهنگ نبوده باشد. در چنین وضعی، علوم به بیان تعاریف و راه حلها می‌پردازند اما صرف نظر از اعتقادات؛ تا جایی که حتی خود اعتقادات را هم به عنوان یک پدیده مورد تحلیل قرار می‌دهند

لذا از علم و ایمان و پیدایش دین، تفسیری فیزیکی که ریشه در رفتار ماده دارد ارائه می‌دهند. در این صورت، تعریف از اخلاق، اجتماع، توسعه و .. به صورت مادی مطرح می‌شود.

حال اگر اعتقادات ما نتوانست حول محوری مشخص به وحدت برسد آنگاه باید بر سر زندگی دنیا با هم بسازیم بدین صورت که هر اعتقادی از هر انسانی محترم است. آیا فلسفه دموکراسی غیر از این را می‌گوید؟ اگر چنین شود معنای محترم بودن اعتقادات، حاکمیت سرمایه‌داری بر روابط اجتماعی خواهد بود. در این حال قدرت تبلیغات، انسان را به هر طرف سوق می‌دهد و انگیزشهای اجتماعی را با مظاهر مادی عالم تحریک می‌کند تا نهایتاً انباشتگی سرمایه و توسعه تکنیک واقع شود. نتیجه این روند، تحمیل بیماری بر کالبد اجتماعی جامعه خواهد بود و چنین پذیرشی از سوی آحاد جامعه به ایجاد ناهنجاری در آن تبدیل می‌شود، لذا چنین جامعه‌ای مجبور است که محرومیت را در شکل «تصمیم گیری، اطلاعات و اقتصاد» بر جوامع دیگر تحمیل کند. چون اگر بناست که حرص به دنیا زیاد شود نمی‌توان فرض طبقاتی بودن جامعه را از نظر دور نگاه داشت. ضرورت آن بینش، وجود اختلاف یک پتانسیل مادی خواهد بود چون اگر چنین

اختلافی نباشد وجود حرکت در یک جامعه مادی بی معنا خواهد بود چه اینکه اختلاف پتانسیلی که در فیزیک، برای کنترل ماده مطرح می‌شود باید در بعد جامعه به عنوان عامل حرکت معرفی گردد.

به نظر ما غایت وجود اختلاف مزبور، در قالب ایجاد «حسد» و «کینه» اجتماعی در جامعه رخ می‌نماید که به ناهنجاری بیشتر اجتماعی دامن خواهد زد. یعنی همانگونه که پزشکان قائل می‌شوند ناهنجاری شرایط با نیازمندیها و عدم قدرت هماهنگ سازی، منشأ پیدایش غده یا یک ارگان اضافی در بدن و یا باعث از کار افتادن یک بخش می‌شود در بعد اجتماعی نیز همان روند ایجاد می‌شود لذا جامعه مجبور است برای کنترل این ناهنجاری، به نزاع و جنگ روی آورد. این مطلب به عنوان موضوع یک تحقیق میدانی در جای خود قابل اثبات است که دموکراسی و سازمان ملل نتوانسته‌اند ناهنجاری اجتماعی را در سطح جهانی حل کنند بلکه خود آنها به دلیل واقعیت‌های موجود - خصوصاً وجود انقلاب اسلامی ایران - مجبور شده‌اند در پیش‌فرضهای قبلی تجدید نظر کرده و دانشمندان آنها به این مطلب اقرار کنند.

حال به بحث اصلی بر می‌گردیم. کلیات مطالبی که لازم بود در باب ضرورت تحول در ساختار علوم پزشکی بیان گردد طی مباحث قبل مطرح شد بدین صورت که علوم پزشکی با چه الگوی مصرفی و بهداشتی به ارائه تعریف از سلامت می‌پردازد و با چه الگویی، درمان را تعریف می‌کند؟ تمام این دیدگاه از یک بعد، نظر به جامعه دارد و از بعد دیگر به حیات‌شناسی. لذا عناصر حزب‌اللهی در این رشته باید هم قدرت کنترل تغییرات و ارائه معادله را داشته باشند و هم در معادلات خود، به پیش‌فرضهای انسان شناسی اسلامی، حیات شناسی اسلامی و جهان بینی اسلامی توجه کنند آنها نه صرفاً در بخش تجریدی آن چرا که این بخش متکفل وظیفه دیگری است. لذا آنچه که مربوط به این افراد می‌شود بررسی این نکته است که اصولاً فیزیک حیات، فیزیک ترکیبات و فیزیک بیوشیمی چه ارتباطی با اسلام دارد؟ با جواب دادن به این سؤال اساسی می‌توان ثابت نمود که لاقلاً فرض این امر صحیح است که انسان دارای اختیار است و «انگیزش، اندیشه و عمل عینی» او به تحریک ماده مطلقاً صورت نمی‌پذیرد البته منظور از «مطلقاً»، انکار کامل این واقعیت نیست بلکه ما در صدد انکار ضد این امر هستیم که اختیار را مطلقاً مادی می‌داند. اما اینکه نسبت این امر به چه میزان است، امری است که باید در یک تحقیقات منسجم مشخص شود.

- نقش اساسی اتحاد مبنایی دو حیطة «نظر» و «عمل» در تغییر فضای دانشگاهی

بنابراین اگر ما به صورت مطلق به تعریف فیزیک یا تغییر رفتار انگیزه یا مبدأ ایمان، اندیشه یا تفکر شناخت و انتخاب یا تصمیم‌گیری نسبت به رفتار با استفاده از معادلات و تعاریف کاربردی موجود پرداختیم نباید متوقع باشیم که دانشجوی پزشکی، ارزشی برای دین در این عرصه قائل شود. عین همین امر در سایر علوم کاربردی که متکفل اداره عینی جامعه است وجود دارد به اینکه اگر علوم را از هم جدا کرده و عده‌ای را به

مسائل اعتقادی و نظری مربوط دانستیم که کاری به توسعه و علم کاربرد ندارد و دسته‌ای دیگر را به مسائل عینی و کاربردی و توسعه تعریف کردیم نباید غیر از آن، انتظار امر دیگری را داشته باشیم. در این دیدگاه هیچ ربطی بین اعتقادات با توسعه و علم وجود ندارد. در {P - گروه‌های چپی هم می‌گفتند تلاش اصلی را ما انجام دادیم اما آخر الامر روحانیون توانستند با استفاده از تعصب دینی مردم، قدرت را بدست گیرند در حالی که آنها هیچ حرفی برای توسعه و تکامل نداشتند. {P این میان جا دارد که نسبت به چنین دانشجویی که این دید بر او عرضه می‌شود احساس رقت کنیم. چرا باید یک دانشجوی جبهه رفته و مذهبی که تا دیروز تمام شئون مذهب را رعایت می‌کرد امروز که چند صباحی در یکی از رشته‌های دانشگاه تحصیل می‌کند به یک فرد کم توجه به مسائل شرعی تبدیل شود که ابتدایی‌ترین ضوابط را هم نادیده گرفته و حتی خود و خانواده‌اش حاضر به حفظ ظاهر نباشند؟ در یک برخورد ساده اندیشانه می‌توان علت را به هوی پرستی او برگرداند و چاره کار را در اهرم‌هایی چون حراست دانشگاه و .. ملاحظه کرد چرا که در این دیدگاه، چنین کسی ننگ بسیج و بسیجی شمرده می‌شود.

اما جا دارد که به چنین پدیده‌ای به عنوان یک موضوع تحقیق بنگریم که اصولاً تأثیر محتوای آموزشی در پرورش اخلاق دانشجویان چه بوده است؟ در مدت تحصیل، حقانیت چه چیزی برای آنها ثابت شده است؟ تأثیر داده‌ها و تحقیقات میدانی موجود بر چنین افرادی که با استفاده از شاخصه‌های تعریف شده به کنترل مشاهدات می‌پردازد چه بوده است در حالی که می‌دانیم این نوع تحقیقات به عنوان یک ورزش علمی و عینی قادر است افراد محقق را در قالب خاصی پرورش دهد؟ آیا در این حال می‌توان بر این افراد نهیب زد که چرا به این سمت رفته‌اید؟ اگر کسی را معتاد به افیون کردند آیا صحیح است که به او بگویند چرا خماری؟! مسلماً تغذیه روحی و فکری این افراد، چنان نتیجه‌ای را به دنبال داشته است.

- انکار نقش رهبری دین در عرصه علوم، زمینه ساز کژیها و کاستیها

هر انسان مومنی باید میزان وفاداری به اسلام را ملاک رشد خود بداند. لذا بر دانشگاهیان متعهد و مومن فرض است که از انحراف جامعه نسبت به خلالهای فرهنگی متناسب با مراحل رشد پیشگیری کنند. اینکه چرا رفتار بسیاری از دانشگاهیان چنین است، امری است که در یک تامل عمیق می‌توان جواب مناسبی را برای آن یافت. صحیح نیست که چند شخصیت بزرگ فرهنگی صریحاً اظهار نظر کنند که اصولاً بخش تجربی علوم هیچ ارتباطی با دین ندارد. آیا نمی‌توان احتمال مقابل را صحیح دانست که اگر بخش تجربی صحیح باشد انسان‌هایی با انگیزش، اندیشه و رفتار الهی را تحویل جامعه می‌دهد؟ اما اگر این بخش مبتلا به انحراف درونی باشد. حتماً آثار زیانبار خود را تحمیل خواهد کرد؟ مسلماً علم بزرگان فرهنگی هر قدر زیاد باشد اما همچون علم رسول الله ۶ نبوده و صرفاً علم تدریجی الحصول بشری نسبت به معارف دینی است که امری قابل تکامل محسوب می‌شود. اینکه ایشان دین را از حوزه تجربه جدا می‌کنند و در پیش‌فرضهای علوم

و ارائه معادله، حضور دین را انکار می‌کنند آیا نتیجه عینی دیگری غیر از وضعیت موجود علوم به دنبال خواهد داشت؟ آیا می‌توان صرفاً به اهرمهای موجود در دانشگاه برای جلوگیری از انحرافات متکی بود؟ آیا نمی‌توان از راههای عملی دیگری برای اثبات کژیهای موجود در علوم بهره جست؟

- نقش «نمایشگاه» و «مناظره» در تغییر نظام آموزشی و مآلا فضای دانشگاهها

به اعتقاد ما ضرورت دارد وجود «نمایشگاههایی» برای تبیین رابطه منطقی علوم پزشکی و سایر علوم با فلسفه فیزیک و فلسفه حیات و فلسفه انسان و تکامل، در دستور کار نظام آموزشی دانشگاه قرار گیرد هرچند در بدو امر، کار مشکل می‌نماید و پیروی از چنین سیاستی باعث تنشهایی در دانشگاه می‌شود. یعنی استاد و دانشجو را به موضعگیری وا می‌دارد و بنوعی گزش روحی را برای ایشان به دنبال می‌آورد. اما می‌توان در ابتدا با تأمل به تبیین کلیات مطالب در تابلوهای این نمایشگاه به صورت بیان نموده‌های عینی مظالم جهانی همراه با آثار آن که قابل انکار نیستند اقدام نمود. یعنی باید نشان داد که این تمدن جهانی چگونه به انتقال «قدرت، اطلاع و ثروت» به نفع عده‌ای خاص می‌پردازد و ما به عنوان دانشگاهیان در واقع مستخدمین چه کسانی و چه ایده‌هایی هستیم؟ ما کارگزاران چه نوع توسعه‌ای و در خدمت به چه افرادی هستیم؟ نتیجه کار علمی و تحقیقی ما باعث تولید چه اخلاقی در جامعه می‌شود؟ باید تصویر کاملی از این مظالم ارائه داد تا با استفاده از ترسیم وضعیت کارگزاری علم طب، پزشکی را که به عنوان انسانهای خوب در عالم معرفی شده‌اند به تمسخر و استهزاء گرفت. ممکن است اعتراض شود که آیا این پزشکان باید به عنوان یک الگوی خوب معرفی گردند و یا به تمسخر گرفته شوند؟ با استفاده از شیوه نمایشگاهی می‌توان این معنا را به مخاطبین خود آلقاء نمود که اگر کسی متوجه نباشد که نظام پزشکی در خدمت توسعه چه افراد و افکاری است حتماً بازیچه دست دیگران قرار خواهد گرفت. باید گفت نظام پزشکی موجود در حال اغفال دیگران و مخفی کردن روند موجود است. لذا باید تهاجم اصلی بر علیه همین روند باشد که عملاً در خدمت ۲۰٪ از کل جامعه جهانی است که ۸۰٪ از ثروت عالم را در اختیار دارند. صحیح بلکه لازم است به استهزاء گرفتن چنین روندی که خود را پشت چهره انسانهایی موجه که در چند کشور غربی مشغول خدمت به افرادند مخفی نموده است.

مسئله بیان این واقعیتها، سلوک بر طبق شیوه گروههای چپ نیست بلکه ما با تکیه بر پایگاه اعتقادی خود به این مظالم می‌نگریم و آنها را از این دید مورد ارزیابی قرار می‌دهیم. چون ما بر خلاف کمونیستها، به تحلیل مظالم از زاویه فلسفه‌های فیزیک، حیات، تاریخ و انسان‌شناسی مادی نمی‌پردازیم بلکه قبل از هر چیز این فلسفه‌ها را بر پایه اصول الهی و به صورت منطقی و استفاده از تحقیقات میدانی تمام کرده‌ایم و سپس از همین زاویه به مظالم عالم نگاه می‌کنیم.

اگر نمایشگاه بتواند این مظالم را به خوبی به تصویر بکشد آنگاه با توجه به تعریف ما از انسان شناسی اسلامی می‌توان این مطلب را هم به مخاطبین تفهیم کرد که «رحم» و شفقت بیش از هر صفت خیر دیگر در انسان وجود دارد. زمانی که چنین صفتی در انسان از بین برود صفات خیر دیگرش نیز رنگ می‌بازد. با این شیوه می‌توان به ایجاد نفرت در دانشگاهیان نسبت به روند موجود جهانی پرداخت، واقعیت‌هایی که به هیچ‌وجه قابل انکار نیستند. آنها خواهند فهمید که تکامل پزشکی در دست چنین عناصر منحرفی است همچنانکه سفارشهای همپن افراد هم محور تکامل این علوم بوده و مشخص می‌کند که موضوع تحقیقات چه باید باشد.

- تبیین آثار «سیاسی» و «رشته‌های تخصصی»، دو گام اساسی در تغییر فضای دانشگاهها

به نظر ما باید تغییر اساسی در دانشگاهها را از «آثار سیاسی» آغاز کرد و به «آثار رشته تخصصی» پایان داد. یعنی برای کسانی که در سال اول تحصیل می‌کنند تنها ایجاد تحریک سیاسی ایشان مد نظر خواهد بود. این تحریک از طریق مقایسه وضعیت عمومی فرهنگ موجود نسبت به فرهنگ انقلاب امکان‌پذیر است. به همین شکل باید این روند را اما به صورت برهانی نسبت به ریشه معضلات، برای سالهای بالاتر ادامه داد تا جایی که در آخرین سالهای تحصیل، این نمود در علم تخصصی هر کدام از دانشجویان به فراخور رشته‌ای که تحصیل می‌کنند ظاهر شود. در این صورت می‌توان امیدوار بود که در سال چهارم دانشجویان هر رشته بتوانند هماهنگی علوم خود را با مظالم عالم در بعد آثار بیان کنند. پس این روند نباید در دو سال اول صرفاً مخصوص رشته‌ای خاص همچون علوم پزشکی باشد بلکه باید جنبه عمومی و فراگیر داشته باشد. اما از سال سوم، این شیب باید به طرف حیات‌شناسی و انسان‌شناسی سوق داده شود تا در سال آخر، دانشجویان بتوانند چنین اظهار نظر کنند که مثلاً گرایش وضعیت عصبی یا بافت شناسی در زمینه آثار مربوطه چنین است و فرضاً در جهت رشد نظام سرمایه‌داری در عالم می‌باشد. وقتی که صحبت از تغذیه مطلوب در رشته مربوطه می‌شود بتوانند بیان کنند که این نوع تغذیه برای چه قشری از مردم می‌باشد؟ آیا اگر چنین سطحی از تغذیه به صورت استاندارد باشد پذیرفتنی است که از قبل آن، بر قشر وسیعی از بشریت تحمیل فقر شود؟ آیا رسیدن به چنین استانداردی باید متوقف بر نادیده گرفتن حقوق اکثریت جامعه باشد تا نهایتاً عده‌ای قلیل به چنین سطحی از تنعم برسند؟ یا زمانی که بهداشت جامعه را به گونه‌ای که امروزه مرسوم است تعریف می‌کنند این سؤال به ذهن متبادر می‌شود که چنین سطحی از بهداشت عملاً مخصوص چه قشری از جامعه است؟

به نظر ما یک بعد از علوم پزشکی باید متوجه علوم انسانی و فلسفه تکامل باشد. اگر طریق پیشنهادی ما عملی شود اولین باری خواهد بود که می‌توان وضعیت موجود را از زاویه «کیفیت کمک علوم پزشکی به نظام اجتماعی و تأثیر این نظام بر علوم پزشکی» به تصویر کشید و آنرا موضوع یک بحث جدی قرار داد. این شیوه



در یک رتبه نازل می‌تواند میل به فهمیدن «ضرورت» امر را به دانشگاهیان القاء نماید. اما در کنار آن باید به طراحی و بیان فلسفه فیزیک و علت چگونگی پرداخت تا علت موت و حیات انسان و حیات اجتماعی او مشخص تر شود. در نهایت می‌توان از طریق سیر تدریجی از آثار به «مسائل» و «ابزارها»، رابطه متقابل علوم پزشکی و علوم اجتماعی را مستدل کرد و سرنخها و قاعده‌های این ارتباط را تبیین نمود. جهت این مهم باید مسئله را تا ابزارهای انتقال «قدرت، اطلاع و ثروت» گسترش داد تا نقش چنین ابزارهایی نیز به خوبی ترسیم گردد. بنابراین می‌توان ثابت کرد که جهت‌گیری اصلی علوم پزشکی به طرف نیات و خواسته‌های سفارش دهندگان اصلی جهانی است که از این طریق، توسعه و تکامل چنین علمی را برای به خدمت گرفتن آنها در جهت منافع خود و پشتیبانی این علوم توسط منافع خویش دنبال می‌کنند.

هر چند می‌توان چنین واقعیهایی را در همان بدو امر هم تبیین کرد اما اگر چنین اموری در یک سیر منطقی قرار داده شود تأثیر بیشتری را به دنبال خواهد داشت. با این شیوه می‌توان ارتکاز مخاطب را شکل داد و از یک اطلاع زود گذر که اثری مقطعی دارد اجتناب نمود. همچنین می‌توان یک حالت پرورشی را حین مناظره‌ای که پیرامون مطالب همین نمایشگاه صورت می‌گیرد در مخاطبین ایجاد کرد چرا که این روند، طرفین موافق و مخالف را به تأمل و یک نزاع علمی شایسته سوق می‌دهد.

- وظیفه مدیر دانشگاه در برپایی نمایشگاه و مناظره

وظیفه اصلی مدیر دانشگاه، هدایت هسته‌هایی است که برای این نمایشگاه از کلاسها و سطوح مختلف تحصیلی ایجاد می‌شود. مثلاً می‌توان در هر ترم، یک واحد و در هر واحد هم یک بخش را برای چنین امر مهمی اختصاص داد هر چند معین کردن این امر اخیر باید در آخر کار صورت پذیرد تا هر بخش بتواند رشته خاص خود را به صورت مستدل به چنین جریانی وصل کند. لذا در یک دوره مشخص باید «نقد» مطالب و ارزیابی و سبک و سنگین کردن آنها صورت پذیرد تا ارتباط متقابل دانش دانشگاهی با وضعیت جهانی به خوبی مشخص شود. طبیعی است در این دوره باید به بیان فلسفه چگونگی فیزیک، حیات و انسان شناسی و مدل مربوطه پرداخت تا بتوان امید لازم را در قلب این افراد ایجاد کرد. یعنی همراه ایجاد عصیان نسبت به اطلاعات کاربردی موجود باید ایجاد امید نسبت به اطلاعات کاربردی متناسب با ارزشهای الهی که دارای جهت‌گیری اجتماعی دیگری است صورت پذیرد. طبعاً چنین روندی در پایان به صورت یک برنامه دراز مدت ظهور خواهد کرد اما طبق یک برآورد صحیح، ایجاد نمودن یک «ضرورت» و تبیین زوایای آن، زمینه را حداقل برای اجرای یک عملیات سیاسی فراهم می‌کند. در غیر این صورت نمی‌توان چنین عملیاتی را طراحی کرد و حتماً با بن‌بست روبرو خواهیم شد.

دانشگاه محل تجمعی است که همه دارای احساس هویت واحدی بر پایه مبنای کاربردی خاصی که در آنجا حضور دارد می‌باشند. دانشگاه از یک جهت، نسبت به خود راسخ‌تر است تا بازار نسبت به سرمایه.

{ P - هر چند در مورد بازار موجود نیز سخن بسیار است. براحتی نمی‌توان با چنین بازاری که نظام سرمایه داری غیر اسلامی را پذیرفته است کنار آمد. کسی که توهم کند با بازار و بانک موجود می‌توان به نظام توزیع ثروت اسلامی دست یافت از حقیقت عدالت اجتماعی نظام خود غافل است. چنین افرادی با دید فردی به وضعیت موجود و خصوصیت مثبت چند تاجر صالح می‌نگرند اما از ملاحظه نسبت بین امور و تغییر نظام و ساختار اجتماعی عاجزند. چنین کسانی مثل همان افرادی هستند که مرتباً از فلان پزشک خارجی تمجید می‌کنند و این تمجید را بی‌ارتباط با نظام می‌بینند. ایشان نیز دائماً از وجود چند فرد صالح در بخشهایی از بازار و یا اصناف صحبت می‌کنند. البته اگر ساختار فرهنگی متناسب با توسعه انقلاب، تغییر پیدا نکند طبعاً نمی‌توان به راهکارهای تغییر ساختار اجتماعی هم دست یافت. لذا ابتدائاً باید «فرهنگ اقتصاد» تغییر کند تا بتوان به معالجه اسلامی ساختار اجتماعی دست زد. هر چند در همان بخش هم می‌توان به اصلاحاتی دست زد اما این امر با انقلاب اقتصادی اسلام فرسنگها فاصله دارد. بله در جای خود برخورد قاطع با متخلفین اقتصادی ضرورت دارد همچنانکه برخورد با عناصر منحرف دانشگاهی نیز در موضع خود ضروری است اما زمانی می‌توان به بی‌آبرویی یک ضد ارزش و اثبات کارآمدی و ضرورت یک ارزش در جامعه اقدام نمود که برخوردی ریشه‌ای با چنین امری شود. { P - خاتمه: جواب به شبهه «عدم فرض منطقی علوم پزشکی الهی و الحادی»

در پایان، جوابگویی به یک شبهه در خصوص این بحث، ضروری به نظر می‌رسد:

شبهه رایج این است که چگونه می‌توان حاکمیت روح جهت‌داری را بر علوم خصوصاً علوم تجربی و به ویژه علوم پزشکی پذیرفت حال آنکه هیچ تفاوتی ندارد دارویی را که در کشور کفار می‌سازند برای مسلمین بلاد اسلامی مورد استفاده قرار گیرد و آن روش درمانی را که در کشور مسلمانان بکار می‌گیرند در بلاد کفر نیز بکار گیرند. اصولاً در تاریخ معصومین: نیز مواردی را می‌توان یافت که امام معصوم ۷ از پزشک یهودی برای درمان خود استفاده کرده‌اند لذا چگونه می‌توان قائل به پزشکی اسلامی و الحادی شد؟!

در جواب به این سؤال، توجه به نکات زیر لازم است: اولاً در زمان ما که جامعه اسلامی در حالت اضطرار علمی بسر می‌برد حتماً مجوز استفاده از علوم و تکنولوژی بیگانه برای مقطع گذر از اضطرار وجود دارد چون تا به حال توفیق اقامه حکومت اسلامی برای اصحاب ولایت فراهم نبوده است تا از این طریق بتوانند به تحقیقات اجتماعی بپردازند و چارچوب نظام مفاهیم، تعاریف و معادلات اسلامی را به تصویر بکشند.

ثانیاً ما نباید در برخورد با یک یا دو روایت که سلوک یکی از ائمه معصوم: را در زمانی خاص بیان می‌فرماید به یک جمع‌بندی اساسی پرداخته و استراتژی نظام اسلامی را بر این پایه استوار کنیم. اصولاً برخورد با آیات و روایات همواره با استفاده از اصولی مشخص و متقن و با ملاحظه دیگر ادله امکان‌پذیر است. هنگام ابراز نظر یک مجتهد در مورد موضوعی ساده همچون شک بین ۲ و ۳ در نماز نمی‌توان متوقع بود که وی به محض برخورد با یک روایت در این خصوص بلافاصله به افتاء پردازد بلکه او پس از ملاحظه دیگر ادله و با حساسیت زیاد آنچه را حکم خدا تشخیص می‌دهد به عنوان فتوای خود بیان می‌کند. حال چگونه می‌توان پذیرفت در مورد مسائل اساسی جامعه اسلامی که حیات و حیثیت آنرا رقم می‌زند بتوان با رجوع به یک روایت، به ابراز نظر قطعی پرداخت؟! حتی اگر کسی کاملاً مسلط به ادبیات عرب باشد و یک معجم قوی را هم در اختیار داشته باشد باز نمی‌تواند هنگام برخورد با ادله، به یک جمع ساده و احراز نقطه وفاق آنها پردازد. جمع بین ادله از کارهای پیچیده و فنی محسوب می‌شود که نقطه تمیز مجتهد از غیر اوست. این کار در صلاحیت متخصصینی است که با حساسیت تمام می‌توانند در نهایت، حکمی را به شارع مقدس نسبت دهند.

ثالثاً منظور ما از ضرورت تغییر پیش‌فرضهای علوم، به معنی این نیست که نباید تحقیقات میدانی را با کنترل انجام داد. سخن ما در این است که اگر کسی مدعی شود «اطلاعات بشری در بخشی بنام علوم پزشکی صرفاً منحصر در همین اطلاعات با همین سبک و سیاق و پیش‌فرض‌هاست» قطعاً ره به بیراهه برده است. آیا نمی‌توان طرح این احتمال را صحیح دانست که یک بیماری به ظاهر مشابه که عارض بر دو انسان مسلمان و ملحد شده است می‌تواند بوسیله دو روش درمانی و دو داروی مختلف بهبود یابد به گونه‌ای که داروی مخصوص انسان مسلمان، دیگر قابل استفاده برای فرد ملحد نباشد؟ اگر داروی بیماری او برای درمان بیماری یک مسلم بکار برود آیا دلالت بر این امر دارد که ماباه‌الاشتراک بین این دو بیماری، کم شده است یا زیاد؟ در بدو امر، جواب به این پرسش ساده می‌نماید اما به اعتقاد ما جواب صحیح و کامل آنرا باید در روند تکامل یافت.

هرچند می‌پذیریم که امروزه برای درمان بعضی از بیماریها، از اجزاء مردار و یا حیوانات نجس‌العین مثل خوک استفاده می‌کنند و جا دارد که پزشکان مسلمان، داروهایی را که از اجزاء «مشروع» تشکیل شده است بسازند اما در عین حال نمی‌پذیریم که منظور ما از تغییر پیش‌فرضهای علوم و تصرف در مبانی مادی آن صرفاً در همین برخوردهای سطحی خلاصه می‌شود. به تعبیر دیگر مراد از کنترل تغییرات این نیست که چنین امور مصداقی ملاحظه شود بلکه منظور این است که این کنترل باید همراه با پیش‌فرضهایی باشد که بتواند از عهده تعریف حیات برآید. اگر کسی بگوید که اراده انسان، تنها یک درصد می‌تواند در وضعیت روانی او دخالت کند و چنین اراده‌ای هم نباید بر پایه مبانی مادی تعریف شود آنگاه صحیح است که چنین

شخصی ادعا کند من توانسته‌ام مجموعه‌ای جدید از روابط را تعریف کنم چون تصویری که فعلا از اراده، اختیار، آگاهی و سایر مؤلفه‌های مؤثر در این مجموعه ارائه می‌شود همگی مصبوغ به تعاریف مادی است. طبعاً اگر اثبات شود که تنها یکی از این مؤلفه‌ها نمی‌تواند و نباید بر این اساس تعریف گردد آنگاه می‌توان مدعی شد که مجموعه جدید، ساختاری غیر از مجموعه پیشین دارد. ما فعلا در مقام تبیین «نسبت» بین این مؤلفه‌ها نیستیم اما همین قدر می‌گوییم که اگر به مجموعه‌ای یک عضو اضافه شود که مسانخ با تعاریف قبلی نباشد و جا داشته باشد که بگویند بر اساس دو تعریف، مجموعه‌ای ساخته شده است و باید به ارائه یک تعریف جامع برای کل آنها مبادرت نمود، آنگاه می‌توان مدعی شد که مجموعه جدید غیر از مجموعه قبلی است.

لذا اگر بگوییم عامل اراده، در وضعیت روانی انسان مؤثر است به همان میزان هم باید بپذیریم که وضعیت روانی در وضعیت اعصاب مؤثر می‌باشد به گونه‌ای که جای پای اراده به خوبی در قلمرو اعصاب قابل مشاهده است. همچنین به هر میزانی که حضور اراده و روان در این وضعیت مؤثر باشد باید چنین حضوری را در عمل ترشح غدد و به تبع، در تعادل مایعات بدن نیز ببینیم. و بالاخره به هر میزانی که این امر در تعادل مایعات مؤثر باشد باید بتوان حضور آنرا در پرورش سلول هم مشاهده نمود. چنین تصویری از مکانیزم بدن انسان و دخالت دادن مؤلفه اراده - بر مبنای غیر مادی - در آن با تصویری که در آن از چنین امری غفلت می‌گردد. مسلماً علوم پزشکی امروز نیز منکر نقش اراده و روان در درمان بیماریها نیست اما تعریفی که از این مؤلفه‌ها داده می‌شود با آنچه در کلام وحی موجود است تفاوتی بنیادین و عمیق است. امروزه یک متخصص قلب، به راحتی می‌پذیرد که انسان با اراده، بسیار مقاوم‌تر از یک انسان کم‌اراده در تحمل بیماری قلبی است. او می‌پذیرد که هر چند هر دو نفر مبتلا به یک بیماری مشترک هستند اما اراده شخص اول، زمینه‌ساز تسریع درمان اوست و کم‌ارادگی شخص دوم، آفتی مضاعف بر جانش. اما آنچه را که ما مدعی می‌شویم سخنی فراتر از این باورهاست. به اعتقاد یک انسان موحد، از دو طریق می‌توان با ابزار اراده به درمان بیماری پرداخت: توکل و اعتماد به نفس. در نظر او فرد متوکل که توکلش ریشه در خداپاوری دارد با یک انسان دارای اعتماد به نفس که اعتمادش ریشه در خود باوری دارد کاملاً متفاوت است. به اعتقاد او، چنین اعتمادی که از عجب ناشی می‌شود ریشه در شرک و الحاد دارد و چنان توکلی که از متواضع و ذلت در برابر ساحت کبریایی حضرت حق ناشی می‌شود ریشه در عبودیت و اعتقاد به وحدانیت در باور او، «من می‌توانم»، اگر از آب‌شخور خودباوری سیراب شود محکوم به کفر است و اگر از خداپاوری استقاء شود زنگ توحید دارد. در ادعیه می‌خوانیم: «انا الفقیر فی غنای فکیف لا اكون فقیراً فی فقری»؟

{ P - من در حالتی که احساس بی‌نیازی می‌کنم فقیرم حال چگونه در حالت فقرم فقیر نباشم؟ } P

متأسفانه علوم تجربی و علوم انسانی امروز - خاصه علوم پزشکی و روان‌شناسی - از درک این معانی که تنها

در کلام وحی یافت می‌شود عاجزند. از این رو ما قویاً معتقدیم که باید برای اثبات این ادعاها، تحقیقات میدانی وسیع و منسجمی از سوی دانشگاهیان متعهد صورت پذیرد تا پشتوانه مناسبی برای نظریات ارائه شده باشد.

وَأَخِرُ دَعْوِينَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

«در محیط اسلامی، عالی‌ترین سطوح کیفی علم و دانش، تازه‌ترین پدیده‌های علمی و دینی و ایمان اسلامی وجود دارند و برای تحقق هدفی چنین عظیم باید ضمن برنامه‌ریزی کوتاه‌مدت و بلندمدت و همراهی این دو، کارهای عمیق اساسی و واقعی را انجام داد.»

«این گونه کارها (برخورد سطحی) منحرف کردن مسأله از مسیر حقیقی و ظلم به هدف عالی اسلامی کردن دانشگاههاست. آینده این کشور و این انقلاب به اسلامی کردن دانشگاهها وابسته است و هنوز پیشرفت محسوسی در این زمینه نبوده است.»

«حضرت آیه الله العظمی خامنه‌ای



برنامه ریزی برای کارگاه تحقیقات اسلامی شدن دانشگاه

نقش تغییر «فلسفه» و «روش» علوم در اصلاح ساختار علمی در دانشگاه «

گامی عملی در جهت اسلامی کردن فضای دانشگاهها

نقش تغییر «فلسفه» و «روش» علوم

در اصلاح ساختار علمی دانشگاه

دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

گامی عملی در جهت اسلامی کردن فضای دانشگاهها ۴

استاد: حضرت حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم از: ابراهیم نیک منش

تاریخ انتشار: آبان ماه ۱۳۷۵

حروفچینی: واحد انتشارات دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

کد بایگانی: ۰۱۰۲۷۰۵۳

- اصل بحث

{ P - این نوشتار، متن تنظیم شده سخنرانی استاد معظم در جلسه اختتامیه اولین کارگاه تحقیقات دانشگاه علوم پزشکی شیراز می باشد که در جمع مدعوین ایراد شده است. P } - نقش «مناظره» در تبیین معضلات و راهکارها

پس از بیانات مقام معظم رهبری (مدّ ظلّه) در خصوص «ضرورت تغییر فضای دانشگاهها» طبیعی است انگیزه برخورد با این امر در دانشگاهیان اعم از مدیر، استاد و دانشجو در موافقت یا مخالفت با سخنان معظم‌له پیدا شود. از اینرو می‌توان منتظر بود که ایجاد امید، بی‌تفاوتی و یا گستاخی نسبت به این رهنمودها در افراد مختلف دانشگاهی صورت پذیرد اما باید دید که کیفیت مشورت عناصر دلسوز دانشگاه با مدیر دانشگاه بایستی به چه صورت باشد؟ آیا می‌توان از همین پتانسیل موجود استفاده کرد و به برپائی «مناظره» در سطح دانشگاه اقدام کرد؟ اگر برخوردها و ناهنجاریهای رفتاری همچون روابط منفی دختر و پسر دانشجو در سطح دانشگاهها صورت می‌پذیرد آیا می‌توان صرفاً با تکیه بر اهرم «حراست» و خطاب و عتاب ایشان مسئله را فیصله داد و یا اینکه باید چنین معضلی را در قالب یک مناظره مطلوب، مورد بررسی قرار داد؟ آیا بهتر نیست که مسائلی همچون حدود و ثغور آزادیهای فردی و دلایل صحت و بطلان این آزادیها به صورت شایسته‌تری مورد نقد قرار گیرد؟ آیا نباید به عناصر متدین و غیر متدین دانشگاهی در خفا و علن چنین تفهیم کرد که هنگام تقابل دو ارزش دینی و علمی، کدامیک رتبتاً مقدم و کدامیک مؤخر است؟ آیا پذیرفتنی است که ارزش دین و ولایت فقیه، همسنگ ارزش علمی اشخاص و صیانت علمی دانشمندان و کاشفان و مخترعان که زمینه ساز ترویج علوم موجود به عناصر متدین دانشگاهی و غیر آنهاست باشد؟

- ضرورت تعبیر ساختار علوم از طریق تأسیس «فلسفه» و «روش» الهی

مسئله بحث از حذف مطلق علوم نیست بلکه سخن در میزان کارآمدی آنها و رتبه و جایگاهشان است؟ حتماً کسی قصد زدن زنگ تعطیلی دانشگاهها، بیمارستانها، مراکز تحقیقاتی دانشگاهی و... را ندارد اما در عین حال باید متوجه بود که استاد و دانشجو و مدیر، در حال گذران دوره انتقال علوم و مسیر تکاملی آن هستند که در این دوره، هم بایست کارآمدی خود را در اطلاعات نشان دهند و هم پرچم طبّ و مهندسی آینده را بر عهده گیرند. لذا افراد دانشگاهی باید به این احساس جدّی برسند که تأسیس مثلاً طب جدید به عهده آنهاست و این امر باید بدست توانای ایشان محقق شود. یعنی تولید علم طب باید بدست این افراد صورت گیرد و الا کسی بنا ندارد که در اینجا لابراتوار داروسازی و آزمایشگاه پزشکی احداث کند. باید این عناصر به این نکته پی‌ببرند که این دانشگاه است که باید این مهم را در مرحله دوم بر عهده گیرد. ابتدائاً کسی نمی‌گوید که باید تمام ساختار علوم را تغییر داد بلکه در قدم اول باید کلیت مسئله را مورد دقت قرار داد تا بتوان از کلی‌ترین امر آن که عبارت است از: فلسفه حیات، فلسفه سعادت، فلسفه طبّ و... به تغییر ساختار علوم مبادرت نمود. در این حال پاسخ بدین سؤالات به سهولت صورت می‌گیرد که: آیا «روش» هیچگونه دخالتی در ساختار علوم ندارد؟ آیا روش، بمثابة ترازوی است که اگر در یک کفه آن، ۳ کیلو خمر بگذارند هیچ تفاوتی نخواهد داشت با اینکه در آن، ۳ کیلو سرکه بگذارند؟! آیا غیر از این است که «فلسفه روش» همواره در نتیجه‌گیری روش حضور دارد؟ اگر پس از یک دهه مشخص شود که روشهای موجود کارائی لازم



را ندارد آیا بدین معناست که علوم نمی‌توانند دارای روشی جدید با کارآمدی متناسب یا نیازمندیهای روز باشند تا در نهایت بتوانند از «کنترل عینیت» بر آیند؟

- «شکستن انحصار روشهای علمی موجود»، غایت برپائی مناظره در سطح دانشگاه

به نظر ما باید در خلال استفاده از روشهای موجود، به آزمون آنها همراه با آزمون نحوه شاخصه‌بندی و کیفیت طبقه‌بندی موضوع پرداخت تا اگر عدم کارائی یا کارائی نامتناسب آن با آرمانهای جامعه مشخص شد به روشهای دیگر روی آورد و همین روشها را هم مورد آزمایش قرار داد تا بتوان نواقص احتمالی آنها را بر طرف نمود. منظور ما از بیان تمامی این ضرورتها تنها در یک نکته خلاصه می‌شود و آن، «لزوم شکستن انحصار در روش» است. اگر چنین شود و دیگر ما راه را منحصر در همین طرق موجود ندانیم آنگاه برایمان پذیرفتنی خواهد بود که «سعادت» را با «سلامت» مرتبط بدانیم و آنها را در دو حیطه مستقل تعریف نکنیم. در این صورت سعادت را صرفاً امری ارزشی و سلامت را امری صرفاً عینی به حساب نخواهیم آورد. همچنانکه حقانیت و درستی را هم با یکدیگر مرتبط خواهیم دانست نه آنکه اولی را ارزشی و دومی را واقعی بدانیم. حداقل این است که احتمال پیوستگی این امور با یکدیگر داده خواهد شد.

- ضرورت به تفاهم رساندن «آئین نامه تفاهم اجتماعی» از طریق مناظره

در هر صورت، نکته مورد نظر ما این است که باید «آئین نامه تفاهم اجتماعی» به تفاهم اجتماعی برسد. حال «آیا روش رساندن آن به تفاهم، از طریق مناظره صورت می‌گیرد یا به گونه‌ای دیگر؟» امری است که باید به بحث گذاشته شود. اینکه قائل شویم اصولاً این بخش مرتبط با دین نیست ولو علمای دین، به چنین ارتباطی حکم می‌کنند و یا این بخش، مرتبط با دین هست؛ همگی از اموری است که باید به صورت منطقی و قاعده‌مند مورد دقت قرار گیرد. مسلماً به ما وحی نمی‌شود تا بتوان روشها و اصطلاحات خود را مصون از خطا و بی‌نیاز از تغییر و تکامل عرضه کرد. اگر ما ابتدائی‌ترین و ساده‌ترین برخوردهای روبنائی موجود، میان موضع‌گیری جامعه اسلامی و رفتارهای دانشگاهی را موضوع بحث قرار داده و طریق به تفاهم رساندن و کیفیت بحث کردن را بررسی کنیم می‌توانیم امیدوار باشیم که در نهایت به آئین نامه تفاهم اجتماعی دست یابیم. آیا باید آئین نامه تفاهم بر اساس «قدرت مطلق» تعریف شود و یا اینکه قدرت صرفاً سهمی اندک را از مجموع مؤلفه‌های ضروری در این آئین نامه دارا می‌باشد؟

آیا باید مشارکت در قدرت مطلقاً نفی شود و یا اینکه منطقیاً برای مشارکت در قدرت، یک فرض قابل تصور است؟ آیا آبرومندی سیاسی باید مطلقاً به قدرت، تفسیر شود یا اینکه «آبرومندی منطقی» نیز باید در کنار آبرومندی سیاسی مطرح گردد؟

- هماهنگی دو ماشین منطقی «حوزه» و «دانشگاه»، گامی اساسی در جهت توسعه «انقلاب فرهنگی»

- «کلی نگری» و «کل نگری»، خصوصیت متمایز دو ماشین منطقی

اگر طرح آئین نامه این بحث، جایی برای خود در دانشگاه نیابد و بنابر این فرض که تنها دو ماشین منطقی در کشور وجود دارد صرفنظر از اینکه قائل به ضرورت هماهنگی بین این دو ماشین باشیم آنگاه باید بینیم که تبعات حضور این دو ماشین در عرصه فرهنگ چیست؟ اکنون وضع چنین است که یکی از دو ماشین، به شیوه «انتزاع نگری»، بریدن یک وصف و اشتراک گیری از چند امر به ظاهر مشترک و سپس ملاحظه یک مفهوم از طریق اخذ مابه‌الاشتراک و تعریف آن در قالب صنف و نوع و جنس و فصل و... عمل می‌کند و در نهایت به تعاریف و احکامی خاص دست می‌یابد به اینکه مثلاً وجود خالق برای هستی ضروری است و مصنوع بدون صانع بی‌معنی است و خداوند این عالم آنرا برای غایتی خلق کرده است و... این ماشین، ماشین انتزاع است که یک وصف را از دیگر اوصاف می‌برد و با «کلی گیری» از چند شیء، مابه‌الاشتراک آنها را به «حیوانیت» یا «امتداد» یا... تعریف می‌کند. غایت انتزاع اوصاف از یکدیگر، رسیدن به مفاهیم نظری محض است و کارآمدی آن در اثبات وجود صانع و ضرورت دیانت و... خلاصه می‌شود. اما ماشین دیگر همواره از «نسبت» بین اوصاف و مجموعه‌سازی و کنترل عینیت و قراردادن شاخصه و مشاهده و حس سخن می‌گوید.

- احکام التزامی»، محصول منطق نظری حوزه -

این دو ماشین امروزه وجود دارند و به صورت جدای از یکدیگر کار می‌کنند. حال یکی از محصولات ماشین دوم، علوم تجربی دانشگاهی است. البته اینکه علوم حوزوی را در دانشگاه به عنوان علوم معقول بشناسند فعلاً ربطی به این بحث ندارد چون سخن ما فعلاً روی بخش تجربی علوم منطق تجربی است. اینکه این بخش ضرورتاً در مجموعه وزارت فرهنگ علوم و آموزش عالی قرار گیرد یا خیر نمی‌تواند مشکل موجود را به لحاظ منطقی حل کند، چه اینکه ممکن است عین علوم حوزه را هم در دانشگاه مورد بحث قرار دهند اما این امر به معنای قرار دادن چنین علومی در جایگاه منطقی خود نیست چون علوم حوزوی مسانخ با منطق نظری است و نه حسی. اصولاً نقش منطق نظری، در ارائه طریق استنباط «احکام التزامی» خلاصه می‌شود. این احکام، احکامی کلی هستند که یا «توصیفی» هستند یا «دستوری» یا «ارزشی» که به ترتیب عبارتند از: معرفت، فقه و اخلاق. در هر صورت اینها همگی محصول چنین ماشینی محسوب می‌شوند.

- تبعات سوء هماهنگی دو ماشین منطقی حوزه و دانشگاه، در جامعه

چنانچه گذشت ماشین دوم در مورد کنترل عینیت و رفتار صحبت می‌کند. حال اگر بنا باشد که به لحاظ فلسفی، بین این دو ماشین، انفصال مطلق باشد به گونه‌ای که هیچ نحوه ارتباطی را برای آنها قائل نشویم آیا

نمی‌توان پذیرفت که بالاخره در مقام اجراء، این دو ماشین با یکدیگر اصطکاک پیدا می‌کنند؟ اگر قرار باشد این دو ماشین ناهماهنگ را به وفاق و هماهنگی برسانیم باید چه کنیم؟ نماینده ماشینی که در نهایت از آن، توصیف و دستور و ارزش صادر می‌شود، مقام «ولایت فقیه» است. اما از طرف دیگر ماشینی که با ملاحظه «نسبت» بین اوصاف و مجموعه‌سازی به کنترل عینیت اقدام می‌کند هیچگاه نمی‌تواند غیر از مکانیزم موجود را برای امر کنترل پذیرا باشد لذا طبیعی است که حاکمیت ولایت فقیه را بر جامعه که نقش رهبری توسعه را بر عهده دارد نپذیرد. اصولاً چه تفاوتی میان جامعه اسلامی با جامعه غربی از حیث حضور این دو ماشین در آنها وجود دارد؟ با اندکی دقت می‌بینیم ارزش مقبول در جامعه غربی نیز یک ارزش حسی می‌باشد لذا از سعادت و شقاوت، یک تعریف حسی ارائه می‌دهد. طبعاً ماشین ارزشی آن جامعه با ماشین کنترل عینیتش هماهنگی کامل دارد و تشتتی از این حیث در آنجا وجود ندارد. از اینرو تعریف آن جامعه از «عفت» با تعاریف روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و مدیریت آن از این مقوله سازگار است.

حال اگر بنا بگذاریم که احتمال دارد این دو ماشین در جامعه اسلامی با یکدیگر  $\{P\}$  - بنابر مبنای مختار، اصطکاک این دو ماشین در جامعه اسلامی با ساختار فعلی آنها قطعی است. لذا احتمال مزبور صرفاً بنابر یک امر مفروض مطرح شده است.  $\{P\}$  در اصطکاک قرار گیرند آیا جا ندارد که به دنبال هماهنگ نمودن آنها و تأسیس ابزار هماهنگ سازی آنها باشیم؟ آیا غیر از این است که مثل چنین جامعه‌ای، مثل یک انسان دو شخصیتی است که رفتار او ناهماهنگ با دیگر شئون اوست لذا تا زمانی که در مسجد است اهل عبادت و راز و نیاز می‌باشد و زمانی که پشت میز کارش قرار می‌گیرد تنها خود را و معادلات مربوط به کارش را می‌بیند؟

- حاکمیت روابط مادی بر ساختار جامعه، معلول این ناهماهنگی

اگر بپذیریم که این دو ماشین در نقطه‌ای مانند اقتصاد جامعه با هم اصطکاک پیدا نمی‌کنند پس چگونه می‌توان این ناهماهنگی را توجیه کرد که نظام توصیفی، دستوری و ارزشی جامعه، «ربا» را معادل زنا با محارم در کنار خانه خدا می‌داند اما نظام عینی و علوم موجود، سخن از ضرورت ملاحظه «زمان، پول و بهره» می‌کنند به گونه‌ای که اگر بهره، محور تعریف واحد پولی جامعه قرار نگیرد برنامه‌ریزان و کارشناسان جامعه از تنظیم کلان نسبتها در جامعه عاجز خواهند ماند؟ در این نظام، ربا جزء لاینفک اقتصاد یک جامعه و محور محرکه آن است. برای طراحان چنین نظام اقتصادی فرقی نمی‌کند که یک معامله ربوی در قالب مضاربه و مزارعه و مشارکت تعریف شود و یا یک معامله عریان ربوی که بر جبین آن مهر سیاه ربا حک شده است. آنها به نفس حضور این پدیده و سهم تأثیر آن در تنظیمات کلان اجتماعی نگاه می‌کنند. آنها می‌گویند بهره پول ضربدر زمان باید مقیاس کنترل چهار بازار «کار، پول، سرمایه و ابزار» و نشر اسکناس باشد.

حال چگونه می‌توان ناهماهنگی موجود میان دو ماشین مزبور را در جامعه اسلامی مرتفع کرد؟ بله الان چون در حالت «اضطرار علمی» بسر می‌بریم و اضطرار علمی هم عین اضطرار عینی است لذا می‌توان حکم به صحت معاملات موجود در جامعه اسلامی داد که در قالب عقود بانکی تعریف می‌شوند. به تعبیر ساده وضعیت امروز جامعه ما مثل آبی است که وصل به کر می‌باشد و از قبل چنین امری می‌توان حکم به اباحه شرب و طهارت چنین آبی کرد.

اما مهم این است که تبعات سوء این روند به همین جا ختم نمی‌شود. فرضاً که بتوان علم‌الاقتصاد را بر اساس مبانی الهی تعریف کرد و اقتصادی متناسب با ارزشهای الهی را به جامعه عرضه نمود؛ اما سرنوشت علوم دیگر چه می‌شود؟ امروزه در علوم سیاسی، از ضرورت حاکمیت «دموکراسی» و میل عمومی به عنوان یک ارزش اجتماعی سخن می‌گویند. همه نظریه‌پردازان و قائلین به این مبنا، صحت چنین نظریه‌ای را به تجربی بودن آن بر می‌گردانند. لذا برای دانشجو، زمینه یک تحقیقات میدانی وسیع را برای اثبات این نظریه فراهم می‌کنند. حال با چنین وضعیتی تا کدام سنگر می‌توان عقب نشینی کرد؟ اگر بگوییم در بخش علوم انسانی و مشخصاً علوم سیاسی نباید عقب نشینی کرد آیا سخن صحیحی گفته‌ایم؟ آیا دانشجو حق ندارد که از «چرائی» این نظر سؤال کند و ما را مورد مؤاخذه قرار دهد؟ آیا او نمی‌تواند ادعا کند که با دادن مجوز تحقیقات میدانی برای اثبات این نظریه، در واقع پذیرش یک فلسفه تاریخ مادی و کیفیت خاصی از پیدایش قدرت و توزیع آنرا بر او هموار کرده‌ایم؟ ممکن است در عین آنکه چنین تبعاتی را ناخواسته پذیرا شویم اما از پیدایش قدرت از ناحیه خداوند سخن بگوییم و کلمه (لا حول و لا قوة الا بالله...) را بر زبان برانیم اما مگر چنین ادعائی می‌تواند هماهنگ با محصول آن ماشین باشد؟! بدیهی است تغییر ماشین، تغییر محصول را به دنبال خواهد داشت و همین امر هم در رفتار جامعه تأثیر مستقیم خواهد گذاشت.

- احتمال ضعیف «احساس خطر نسبت به کیان نظام اسلامی»، عامل استقرار تکلیف اجتماعی

مسئلاً به امور خطیر و عظیم - ولو با احتمال اندک - باید بها داد و اهتمام بر انجام آنها را بر خود فرض دانست. بحث «احتمال» و «محمتمل» از مباحث قابل توجه در علوم حوزوی خصوصاً علم اصول است به اینکه باید دید احتمال درباره چه موضوعی مطرح است؟ میزان آن چقدر است؟ و اهمیت و ارزش محتمل تا چه میزان است؟ حال اگر احتمال، ضعیف<sup>۱</sup> اما محتمل<sup>۲</sup>، عظیم باشد سهل انگاری در آن جایز نخواهد بود و چنین موضوعی تحت عنوان «احتیاط واجب» قرار می‌گیرد چه اینکه اگر احتمال، قوی اما محتمل ضعیف باشد - مثل اینکه ۸۰٪ احتمال دارد که یک مور در لباس کسی باشد و او را بگزد - اطلاق چنان عنوانی صحیح نخواهد بود و عقل، حکم به لزوم اجتناب یا ایقان نمی‌دهد. از اینرو اگر احتمال ضعیفی در خصوص وارد شدن لطمه‌ای شدید به کیان اسلام، حیثیت نظام اسلامی و مرکزیت رهبری جهان اسلام مطرح شود چون محتمل قوی است لذا تسامح پذیرفتنی نخواهد بود. اگر بچه‌ای ادعا کند که من دیدم عقربی وارد اطاق کار

شما شد ولو احتمال صحت کلام او ضعیف باشد باز عقل، حکم به واری و جستجوی اطلاق می‌دهد. حال چگونه می‌توان احتمال وارد شدن خدشه به حیثیت جهان اسلام را کوچک شمرد و به انجام امور روزمره زندگی و تکالیف فردی اکتفاء کرد؟ آیا سهل انگاری در این امر مهم، از افراد معمولی جامعه پذیرفتنی است که بتوان حکم به تبرئه خواص و اندیشمندان و کارشناسان جامعه داد؟ اگر احتمال ضعیفی مبنی بر در خطر بودن جان مقام معظم رهبری مطرح شود آیا هر مسلمان غیرتمندی سعی نمی‌کند که با هر وسیله ممکن به مقابله با این خطر بپردازد تا تکلیف خود را در این رابطه ادا نماید؟ حال اگر خطری متوجه اصل اسلام و نظام اسلامی شد وظیفه ما چیست؟

خدای متعال، نعمت عظیمی را به این ملت ارزانی داشته است. طبیعی است تک‌تک این مردم به همین نعمت مورد آزمایش قرار گیرند و در صورت سهل انگاری، مؤاخذه شدند. آیا شکر آن جز به اهتمام ورزیدن نسبت به آن می‌باشد؟ متأسفانه دأب بسیاری از ما در برخورد با این نعمت عظیم، انتخاب آسان‌ترین راه و کم مؤونه‌ترین آنها می‌باشد گرچه ثمره این تلاش، کمترین نفع را متوجه چنین نعمت بزرگی بنماید آیا نباید ملاک ما در انتخاب راه، خدمت بیشتر به این وجود مقدس باشد که نور آن سراسر عالم را روشن نموده است. ولو این راه، بیشترین مؤونه و کمترین معونه را برای ما در برداشته باشد و در نهایت به انزوای ما بیانجامد؟ نمی‌توان مدعی شد که اگر در طی مسیر، از همراهی دوستان، بی‌بهره یا کم‌بهره شدیم همین امر می‌تواند مسقط تکلیف باشد و دیگر بر ما تکلیفی نخواهد بود. اگر چنین باشد پس با این آیه شریفه چگونه برخورد می‌کنیم که: «قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی»؟

{ P - در حدیث است که یک قورباغه مرتباً آب در دهان خود می‌کرد و بر آتشی می‌پاشید که نمرود برای حضرت ابراهیم  $\gamma$  فراهم کرده بود.

این آتش به گستردگی چهار فرسخ در چهار فرسخ بود که نزدیک شدن به آن ممکن نبود. بر یک بلندی نیز منجنیقی گذاشته بودند تا با آن بتوانند حضرت ابراهیم  $\gamma$  را درون آتش پرتاب کنند. اما این قورباغه از همان فاصله دور اقدام به چنین کاری می‌کرد. از او علت این کار را پرسیدند و قورباغه به سخن در آمد و گفت: من می‌خواهم از این طریق به اظهار محبت نسبت به جناب خلیل الرحمن  $\gamma$  بپردازم ولو هیچ فایده‌ای برای او نداشته باشد. حال اگر ما بخواهیم به وجود مقدس نبی اکرم  $\epsilon$  اظهار ارادت کنیم باید چه برخوردی با نعمت بزرگ انقلاب اسلامی داشته باشیم؟ { P - حاکمیت فلسفه مادی بر قوانین علمی، دلیل کارائی ناهمگون آنها در نظام الهی

این حکومت، تنها حکومتی است که روبروی پرچم کفر ایستاده است اما عده‌ای می‌گویند چنین نظامی دارای پایه شرعی، عقلی، علمی و عملی نیست! آیا به واقع می‌توان به چنین حکومتی و به چنان برخوردی،

کم توجه بود؟ عده‌ای در این راه جان باختند اما به راستی متولیان فرهنگی و مخاطبین فرامین رهبری چگونه می‌خواهند در مقابل هجوم فرهنگی دشمن، صف‌آرایی کنند؟ آیا از برخورد شماتت‌آمیز افراد با این انقلاب، چند گام به عقب می‌نشینیم و یا یک گام به جلو می‌گذاریم؟ اگر بنا باشد که از رسول... ۶ طرفداری کنیم و در مقام تأسیس علوم اسلامی و برخورد قاطع با تاریخ و دنیای علم باشیم چه تکلیفی را باید متوجه خود ببینیم؟ اگر بخواهیم به اثبات این ادعا پردازیم که دین، توان اداره جامعه را دارد و منطقاً و عیناً از عهده این مهم برمی‌آید آیا وظیفه ما در چیزی جز طرفداری از صاحب دین و اعلام وفاداری به آن بزرگوار خلاصه می‌شود؟ صاحب دین زنده است و تکلیف ما سنگین. مسلماً ما هیچگاه نمی‌توانیم بر کرامت نفس ایشان سبقت بگیریم. اگر ما به ظاهر، وجه دل را در مقابل ساحت او خاضع کنیم - چه اینکه اصلاً از حکومت بر باطن خود عاجزیم - خدا می‌داند او آن چنان احسان می‌کند که گویا به باطن خود، وجه دل را متوجه و خاضع کرده‌ایم. «و انت البادی بالاحسان قبل توجّه العابدین».

اگر ما محکم و استوار بر راه خود باشیم و تنها به این احتمال ضعیف توجه کنیم که امروزه بت پرستی شیطان، سر از پرستش قانونمند ماده در آورده است مسلماً برخورد شایسته‌تری با تکلیف بزرگ خود خواهیم کرد. امروز بت پرستی مدرن نمی‌گوید این بت را پرست تا باران بیاید! بلکه می‌گوید این قانون را برای دستیابی به آب از قعر زمین، مؤثر بدان. نمی‌گوید بت پرست باش تا بیمار نشوی! بلکه می‌گوید با این دسته از قوانین، سلامتی و مصونیت شما را از تمام بیماریها تضمین می‌کنم. قانونمندی مادی، مدعی به ارمغان آوردن رفاه و اعطای تنعم برای تمام بشریت است؛ مدعی است که اسرار، مناسک و اذکار این رفاه و نعم و آداب دستیابی به آنها را هم می‌تواند معین نماید، مدعی است که حقیقت تنها در ماده و جهان هستی خلاصه می‌شود. غافل از آنکه «من ابصر الیها أعمته و من ابصر بها بصّرته». اگر این عالم را با تمام قوانین و حکمت‌هایی که خداوند متعال در ذات آن قرار داده است و یک نظام احسن را در بهترین وجه ایجاد فرموده است به عنوان تنها حقیقت، و اصل در نظام خلقت باور کنیم باعث می‌شود که از درک ابتدائی‌ترین حقایق هستی عاجز بمانیم و مصداق قسمت اول این حدیث شریف شویم. اما اگر دنیا وسیله بصیرت شد و ما مصداق «من ابصر بها» شدیم حتماً از نعمت بصیرت و درک حقایق بهره‌مند خواهیم شد.

ما منکر این مطلب نیستیم که آب، تر می‌کند اما سؤالمان این است که آیا این قانون، مصداق «ابصر الیها» است یا «ابصر بها»؟ اگر رابطه تر کردن آب، با ایمان بخدا مشخص شود مصداق «ابصر بها» است و الاً مصداق «ابصر الیها» خواهد بود. لذا باید دید اثر پرورشی هر یک از این دو امر چیست؟ اگر گفتیم باید هستی‌شناسی را که از مباحث نظری مورد اختلاف است کنار بگذاریم و در چگونگی و فلسفه چگونگی تأمل کرده و فلسفه فیزیک، فلسفه حیات و فلسفه انسان‌شناسی را مورد دقت قرار دهیم و خود را از قید فلسفه هستی

برهانیم آنگاه مصداق بارز «من ابصر الیها» خواهیم بود که نصیبمان از حقایق هستی، عمی و کور باطنی است. مسلماً اثر پرورشی چنین دیدگاهی جز این نخواهد بود.

اگر کسی مدعی شود که این دانش، انسان را به این بینش رهنمون نمی‌سازد جای این سؤال از وی خواهد بود که آیا واقعاً دانشگاه‌های دنیا تبدیل به معابد الهی شده‌اند؟ آیا سیاست‌گذاری‌های سازمان ملل از درون مساجد برخاسته است و یا از درون دانشگاه‌ها؟ فارغ‌التحصیلان رشته‌های علوم سیاسی و جامعه‌شناسی و شیوه‌های حاکمیت بر بحرانها و شورشها، از کجا ناشی شده و در کجا تربیت شده‌اند؟ آیا اینها همبافت و همسنخ نیستند؟ آیا بانکهای جهانی و بازارهای بورس، همبافت با کارخانه‌ها، و اینها هم به نوبه خود همسنخ ابزارهای انتقال ثروت نیستند؟

همه افراد اعم از دانشجو و روحانی باید از خداوند متعال طلب هدایت کنند. قطعاً قلوب ما نسبت به اموری دلبستگی پیدا می‌کند آنهم در اخفی منزلتی که برای ضمیر خودآگاه ما روشن نیست. نکند خدای ناکرده همچون بازاریانی باشیم که به دنبال مراجعی می‌گردند تا حکم جواز و اباحه اعمال آنها را صادر کنند. این افراد با تمسک به فتاوی این مراجع، خود را از تهمت ربوی بودن معاملات خویش و یا حرمت برپائی مجالس اشرافی و... می‌رهانند.

- اعتباری دانستن «سازمان»، علت برخورد سطحی با ساختار آموزش عالی

باید بر اساس «و جادلهم بالتی هی احسن» نسبت به این امر مهم، مجادله احسن کرد؛ یعنی از یک طرف بگوییم ما قوانین علوم تجربی را در حالت اضطرار علمی به صورت درست می‌پذیریم اما از آن طرف هم بدون تعصب و تنسک به اصطلاحات موجود، خود را موظف بدانیم که علل ناهماهنگی نظام پرورشی دانشگاه را با مطلوبهای نظام اسلامی مورد دقت قرار دهیم. ممکن است در برخورد اول، عللی همچون ضعف مدیریت دانشگاه را که از شاخصه‌های عنصری و سطحی است به عنوان علت اصلی ذکر کنیم. اما آیا بنا نیست شاخصه‌های مربوط به «سازمان» و مجموعه نظام آموزش عالی را هم مورد دقت قرار دهیم؟ مسلماً یکی از موضوعات تحقیق می‌تواند شاخصه‌های عنصری و بحث مربوط به عناصر دخیل در این امر باشد. اما حتماً موضوع دیگر باید ساختار دانشگاه به عنوان یک مجموعه و سازمان، در قالب یک واحد درسی قرار گیرد تا از این زاویه نیز بتوان معضلات موجود را مورد بررسی عمیق قرار داد. ممکن است کسی بگوید اصلاً مجموعه و سازمان، امری اعتباری است که تنها از این منظر می‌توان آنرا موضوع پژوهش قرار داد. ولی سخن ما این است که این، تنها یک نظر است که از پایگاه انتزاع نگری ناشی می‌شود و نمی‌توان آنرا درست پذیرفت.

در مقابل، نظر دیگری است که مجموعه را اصیل می‌داند و حقیقت را تنها به افراد مجموعه باز نمی‌گرداند. لذا جایگاه سازمان را جایگاهی حقیقی و مؤثر به حساب می‌آورد؛ چه اینکه این نظر کاملاً در علوم انسانی امروز دانشگاه نیز پذیرفته شده است.

وقتی صحبت از ضرورت انجام تحقیقات میدانی، شاخصه‌بندی و تطبیق آثار عینی می‌کنیم عده‌ای زبان به شکوه می‌گشایند که چه کسی حاضر است برای این کار بودجه اختصاص دهد و افراد و اوقاتی را در اختیار ما برای این مهم قرار دهد؟ ایشان غافلند که اگر بنا را بر شکر نعمت انقلاب و اجتناب از تسامح نسبت به این شکرانه بگذاریم و جایگاه و وظیفه خود را در نظام اسلامی به درستی بیابیم حتماً حاضر خواهیم بود چنین تحقیقاتی را به عنوان یک کار ضروری و اساسی در دستور کار دانشگاهها قرار داده و به میزان لازم برای آن، اعتبار «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» اختصاص دهیم. اینکه صرفاً ارادت به حضرت حجت ۷ را با چراغانی اماکن و خیابانها در نیمه شعبان ابراز کنیم و به همین امر اکتفاء کنیم آیا از ما متولیان امر فرهنگ پذیرفته خواهد شد؟ بازاربها و دیگر اقشار معمولی مردم که موضوع کارشان کسب پول است طریق ابراز ارادت خود را در خرج کردن پول در این راهها می‌دانند اما نحوه ابراز ارادت ما به حضرت حجت ۷ آیا باید به همین شکل باشد؟ آیا صرفاً رفتن به جمکران و اظهار محبت ظاهری به آن بزرگوار، مسقط تکلیف طلبه و دانشجو خواهد بود؟! آیا می‌توان غربت وجود مقدس حضرت ۷ را در موضوع کار خود دید اما او را آن چنان که باید یاری نکرد؟ هر چند در دو بعد امور فردی و اجتماعی باید ملاک عمل را خشنودی قلب مبارک حضرت ۷ قرار دهیم اما آیا موضوع فعالیت ما نباید با عشق و محبت نسبت به ائمه اطهار: گره بخورد؟ آیا می‌توان این تکلیف بزرگ را به استهزاء و مزاح گرفت و با ضمیری آرام وارد عالم برزخ شد؟! در چنین حالی آیا پذیرفتنی است که دکتر و مهندس دانشگاهی صرفاً به این امر دلخوش باشند که ما تصمیم گرفته‌ایم ارباب رجوع خود - اعم از بیمار و غیر او را - معطل نکنیم و این وظیفه را به بهترین وجه انجام دهیم؟! هر چند این چنین انگیزه‌ای، مقدس و در خور تقدیر است اما این عمل، چیزی نیست جز ادای وظیفه‌ای که مرتبط با شغل دانشجو پس از فارغ‌التحصیل شدن اوست و صرفاً مصحح شغل آنهاست نه وفاداری به حضرت ولی عصر ۷ در وظیفه‌ای که بر عهده خواص جامعه گذاشته شده است. لذا اگر یک طلبه یا دانشجو چنین کند تنها در نفس شغل و وظیفه خود نسبت به افراد جامعه خدمت کرده است اما نمی‌توان چنین برخوردی را بعنوان اعلان وفاداری و اظهار محبت او به حضرت ۷ دانست که امری فراتر از این امور است.

- ضرورت ایجاد فضای «مشارطه، مراقبه و محاسبه» در امور اجتماعی

باید طریق رسیدن به «تفاهم اجتماعی» را یافت. ما در این نوشتار صرفاً به ارائه یک پیشنهاد - به عنوان مناظره - پرداختیم اما اگر کسی طرق مناسب دیگری را می‌تواند مطرح نماید شایسته است که آنها نیز مورد توجه قرار گیرند. تا به حال متأسفانه برپائی همایش‌های مختلف که چیزی جز برخورد سیاسی با قدرت



روحانیت نیست به عنوان تنها طریق مقبول و منحصر به فرد برای تحقق منویات مقام ولایت، پیشنهاد و عمل شده است. در بسیاری از این همایش‌ها، با حضور شخصیت‌های بزرگ علمی - فرهنگی صرفاً در حد لوستر تزیین بخش این محافل برخورد می‌شده است و با اتمام همایش، همه ضرورتها تنها در بخش بایگانی قابل رؤیت بوده است!

آیا نباید «مشارطه، مراقبه و محاسبه» را در امور اجتماعی نیز وارد کرد؟ آیا دایره این امور تنها در اعمال فردی قابل تعریف است؟ خدا نکند که برپائی همایش‌ها و دعوت از شخصیت‌های بزرگ حوزه در آنها، تنها برای گرفتن مجوز نسبت به ادامه عملکرد خود باشد. اگر «مشارطه، مراقبه و محاسبه» در عمل اجتماعی هم وارد شود و «مشارکت» در تأسیس مفاهیم و روشها به صورت جدی پیگیری گردد تا ارائه مباحث، به صورت یکطرفه صورت نگیرد حتماً انگیزه جدیدی در متولیان فرهنگی و مخاطبین دلسوز مقام معظم ولایت برای پیگیری مباحث ایجاد خواهد شد و به تبع، چنین امری بر غنای آنها؛ ظظ خواهد افزود.

اگر یک «هیئت مدیره» هدایت بحثها را بر عهده گیرد چنین روندی، تسریع و تعمیق خواهد شد. مسلماً کار در شروع خود با مشکلاتی بزرگ روبرو می‌شود اما اگر پیشنهاد دیگری قابل طرح است بر اصحاب آن، ارائه آنها فرض است. اگر انجام آن پیشنهادها را در مقیاس اجتماعی، عملی نمی‌دانیم می‌توان چنین شیوه‌هایی را در سطح کوچک‌تر و در محافل خصوصی تجربه کرد تا پس از تسلط بر آنها بتوان در مقیاسی وسیع‌تر عمل کرد. اگر بر ما صحت این راه مسجّل شد بر آن استقامت می‌ورزیم والا نواقص آنرا مورد دقت مجدد قرار می‌دهیم.

ممکن است گفته شود چنین شیوه‌ای، وقت‌گیر است و نمی‌توان بین وظایف محوّله اجتماعی، امور شخصی و پرداختن به این محور جدید که از صبغه پژوهش برخوردار است جمع کرد. اما سخن ما این است که میزان بها دادن به فرامین رهبری جامعه در چه حدّ است؟ آیا صحیح است که با چنین رهنمودهایی همچون سخنان دیگر مسئولین نظام و یا افراد معمولی جامعه برخورد کرد؟ اگر پرچمدار مسلمین که علم مبارزه با پرچم کفر را در دست دارد به این جمع‌بندی رسیده باشد که باید از این نقطه آغاز کرد آیا می‌توان با تسامح و یا برخورد سیاسی با آن روبرو شد؟!

مطمئناً آن کس که با اخلاص و جدیت، قدم در این عرصه می‌گذارد هرچند بر او انبوه مشکلات، هجوم می‌آورد اما قطعاً مورد لطف و توجه خاص خداوند متعال در دنیا و آخرت قرار خواهد گرفت. انشاء... که ما نیز از این افراد باشیم.

\* خاتمه : طرح و دفع دو شبهه:

۱ - مواضع فرهنگی و اقتصادی فقهای عظیم‌الشان، نافی نظریه «جدائی منطق نظری از منطق تجربی موجود»

در پایان، طرح و دفع دو «شبهه» پیرامون بحثی که مورد بررسی اجمالی قرار گرفت ضروری به نظر می‌رسد: شبهه اول این است که چرا بسیاری از فقهای عظیم‌الشان ما که نوعاً با «منطق نظری» محض سروکار دارند و از روش انتزاع‌نگری در علوم حوزوی بهره می‌جویند باید تأیید کننده الگوهائی باشند که با ابزار «منطق تجربی و حسّی»، مسانخت دارند؟ این نحوه برخورد خصوصاً در بسیاری از مواضع فرهنگی و اقتصادی این افراد که از شخصیت‌های معروف حوزه و سیاست نیز محسوب می‌شوند به وضوح دیده می‌شود. اگر به راستی منطق نظری و حسّی و تجربی موجود، از کمترین مشابهت مبنائی برخوردار بوده و در دو حیطة مستقل مطرحند پس چنین موضعی چگونه قابل توجیه است؟

- ضرورت «بالندگی» در علوم حوزوی خصوصاً علم فقهت (اصول)

جواب بدین شبهه، نیازمند توجه به این نکات است: اصولاً پاسخگوئی به مسائل مستحدثه - یعنی مسائلی که توسط دیگران احداث شده است و ما را به موضع‌گیری فرا می‌خواند - مربوط به زمانی است که دین، از قدرت اداره جامعه و اقامه حکومت بی‌بهره بود و تنها در مناسک فردی آحاد جامعه خلاصه می‌شد. این مسائل نظیر بیمه، بانک، چک، سفته و کلیه مسائلی می‌باشد که امروزه در فصلهای کوچکی در آخر رساله‌های عملیه بیان شده‌اند. لذا در زمانی که جامعه به بلوغ اجتماعی نرسیده و دین در عرصه‌ای جدید وارد نشده است پاسخگوئی به این مسائل، از موضع فقه و قوانین کلی فقهی صورت می‌گرفت که در واقع همگی به عنوان یک موضع فردی در قبال چنین مسائلی محسوب می‌شود. اینها مسائلی هستند که دین، نقشی در حدوث و پیدایش آنها نداشته است. الآن نیز که حکومت اسلامی، اقامه شده است باز پاسخگوئی به چنین مسائلی ضرورت دارد.

اما زمانی که قرار است دین به عنوان محدث حادثه مطرح شود و بر پیدایش ساختارهای اجتماعی، حاکمیت داشته باشد این، منزلت جدیدی است که دیگر نمی‌توان آنرا در قالب تنگ پیشین قرار داد. لذا چنین امری یک مبتلابه جدید است که باید برخوردی شایسته با آن داشت. اگر حضرت امام (ره) می‌فرمایند «اجتهاد مصطلح حوزه‌ها کافی نیست» حقیقتی است که باید آنرا در این راستا تفسیر کرد. همچنین اگر سخن از ربط زمان و مکان با اجتهاد و تأثیر آن در اجتهاد می‌گویند امری است که باید در چنین چارچوبی مورد دقت قرار گیرد. اگر ما صحبت از لزوم استنباط «احکام حکومتی» می‌کنیم و تبعات عدم دستیابی حوزه به «ادبیات» متناسب با روند انقلاب نوپای اسلامی را مد نظر قرار می‌دهیم همگی در باب اضطرار علمی موجود در جامعه رخ نشان می‌دهد. به تعبیر بهتر، ما مجبوریم با یک ماشین منطقی که تا دیروز با آن به استنباط احکام

فردی می‌پرداختیم اینک آنرا در عرصه استنباط احکام حکومتی بکار گیریم تا زمانی که توفیق آنرا بیابیم تا ماشین منطقی متناسب با چنین احکامی را طراحی و تولید کنیم.

مقام معظم رهبری (مدّ ظلّه) در سفر اخیرشان به شهر مقدس قم، از طبقه‌بندی سطوح عملکرد حوزویان سخن گفته و به سه سطح «حفظ، ترمیم و بالندگی» اشاره فرمودند. سطح «حفظ» مربوط به ابزار و مسائل گذشته و در یک کلام، حفظ وضعیت موجود حوزه است. سطح «ترمیم» مربوطه به استفاده از ابزار موجود برای پاسخگویی به مسائل روز و موضوعات مستحدثه است. و بالاخره سطح «بالندگی» مربوط به تأسیس ماشین جدید منطقی برای استنباط احکام جدید است. معظم‌له در این رابطه، به لزوم بالندگی در «فقاہت» - و نه فقه که محصول دستگاه فقاہت است - اشاره می‌فرمایند. پس تأکید ایشان بیشتر بر تغییر روش اصولی و تکمیل علم اصول، متمرکز است و نه فقه که ثمره چنین روشی است لذا قائل به ضرورت گسترش فقاہت می‌شوند و از فقه در سطح پایین‌تر سخن می‌گویند.

- حوزه و دانشگاه، دو بازوی فرهنگی ولی اجتماعی

مسئله اگر قرار باشد فقاہت گسترش یابد جواب این سؤال ضروری خواهد بود که هماهنگ سازی عمومی جامعه باید با چه مکانیزمی صورت پذیرد؟ توسعه سیاسی و مشارکت عمومی چگونه باید باشد تا بتوان تفاوت محسوس آنرا با دموکراسی غربی در جامعه مشاهده کرد؟ اصولاً چنین توسعه‌ای باید با چه مکانیزمی صورت پذیرد؟

به اعتقاد ما علاوه بر خلاء مشهودی که در علوم دانشگاهی وجود دارد در علوم حوزوی نیز مشکلات متناسب با ساختار حوزه بچشم می‌خورد که در کلام رهبری بدین شکل انعکاس یافته است. امیدواریم که خداوند متعال به عزت رسول...ع، روح ایشان را با صلابت، قلبشان را مستحکم و فکرشان را در مقابل پرچم کفر، جوّال و بالنده قرار دهد. متأسفانه هر دو بازوی فرهنگی مقام ولایت اجتماعی - یعنی حوزه و دانشگاه - از کاستی‌ها و نواقصی رنج می‌برد که عملاً این نقص، در تولید مفاهیم فرهنگی متناسب با نرخ شتاب انقلاب تأثیر خود را گذاشته و باعث شده است معظم‌له با تائی و برخورد‌های مقطعی، به اصلاح امور جامعه بپردازند. مسلماً اگر یکی از بازوان فرهنگی ایشان، تعریف جامعی از «نظام حکومتی» می‌داشت مخالفت با نظام اسلامی به گونه‌ای منطقی تعدیل می‌شد. بحمد... با وجود این نواقص، کماکان این بزرگوار در مقابل سپاه کفر، سینه سپر می‌کنند؛ نهیت می‌زنند و در معرکه نبرد همچون اجداد بزرگوارشان رجز می‌خوانند. ایشان منتظر نمی‌مانند که وضعیت حوزه، دانشگاه و سایر نهادهای مؤثر اجتماعی آن چنان که خود می‌خواهند بهبود یابد بلکه با همین عده و عده فرهنگی به مصاف نابرابر با خصم فرهنگی دشمن می‌روند و به اعلاء کلمه... مبادرت می‌کنند.

۲ - وجود عناصر متعبد دانشگاهی، دلیل عدم حاکمیت فلسفه مادی بر علوم

شبهه دیگر این است که چگونه می‌توان حاکمیت مادی را بر علوم دانشگاهی - و خصوصاً علوم تجربی - باور کرد در حالی که از دامان چنین علم‌مندی، بزرگان مسلمانی برخاسته‌اند که یا در تولید قسمتی از مفاهیم و اصطلاحات و ابزار علوم - خاصه علوم تجربی - شریک بوده‌اند و یا هر چند مصرف‌کننده همین مفاهیم مادی بوده‌اند اما توانسته‌اند به عنوان یک فرد مؤحد که منکر اصالت ماده و فلسفه مادی است خود را به جهانیان بشناسانند. لذا وجود چنین عناصری، «برهانی عینی» بر ابطال نظریه فوق است که قائل به حاکمیت فلسفه و روابط مادی بر علوم دانشگاهی است.

- عدم انفکاک منطقی پیشفرض‌های فلسفی از معادلات کاربردی، یکی از ادله جهت‌دار بودن علوم

جواب ما بدین شبهه با طرح سؤالاتی از قائلین آن آغاز می‌شود: آیا پیشرفت علوم تجربی، پس از تدوین فلسفه تجربی و مجموعه‌سازی و کنترل عینیت در قالب جدید آن بوده است یا یا قبل از آن؟ آیا می‌توان کیفیت «آسیب‌شناسی» در زمان شخصی همچون مرحوم بوعلی سینا(ره) را با کیفیت آن در این زمان یکسان دانست؟ آیا «نحوه» و «ابزار» کنترل عینیت تغییر کرده است یا خیر؟ آیا جوهره و قالب «تئوریهای نظری» و «آزمایشهای عینی» در این دو زمان یکسان بوده است؟

امروزه با آسیب‌شناسی و بکار گرفتن ابزار متناسب با معادلات حاکم بر این امر، به کنترل عینیت می‌پردازند. امروزه دانشمندان تجربی به نظریات مشخصی در خصوص حیات سلول، اتم، ملکول و نحوه برخورد آنها با یکدیگر معتقدند. از این‌رو در یک رشته مشخص از علوم - همچون علم پزشکی - یک تفسیر مشخص از نحوه تحریک غدد و اعصاب و کیفیت کنترل مایعات بدن و... وجود دارد. امروزه یک چارچوب مشخص برای مجموعه‌نگری و یک بستر معین برای طرح آکسیوم و «پیش‌فرض علمی» تعریف می‌شود تا از این طریق بتوانند به ارائه «معادله» برای «کنترل عینیت» بپردازند. آیا می‌توان پذیرفت که وضعیت علوم تجربی در زمان گذشته نیز بسان امروز بوده است؟ اصولاً دانش محاسبه چنین اموری از چه زمانی پیدا شده است؟

به نظر ما پس از اعتقاد بر این امر که «باید امور غیر حسی را از صحنه پیش‌فرضها حذف نمود» دانش محاسبه آن پیدا شده است. آیا در رشته‌ای همچون علوم پزشکی می‌توان به تعریف متغیرهای اصلی و کنترل آنها پرداخت؟ آیا علوم تجربی امروزه به آسیب‌شناسی پدیده‌ها و علت‌یابی آنها می‌پردازد یا خیر؟ آیا غیر از این است که دانشمند تجربی، در پرتو این آسیب‌شناسی به تعیین نسبت تغییر اوصاف و کنترل این نسبت می‌پردازد؟ اصولاً ارائه تعاریفی که از عناصر شناخته شده همچون اکسیژن، تیروژن و... صورت می‌گیرد و از این طریق به تعریف یک ملکول آب و نهایتاً پدیده‌ای این چنین می‌پردازند از کدام بستر ناشی می‌شود؟ اگر پس از آسیب‌شناسی، حکم به ناهماهنگی یا هماهنگی پدیده داده شود این سؤال را به ذهن

متبادر می‌سازد که خاستگاه چنین حکمی چیست؟ آیا می‌توان فلسفه طب را با علم طب و فلسفه علوم تجربی را با علوم مربوطه منفک نمود؟ آیا می‌توان مدعی شد که پیشرفت یک علم، جدای از فلسفه مربوطه قابل تعریف است؟

- «وحدت مبنای فلسفی»، عامل ایجاد تفاهم بین حوزه و دانشگاه

تمام اینها سؤالاتی است که اگر چند از سوی غیر اندیشمندان تجربی هم مطرح شود باز شایسته است که محل تأمل دانشمندان علوم تجربی قرار گیرد و لاقلاً به عنوان یک فرض صحیح با آنها برخورد کنند. همچنانکه چنین دانشمندانی نیز حق دارند که سؤالاتی را از عرصه دین، فلسفه، اخلاق و... مطرح کنند. اما کماکان این سؤال اساسی باید مدّ نظر طرفین باشد که آیا باید جواب به این سؤالات را به «تفاهم اجتماعی» رساند یا خیر؟ آیا می‌توان مدعی شد فرقی نمی‌کند که آنها برای خود، نظریات و سؤالاتی را مطرح کنند که کاملاً بیگانه و منفک از نظریات و سؤالات گروه مقابل باشد؟ آیا باید جامعه اسلامی به وحدت نظر برسد یا خیر؟ آیا می‌توان حاکمیت روح تخطئه را بر روابط اجتماعی تحمل نمود و از تبعات سوء آن ایمن بود؟ مسلماً همه معتقدین به نظام اسلامی - اعم از حوزویان و دانشگاهیان - زیر یک پرچم و برای رسیدن به یک هدف تلاش می‌کنند اما رسیدن به وحدت نظر در میان افشار مختلف جامعه اسلامی، از چه جایگاه و ارزشی برخوردار است؟ آیا نباید هر کس، دیگری را در جای خود تأیید کند؟ اصولاً چه روشی برای توسعه تفاهم اجتماعی پیشنهاد می‌شود؟ آیا غیر از این است که تأیید و تفاهم اجتماعی تنها زمانی ممکن است که این امر به صورت منطقی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد تا با ایجاد وحدت «مبنایی» بتوان هماهنگی نظر و عمل را شاهد بود و از تبعات رنج‌آور تأییدات صوری در امان ماند؟

امیدواریم که همگان در توفیق به پرچم مقدس اسلامی موفق باشند.

وَأَخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ



جلسه افتتاحیه کارگاه آموزشی

بسمه تعالی کارگاه آموزشی ۲۸۷ ۲۸۸۲

افتتاحیه ۷۵/۷/۵ جلسه پنج

پیاده کننده: اسماعیل ریگی نژاد

تاریخ پیاده شده: ۱۳۸۴/۹/۱۹

اتمام کار: ۱۳۸۴/۹/۲۰

آقای دکتر زیبایی: دانشگاه علوم پزشکی شیراز الان مسئول بخش پاتولوژی دانشگاه است، چندین مسئولیت در اخلاق اسلامی و پژوهش‌های اسلامی وزارت خانه هم دارد. آقازاده شما و آقای دکتر شریعت هستند که رئیس بیمارستان چمران شیراز و متخصص نورولوژی، مغز و اعصاب هستند. آقای دکتر نیک سرشت رئیس گروه نورولوژی دانشگاه علوم پزشکی شیراز هستند. آقای دکتر صالحی که از عناصر بسیار فعال دفتر فرهنگی دانشگاه علوم پزشکی شیراز هستند. آقای دکتر فلاح‌پیشه که معاون آموزشی دانشگاه آزاد اسلامی کازرون هستند. دکتر شهریاری هم متخصص اطفال و فوق تخصص خون در شیراز هستند. آقای دکتر زیبایی هستند آن شاگرد حاج آقا هستند.

ج) ما زیر یک پرچم هستیم، برای یک پرچم کار می‌کنیم. بنده در لباس روحانیت باشم و شما با لباس دکتری، هیچ کدام در عالم آخرت خبری از آن نیست. به هر مقداری که پای این پرچم پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله باشیم، این ارتباط، ارتباطی نیست که در آن خبری باشد.

مسئله انقلاب اسلامی این است که یک انقلاب سیاسی که می‌شود در هر جا که باشد باید یک خصوصیت عمومی‌اش را ما مورد توجه قرار بدهیم که انقلاب غیر از کودتا است. انقلاب یک خاصیتی در یک مجموعه انسانی پیدا شده که یک ساختار سیاسی را به هم ریخته و یک ساختار دیگری درست کرده است. حالا بحث درباره این که شئون این مطلب چه چیزی است. جای این بحث نیست به صورت خیلی کلی خدمتتان عرض می‌کنم انقلاب سیاسی طبیعتاً یک نیازهایی بوده که انقلاب سیاسی به وجود آمده است، دوباره ما صرف نظر می‌کنیم از این که فرهنگ غرب در آن هنر تغییر کرده نظام اعتقادی آن زیر رفت سؤال و از هم پاشید ولی در این جا فرهنگ، نه فقط هنر، با اندیشه با تکنولوژی و ابزار عینی و اسلام توانست متلاشی نشود و عکس‌العمل نشان دهد و انقلاب کند، این جای خودش یک بحثی است قابل دقت که چرا در ایتالیا نقاشی و معماری عوض شد، مسیحیت منزوی شد و چرا در این جا هم هنر غرب هم اندیشه از فلسفه گرفته تا علوم دانشگاهی و ابزارش یعنی زندگی مردم غرب شد ولی عکس‌العمل اعتقاد یک گونه دیگر واقع شد متلاشی نشد، البته حتماً تکامل پیدا می‌کند ولی تکامل به معنای این که جهت را از بین ببرد ابدأ نیست به معنای این که منابع را بشکند ابدأ نیست، سر جای خودش باید این بحث صحبت شود، فقط در پاورقی اشاره کردم. این انقلاب انجام گرفته نیازمندی‌های این انقلاب کجا است؟ خوب طبیعتاً ماشینی‌هایی که تولید انسان برعهده‌شان است، نیروی انسانی را پرورش می‌دهند، باید انسان‌هایی را بسازند که بتواند این انقلاب را اداره کند و جلو ببرد. یک بخشش که ربط به دین است به حوزه مربوطه است، یک بخشش که مربوط به عینیت و اداره عمل عینی و کاربرد است مربوط به دانشگاه می‌باشد، حالا رابطه این دوتا چگونه باید باشد که در یک نظام بتوانند کار کنند، این بحثی است که آخر کار معلوم می‌شود. به هر حال ماشین‌های مولد مفاهیم باید بتوانند مفاهیمی را تحویل دهند که آن مفاهوم‌ها نیروی انسانی متناسب با انقلاب را تحویل دهند. طبیعتاً بخش حوزه مربوط به این جلسه نمی‌شود، بخش دانشگاه مربوط به این جلسه می‌شود، در بخش دانشگاه آن دانشگاه در چه شکلی می‌تواند مولد نیروی انسانی متناسب با نیازمندی‌های انقلاب باشد؟ خوب در صورتی که افرادی را پرورش بدهد که آن‌ها اطلاعاتی را داشته باشند که آن اطلاعات آن‌ها را قادر به رفع نیازمندی‌های انقلاب کند. ابتدای کار به نظر می‌آید که پزشکی هیچ نباید دست بخورد، آدم قبل از انقلاب آدم بوده، حالا هم آدم است. زخم معده قبل از انقلاب زخم معده بوده، حالا هم زخم معده است عدم تعادل عصبی قبل از انقلاب و بعد آن و الی آخر. علوم زیر بخش آن هم اگر حیات‌شناسی، زیست‌شناسی، شناخت اعصاب، شناخت غدد، شناخت وضعیت مغز، شناخت دستگاه بدن است همین است این ابتداء مطلب است. پس بنابراین پزشکی چگونه خوب است؟ پزشک آدم متدین و با وجدان باشد، به ارزش‌های انقلاب معتقد باشد آدمی باشد که اهل جبهه و جنگ و اهل رسیدگی به مجروحین و گرایش اجتماعی‌اش به طرف انقلاب باشد. موضوع پزشکی، موضوعی نیست که خودش بخواد متحول شود. این دید اول است. خود همین را اجرا کردن خیلی سخت است، می‌دانم. ما هم حالا به همین برخورد می‌کنیم، ببینیم حالا واقعاً همین است.



خوب ما یک فضای آموزشی داریم، یک شرایط آموزشی در دانشگاه داریم که طبیعتاً محیط پرورش هم است. این فضای آموزشی شما، عناصر انسانی که در آن جا ملاحظه می‌کنید سه دسته بیشتر نیستند، یا دانشجو یا استاد یا مدیر است. حالا مثلاً در این فرض ابتدایی که می‌گوییم متناسب با نیازهای انقلاب درستش کنیم یعنی دانشجویها تعریفی که از عفت دارند متناسب با تعریفی باشد که در پرورش نیروی انسانی انقلاب است، یعنی دخترها موی سرشان پیدا نباشد، پسرها با دخترها لاس نزنند استادها به رخ انقلاب غرب نکشند، ارزش‌های انقلاب را بزرگ بدانند، ارزش‌های اسلام را بزرگ بدانند. مدیران حزب الهی‌ها را احترام بگذارند، استادهای متدین را احترام بگذارند، این دید سطحی است، همان چیزی است که وجود مبارک مقام معظم رهبری اشاره کردند، گفتند سطحی نگری موجب انحراف می‌شود. خوب پس بنابراین شما می‌گوئید چه شود، ما چه حرفی می‌توانیم داشته باشیم مفاهیم در پزشکی باید عوض شود یعنی چه اگر بخواهیم مفاهیمی را عوض نکنیم؟ در همین سطح اول ببینیم این رفتار دانشجو که منضبط نیست دو راه دارد یا بگوئیم با چوب و نمره‌ی روسری‌اش را می‌کشیم جلو. بین بچه‌های مسلمان یک حزب سیاسی در دانشکده راه می‌اندازیم قدرت تشکل هم به آن‌ها نمی‌دهیم، این‌ها را هم به زور مسلط بر آن‌ها می‌کنیم، حاصل این کار آن چیزی می‌شود که مقام معظم رهبری وقتی قم تشریف آوردند گفتند هرگاه یک کسی حرف می‌زند جواب از حوزه به آن داده نمی‌شود من را مجبور می‌کنید که با عصبانیت با آن برخورد کنم. بعد می‌گویند این حرف منطقی ندارد. حالا آیا اگر ما متدین‌ها را یک حزب سیاسی کنیم هم دانشجویها علی‌حده، استادها علی‌حده، مدیران علی‌حده، به یک نحوه ارتباطشان دهیم، این نیروی انسانی متناسب با حل نیازمندی‌های انقلاب را تحویل می‌دهد؟ هنوز من حل نیازمندی‌های انقلاب را در پزشکی ذکر نکرده‌ام، فقط سؤال را در ذهن شما مطرح می‌کنم. خوب این رفتار دانشجو را اگر بخواهیم تحقیق میدانی کنیم، یعنی بگوئیم این یک موجود است که می‌خواهیم برایش عوامل درون‌زا و بیرون‌زا ذکر کنیم، خود دانشگاه یعنی رفتار دانشگاهی و بعد آسیب‌شناسی کنیم، بعد بگوئیم آن تعریف مطلوبی که دارید که پزشکی اسلامی شود چه چیزی است، این دانشگاه با آن دانشگاه مطلوب شما چه فاصله‌ای دارد. عوامل درون‌زا را اگر بخواهیم ذکر کنیم می‌گوییم یکی مسئله آبرومندی است که در نظام آموزشی نظام آموزشی می‌آوریم. کوچک کوچک آن نمره دادن است، بزرگترش این است که قبول شد، این ترم را پاس کرد ترم بالاتر آمد وارد. دانشگاه که می‌شود هویت پیدا می‌کند، ترم به ترم که جلو می‌رود دوباره هویت پیدا می‌کند تا لیسانس می‌شود بعد مجدداً هویت جدید پیدا می‌کند فوق لیسانس می‌شود هویت جدید پیدا می‌کند، رساله‌اش قبول می‌شود، قابلیت دفاع دارد، دکتر می‌شود، باز هم پژوهش می‌کند مقالات علمی و عملیات عینی آن در یک تحقیقات میدانی موفق می‌شود، به ثبت علمی می‌رساند فوق تخصص می‌شود توانسته یک چیزی هم در تحویل دهد، آبرومندی سطح‌بندی آمیخته قاطی نمی‌شود، روند پیدا کرده نظام دستیابی به یک آبرومندی علمی می‌شود، در آن جامعه دیگر حرف او پذیرفته می‌شود، نظام آموزشی با پرورش انگیزه تلاش برابر است

می‌کند. مضطرب است، اگر خدای نخواستہ یک نمره کم و زیاد شد احساس انفعال و خجالت می‌کند، اگر نمره‌هایش خوب شد همیشه احساس افتخار می‌کند، احساس هویت می‌کند، احساس شخصیت می‌کند، پرورش انگیزه است. محتوای آموزش پرورش اندیشه است، اثر این دو تا در الگوی تخصیصی که دارید ظاهر می‌شود و موضع گیری ایشان شروع به رفتار عملی می‌کند که حق خودش می‌داند، یعنی یک دکتر حق خودش می‌داند که خیلی قوی‌تر از یک دانشجو درباره این که فلان نوع زندگی و فلان نوع الگوی مصرف برایش درست ظاهر می‌شود، انتخاب قبل را کنید. خوب حالا این عوامل درون‌زا رفتار دانشگاهی را به کدام طرف می‌برد، چه حاصلی دارد؟ ما از محتوای آموزشی زود گذشتیم و نگفتیم اثر پرورشی آن چه چیزی است، چون بعداً می‌خواهم به صورت مبسوط‌تر به آن بپردازیم، یعنی درباره‌ی همان علم پزشکی یک مقدار دقت بیشتر بکنیم، عوامل برون‌زا چه چیزی است؟ می‌گوئید در جامعه کسی که دانشجو باشد نظام پزشکی قبولش نمی‌کند، در وزارت بهداشتی هم به عنوان پزشک معنا ندارد که قبولش کنند، اصلاً توقعی که بگوئیم دانشجویهای پزشک باشد یعنی چه؟ یعنی جاهل جای عالم می‌نشیند؟ حالا نشانند، آن کارآمدی را ندارد آن درک‌ها را ندارد، پس نمی‌شود آنجا بنشانند. باید در جامعه هم مناصب اجتماعی، منزلت اجتماعی به کسی که دانش لازم را دارد داده شود نه فقط منزلت و احترام و پسا را بدهند، هر جا رأی هم می‌دهد فتوا می‌دهد فتوای او درباب خودش مقلد داشته باشد، پذیرفته شود از نظر تخصیص بهره‌بری اجتماعی هم به آن امکانات برتر را بدهند. خیلی خوب، پس عوامل درون‌زا و برون‌زا می‌گوید آن علمی را که می‌خوانید آن مهم است، آن دانش مهم است. همه آن ترتیب داده شده برای این که احترام آن مفاهیم و دانش بالا برود، کارآمدی متناسب آن را هم تحویل دهد، آن چه داخل آن وجود ندارد و می‌خواهد در علم پزشکی فیزیکی رویش بیاورید. یک چیز از بیرون، از خارج یک دانش می‌خواهد وارد شود در یک دانش، طبیعی است که پذیرفته شدن نیست. در نظر یک دانشجو این است که اینها علمشان مثل یک عده [؟] فرهنگی است [؟] فرهنگی با انقلاب فرهنگی چه فرقی دارد؟ در [؟] فرهنگی کسانی که دارای یک نحوه اندیشه دیگری هستند که ربطی به این کار ندارد قدرت دست گرفتند. در [؟] و انقلاب یک چنین فرقی دارد. در [؟] یک عده می‌آیند قدرت را به دست می‌گیرند، در انقلاب یک نیاز عمومی یک ساختاری را عوض می‌کند، یک نظامی را عوض می‌کند، یک منزلت‌هایی را عوض می‌کند. در فرهنگ اگر بخواهد منزلت عوض شود منزلت مفاهیم باید عوض شود، یعنی حضور انقلاب به نسبتی که در محتوای آموزشی قابل ورود باشد می‌توانید بگوئید اثر پرورش آن انضباط نسبت به آن چه که وارد شده است. حالا یک (معارض؟) با یک استاد اخلاق را سنجاق می‌کنیم رویش می‌چسبانیم، این وارد علم که نمی‌شود می‌گوییم به کارگیری پزشکی را اسلامی کنیم، می‌گوئیم برای فقرا برای جبهه برای مستضعفین برای فلان بیایید حساب جدیدی باز کنید در خدمت آن‌ها باشید. خود این دانش را نمی‌شود دست زد. گوئی این که این نظریه هم در آن غیر تحمل است، من یک مثالی می‌زنم دوران قبل از انقلاب وضع مشکل بود. من یک وقتی با یک دکتر برخورد کردم که اتفاقاً

دکتر دانشگاه شیراز بود پزشکی هم بود، از پیرمردان است. ایشان می‌خواست علیه انقلاب صحبت کند، انقلاب هم [؟] خوب نگرفته بود. این را که عرض برای سال ۴۴ امام خمینی (ره) را تبعید کرده بودند، ما طبیعتاً جزء طرفداران آقا بودیم و در این قسمت در شیراز مشاور البنان بودیم، حالا در فامیل غیر فامیل هر جا هم که می‌شد بحث می‌شد، در این باره موضوع ما مشخص بود به فضل‌الله و رحمت من گفتم که الجزایر شش میلیون کشته داده تا پیروز شده است. خدا می‌داند این است که عرض می‌کنم من گفتم حق بوده شش میلیون از آن‌ها را کشته‌اند، ایشان گفت که برای تمیز کردن این سالن حق است که با امشی پشه‌ها را بکشید، بعد ربط علم پزشکی را به توسعه و تکامل به صورت خیلی کلی می‌گفت. بشر دنبال این است که رفاه را به حداکثر برساند، مکانیزم‌های خاصی در هر جا دارد آقا تازه لندن هم آمده بود، البته خیلی هم در شیراز دوره‌های پزشکی کرده بود، استادی هم کرده بود ولی به آمریکا رفته بود. می‌گفت که برای هر بخشی دانش بشری معین می‌کند چه کاری را انجام دهد. یک عده اگر خوهستند نپذیرند و شما می‌گویید محروم و اخلال و فلان، این‌ها را باید حذف کنند، این‌ها مزاحم تکاملند. تکامل فدای آن‌ها یا آن‌ها فدای تکامل بگذریم. عرض‌مان این است که اگر پزشکی بخواهد بگوید من می‌خواهم به صورت یک دانش ابزار و آچار دست انقلاب شوم و در هویت حقیقی خودش نتواند این را منطقاً تعریف کند، این در پایان مهره یک دستگاه دیگر بوده به بن‌بست می‌رسد، به بن‌بست رسیدنش را از جوانب مختلف و از زاویه‌های مختلف بیاری خداوند متعال عرض خواهم کرد، بنابراین به نظر ما می‌آید که این قابل دقت است که رفتار دانشگاهی موضوع تز شود، عوامل درون‌زا ارزیابی شود ببینیم چه چیزهایی است، عوامل برون‌زا ارزیابی شود، بعد بگوییم این رفتار دانشگاهی که منتهی بر خورد این‌ها است، با چه عواملی می‌شود آن را تعریف کرد، با چه اوصاف و ویژگی‌هایی می‌شود تعریف کرد، اصلی آن کدام است؟ ما می‌گوییم متغیر اصلی آن محتوای آموزشی، می‌گوییم تا آن محتوا تغییرهای لازم را پیدا نکند اصلاح نمی‌شود حالا کار ریشه‌ای همه‌اش می‌خواهم از ریشه آغاز کنیم، یعنی بگوییم حالا اسلامی شدن دانشگاه را واقعاً از تولید علم اسلامی آغاز کنیم، هرگز چنین چیزی را نمی‌گوییم. ما فعلاً ضرورت مطلب را مورد دقت قرار می‌دهیم، صحبت‌مان هم در این دو روز این است که این ضرورت چگونه می‌شود که اجتماعی شود چگونه می‌شود، به چیزهای جزئی، موضعی، موردی ختم نشود، چگونه می‌شود استاد ضد انقلاب مظلوم از دانشگاه خارج نشود یا منزوی نشود، دانشجو احساس نکند که چون قدرت دستشان است. در سرما می‌زنند و آلا منطق دست ما است. بسیجی رفتی جنگ کردید عراق را بیرون کردی ولی این حقانیت تو که نباید منشاء این شود که در جایی وارد شوی که آن‌جا ورودتان حق نیست مگر می‌تواند یک بسیجی بگوید من چون بسیجی هستم معذرت می‌خواهم - بگوید امشب اجازه بده بیایم پهلوی زن رفتید جنگ کردید که خلاف عفت واقع نشود، حد و مرز عفت را حفظ کن. عفت علم را چرا می‌شکنید؟ این جراح مغز است، این جا می‌خواهم کار کنید، چاقو جراحی را که نمی‌شود دست تو بدهند؟ خوب بخوانید مسلط باشید، چشم اگر علم یاد گرفتید قدم‌تان بر سر و بر چشم.

عفت ورود به این اتاق جراحی، دست زدن به این سلسله اعصاب مغز داشتن دانش لازم برای ورود است. این که شما معلم اخلاق هستی یا شما بسیجی هستی یا فلان هستی اینجا به این حرفها کاری ندارد، حالا می‌خواهید شما بگویید نه. آن که ارزشی را همراه دارد اگرچه دانشش کمتر باشد باید جلو بیاید، می‌گویید این‌ها دارند زور می‌گویند، عکس‌العمل بد دارد. انقلاب سرمایه‌گذاری برای مستضعفین بیشتر کند ما هم می‌رویم برای آن‌ها پزشکی می‌کنیم، این خود علم را که دست نمی‌زند

حالا می‌خواهم به چیزهایی وارد شوید که یک کمی در حول و هوای خود علم می‌خواهد ملاحظه کند، ما یک فلسفه فیزیکی داریم، موضوعاً کاری به علم پزشکی ندارد ولی حتماً اطلاعات عمومی آن پایه‌های اصلی ذهنیت را می‌سازد. ریاضی جزء علوم پایه است و محاسبه، آن فیزیک و رفتار طبیعی ماده را دست‌مان می‌دهد. این‌ها سر جای خودشان شعاع و پرتو روی علم نمی‌اندازد، شعاع اعتقادی هم می‌اندازد نه فقط علمی. یک سری بحث‌هایی را من فهرست وار عرض می‌کنم درباره وحدت و کثرت، زمان و مکان، علم و اختیار در فلسفه حوزه، این بحث، بحث تجربی است جای خودش صحیح، دلایل آن متقن و محترم و کاری به چگونگی پیدایش وحدت و کثرت نمی‌کند. یعنی فیزیک وحدت و کثرت را کاری به آن ندارد یعنی فیزیک مجموعه را نمی‌گوید، همچنین زمان و مکانش فیزیک وضعیت و تغییرات را نمی‌گوید، چگونگی‌اش را نمی‌گوید علت چگونگی را بیان نمی‌کند. علت اصل هستی را بیان می‌کند. نگوید الحمدالله فلسفه حوزه وجود دارد نیاز فلسفی پزشکی ندارد. سر جای خودش نیاز فلسفی دارد ولی نه در فلسفه هستی در، فلسفه چگونگی، فلسفه فیزیک، فلسفه ترکیبات برای چه می‌خواهم تمام ترکیبات را می‌توانیم کنترل کنیم. تغییر ترکیبات برای چه؟ این مگر از ترکیبات نمی‌آید زیست‌شناسی حیات پس فلسفه چگونگی را در حیات هم می‌خواهد. بیوشیمی شرایط حیات و تغییراتش را هم لازم داریم اینها کم‌کم نزدیک به پزشکی می‌شود. خوب این مطالب فلسفی اگر واحدهای بریده بریده‌ای، جدا جدایی، جزء واحدهای درسی باشد قبل از دیپلم یا بعد آن روی ذهن شعاع می‌اندازد، می‌گوید اصل هستی را کار نداریم، دو نظر می‌شود یکی نظر مفوض، بگوید خدا به ماده سپرده، یعنی تفویض کرده، یعنی ماده و قانون - مندی‌های آن کار می‌کنند، پس دانش ترکیبات، فیزیک که می‌خواهد رفتار معین کند لازم نیست کاری به خدا داشته باشد. شما که قایل به نظر جبر نیستید که می‌گویید دو نظر، نه نظر دیگر هم است این بحث جبر و تفویض جای دیگر است، بحثی که ما در فلسفه چگونگی ترکیبات می‌گوییم بحث دیگری است. پس می‌خواهید بگویید قانون‌مندی اصلی نیست، چه چیزی اصل است؟ مگر روش علوم، متد علوم جز کنترل تغییرات و دادن معادله کار دیگری از آن می‌آید؟ مگر من عالم علوم حسی نیستم، می‌خواهم دارو تجویز کنم مریض را خوب کنم. چه چیزی باید داخلش شود، چه به آن اضافه شود، چه جمع شود؟ حضرت‌عالی وقتی که فرمودید به صورت مطلق ترکیبات داریم، حیات شناسی داریم، حیات و ترکیبات رفتارش هم رفتارمادی شد فلسفه‌ی چگونگی مادی سایه

رویش می‌اندازد. تعریف شما از حیات اگر مادی محض شد در پزشکی به انسان هم که رسید وقتی که بیمار نزدیک به ارتحال شد دیگر اتاق معراج و احتضار ندارید اتاق ازراییل است، دیگر تبدیل به عفونت شده متلاشی می‌شود، دیگران هم را بیمار می‌کند، دیگر صحبت از این که دعا بخواند، نقل ادیله بخواند، نقل سوره والصفات بخواند این حرف‌ها دیگر گذشت تمام شد، دیگر ابتدا آن حیات، آخرش مامت والسلام. خوب بهتر زندگی کردن آن بین این دو تا اول شروع و پایان تعریف دارد، چه ویتامینهایی چه به اصطلاح مواد انرژی زایی باید به آن برسد، چه نحو رفتاری باید داشته باشد تا تعریف آن سلامت شود. این سلامت حالا در نظام اجتماعی مثلاً بنا به تعریفی که گفته شد این مقدار کالری به این آقا نمی‌رسد، متکفل این که پزشکی نیست اجتماع باید جواب آن را بدهد. می‌گویند تا تخصیص را شیب ندهیم انگیزه حرکت ایجاد نمی‌شود. می‌گویید ما هم اتفاقاً در پزشکی همین را می‌گوییم، می‌گوییم وسیله تحریک همین موادی است که جلوی این سلول قرار می‌دهیم، یعنی تعادل مایعات را با همین مواد انجام می‌دهیم، ترشح غدد را با همین‌ها کنترل می‌کنیم، روی وضع سلسله اعصاب را با همین‌ها کار می‌کنیم، هم‌چنین پرورش بخش‌های مختلف سلول بافت‌ها را دانشجویی که حیات را ترکیبات مادی به انسان شناسی هم که می‌رسد در عین حالی که ویژگی‌های خاصی را هم برای انسان می‌گوید، می‌گوید آدم انگیزه، اندیشه انتخاب دارد نتیجه آن حیات تکاملی است، یعنی رفتار مثل سایر حیوانات یک نواخت نیست حیات تکاملی که انسان دارد به صورت کلی مادی تعریف می‌شود کلیات علوم پزشکی را از زیست شناسی در انسان شناسی می‌آیم. انگیزه او اندیشه انتخابش مربوط به شرایط اجتماعی می‌شود ولی شما آخر کار می‌گویید من در پزشکی از راه کالریهای وارد در بدن ایشان تحریکات مناسب با پرورش ایشان، روان‌شناس می‌گوید تحریکات متناسب با نیازمندیهایش بود یا تحریکات متناسب نبود ناهنجاری پیدا شده انقباض عضله پیدا شد ارگان اضافه پیدا شد برای این که نیازمندی‌ها از این طرف این ماشین یک طلبی داشت شرایط اجتماعی این را نمی‌پذیرفت، آگاهی این هم قدرت هماهنگ‌سازی خودش را با شرایط نداشت، راندمانش خوب پیدایش رفتار نامتعادل در سلسله اعصاب اثر این است که ترشح غدد نامتعادل می‌شود. ترشح غدد نامتعادل شد تعادل معادلات بخره هم می‌ریزد، خوب پیدایش یک غده شد. حالا پزشکی در طبقه بندی علوم حلقه واسطه است، بین فیزیک و توسعه اجتماعی یعنی تعریف شما از انسان، جامعه، فلسفه تاریخ، توسعه‌ای که دارید پزشکی حلقه واسطه است. عینی نیست این حرف را می‌زند چه ربطی به پزشکی دارد؟ تحقیقاتاً میدانی است و کنترل تغییرات عینی بیمار را می‌کنیم، پزشکی تقصیر ندارد، شما چرا از واقعیت فرار می‌کنید بر رخ ما انقلاب را می‌کشید؟ می‌گوییم نه این گونه هم نیست. من نمی‌گویم الگوی مصرفی کالری علی بن ابی طالب (ع) با تعریفی را که از گوشت سفید خوردن و از ویتامینی که شما می‌گویید نمی‌خواند، من می‌گویم سلمان هم نمی‌خواند، ابوذر هم نمی‌خواند، میثم هم نمی‌خواند این‌ها مردم بزرگ تاریخ هستند هیچ کدامشان مریض نبودند، هیچ کدامشان کج و کوله نبودند، این‌ها مردهای نیرومند جبهه بودند، اینها نه در معنی پاکی، پاکیزگی و طهارت سرکاری با پودرهای پاک کننده‌ای که شما

تعریف آن را به ما می‌دهید نداشتند، بلکه پاک بودند، پاکیزه بودند ولی با یک تعریف دیگر. در برابر ناهنجاری‌های اجتماعی قدرت هماهنگ‌سازی خودشان را با سخت‌ترین شرایط درگیری داشتند و انتخاب بهینه موضع، کدام موضع را می‌دهید نداشتند، در حد تغییر تاریخ همت عالی طبیعی است مواجهه با یک جامعه می‌شوید. که درگیری حداکثر است، درگیری فرض ندارد که در بعضی از افق‌ها شدیدتر از درگیری‌های روانی، فکری و عملی که در تاریخ شیعه واقع شد. در عین حال انقباض عضله، زخم معده، بیماری عصبی، قرص فلان بخور تا حالت خوب شود در کار نبود، این حتماً به دانشجو داده نمی‌شود، یک چنین چیزی نه به دانشجو به استاد نمی‌شود. استاد با بی‌اعتنایی موافقت (قرض بدهیم؟) به آن این‌آیا مطلب را حل می‌کند، صحبت را در شکل دیگری ببریم می‌گوییم طب سنتی یونانی یا هندی احیاناً یک مقدارش هم از احادیث، می‌گویید بابا این آسیب‌شناسی یونان نمی‌دهد کنترل تغییرات را نمی‌دهد. دارو فلان گیاه را می‌دهید که سردرد دارد ولی علت پیدایش سردرد چه چیزی بود، مراحل پیشرفت آن چیزی است، کنترل آن چگونه و برطرف کردن آن چگونه است، معادله آن چه چیزی است؟ این داروهایی که به ما گفتید چه اثری را می‌خواهد روی این بگذارد، برای اتاق آن طرفی آپارتمان آن طرفی همه این‌ها را پاسخ می‌دهد، برای همه این‌ها هم تحلیل تئوریک دارد هم تحلیل میدانی، اتاق این طرفی می‌گوید نه گفتند این کار را بکن این گونه می‌شود، خوب اگر اسم آن هم عالم باشد می‌شود یک عالم تبعی است عالم تحلیلی نیست، خوب یک اسم‌هایی را یک عناوینی را حفظ کرده، اگر به فرض به آن عالم بگوییم یعنی در تحقیقات کتابخانه‌ای هم ردیف پایین جایش را بگذار، در تحقیقات کتابخانه‌هایی نمی‌توانیم ردیف بالا بگذاریم، بعد این طرفی‌ها در آپارتمان این طرفی که آن طبیعی است که ما غیر متدین یا غیر متعهد می‌بینیم می‌گوییم این‌ها را کسانی که تولید کردند این گونه آزمایش کردند این‌هم روش آزمایش آن، این‌هم زمینه‌اش است، این گونه هم کنترل کرده‌اند این‌هم نمونه‌هایی که ما می‌توانیم برایش علت ذکر کنیم کنترل کنیم. منطقاً حرفشان این، معنایش این می‌شود که اگر منطق، اگر عقل دارید بیا این طرف بیایید. اگر حضری عقل را کنار بگذارید به نرخ قدرت برود آن طرف، برو آن طرف. بسیار بد دفاعی است، این دفاع بدترین نحوه دفاع است، حتماً شکننده است، آن قدرت توسعه و تکامل‌گری به زور خودش فرهنگ را نمی‌تواند فتح کند اسلامیت را نمی‌تواند بیاورد در پزشکی آنچه را که به صورت بسیار فشرده و گذرا عرض می‌کنیم این است ایناست که یک کارهایی در فرهنگستان به صورت کلی انجام گرفته که الان در این جلسه طبیعتاً به آن‌ها نمی‌پردازیم، روی همان مبنای فلسفی چگونگی حرکت نه اصل حرکت، چگونگی پیدایش وحدت و کثرت، زمان و مکان یا وضعیت، تغییرات و اختیار و آگاهی، پس از این مفاهیم اصولی باز یک مباحث دیگری را می‌توانیم بر این اساس پاسخ دهیم، یعنی روش علم را برای طبقه بندی موضوعات و گزینش موضوع زمینه‌ای که باید در آن زمینه تحقیق شود و روشی را که باید نسبت آن موضوع و زمینه را برقرار کند. بیش از هشتاد درصد آن شکر خدا تمام شد ولو به عنوان؟ خوب روش علمی که بر آن اساس عوض شد آن وقت

می‌خواهیم بگوییم که رفتار طبیعی ترکیبات، حیات شناسی زیست شناسی، تأثیر شرایط عینی بر حیات، بیوشیمی می‌تواند تعاریف کار بردی اسلامی داشته باشد. طبیعی است که در آن‌جا برای وارد شدن پیش فرض‌های اسلامی در انسان شناسی طرح می‌شود و امکان کنترل اثر عینی آن پیدا می‌شود، یعنی تحقیقات میدانی در طبقه بندی آدمها می‌تواند واقع شود، آدمی که موحد باشد با این شاخصه‌ها بیماریش هم دارای این شاخصه‌ها باشد این گونه دارو به آن داده شود خوب می‌شود ولی این دارو به درد آدمی که بی‌دین باشد شاخصه‌هایش هم این باشد نمی‌تواند بخورد، بی‌دینی‌اش شاخصه‌مند بیماریش هم همین‌طور دارویی هم که به آن می‌دهید همین‌طور است. اگر این‌گونه شود به عنوان یک طرح یک احتمال در اینجا صحبت می‌کنیم دیگر نمی‌گوییم حتماً آن‌چه را که ما انجام دادیم این کار را می‌تواند کند، اگر این‌گونه شود به درد انقلاب می‌خورد؟ می‌گوییم بله. تعریف آن از رفاه، زندگی اجتماعی، توسعه اجتماعی تفاوت پیدا می‌کند. صنعت کنار گذاشته نمی‌شود، صنعت متناسب هم پیشرفت می‌کند ولی در خدمت توسعه مکتب توسعه رفاه، راندمان آخرش، این می‌شود انسان که حول محور بندگی خدا با ایثار به هم پیوستگی اجتماعی می‌تواند ظهور مجدد داشته باشد، یعنی در یک سطح انسان شناسی فرد معنی ایثار را ما فهمیدیم ولی ایثار صفت جامعه شود، تنازعات به حداقل می‌رسد. این کار حول محور تولید نباشد نمی‌شود، حول محور هوا نشسته می‌شود چگونگی‌اش را در پاورقی خیلی خیلی کلی اشاره می‌کنم فقط به دلیل این‌که انتظار از مستمعین این نیست که به صرف اعلام موضوع بپذیرید، اگر فاصله افتاد بین فلسفه فیزیک با فلسفه نظری چگونه می‌شود، معنایش این است که اعتقادات را در مطلق‌گرایی حسی بیاورید البته در صورتی که اسلامی‌اش را نداشته باشید، هماهنگ نباشد اگر شد خوب طبق علوم در ابتداء صرف نظر از اعتقادات آغاز بکار می‌کنند بعد خود اعتقاد را هم تفسیر می‌کنند، علم و ایمان پیدایش دین و همه این‌ها را تفسیر می‌کنند، تفسیر فیزیکی، فیزیک رفتار ماده، یعنی تعریف از اخلاق، تعریف مادی چه می‌شود تعریف از اجتماع توسعه مادی می‌شود. خوب حالا اگر اعتقادات حول محوری نتوانست به وحدت برسد باید بیایید سر زندگی دنیا با هم بسازید، هر اعتقادی مال هر کسی است محترم است، خوب فلسفه دموکراسی هم همین را می‌گوید. محترم باشد چه ضرری دارد معنایش این است که در رفتار اجتماعی سرمایه‌داری حاکم می‌شود. سرمایه‌داری حاکم شوید چه ضرری دارد؟ بعد شما می‌گویید که تبلیغات هرکسی را یک طرف می‌کشد. انگیزه اجتماعی را تحریف کنید تا انباشتگی سرمایه و توسعه و تکنیک واقع شودو حال این‌گونه شد کالبد اجتماعی جامعه بیماری طبیعی آن می‌شود، بیماریش اگر شد طبیعی ناهنجاری طبیعی آن می‌شود. ناهنجاریهای اجتماعی یعنی مجبور است محرومیت را در تصمیم‌گیری در اطلاعات در اقتصاد به جوامع دیگر برای این که اگر حرص نسبت به دنیا بنا است زیاد شود که نمی‌شود شما فرض کنید که طبقاتی‌اش نکنید، ضرورتش ایجاد یک اختلاف پتانسیل مادی می‌شود اگر اختلاف پتانسیل مادی نباشد حرکت نمی‌شود، اختلاف پتانسیلی که برای کنترل آن می‌آورید باید برای حرکتش همین‌جا هم بیاورید ولی اختلاف پتانسیل در نظر ما تبدیل به

حسد و کینه می‌شود ناهنجاری‌های اجتماعی را ایجاد می‌کند، یعنی همان‌گونه‌ایی که شما می‌گویید ناهنجاری شرایط با نیازمندی‌ها و عدم قدرت هماهنگ‌سازی منشاء پیدایش غده می‌شود، ارگان اضافه می‌شود، از کار افتادن یک بخش می‌شود، عین همان ایجاد می‌شود و پشت‌سر هم دیگر مجبور است برای ساکت کردن آن جنگ کنید. این به صورت یک تحقیقات میدانی سرجای خودش قابل اثبات است. دموکراسی و سازمان ملل نتوانسته ناهنجاری‌های اجتماعی را حل کند بلکه خودش به دلیل آن‌چه که واقع شده خاصه در انقلاب ایران مجبور شده در پیش فرض‌های قبلی‌اش تجدید نظر کند دانشمندان‌شان هم این مطلب را اقرار و اعتراف می‌کنند. برمی‌گردیم سراغ بحث خودمان، کلیاتی که لازم بود که به سمع شما برادران عزیز برسد در این که پزشکی می‌گوید با کدام الگوی مصرف سلامت داده شود، با کدام بهداشت و با کدام الگو می‌شود درمان کرد، این را معین می‌کند. نسبت به جامعه این یک طرف است، یک طرف دیگر آن هم نسبت به حیات‌شناسی است. این است که تمأً به یاری خداوند متعال شما باید قدرت کنترل تغییرات و معادله دادن را داشته باشید شکی ندارم. این که در معادلاتان پیش فرض‌های انسان‌شناسی اسلامی، حیات‌شناسی اسلامی، جهان بینی اسلامی اگر حضور نداشته باشید البته نه در بخش تجربی‌ها آن، بخش تجربی‌ها یک کار دیگر را برای یک جای دیگر می‌کند. آن بخش که برای شما است این است که فیزیک حیات چه ربطی به اسلام دارد فیزیک ترکیبات چه ربطی به اسلام دارد فیزیک بیوشیمی چه ربطی به اسلام دارد تا بعد ما بگوییم اگر یک فرضی باشد که بگوید انسان دارای اختیار است، انگیزش او به تحریک ماده مطلقاً انجام نمی‌پذیرد، اندیشه او به تحریک ماده مطلقاً انجام نمی‌شود، مطلقاً نه این‌که بگوییم هیچ است یعنی ضد آن را نفی می‌کنیم نمی‌گوییم اختیار مطلقاً مادی است، می‌گوییم یک جایی هم خالی بکن، نسبت آن را در عمل معین می‌کنید. اگر به صورت مطلق انگیزه یا مبدأ ایمان، اندیشه یا تفکر شناخت انتخاب تصمیم‌گیری نسبت به رفتار، فیزیکش راه تغییر رفتار را با معادله کاربردی با تعاریف کاربردی با پیش فرض‌های مادی تفسیر کردید به چه دلیلی دانشجوی برای دین در پزشکی ارزش قائل شود؟ عین همین هم در سایر علوم، علوم کاربردی که اداره عینیت جامعه را بر عهده دارد، اگر آمدیم جدایش کردیم نصف کردیم، گفتیم یک دسته از علوم مال اعتقادی و نظری و قلبی و علی حده بحث آن‌ها را می‌خواهید شیراز قدیم یک صحبتی بود که آقای نجابت گاهی می‌گفت مطب دکتر کریم خان آن طرف است معنایش این بود اگر هواست پرت است آن طرف و قدرت را اگر شما یک چیز غیر علمی و غیر منطقی و غیر کاربردی و غیر توسعه می‌خواهید بسم‌الله آن طرف، چهار تا چپی هم بنشینند بگویند که ما سعی کردیم آخر کار که شد تعصبات اجتماعی را آخوندها دست گرفتند و قدرت را صاحب شدند. این‌ها برای توسعه و تکامل چه حرفی دارند چه ربطی به علم دارد، دانشجوی بی‌چاره بدون تعارف این جای رقت بر دانشجوی است. به من گفتند بچه‌ایی که در جبهه دوست‌هایش شهید شدند خودش آماده شهادت بوده آمده دانشگاه تبریز، می‌گویند آدمی بوده که دوست دشت زنش پوشیه بزند زنش هم به پوشیه زدن افتخار می‌کرد رفته در علوم سیاسی و



درس خوانده اول پوشیه بعد چادر بعد مانتو را خلع کرده، خصوصی که دیدن او می‌روند خانمش بی‌حجاب می‌آید. می‌شود گفت این هوس باز پدرسوخته‌ایی است باید این را دست حراست داد پدرش را در بیاورند. ننگ بسیجی‌ها است. می‌شود این‌گونه گفت، می‌شود این‌گونه هم تحلیل کرد که این یک آدمی است به عنوان یک موضوع تحقیق بیایم نگاه کنیم بگوییم اثر محتوای آموزشی در پرورش خلق ایشان چه چیزی بوده، حقانیت چه چیزی برایش ثابت شده. می‌شود در تحقیق میدانی هم آورد، ببینیم تأثیر مفاهیم، تأثیر داده‌ها، دست آن در عمل به تحقیق میدانی شاخصه بردارد جمع‌آوری کند کنترل کند مشاهده‌هایش را این را شما بایک ورزش عینی به یک طرفی می‌برید بعد می‌گویید عجب چرا لوازم این طرف را دارد. اگر کسی را تریاکی کردند می‌شود به آن بگویید چرا خماری؟ خوب این تغذیه‌ایی که شده نتیجه‌اش این‌گونه شده است. شما برادران عزیز و متدین و رشید که به عنوان وفاداری به اسلام رشدتان را طبیعتاً هر مومنی باید بشناسد، از انحراف جامعه نسبت به خلع‌های فرهنگی متناسب با مراحل رشد پیش‌گیری کنید. خود این‌که چرا رفتار دانشجو این‌گونه است فوری نگویند پنج تا، ده تا، پانزده تا شخصیت بزرگ رهنگی می‌گویند بخش تجربی علوم کاری دین ندارد شما برعکس صحبت کنید بگویید این فرمایشات که شما می‌فرمایید اگر صحیح باشد بخش تجربی این‌گونه پرورش می‌دهد اگر صحیح نباشد شما که علمتان علم رسول الله (ص) نیست، شما علمتان به معارف دینی علم تدریجی الحصول بشری است نسبت می‌تواند تکامل پیدا کند. این دانشی را که شما دین را از حوزه تجربه جدا می‌کنید و در پیش فرض‌های علوم، در روش علوم، در تحویل دادن معادله، این را نمی‌آورید این‌گونه نتیجه علمی‌اش می‌شود، صورت مسئله من است. نگو به وسیله حراست جلوی‌اش را می‌گیرم این یک کار دیگر آن کار هم یک بحث دیگری دارد وارد در آن موضوع نمی‌شویم بگویید آقا ما فردا صبح می‌خواهیم برویم شیراز چه کار کنیم اگر این کار را نکنیم سر کلان کار از دستمان در می‌رود همان کاری که شما می‌گویید نمی‌توانیم بکنیم. می‌گوییم بسیار خوب شما یک بخش را آن‌گونه بکن. یک بخش دیگر حتماً میدان بده، نمایشگاه درست کن، رابطه منطقی پزشکی را به دو طرف خط، از یک طرف به فلسفه فیزیک، فلسفه حیات، فلسفه انسان و تکامل در اندام شناسی، عصب شناسی بیاور اول کار نمی‌شود، هم استادان را هم دانشجویها را می‌گزد. خیلی خوب اول کار این طرف را با کلیات بیاور نموده عینی مظالم را که قابل انکار نیست را با آثارشان بیاور. این را نشان دهد که این تمدن، این وضع چگونه انتقال قدرت و ثروت و اطلاع را به نفع یک عده قرار داده است، ما مستخدم‌های چه کسی هستیم، کارگزاری توسعه برای چه دسته‌ایی، چه اخلاقی را ایجاد کرده، در نقطه‌ایی ببرید که این طرف مظالم را با کارگزاری علم طب خوب روشن کند بعد مسخره کند، استهزاء کند تک تک مورد پزشک‌های خوب را در عالم پزشک‌های خوب الگو باشند یا مسخره شود؟ بگویید کسی که توجه نکند نظام پزشکی در توسعه چه دسته‌ایی کار می‌کنند و افراد را اغفال می‌کند این روند را می‌پوشاند به دلیل چهار تا مهره عنصر روند را می‌پوشاند، خصلت روند آن است. می‌گوییم مسخره کند نه این‌که استاد مدعی خود آن‌ها می‌گویند فلان دکتر در فرانسه این‌گونه انسان

دوستی داشته، بگوئید عجب نظام پزشکی و توسعه و تکامل آن در خدمت بیست درصد از جامعیت بشر هستند که هشتاد درصد از ثروت عالم دستشان است، این همان حرف کمونیست‌ها است، عجباً بنابراین ما اگر خواهستیم مطالبی را از پایگاه خودمان بیان کنیم می‌شوند کمونیسم‌ها؟ این حرف‌ها یعنی چه شما تحلیل مطالب را در فلسفه فیزیکتان، فلسفه حیانت، فلسفه تاریخ و انسان‌شناسی نبرید، مثل آن‌ها تعریف نکنید بر مبنای الهی. منطقاً تمام بکن؟ منطق با تحقیقات میرانی تمام کن خوب اگر نمایشگاه این طرف مطالب را خوب روشن کرد، بنا به تعریفی که از انسان‌شناسی اسلامی است رحم در بشر بیش از همه چیز در صفات خیر وجود دارد، یعنی آن که رحم از بین برود صفات خیر آن خیلی ضعیف می‌شود. نسبت به این که کاسه‌ی چه کنم دست دانشجو دست استاد باشد نفرت باید پیدا شود بگوئید واقعاً این‌ها را که نمی‌شود انکار کرد، تکامل پزشکی در اختیار این‌ها و با سفارشات اینها قرار می‌گیرد سفارشات را اینها معین می‌کند که روی چه چیزی‌هایی باید تحقیقات شود. تحقیقات سازمانی انجام می‌گیرد، بودجه می‌خواهد شما خودتان خوب می‌دانید تحقیقات با ابزار ساده انجام نمی‌گیرد، ابزار آن هم ابزار سازمانی است یعنی یک قطعه و یک ذره‌بین نیست، یک ماشین پیچیده الکترونیکی است، دارای قطعات مختلفی که انرژی را می‌تواند سازمان دهد برای مطالعه وضعیت بیمار در اختیار شما قرار بدهد از آزمایشگاه خونش گرفته تا کلس. این دستگاه در مجموعه می‌تواند کار کند، تحقیقاتش سازمانی است، تحقیقات سازمانی، تحقیقاتی اجتماعی است تحقیقات فردی نیست. که تخصیص‌های اجتماعی توسعه‌اش را ممکن می‌سازد. تخصیص‌ها اجتماعی به دست محورهای دیگر است. یک طرف پزشکی باید حتماً به علوم انسانی و فلسفه تکامل وصل شود این اولین بازی است که شما می‌آئید از راه آثاری که پزشکی را مدد می‌کند و پزشکی با آثارش آن‌ها را مدد می‌کند یعنی به عبارت دیگر اثر متقابل نظام اجتماعی بر پزشکی و پزشکی بر نظام اجتماعی، این را موضوع بحث قرار می‌دهیم. این یک درجه کم، آرام میل به فهمیدن ضرورت را ایجاد می‌کند کنار آن البته باید مسئله فلسفه ای که می‌خواهد از فیزیک، رفتار فیزیک ماده یعنی علت چگونگی تا علت حیات تا علت تکامل انسان علت حیاتی انسان موت. حیانتش و حیات اجتماعی‌اش بیان شود، مکرر باید پر رنگ تر شود، این هم آرام، آرام از آثار در مسائل و ابزارها یعنی مدلل شود. آنچه که است، در رابطه متقابل پزشکی و علوم اجتماعی است قاعده‌هایش کجا است. سرخ‌های اصلی آن کجا است، خوب این می‌آید، تا ابزارهای انتقال قدرت، ثروت، اطلاع مشخص شود. پس بنابراین سفارش‌دهندگان جهانی برای توسعه و تکامل علوم پزشکی خدمات متقابل پزشکی به آن قطب‌ها است. است درست که اول این را زود می‌شود منتقل کرد ولی در یک سیر که واقع شود بهتر است، یعنی ارتکاز درست کند. نه اطلاع زودگذر، حالت پرورشی در مناظره‌اش درست شود. بنشینید با هم بحث کند موافق و مخالف باشند مدیر دانشگاه بزرگترین کارش این که این هسته‌هایی در نمایشگاه از کلاس‌های مختلف درست شود. فرض کنید می‌توانید جای در هر ترم یک واحد بدهید من نمی‌دانم. می‌توانید در هر واحد یک بخش جای دهید البته آخر کار باید انجام بگیرد که هر بخش را خواهستند رشته خودش را

مستدلاً وصل کند یک دور نقد دارید و ارزیابی سبک و سنگین کردن شناسایی ربط دانش دانشگاهی با وضعیت جهان و ربط جهان به وضعیت دانشگاه، به اطلاعات دانشگاه دارید، این یک دور. طبیعی است که همراه آن باید پررنگ شود، فلسفه اسلامی هم فلسفه چگونگی فیزیک، چگونگی حیات، چگونگی انسان شناسی مدل و راهش، یعنی امید در کنار آن باید ایجاد شود. همراه ایجاد عصیان نسبت به اطلاعات کاربردی امید به این که اطلاعات کاربردی دیگری در جهت گیری اجتماعی دیگری می توانیم ایجاد کنیم باید به جود بیاید. این است که طبیعی است که در پایان ولی آنچه یک برنامه دراز مدت می شود را که ما برآورد آن را داریم این است جاد یک ضرورت کردن، به شما حداقل امکان عملیات سیاسی می دهد. در قشر امکان عملیات سیاسی ندارید به بن بست می خورید. دانشگاه محل تجمعی است که همه احساس هویت واحد بر مبنای علوم کاربردی خاصی که در آن جا حضور دارد می کند. معذرت می خواهم از این که این تعبیر را به کار می برم، دانشگاه از جهتی راسخ تر در خودش تا بازار نسبت به سرمایه آن جا هم اشکال خیلی داریم آن هم نظام سرمایه داری غیراسلامی را پذیرفته با آن ها نمی شود کار کرد کسی که خیال کند با بازار موجود، بانگ موجود می شود نظام توزیع اسلامی را آورد اصلاً به عدالت اجتماعی توجهی ندارد و نظام اجتماعی غافل است، به شکل فردی نگاه می کند، فلان حاجی مقدس توجهی ندارد می بیند فردی نگاه می کند، این اصلاً معنای نسبت بین امور و تغییر نظام ساختارهای را اجتماعی متوجه نمی شود مکرر مثل همان که فلان طبیب فرانسوی آدم خوبی است کاری به نظام ندارد این هم مکرر به فلانی و فلانی مثل می زند او وارد نیست. خوب طبیعتاً باید آنجا ساختارهای مان تغییر کند البته ساختارهای فرهنگی اگر تغییر نکنند متناسب با توسعه انقلاب طبیعتاً راهکارهایی را که شما بخواهید ساختارهای اجتماعی را تغییر دهید ندارید، پس بنابراین فرهنگ اقتصاد باید عوض شود تا بتوانید بگویید خیلی خوب حالا ساختارهای اجتماعی را ما معالجه اسلامی می کنیم می شود آن جا هم یک قیچی هایی کرد نه این که نمی شود ولی این که خیال کنیم معنایش انقلاب اقتصادی اسلامی است نه از این خبرها نیست. فیزیکی چهار تا را کتک بزنید، مال چهار تا را بگیریید، می شود این کارها را کرد، سرجای خود ضرورت دارد مثل ضرورتی را که می بینم دو تا استاد را باید این گونه کرد رویشان را کم کرد و این حرفها ولی این رو کم کردنها معنای این که یک چیز بی آبرو شود و یک چیز دیگری کار آمدتر با آبرو بیاید جای آن را بگیرد نیست.

س) عمدتاً روی مثال هایی که، مصادیقی که شما در صحبت های تان ذکر فرمودید می خوهستم روی این قسمت سوال شود که پزشکی عمده بحث بیماری هاست که نهایتاً می خواهد راجع به بیماریها صحبت کند. ما قبول داریم که در مدیریت پزشکی در پزشکی اجتماعی در نظام اطلاع رسانی پزشکی اشکالات زیربنایی فراوانی وجود دارد اما نهایتاً با دو سه مثالی که شما ذکر فرمودید هنوز مسئله خوب بیان نشده که فرض کنید آن تاریخ سازانی که شما مثال زدید، خوب یک ادعائی است که هیچ چیزی از آن را ما نمی توانیم ثابت

کنیم یا رد کنیم، دوتا مثال مختلف می‌زنم که عرایض خودم را خوب باز کنم، شما یک سری بیماری را مثلاً در آمریکا در کفرستانی بگیرید یکسری دارو میدهد یک سری بیماری را در مملکت خودمان در شهر مذهبی میان حجج اسلام، آیات اعظام می‌گیرید همان دارو را می‌دهید.

(ج) خوب هم می‌شوند.

(س) نتایج هر دو یکی است، و این نتایج قابل انتشار است این یک مثال. مثال دوم در تاریخ ما مثال این‌گونه زیاد داریم، حضرت علی (ع) وقتی که ضربت شمشیر می‌خورند پزشک یهودی را برایش می‌آورند و پزشک مسلمان را نمی‌آورند و اطرافیان آن‌گونه که در تاریخ است آن چیزهایی که این پزشک یهودی می‌گوید عنایت می‌کنند. من سوال دقیقم این است که شما با ذکر مصادیقی دقیقاً به این سوال من جواب دهید، اگر خدایی نکرده جنابعالی زخم معده گرفتید چه کار برای معالجه زخم معده‌تان چیکار می‌کنید و به چه کسی مراجعه می‌کنید؟

(ج) ما اگر در بیابان گرفتار بشویم قوت نباشد میته می‌خوریم. ما الآن اضطرار علمی را قبول داریم حکومت دستان نبوده که بتوانیم تحقیقات اجتماعی کنیم.

(س) می‌خواهم یک داروی جدیدی را شروع کنم.

(ج) یک صحبت است که زودی قانع شویم ائمه طاهرین پزشک یهودی آوردند و نظیرش، ولی روایت خود این ائمه را برای نماز نمی‌گوئیم شک بین دو و سه کردید این روایت است عمل کنید می‌گوئید بروید ببینید آیا روایات دیگری در هم این باب است، بروید ببینید آیا جاهای دیگر چه چیزهایی گفتند، بعد هم وقتی خواستید جمع کنیم جمع فنی می‌کنیم این‌گونه نیست که بگوئید هر کسی صرف و نحو عربی‌اش خوب باشد یک معجمی هم دستش کتاب را بگیرد فتوا بدهد، این که کاری ندارد. شما الآن دارید فتوای پزشکی می‌دهید، این رقمی نیست آن یک کار دیگری است برای اهل آن هم است تخصصی هم است ربط به اسلام هم نمی‌دهید اما تحقیق میدانی را ما نمی‌گوئیم با کنترل انجام ندهید، این که اطلاعاتی است منحصر در این می‌شود، دارو برای این بیماری که بنده گرفتم منحصر به این می‌شود یک کسی هم در آمریکا یک کافر را گرفته یا این که می‌تواند دو تا دارو داشته باشد آن دارویی که خاص من یک بدرد آن نخورد، دارو مال او به درد بنده خورده، مشترک است، معادل اشتراکها کم می‌شود، یا زیاد می‌شود در تکامل جوابش است ما از حضور جناب آقای دکتر تابعی استفاده می‌کنیم ببینیم ایشان نظر مبارکشان چیست. شما برای زخم معده الآن از شیر معده خوک استفاده می‌کنید، مرده هم استفاده می‌کنید الی آخر ممکن است آقا بگویند نه از فلان میوه طاهر استفاده کنید، این هم کنار می‌زنیم. صحبت ما درباره این است کنترل تغییرات به این موارد مصادقی دست نبرید بلکه کنترل تغییرات با پیش‌فرض‌هایی که تعریف حیات را کند، اگر حیات را، اگر ایمان

را شما گفتید هیچ ربطی ندارد، اگر گفتید یک درصد می‌تواند اراده دخالت در وضعیت روانی کند و به فرض محال اراده تعریف مادی نداشته باشد، یعنی یک عامل غیر مادی را وارد این مجموعه کردید دیگر تعریفتان از مجموعه با تعریف وقتی که می‌گویید مطلقاً عامل غیرمادی وجود ندارد فرق پیدا می‌کند. نسبت آن را من معین نمی‌کنم چقدر است ولی تعریف از مجموعه‌ایی که یک عضو به آن اضافه شده باشد که هم مسخ با تعریف‌های قبلی شما نباشد، یعنی بگویند یک تعریف جامع برای کل بیاورید. اگر گفتیم به هر نسبت اراده که در وضعیت روان اثر داشته باشد، وضعیت روان در وضعیت اعصاب مؤثر است. به همان اندازه حضورش را باید در اعصاب ببینید، به همان اندازه که حضور در اعصاب داشته باشد در ترشح غدد باید ببینید، به همان اندازه که در ترشح غدد حضور دارد باید در تعادل مایعات ببینید، به همان اندازه که در تعادل مایعات حضور دارد باید در پرورش سلول آن را ببینید. این با کسی که می‌گوید همه این مطلقاً مادی است فرق می‌کند کار سخت است.

(س) پزشکی امروز هم چنین ادعایی ندارد یعنی نقش اراده، روان، نقش ایمان.

(ج) مفهومی از انگیزه و ایمان چه چیزی است، تعریف از حیات چیست؟

(س) کاری به چیزی نداریم، ممکن پزشکی است یک چیزی بگوید که الآن مسائل اسلامی داخل این عقیده باشد، همین را می‌گوییم که الآن نقش روان، نقش...

(ج) یک سؤال از علم می‌کنم، علم اگر مفهومی با...

(س) آن را رد می‌کنند ما آن چیزی را که...

(ج) یعنی متدی که شما دارید متد حسی است یا نیست؟

(س) نه، صد درصد حسی نیست.

(ج) یعنی شما علوم تجربی و علوم غیر حسی دارید، علوم غیر حسی تجربی دارید؟

(س) دو فیلد است، در درمان بیماری‌ها یک گونه‌ایی که متمایز شویم نقش ایمان است، روح و اراده است. خیلی از بیماری‌ها در یک نفر مثلاً رگ قلبش گرفتگی دارد، هر دو هم به یک نسبت و یک میزان. می‌بینیم آن طرفی که اراده قوی‌تری دارد و از نظر روحی می‌تواند خودش را کنترل کند از نظر طول مدت زندگی خیلی بهتر از کسی است که بی‌اراده است، یک نقشی است که ما به عمل و به تجربه ثابت می‌کنیم، این یک نقش تجربی است.

ج) خوب اراده این ارگان آن را اگر با عجب را تقویت مادی بکنیم، یعنی اسم آن را اعتماد بنفس بگذاریم، اگر این را با عجب بالا ببریم و در روش روانشناسی روز خودباوری را برایش بیاورید با آن که خودباوری را برایش می‌آورید خودش را می‌شکند، اینها تفاوت چقدر می‌دهد؟

س) خوب این به همان صحبت‌هایتان برمی‌گردد، یعنی اساس صحبت‌های خودمان، بعد در تحلیل ما این‌ها را تحلیل کنیم.

ج) نه، تحلیل یا تحقیق میدانی هم رویش بکنیم حرف ما همین است. ما دو تا آدم با اراده را داریم، یکی با توکل خودش را نگه داشته یکی با اعتماد نفس توکل خودش هیچ بود، اصلاً خودباوری ندارد، خودباوری در نظرش کفر است. می‌گوید. «انا الفقیر فی غنائک فکیف لا اکون فقیراً» می‌گوید من در دارایی ندارم هستم. در نداری چه چیزی دارم این ضد عجب است، این ضد آن است که بگوید من می‌توانم، زنده هستم این که شما می‌خواهید تحقیق میدانی رویش کنید. برای تحقیق میدانی کردن روی اثر، اراده، عینیت دوتایش را یک‌گونه نسخه می‌دهید. یا دو رقم صورت مسئله‌ایی را که تنظیم می‌کنید، زمینه تحقیقی را که درست می‌کنید چطور است؟

س) البته فکرمی‌کنم که یک مقدار از خود جوانب خود آقای دکتر زیبایی‌نژاد دادند بطور کلی آن در علم تجربی مادی مطرح می‌شود حتی قسمت روانی آن در واقع باز خیلی جنبه روحانی قوی ندارد بطور کلی ما می‌توانیم انسان را سه لایه سه هویت برایش در نظر بگیریم یکی همین هویت فیزیکی یا بیولوژیکی است، که ویژگی‌های مشخصش را شما در آزمایشگاه زیر میکروسکوپ می‌بینید، یک هویت دیگری است که در بعد همین روان‌شناسی غربی هم مطرح می‌شود هویت عاطفی ادراکی‌اش است که عاطفه‌ایی دارد و ادراکی دارد و پرستنی می‌سازد و همین است که در آن‌جا به عنوان تقویت خودباوری رویش اقدام می‌کنند، یک هویت دیگری را هم ما قائل هستیم که آن‌ها قائل نیستند به نام همین چیزی که هویت معرفتی، ارادی است که این هم الآن به مقدار زیادی رویش کار شده است، در یکی از مقالات دیدم که اگر حتی در فیل شکسته‌بندی که خیلی به قول معروف سطح پزشکی نازلی است، چون ما سطح پزشکی را می‌توانیم تقسیم بندی کنیم که اگر یک نفری دچار شکستگی شود این اگر یک انسان در جبهه باشد با یک اعتماد قوی، یک انسانی باشد که در خیابان راه می‌رود ماشین به آن زده، یک انسانی باشد که اصلاً نسبت به دنیا بدبین باشد که ماشینی به آن زده میزان روند و بهبود آن‌ها کلاً می‌تواند عوض و بدل شود، به اضافه آن چیزهایی که در مثال طبی می‌آید که یهودی برای حضرت علی (ع) آمد آن‌هم این است که نمی‌خواست صد درصد حالت و وسائل مادی که وسیله خدا است واقعاً را رولد کند گرنه بالاتر آن هم که شما فرمودید است، بنابراین آن چیزی که الآن وجود ندارد همین عدم باورالله است که قسمت معرفت و اراده به عنوان لایه سوم انسان است این‌جا نادیده گرفته شده و در علم پزشکی باید حتماً این را زنده کنیم که در مورد درمان معمولی هم این

اثر را دارد. ما الآن مریض که می‌آید فقط بدنش را می‌بینیم و مداخله بدنی می‌کنیم، در عین حالی که آن دو هویت دیگرش را نمی‌شناسیم و نه تنها نمی‌شناسیم به قول معروف وارد قضیه می‌شویم و خراب می‌کنیم و این مسئله اگر به نظر من جا بیافتد که میان صحبت شما هم بود آن وقت می‌توانیم. ..

والسلام علی اهل بیت الطاهرین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین





اختتامیه کارگاه آموزشی ۷۵/۷/۶

حجت الاسلام و المسلمین حسینی الهاشمی:

بسم الله الرحمن الرحيم. .. بار الها... مطلبی را که با شما برادران عزیز باید در این قسمت آخر صحبت کنیم. این است که خواه، ناخواه برخوردی بوسیله فرمایشات مقام معظم رهبری بین افرادی که در دانشگاه هستند (دانشجو یا، مدیر باشد) له یا علیه مقام معظم رهبری انگیزه‌اش پیدا می‌شود. یعنی در دانشگاه نسبت به افرادی که بی اعتناء و یا احياناً گستاخ، به فرمایشات مقام معظم رهبری برخورد می‌کنند خبرش حتماً به گوش شما خواهد رسید. مشورتی که می‌خواهید به مدیر دانشگاه بدهید به چه صورت است. از همین پناسیل آیا می‌شود استفاده کرد و مناظره را پیش کشید؟ فرضاً چهار دختر که موی سرشان پیدا است، با چهار پسر حرف می‌زنند، صحبتشان هم طوری طولانی شده و خنده و غمز و لمز دارد که معنای گستاخی را نشان می‌دهد؛ این مورد را حراست بیاید از موضع قدرت تذکر بدهد؟ یا اینکه در مناظره بگوییم این رفتارها (آزادی فردی) محدوده‌اش چقدر است، به چه صورت است، دلیل صحت و بطلانش چه چیز است. به متدینین دانشگاه تفهیم شود (هم خصوص و هم علنی) که کسی نمی‌خواهد ارزش کار شما را بصورت مطلق زیر سوال ببرد، بعدش هم بگویید شما انگار [؟] نخوانده‌اید، قبول نشدید. گر دو ارزش روبروی هم قرار بگیرد، کدام ارزش را جلو قرار می‌دهد و کدام ارزش را پشت سر آن قرار می‌دهد، یکی ارزش دین، خدا، ائمه طاهرین ولی فقیه، دیگری ارزش صیانت علمی خودت، فرضاً ۱۰۰ یا ۵۰ پروفسور که کاشف بودند، و شما هم از کشف‌های آنها که پرورش یافته و به آن مرحله‌ای رسیده که اطلاعاتی تنظیم شده، شما هم آنها را می‌دانید، کدامشان را جلو می‌گذارید؟ واقعاً هم قصد حذف مطلق نیست. شما می‌خواهید بگویید که کارآمدی طب موجود، لااقل ۲۰ الی ۲۵ سال دیگر همین طب است؛ یعنی زنگ تعطیل برای بیمارستانها

نمی‌گذاریم که بگوییم از فردا صبح بیمار نیاید. این را بفهمند که کسی نمی‌خواهد بگوید از فردا صبح بیمار نیاید، یا اینکه اگر چهار سال درس خواندی لیسانس پزشکی را نمی‌گیری. بگویند، شما بیائید در این دوره از انتقال، هم بهره بدهید و هم کار آمدی خود را در اطلاعات و پرچمداری طب آینده انجام بدهید، تولید علم طب باید بدست شما باشد. اینجا که کسی قصد ندارد لابراتوار داروسازی یا آزمایشگاه پزشکی بزند. این را بفهمد که دانشگاه است که این کار را در مرحله دوم هم باید بر عهده بگیرد. ابتدأً هم نمی‌گویند از سیر تا پیاز آن را عوض کن. بلکه می‌گویند مورد دقت قرار بده بعد، از کلی‌ترین امر آن آغاز کن. در فلسفه حیات، فلسفه طب، فلسفه سعادت، در کلیاتش ببینید که آیا واقعاً «روش» هیچ دخالتی ندارد؟ آیا «روش» عیناً مثل ترازویی است که اگر یک طرفش اگر سه کیلو مشروب و خمر بگذارند، فرقی ندارد تا سه کیلو سرکه بگذارند؟ این طور است؟! یا اینکه «فلسفه‌ی روش» در «نتیجه‌گیری روش» حضور دارد. اگر در عرض فرضاً یک دقیقه به این نتیجه برسید که آن روش درست نیست، آیا سر طب بی‌کلاه می‌ماند؟! و روش دیگری نیست و می‌گوییم بروید دکان عطاری دارو بگیرید؟! کنترل عینیت بی‌کنترل عینیت! یا نه در خلالش روش و طبقه بندی موضوع و نحوه‌ی شاخصه بندی را هم به صورت آزمون می‌آوریم، شما بروید در کار خودتان آزمایش بکنید.

حالا این روش نتوانست جواب بدهد، این روش را برادر کوچک شما با همکاری برادران با تأییدات خداوند متعال درست کرده، روی آن می‌شود دوباره فکر کرد، این «انحصار راه» شکسته شود، «راه منحصر است به همین راه» شکسته شود. اینکه «سعادت» کاری به «سلامت» ندارد. این زیر تردید برود، که سعادت یک امری است ارزشی، سلامت یک امری عینی است. این که حقانیت و درستی، ارتباطی به هم ندارد. درستی یک امری است واقعی و حقانیت یک امری است ارزشی. احتمال اینکه اینها به هم پیوستگی دارد. وجود داشته باشد، این احتمال جایش باز شود. به هر حال آن چیزی را که عرض می‌کنیم این است که، آئین نامه تفاهم اجتماعی، به تفاهم اجتماعی برسد. روش آن مناظره کردن و چهار بند اضافه و کم کردن است، بگو «نه‌ی» دیگری است؟! خود این به بحث گذاشته شود، اینکه بگوییم اصلاً این بخش مربوط به دین هست یا نیست ولو علمای دینی بگویند، به ما که وحی نمی‌شود، که بگوییم مطلق است، خطا پذیر نیست تکامل برادر نیست. این که ما از اولین برخوردهای رو بنایی که وجود دارد بین موضع گیری جامعه اسلامی و رفتار دانشگاهی از اولین برخوردهای ساده آنها بگوییم چه طور به تفاهم برسیم؟ چطور بحث کنیم؟ آئین نامه تفاهم ما چه باشد؟ آیا آئین نامه تفاهم مطلقاً قدرت باشد؟ من نمی‌گویم آنرا مطلقاً حذف کنید می‌گویم آیا مطلقاً قدرت باشد؟ یا اینکه قدرت هم سهمی را داشته باشد؟ مشارکت در قدرت منطقی نفی شود یا منطقاً هم برای مشارکت در قدرت فرض شود؟ آبروی سیاسی مطلق تفسیر به قدرت شود؟ یا نه، آبروی منطقی در کنار آبروی سیاسی طرح شود؟ این بحث و آئین نامه این بحث اگر در دانشگاه جایی پیدا نکند، علی فرض

(خوب دقت کنید) که دو ماشین منطقی در کشور باشد - صرف نظر بکنیم از حرف‌های فرهنگستان و هماهنگی‌ها - یک ماشین منطقی انتزاع یعنی بریدن یک وصف یا مشترک چند چیز را گرفتن و یک مفهوم را ملاحظه کردن که به اصطلاح می‌گوییم ما به الاشتراک را می‌گیریم چه چیز بدست می‌آید، می‌گوییم صنف، نوع، جنس و مانند آنها، بعد آن ماشین منطقی به یک تعاریفی، احکامی و اثباتی می‌رسد که هستی عالم، خدا دارد که عالم بدون صانع نیست خدا این عالم را برای غایتی خلق کرده است. این ماشین، ماشین انتزاع، یعنی بریدن یک وصف از وصف‌های دیگر است. کلی گرفتن که از آن امتداد را می‌گیریم. اگر بنا باشد یک ماشین کارش انتزاع اوصاف باشد تا منتهی به مفاهیم نظری محض، بشود در آنجا هم اثبات صانع و هم اثبات دیانت کند. ماشین دیگر بگوید نسبت بین و مجموعه سازی و کنترل عینیت و شاخصه قرار دادن، مشاهده و حس این دو ماشین را ما فرض می‌کنیم کار می‌کنند و جدا هم کار می‌کنند، بالای سر یک ماشین اسمش را علوم تجربی دانشگاه می‌گذاریم، حال [علوم] حوزه را هم ببرید در دانشگاه و اسمش را بگذارند «معقول» ما کاری به این حرف نداریم. یک بخش می‌شود بخش تجربی با منطق تجربی. «ساختمان» اسم سازمانی زیر بخش وزارت علوم باشد یا نباشد قصه را نظر منطقی حل نمی‌کند ممکن است علوم حوزه را ببرند. در دانشگاه درس بدهند، ولی این با منطق حسی نیست با منطق نظری است. یک جامعه‌ای دارد با یک منطق نظری که منتهی الیه آن احکام کلی التزامی می‌شود؛ یعنی احکام کلی که یا دستوری یا توصیفی و یا ارزشی است. آنجا که دستوری است فقه می‌گوییم، آنجا که توصیفی است معرفت می‌گوییم، آنجا که ارزشی است اخلاق می‌گوییم، ولی اینها به هر حال مربوط به این ماشین باشد. یک ماشین هم در مورد کنترل عینیت و رفتار صحبت می‌کند، اگر از نظر فلسفی بنا باشد (انفصال مطلق باشد) می‌گوییم این دو با هم کاری نداشته باشند، در اجرا به هم برخورد پیدا می‌کنند یا نه؟ می‌خواهید این دو را هماهنگ کنید. این که از ماشینش بیرون می‌آید، دستور و توصیف (معرفت) و ارزش، نماینده‌اش ولی فقیه می‌شود. از طرف دیگر این ماشینی که با کار نسبت بین اوصاف عینی را دیدن و مجموعه ساختن، کنترل عینیت کردند می‌گویند غیر از این کنترل نمی‌شود. این دو ماشین در یک جامعه فرقی با جامعه اروپا چیست؟ جامعه اروپا ارزشش هم حسی است، تعریف سعادتش نیز حسی است؛ همگون بوده و در یک ماشین تعریفش از عفت می‌سازد با تعریف روان‌شناسی، تعریف جامعه‌شناسی‌اش و تعریف مدیریتی. فرض کنید اگر این دو ماشین به یکدیگر فرض کنیم اصطکاک پیدا کنند، ما نمی‌گوییم حتماً، (بنا به مبنای ما حتماً هست چون ابزار هماهنگی می‌خواهد، هماهنگی که اتفاقی واقع نمی‌شود، مثل انسان دو شخصیتی، جامعه دو شخصیتی ساختید، انسان دو شخصیتی یعنی چه؟ یعنی وقتی که از کارش بیرون می‌آید، جانماز و نماز و سجده و سجاده و الی آخر، وقتی می‌آید پشت میز کارش خودش وجود دارد و «معادلات» کارش، بر فرض که در بخش پزشکی نیاید - خوب عنایت بفرمایید - بر فرض که در بخش پزشکی اسلامی نداشته باشیم، فرضهای مختلفی را جلوی شما می‌گذارم خوب دقت بفرمایید. در بخش اقتصادتان، این از بخش

نظام ارزشی ، دستوری ، توصیفی ، می‌آید می‌گوید ، ربا حرام است و یک درهم آن معادل با هفتاد زنای با محارم در خانه خدا است. این ماشین هم می‌آید می‌گوید زمان ، پول ، بهره ، اگر بهره را محور تعریف واحد پولی قرار ندهی ، تنظیم کلان نمی‌توانی انجام بدهی ، برو اسمش را مضارعه بگذار ، مضاربه یا، اسمش را هر چه می‌خواهید بگذار ، پول ضرب در زمان ، بهره‌اش باید مقیاس باشد ، برای کنترل چهار بازار برای نشر اسکناس، خوب این جا ارزش شما روبروی این قرار گرفت ، این را هم [؟] می‌کنید. سوال مهم این است که به همین جا هم که ختم نمی‌شود، بر فرض که اقتصاد آن را درست کردید؛ به علوم سیاسی که رسیدید می‌گوید که در دموکراسی میل عمومی باید حاکم باشد ارزش همین است همه آنها نیز دعوی تجربی بودن را می‌کنند ، یعنی تحقیق میدانی به دست شما می‌دهند.

ما تا کدام سنگر عقب نشینی کنیم شما می‌گویید خوب است، حال می‌گوییم در علوم انسانی مخصوصاً بخش سیاسی‌اش شما عقب نشینی نکنید ، ما هم پشت سر شما هستیم. می‌گوییم دانشجو حق دارد بگوید «چرا» با تحقیق میدانی فلسفه تاریخی را اثبات می‌کنید. پیدایش قدرت و توزیع‌اش را دارید پیدا می‌کنید، می‌گویید نه، قدرت را خدا می‌دهد «لا حول و لا قوة الا بالله الله العلی العظیم». می‌گویید این نظام را با منطقی دیگر، با ماشین دیگری آمدی، با ماشین منطقی من که بیایید چیز دیگری می‌شود. من می‌خواهم بگویم چیزهایی که خطیر و عظیم است، اهتمام بر آن وظیفه می‌شود حتی با احتمال کوچک؛ یعنی این بحث در اصول، موجود می‌باشد. در حوزه هم شناخته شده است. می‌گویند احتمال و محتمل. احتمال درباره چه موضوعی است؟ محتمل آن چقدر است؟ حالا اگر احتمال ضعیف ولی محتمل عظیم باشد، سهل انگاری در آن محال و احتیاط واجب می‌آید. ولی احتمال قوی، محتمل ضعیف، احتمال دارد یک حشره‌ای که هیچ گونه مثلاً آثار خطیری نداشته باشد بنده را یک ساعت دیگر نیش بزند بنده از حالا نباید اتاق را ترک کنم. ولی اگر گفتند احتمال دارد خطر عظیمی برای عالم اسلام واقع بشود - خدای ناخواسته (دور از جان) - کسی به شما گفت، خطر برای مرکزیت رهبری اسلام واقع می‌شود اگر خودتان را نرسانید هر طوری که هست و پیش‌گیری نکنید، چه کسی است که بتواند در اتاق بنشیند؟ چه کسی است که از دیگران سبقت نگیرد؟ حالا بگویند از این جا تا تهران دو ساعت راه است. و شما نمی‌توانید! می‌گویید هر رقم که باشد باید حرکت کرد. اگر چهار نفر قرار باشد پشت تلفن و تلکس بنشینند، بنشینند. اگر بنا است که دوستانمان را از تهران خبر کنیم بگوئیم بروند. هر کسی هر کاری که از او ممکن است انجام می‌دهد. هر گونه سهل‌انگاری را از هر کسی نمی‌بخشید. می‌گوید نمی‌توانستم از این جا تا تهران خیلی راه بود می‌گوید هر چه از شما بر می‌آمد انجام می‌دارد؟ چرا بحث را تعطیل نکردی دنبال آن بروی؟ من عرضم این است که خدای متعال یک رحمت عظیمی را به شما امت عطا کرده است. به عظمت آن هم شما تک تک و ما تک تک را امتحانمان می‌کند شکر [این نعمت] اهتمام متناسب با آن را ادا می‌کنیم؟! سهل‌ترین راه را انتخاب می‌کنیم که

مشکلاتش کمترین باشد، ولو نفعش هم نیست به این امر عظیم کمترین باشد. یا می‌گوییم اصلاً معیار انتخاب ما نفع نیست به این شکر است، اهتمام نسبت به این شکر است؛ نه این که چقدر زحمت می‌برد؛ نه اینکه منزوی می‌شویم یا نمی‌شویم، در فشار قرار می‌گیریم یا نمی‌گیریم. این نیست که بگویید ما اگر همکاریمان کم شد، تکلیف برداشته می‌شود؛ نه [اینگونه نیست] «ان تقوموا لله مثنی او فرادا».

گفتند که در آن حدیث شریف، یک قورباغه‌ای آب در دهانش می‌کرد. و به طرف آتش که نمرود درست کرده بود می‌پاشید برای سوزاندن خلیل الرحمان. این طور که در این نقل است، مثلاً چهار فرسخ تا چهار فرسخ. هیزم درست کرده بودند که کسی ابدأ نزدیک آن حوالی نمی‌شد و روی یک بلندی هم منجنیق گذاشته بودند که جناب ابراهیم را وسط آتش پرتاب بکنند. دیدند که این قورباغه از آن دور دور، آب، دهانش می‌کند و به طرف آتش می‌پاشد، گفتند چه می‌کنی؟ گفت آب روی آتش برافروخته می‌پاشم. گفتند آب دهان تو به این دشت آتش چه می‌تواند بکند گفت من اظهار محبت خودم را می‌کنم. حالا، ما اگر بخواهیم اظهار محبت به نبی اکرم بکنیم، چه باید بکنیم؟ ما با چشم خودمان می‌بینیم، می‌گویند این حکومت پایه‌ی شرعی و پایه‌ی عقلی ندارد، پایه علمی و عملی ندارد. این حکومت هم تنها حکومت و تنها پرچمی است که در برابر پرچم کفر است.

بین خود و خدای خودتان برای لوتی گری یتان چقدر افت است، که بخواهید به این مطلب کم بها بدهید؟ عده‌ای روی مین رفتند، درون آتش و آهن رفتند، شما روی آتش و آهن فرهنگی چطور می‌روید؟!

شما هر قدم - معذرت می‌خواهم این طور صریح می‌گویم - ده تا نق از دوستانتان که شنیدید عقب می‌نشینید؟ یا از خدا کمک می‌خواهید که یک قدم جلو بروید؟ یک قدم سر سخت‌تر جلو بروید. شما که خودتان نمی‌خواهید تأسیس علوم کنید. شما که خودتان نمی‌خواهید که جلوی تاریخ علم و دنیای علم بایستند. ما می‌خواهید طرفداری از رسول... بکنید و از ایشان کمک بخواهید. [صلوات]

شما می‌خواهید بگویید، که دین قدرت اداره‌ی دنیای مردم را دارد و منطقاً و عیناً هم می‌تواند. این طرفداری از کیست؟ این طرفداری از صاحب دین است. و الله صاحب دین زنده است.

شما سبقت بر کرامت نفس او نمی‌گیرید، خدا می‌داند وجه دل به طرف او به ظاهر خضوع می‌کند. ما که قدرت حکومت بر باطنمان را نداریم. او احسان می‌کند مثل اینکه با باطن خضوع می‌کند. «وانت البادی بالاحسان قبل توجه العابدین». شما محکم باشید، یک احتمال کوچک بدهید در ذهن خودتان که بت پرستی ابلیس از قانونمندی پرستیدن ماده سر برآورده است. این خیلی خطرناک است که خدمتتان عرض می‌کنم. بت پرستی ابلیس امروز نمی‌گوید بت سنگی را پرست تا باران ببارد. می‌گوید این قانون را اصل بدان در دستیابی به آب، آب را از ۳۰ متری، ۶۰ متری، ۹۰ متری، ۱۲۰ متری و ۱۸۰ متری زمین بالا می‌آورم.

نمی‌گوید این بت سنگی را بپرست برای اینکه مریض نشوی. می‌گوید با این قانون از آبله پیشگیری می‌کنم. از وبا پیشگیری می‌کنم. قانونمندی ماده می‌گوید همه رفاه را به شما می‌دهم. معطلی نعم هستیم. اسرار، اذکار و مناسک آن هم معین است. آداب دستیابی به آن نیز معین است. می‌گوید خودت و جهان والسلام. «من ابصر علیها اعمنها و من ابصر بها بصرتهم.» این عالم و قوانینش، این عالم با همه حکمت‌هایی که خداوند جهان در آن قرار داده و او ایجاد کرده است و بهترین ایجاد را فرموده اگر به خودش توجه شد و خودش را اصل دیدید؟ چطور می‌شود؟ اگر «من ابصر بها» وسیله شد بصرتها چطور وسیله می‌شود؟ وسیله آن است که رابطه‌اش منطقی قطع از بها باشد؛ اثر پرورش کدامش «علیها» است و اثر پرورش کدامشان «بها» است. ما نمی‌گوییم اینها فرق نمی‌کنند. رابطه طرح کردنش با ایمان به خدا اگر مشخص شد. «من ابصر بها» است. اگر گفتید هستی‌شناسی را کنار بگذارید. آن جزء بحث‌های نظری ما به الاختلاف است. ما در چگونگی و فلسفه چگونگی صحبت می‌کنیم فلسفه فیزیک، فلسفه حیات و فلسفه انسان‌شناسی. ما در فلسفه هستی کاری نداریم، آن به کنار.

اینکه من ابصر علیها اثر پرورشی دارد، ببینیم اگر اثر پرورش ندارد یعنی دانشگاه‌های دنیا منتهی به معابد دنیا برای پرستش خدا شدند؟! این را در آخرت و در این دنیا مشاهده نمی‌کنید؟! سیاست‌گذاری‌های سازمان ملل از مساجد در آمده است یا از دانشگاه؟ فارغ التحصیل‌های علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، حاکمیت بر بحران و شورشها، اینها، این رساله‌ها از کجا آمده است؟ هم خانه و هم بافت نیستند؟ بانک‌های جهانی، بازارهای بورس هم بافت با کارخانه‌ها نیستند؟ کارخانه‌ها و ابزار انتقال ثروت با هم، هم بافت نیستند؟ تحریکات مادی با اینها هم بافت نیست؟! این را بین خودتان و خدا در باب [بعضی مسائل] دقت کنید، من یک چیز دیگری عرض می‌کنم. - این آخر صحبت من است، با عرض پوزش - از من طلبه تا شما باید از خدای متعال هدایت بخواهیم دل ما بستگی پیدا می‌کند، در اخفاء منزلتی که برای ضمیر خود آگاه ما واضح نیست. مثل بازاری‌هایی که دلشان می‌رفت دنبال مراجعی که کارشان را صحیح بدانند. بعد هم شاهد می‌آورد که آقا گفتند این طور کار کردن ربا نیست. تو بی سواد هستی که این را ربا

می‌گیری، آقا گفتند ربا نیست. مجلس دادن گناه نیست. مجادله «بالتی هی احسن» با خود این موضوع بکنید؛ یعنی بگویند قوانین علوم تجربی را کاملاً پذیرفتیم. حالا می‌خواهیم کنیم علل و عوامل ناهماهنگی پرورش دانشگاه را با مطلوبیتهای نظام اسلامی ارزیابی کنیم، بنابراین یک شاخصه را می‌دهیم.

بی‌عرضگی مدیر و شاخصه‌های دیگر که در کل شاخصه‌های عنصری را ذکر می‌کنیم. آیا باید برای سازمان و مجموعه هم ذکر کنیم یا نه؟ بنابراین بحث تحقیق را می‌گذاریم عناصر، نمی‌گذاریم دانشگاه. یک تحقیق هم در کنارش بحث دانشگاه می‌گذاریم به عنوان یک واحد، یک سازمان [شاید گفته شود که] مجموعه اعتباری است. این یک رای است. ما بنا شده که حرف‌های انتزاعی را یکدست نپذیریم. این حرف همه‌اش نتیجه افراد

است. حرف دیگر هم که می‌گویند مجموعه و سازمان هم اثر دارد در علوم انسانی هم این را بکار می‌گیرند. در بانک و سازمان هم این را بکار می‌گیرند. می‌آئیم تحقیقات میدانی می‌کنیم، شاخصه‌بندی می‌کنیم آثارش را به هم تطبیق می‌دهیم. [اگر پرسیده شود] چه کسی حوصله دارد؟ با کدام پول؟ با کدام نفر؟ با کدام وقت؟ می‌گوییم شکر نعمت انقلاب این حوصله را دارد. اهتمام ورزیدن این حوصله را دارد. سهل‌انگاری نکردن نسبت به حق حضرت ولی عصر (عج) این حوصله را دارد. اینکه بگویید ما پانزدهم شعبان برای آقا دیر می‌بندیم ایام عزا هم گریه می‌کنیم این کار پیرزنه‌است. کار بازاریه‌است، بازاریها دیر می‌بندند، شما چه می‌کنید؟

بازاریها کارشان کسب و پول در آوردن است. وظیفه‌اش چیست؟ نسبت به کسب‌شان که موضوعشان اکتساب پول می‌باشد، خرج پول است. شما در حوزه کار خودتان چطور یا صاحب الزمان (عج) می‌گویید، می‌رویم جمکران می‌گوییم یا صاحب الزمان (عج). این حرف شد؟ من طلبه این حرف را بزنم در قیامت از من قبول می‌کنند؟ یعنی غربت وجود مبارک حضرت را در موضوع کارم ببینم و یاری اش نکنم و بعد بگویم یا صاحب الزمان (عج)؟ در امور فردی همه باید بگویند یا صاحب الزمان در امور اجتماعی هم همه باید بگویند یا صاحب الزمان. ولی موضوعی را که فعالیت می‌کنند چه؟ این را هم می‌شود دست انداخت؟ این را هم می‌شود به شوخی گرفت؟ بعد هم وارد عالم برزخ شد؟ بعد هم معتقد به این بود که ائمه هدی صلوه ... علیهم اجمعین هستند؟ نه، [می‌گویید] ما در کار خودتان مریض را معطل نمی‌کنیم دانشجو را معطل نمی‌کنیم. در کار خودمان خوب عمل می‌کنیم. این وضعیت نسبت به شغلتان است، صحت عمل شغلتان است. نه وفاداری به حضرت ولی عصر (عج) در شغلتان. آن را که اگر بدکار بکنید شما یا یک طلبه، خیانت در نفس خود فعل در موضوع کارش نسبت به افراد جامعه کرده است. نقل توجه به بحث حضرت ولی عصر (صلوه ... علیه) کردن و شکرانه نعمت انقلاب را به جا آوردن نیست. تفاهم اجتماعی، راهش را بروید بگردید و پیدا کنید. ما یک پیشنهاد داریم به نام مناظره، شما هم یک پیشنهاد بدهید، ما یک شاخصه‌هایی ذکر کردیم مجالسی که تا به حال وجود داشته سمینار بوده است... من معذرت می‌خواهم اینطور رکیک صحبت می‌کنم - لاس سیاسی با قدرت روحانیت زدن بود بوده است. بگردید یک چهره درخشانتر، احیاناً عالمتر، فیلسوفتر، بیاورید، لوستر مجلس شود همه‌ی چشم‌ها به خیره می‌شود، بعد هم که رفت دیگر خبری نیست. به عده‌ای گفتن ما هم داریم، به هر حال با همین تحرکات هم، به مقاصدی دست یافته است.

این محاسبه، مراقبه، مشارطه را در امور اجتماعی هم بیاورید، این فقط مربوط به امور فردی نمی‌شود، چندین سمینار گرفتیم، چندین شخصیت آوردیم، اینطور صحبت کردند، آنطور صحبت کردند، مذاکره کردیم، مجوز برای کارمان گرفتیم.

در محاسبه، بیاید مراقبه و مشارطه شرکت در عمل اجتماعی داشته باشد. ما گفتیم مشارکت اگر باشد یک جنبه نباشد بحث فعالتر می‌شود. اگر هیئت مدیره باشد هدایت بحث بهتر انجام می‌گیرد حالا شما می‌گویید مشکلاتی هم دارد. درست می‌گویید مشکلاتی هم وجود دارد. چیز بهتری به ذهنتان می‌رسد، بسیار خوب همان را به بحث می‌گذاریم این را می‌گویید که بهتر است ولی سخت است، راه پیاده کردن ندارد، بگوئید، جلسات خصوصی در منزل را شروع می‌کنیم برای تمرین کردن، مسلط شدن، مثل واحدهایی که در امور سیاسی شروع می‌کنند، خصوصی کار می‌کنند، خصوصی کار کنید تا مسلط شوید. اگر مسلم شد راه این است، پس می‌ایستیم، [هر چند] وقت می‌گیرد، ما همین الان بخواهیم به کار خودمان برسیم، به زن و بچه هم نمی‌رسیم. حالا دیگر قوز بالا قوز شده است؛ خوب بابا، این حرفی که رهبر می‌زند این مشکلات را که می‌بیند این را باید یک جور ماست‌مالی (سرهم بندی کردن) کرد، رد شد؟! این پرچمدار اسلام برابر پرچمدار کفر به یک مشکلی رسیده است.

من صحبت را تمام می‌کنم تا بتوانم از شما هم استفاده کنم اگر صحبتی داشته باشید چند دقیقه‌ای هم اگر سوالی داشته باشید که بعد مرخص می‌شوم. در عین حال از همه فرد فرد شما تشکر می‌کنم. بلکه بر حسب اخلاصی که برادران داشته باشند منت خدای متعال به سرشان و به سرمان است. که خدا توفیق مذاکره قرار داده است و هر کس با اخلاص هم آمده باشد به اندازه اخلاص خدای متعال به او در دنیا و آخرت احسان می‌کند. و ما خودمان را کوچکتر از این می‌دانیم که از شماها بخواهیم تشکر کنیم و آلوده کنیم. اخلاص شما را به زبان خودمان. حالا اگر صحبتی باشد من ربع ساعتی تا ساعت شش در خدمتان هستم.

س) اگر سؤال مستقیماً هم مربوط به کارگاه نشود، اشکال ندارد؟

ج) بفرمائید، خواهش می‌کنم.

س) شما در فرمایشاتتان فرمودید که تناسب بین دانش تجربی غرب با نظام ارزشی آن و اینطور که من فهمیدم عدم تناسب این دو در نظام اسلامی ما که می‌تواند پیامدهای تلخ و نافرجامی داشته باشد. بعد در این مورد شما اشاره فرمودید مسئله دموکراسی را مطرح کردید، فرمودید که در دموکراسی مدلی است که منتج از همان منطق تجربی غرب است. با آن متناسب است. خوب من برایم این سوال است که چرا در میان فقهای خودمان با همان منطق نظری شان همچنین مدل‌های بیرون می‌آید و مطرح می‌شود تا آنجایی که من متوجه می‌شوم یعنی واقعاً می‌بینم با همین منطق نظری خودشان بررسی می‌کنند. آنها که منطق تجربی ندارند، یعنی مطالعات و تحقیقات فقهی‌شان تجربی نیست؛ ولی مدل‌های می‌دهند - حضرت تعالی بهتر می‌داند - که معتقد به همین امر هستند. در مطبوعات هم وجود دارد. بعضی‌ها که در حال حاضر هم هستند، بعضی نیز از فضلا هستند که به حتی عنوان چهره‌های علمی نظام هم مطرح هستند.



ج) این سوال خوبی است. بسیار خوب است که دقت فرمائید فقط هم در مسئله دموکراسی نیست. پاسخگوی به مسائل مستحدثه مربوط به موقعی است که دین قدرت حکومت نداشت. فقط تکلیف فردی انجام می‌شد. به بلوغ اجتماعی نرسیده بود. به مسئله بانک هم که برسید همینطور است. به خیلی از مسائل که برسید، چک، سفته، بیمه به حضورتان عرض کنم که ، مسائل مستحدثه در فصل آخر رساله‌ها مسائل مستحدثه است. مسائل مستحدثه یعنی مسئله‌ایی که حادث شده، ما حادث کننده نیستیم. ما روبروی این مسئله قرار گرفتیم باید یک موضعی داشته باشیم. موضع فردی، برابر این با فقه چه می‌شود. موضع فردی از پایگاه قوانین کلی فقه نسبت به موضوعی که ایجاد شده است. لذا اسمش را پاسخ به مسائل مستحدثه می‌گذارند. یعنی دین نقشی در حدوث و پیدایش آن نداشته است. الان هم پاسخ به مسائل مستحدثه برای عموم مردم لازم است. یک جایی دین، خودش می‌خواهد محدث، حادثه شود. حاکمیت بر پیدایش ساختارهای اجتماعی داشته باشد، یک منزلت دیگری است یک بحث دیگری است، یک «مبتلا به» دیگری است.

حال اگر وقت بود من می‌خواستم یک ربع ساعتی این تابلوها برای داخل شهر یک توضیح مختصری بدهم که معنی این مطلب خیلی خوب روشن می‌شد اینکه فرضاً امام می‌فرمایند، اجتهاد مصطلح حوزه‌ها کافی نیست؛ یعنی چه؟ اینکه می‌گویند ربط. زمان و مکان و اجتهاد، یعنی چه؟ اینکه ما گفته‌ایم اصول استنباط احکام حکومتی یعنی چه؟ اینکه نظام ما و انقلاب ما جواب ادبیات خودش را در حوزه هم پیدا نکرده چه چیزی نتیجه آن می‌شود؟ حاصل آن چه می‌شود؟ حاصل آن یک اضطرار عملی در این طرف می‌شود. اضطرار علمی این طرف چیست؟ اینکه ما الان بدون در دست داشتن ماشینی که بتوانیم نیازمندی‌های حکومت را پاسخ بدهیم مجبوریم با ماشینی که کار فردی می‌کردیم حال کار احکام حکومتی کنیم ، مجبوریم ، چکار کنیم؟ آقا تشریف می‌آوردند حوزه می‌گویند حوزه سه سطح دارد، حفظ چیزهایی مربوط به گذشته بوده ، تعمیر، بیاییم با ابزار گذشته فقه را در مسائل روز گسترش دهیم، بعد می‌گویند بالتدگی فقهت ، یعنی ماشین نه فقه، فقهت ، علم اصول می‌شود ، یعنی ماشین استنباط، فقه، ثمره آن می‌شود ، می‌گویند فقهت باید گسترش پیدا کند نه فقه، فقه را در سطح پایین تر می‌گویند؟ می‌گویند فقهت اگر توسعه پیدا کند، یکی از چیزهایی که لازم دارد این است که هماهنگ سازی عمومی جامعه با چه مکانیزی باید انجام بگیرد ، یعنی توسعه سیاسی و مشارکت مردم چگونه باید باشد که دموکراسی غرب فرق داشته باشد؟ با چه مکانیزی؟ ما نمی‌خواهیم بگوییم این طرف الان هیچ خلائی نیست؟ آقا، وقتی به حوزه هم برخورد می‌کنند، نیازمندی‌های این پرچم را هم می‌گویند - خدا به عزت محمد(ص) روحش را محکم، قلبش را مستحکم، فکرش را جوال در مقابل کفار قرار بدهد، هیچ مشکلی برایش پیش نیاید، الا اینکه را حل آن را برایش آموخته باشد - دو دستش دچار مشکل است تولید مفاهیم لازمه‌ی انقلاب است و انقلاب را سینه مال جلو

می‌برد. این دست اگر نظام حکومتی تعریف شده‌ای داشته که در آن مخالف نبود. این دستش آقا از یک جهت دچار مشکل و نقصان است، این دستش هم دچار این مشکل است. معذالک به فضل خدای متعال در برابر کفار سینه سپر می‌کند می‌ایستند و نهیب می‌دهد. رجز می‌خواند. همانطور که جدش علی ابن ابی طالب (ع) و اصحابش رسمشان بود. هیچکدام از آنها نمی‌گفتند خدایا! ما اگر چه طور باشد آنوقت می‌گوئیم رجز جلوی کفار می‌خوانیم اگر این طور باشد که ما نمی‌آئیم رجز بخوانیم. هیچوقت «اگر و امایی» نبوده است امیدواریم که انشاء... تعالی، عنایت فرمودید که [چه چیزی بیان شد].

(س) آنطوری که شما مثال زدید فرمودید که از ماشین اول آدم خدا شناس نباید بیرون بیاید؟

(ج) ماشین حوزه؟

(س) نه، ماشین مقابل، قطب مقابل از قطب مقابل آدم خدانشناس بیرون نمی‌آید منتها ما

(ج) نه، نه، نفرمائید از این ماشین خداپرستان بیرون می‌آید ما نمی‌گوئیم اختیار قفل می‌شود.

(س) نتیجه این علم بنابراین نباید خدانشناسی را کمک کند نمی‌دانم این درک من درست است یا خیر، که نتیجه این علم و این حرکت نباید منتجش این باشد - البته دو سوال پشت سرهم دارم - این دو تا قطبی که در برابر هم وجود دارند یکی در مجموع وصل به ولایت است، یکی وصل به علوم است. علوم تجربی، آن چیزی که علوم تجربی است قاعدتاً منتجش این نباید باشد که آدمهای خدانشناس یا آدمهای الهی از آن بیرون بیاید منتها ما در تاریخ حداقل در پزشکی این طور است ما در تاریخ پزشکی کم نداریم از افراد پزشکی و غیر پزشکی، زیست شناسی کسان مختلفی که البته اتفاقاً کتابهایش هم وجود دارد، که البته یک دوستان خیلی کوتاهش هم من برای شما ذکر می‌کنم، که طرف در حین یک عمل جراحی، در حین موفقیت یک عمل، اصلاً افکارش، افکار خدا پرستانه بوده در صورتیکه این متدی که حرکت کرده متدی مادی بوده، واقعاً این یک مقدار برای ما قابل توجیه نیست. یعنی مثلاً یک داستان خیلی کوتاهی که گفتند، در یکی از کتابهای خارجی است که، یک نفر مبتلا به سرطان بسیار پیشرفته روده بزرگ میشود، این را به بیمارستان می‌آورند، جراحی که این را می‌خواسته است که این شخص را عمل کند به سبب پیشرفته بودن سرطان، دست نمی‌زند، می‌گوید این بیمار فوت می‌کند و این آقا را از بیمارستان مرخصی می‌کند و بعداً که تصادف می‌کند بررسی می‌کنند سوابق پزشکی او را می‌بینند حدود چند سال پیش به علت سرطان به این بیمارستان آورده شده بود و یا سرطان بسیار پیشرفته، بقول ما [؟؟؟] ولی الان که بررسی می‌کنند، می‌بیند که هیچ علائمی از سرطان نیست، این جراح با همین مشاهدات که در یکی از کتابهای اخلاق پزشکی است، با همین حرکت و با همین مشاهده به یک نیروی غیبی و یک نیروی الهی اعتقاد پیدا می‌کند

و معتقد می‌شود که همه چیز واقعاً علمی نیست. ما از این داستانها زیاد داریم در علوم پزشکی که واقع است و شما هم آشنا هستید، من می‌خواهم بدانم که منتهی آن حرکت نباید آن طور شود؛ این سوال اول.

(ج) یعنی قاعده به بن بست رسیده طبق موردی که فرمودید آن و ایشان بن بست را مشاهده کرده؟

(س) نه، من نمی‌دانم بن بست هست یا نیست، من می‌گویم چیزی که الان هست این است، سوال دوم این است که شما موقعی که می‌گویید جهت دار و جهت نمودار را، جهت فلش را متوجه غرب می‌کنید، چرا یک بار جهت نمودار را متوجه شرق نمی‌کنید، نه شرق کمونیست جهت خودمان و مسلمانها، مگر در بسیاری از علوم ما مسلمانها دست نداشتیم، مگر در همین علم پزشکی، ابن سینا خیلی زحمت نکشید؟ مگر علم امروزی پزشکی بسیاری از این مطالب مخصوصاً در تشریحش مدیون افرادی مثل ابن سینا که آدمهای خیلی مسلمانی بودند و بعضی از این افراد هم شاگرد بعضی از ائمه (ع) بودند مگر مدیون اینها نیست؟ اگر علمی که بدست ما رسیده که حاصل تمام تاریخهای گذشته است نه فقط دویست، سیصد سال جهان غرب که بدست آمده، همیشه جهت فلش این بردار را متوجه جهان غرب می‌کنید این دو سوال را می‌خواستم که جواب بدهید؟

(ج) حالا من از شما می‌خواستم چند تا سوال بپرسم؟ ببینم این سوال اول را می‌شود جواب بدهید؟ آیا بعد از فلسفه تجربی و کنترل به اصطلاح امروز، مجموعه‌سازی کنترل عینیت، علم پزشکی پیشرفت داشته یا خیر؟ یعنی آسیب شناسی که زمان بوعلی بوده الان هم وجود دارد، تفاوتش و ابزار و کنترلش را شما یکی می‌گیرید یا دو تا؟ بعنوان پزشک از شما سوال می‌کنم؟ من کاری به نسبت اثر ندارم، من کار دارم به تعریف علم، یک تئوری‌های نظری و یک آزمایشهای علمی که در آن زمان بوده.

(س) مثلاً طب بوعلی سینا را که ورق بزنیم، کتابش موجود است، کتاب خود بوعلی سینا در تشخیص بیماریها، می‌گوید تاریخچه و معاینه بدن که الان نیز تاریخچه و معاینات بدن هست.

(ج) بسیار خوب، ببین جانم، ما درست است که «نخوریم نان گندم، ولی دیدیم دست مردم» ما کاری به این قسمت نداریم، معاینه کردن آنوقت داشتیم حالا هم داریم، ما آسیب شناسی می‌کنیم کنترل می‌کنیم، نقل معاینه نیست فرضیه داریم در اینکه حیات میکروب چه طور است، حیات سلول چطور است، برخوردشان چه طور و به چه شکلی است. کنترل مایعات به چه شکل می‌شود. من چه طور غدد را تحریک بکنم، چطور اعصاب را تحریک بکنم، چکار بکنم، خوب عنایت کنید، اینکه امروز مجموعه نگری، یعنی بیاییم یک عکس، یک اکسیوم و یک پیش فرضی داشته باشیم، وسط اینها حد تعادل تعریف کنیم، معادله داشته باشیم، معادله‌ی ما عینیت را کنترل بکند. در کدام علم است؟ دانش محاسبه آن چه وقت پیدا شده است؟

دانش محاسبه‌اش پس از اینکه مفروق عنه شده که امور غیر حسی حذف شود از پیش فرض‌ها، دانش آن، تازه علم محاسبه‌اش آمده است.

(س) در علم پزشکی اینطور نیست.

(ج) از محضرتان سوال می‌پرسم؛ شما در علم پزشکی می‌توانید تعریف کنید متغیرهای اصلی را و کنترل کنید یا نه؟

(س) در علم پزشکی ما یک بیماری داریم یک شناخت بیماری داریم ، حالا شما صحبتی که دیروز فرمودید تکنولوژی، فلان اینها. این مسئله فلسفه اسلام بر می‌گردد که کاملاً و صد در صد مورد قبول است، منتها ما داریم روی علم پزشکی و جهت‌گیری آن جهت می‌کنیم.

(ج) دانش تجربی الان آسیب‌شناسی می‌کند ، علت یابی می‌کند یا نه؟

(س) بله ، متخصص آسیب‌شناسی.

(ج) احسنت!

(س) ولی آسیب‌شناسی ما با علوم دیگر این تفاوت را دارد، شما از این نمونه که مرض دارید یک تکه‌ای بر می‌دارید ، بدهید به آقای دکتر [ داوری ] که متخصص آسیب‌شناس است، زیر میکروسکوپ می‌بیند ، می‌گوید این تومور مغز استخوان است و

(ج) بزرگوارا [با حالت تعجب شدید همراه با انکار مطلب گفته شده]

(س) خوب من که می‌گویم فرق می‌کند.

[نفر دوم] (س) .. بحث یکی است، صرفاً از کلمات مفهوم مختلف برداشت می‌شود مانند لفظ شیر، این لغت آسیب‌شناسی که حاج آقا به کار می‌برد، در واقع می‌خواهد رابطه‌های خاصی براساس تحقیقات میدانی که انجام می‌دهید می‌خواهد بیان بکند و آن آسیب‌شناسی که خیلی محدودی که ما گفتیم احتمالاً فرق می‌کند.

(ج) آیا آسیب‌شناسی که ما می‌گوییم این است که نسبت تغییر اوصاف را بتوانید کنترل کنید، حال از شما این را می‌پرسم که آیا در پزشکی این مسئله را دارید یا خیر؟

(س) این لغت آسیب‌شناسی ، در واقع شما دنبال این می‌گردید که ، یک چیزی ، به عنوان رابطه علت و معلولی دارید که روی آن بحث می‌کنید.

ج) نه، منظور داخل مجموعه است.

س) این لغت آسیب شناسی که روی آن گذاشتید باعث اشتباه دکتر [پویا نژاد] هم شده است.

س) [نفر سوم] مثلاً در قضیه تومور..

ج) یک مقدار بیابید پایین تر، بر فرض می‌خواهیم آب بخوریم، این را می‌گویید که اکسیژن و نیتروژن است، من می‌گویم این کلمه اکسیژن که بگوش من خورد یا ئیدروژن تعریف این دو چیست؟ تعریف بدهید؟ این تعریف از کجا آمده است؟ اینکه می‌گویید ما اینجا را بریدم، اسمش بافت یک تومور است، این تعریف از کجا آمد؟ من نفهمیدم! شب این کسی در تعریف را خواب دید؟ و ما اسمش را اینگونه گذاشتیم. می‌شود اسمش را یک چیز خوبی بگذاریم؟ اینطور نیست؟ [انکار شدید] می‌گویید این یک چیز ناهماهنگی است. می‌گویم این که می‌گویی، این یک چیز ناهماهنگی است، اسمش را اینگونه گذاشتند به چه صورت بوده است؟ به عبارت دیگر فلسفه‌ی طب را با طب قطع می‌کنید؟ آیا می‌شود آن را قطع کرد؟ اصلاً یک علم بدون فلسفه قدرت پیشرفت دارد؟، قدرت توسعه دارد؟ بدون فلسفه آیا، اینگونه می‌شود؟ من از خود جناب آقای [....] می‌پرسم؟ آیا واقعاً امکان دارد رابطه علمی را با فلسفه‌اش قطع کنیم؟!

س) نه واقعاً در علوم تجربی وقتی که پشتوانه‌ی فلسفی خود را از دست بدهد، سرعتش بر عکس آن چیزی که ما خیال می‌کنیم اتفاقاً سریع نیست؛ یعنی همین ابزاری که الان وجود دارد، اگر ابن سینا با آن نگرش خودش می‌آمد و این ابزار را در اختیار او میدادید در هر یک ثانیه برای شما یک اختراعی انجام می‌داد، و این می‌رساند که اگر پشتوانه‌های آنطوری وجود داشته باشد، قادر است بر فرض در کتاب قانون ابن سینا شما اگر نگاه کنید، یا اینکه روشهای تجربی فعلی نداشته، ولی روشهایی قوی تری به همان تجربه‌های نافذش اضافه می‌کرده خیلی توانسته چیزها را حل کند، یعنی اختلاف این دو تا از مقایسه ابن سینا ست و رازی، شما کتاب رازی را ورق بزنید کتاب ابن سینا را هم ورق بزنید، رازی فقط یک پزشک تجربی صرف بود، بخاطر همین تمام چیزهایی که گفته و نوشته مربوط به همان محدود است، هیچ چیز نو و مبهم و نوآوری در آن نیست، ولی ابن سینا با دیدگاه فلسفی خودش بالاتر از دیدگاه حسی که داشته و در اواخر عمرش یک دیدگاه عرفانی بالاتر از فلسفه‌اش به مجموعه نگاه می‌کرده خیلی چیزهای اصالت دارد. گفته است.

ج) به هر حال من بنظرم می‌آید که ما حداقل یک فرضی از فرضیات، مانند فرض حضرتعالی که در نظر می‌گیریم که فرض ماست. ما بیگانه از علم پزشکی بوده، طلبه حوزه هستیم، شما عالم علم پزشکی هستید. ما حق داریم صورت مسئله طرح کنیم، شما نیز حق دارید صورت مسئله طرح کنید، شما در موضوعی دیگر که ما هم وارد میشویم هر چند در آن ناواردیم، ما هم در موضوع شما وارد می‌شویم در بعضی از آن هم احیاناً شما وارد نیستید که موضوع فرضاً، وضعیت دین با پزشکی باشد. اینها باید به تفاهم اجتماعی برسد،

شما بگویید آنها یک حرفی می‌زنند برای خودشان و ما هم بگوییم خوب آنها یک حرفی بزنند آیا جامعه اسلامی باید به وحدت نظر، برسد یا خوب است به تحقیر برسد، هر طایفه‌ای، طایفه دیگر را تحقیر کند. همه ما وحدت جهتی داریم، زیر یک پرچم هستیم؛ این را انکار نمی‌کنیم؛ اینکه به وحدت نظر رسیدن مهم است، قبول دارید یا نه؟ یعنی هر کسی دیگری را در جای خودش تأیید کنید، و تأیید بشود از طرف دیگری این قدرت توسعه‌ی تفاهم را چه روشی برایش [در نظر می‌گیرید]؟

(س) این تأیید نباید صوری و ظاهری باشد بلکه باید قلبی و باطنی انجام پذیرد.

(ج) «تأیید» باید در مناظره به صورتی از نظر منطقی شکافته بشود و به مبنایی برسد که تأیید، از تأیید زیر یک سقف نشستن خارج شود. امیدوارم که ان شاء الله تعالی خداوند همه شما را موفق بدارد.

(س) ما جواب خودمان را نگرفتیم؟

(ج) حالا من می‌خواستم پیشنهاد گفتم یک وقت مختصری را هم برادران بگذارند تا سید کارهای دفتر برایشان گزارش داده شود. اگر وقت نداشته باشند، دفعه دیگر که تشریف آوردند اول وقت. الان به اذان چقدر مانده؟

(س) شش و پنج دقیقه است.

(ج) وصلی... علی محمد و آل طاهرین.

حاج آقا محسنی: برنامه‌ها را دادیم خدمتتان امیدواریم به بزرگواری خودتان بر ما ببخشید امّا، همینطور که فرمودند تکیه بر اخلاص و همت شما و دیگر به متعهدان نظام جمهوری اسلامی داریم که ان شاء الله انجام وظیفه‌ای در قضیه‌ی اسلامی شده دانشگاه‌ها داشته باشیم. پرسشنامه‌ی که مختصراً دادیم خدمتتان حتماً عنایت بفرمائید قبل از رفتن پاسخش را بدهید بدلیل همان اهمّی که از علاقمندی نسبت به ما ابراز میدارید. ان شاء الله... از جانب ما هم پیگیری داشته باشیم نسبت به این قضیه برای هماهنگی و تنظیم برنامه‌ها حتماً مطالعه، بررسی و ارزیابی پرسشنامه برای ما ضرورت دارد. عرض می‌شود خدمت شما این چند مقاله‌ایی که می‌دهیم نسبت به مسائل دانشگاهی و انقلاب فرهنگی بوده، الان بعضی تالیفاتی که برادران فرهنگستان داشتند به اضافه آن چند جزوه‌ایی که خدمتتان توزیع شده به شکل فشرده و ضربتی این آمادگی که داشتیم خدمتتان عرضه کردیم. به خصوص آن گامی در جهت اسلامی شدن فضای دانشگاهها، این را دقت بفرمائید که محصول پیاده شدن نوارهایی بوده که از حاج آقا استفاده شده است.

تنظیم و تالیف خاص و مفصلی روی آن صورت گرفته شده، نیست. از جهت اینکه حاج آقا از بحث دیروزشان محتوای جلسه سومی که تقدیم شد به شما به شکل کاملتر و دقیقتر حاج آقا فرمودند. لطف کنید جزوه‌ی سوم را برگردانید که آنرا دقیقتر و کاملتر تنظیم می‌کنیم چون ممکن است به حسب آن مختصری که محتوای دارد، وافی به آن نحوه تبلیغی که شما اینجا محتوای را گرفته باشید، نباشد. ان شاء... گزارش کارکرد کارگاه تحقیقاتی را ما به شکل مندرج کردن فرمایشات حاج آقا حسینی چه در جلسه افتتاحیه و چه در این جلسه به اضافه‌ی خلاصه‌ای از واحد ۱ و ۲ تقدیم حضورتان ان شاء... خواهد شد. چیز زیادی ندارد، چون تجربه‌ی مفصل نشان داده که هر کسی برده دیگر نیاورده است.

در ده دقیقه تکمیل بفرمائید در اضطرار هم که باشید. تولیدات خیلی خوبی دارید این را واقعاً عرض می‌کنم در فشار زمانی که باشید مختصر و مفید انجام می‌دهید.





عناوین کلی

طرح جامع

اسلامی شدن دانشگاهها

دفتر فرهنگستان علوم اسلامی



## عناوین کلی طرح جامع «اسلامی شدن دانشگاهها»

- ۲..... ضرورت، موضوع، استراتژی و هدف اسلامی شدن دانشگاهها
- ۳..... فرازی محوری از فرمایشات مقام معظم رهبری "مد ظله العالی"
- ۴..... گزیده‌ای از فرمایشات حضرت امام خمینی "قدس سره الشریف" پیرامون اسلامی شدن دانشگاهها
- ۷..... گزیده‌ای از فرمایشات مقام معظم رهبری "مد ظله العالی" پیرامون اسلامی شدن دانشگاهها
- ۱۰..... طرح سه مرحله «اسلامی شدن دانشگاهها»
- ۱۲..... تشریح مرحله اول پی‌گیری فرمایشات مقام معظم رهبری «تبلیغ اسلامی شدن دانشگاهها»
- ۱۳..... رفتار دانشگاهی
- ۱۳..... عوامل درون‌زا
- ۱۳..... - نظام آموزشی
- ۱۳..... - محتوای آموزشی
- ۱۴..... - موضع‌گیری فرهنگی
- ۱۴..... عوامل برون‌زا
- ۱۴..... منزلت سیاسی
- ۱۵..... منزلت فرهنگی
- ۱۵..... منزلت اقتصادی
- ۱۶..... پیش‌فرضهای اصولی «مناظره سازمانی» در جهت تغییر ساختار انگیزش فرهنگی
- ۱۷..... موضوعات مناظره سازمانی



« بسمه تعالی »

**ضرورت:** رفع نیازمندیهای فرهنگی انقلاب اسلامی

**موضوع:** تعریف "اسلامی شدن دانشگاه"

**استراتژی:** محورهای اصولی دستیابی به اسلامی شدن دانشگاه

**هدف:** تکامل اسلامی فرهنگ دانشگاه

برادران عزیز، دانشگاه اسلامی  
نیست. باید اسلامی بشود و این  
نمی‌شود مگر با یک تحوّل عمیق،  
بنیادی، دل سوزانه، بلندمدت،  
برنامه‌ریزی شده و همه‌جانبه از  
سوی شما.

۷۵/۲/۲۹

مقام معظم رهبری

در دیدار وزیر و معاونین

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

و مسئولین دانشگاه‌های سراسر کشور

## از فرمایشات حضرت امام خمینی «قدس سره الشریف»

اما قضیه دانشگاه از اهم امور است، همانطوری که برای دشمنان ما و برای آنها که می‌خواهند افکار جوانان ما را منحرف کنند هم مهم است، چون دانشگاه مرکز همه چیز است، حتی تشکیل دولت، و باید این مسئله را دنبال کنیم که دانشگاه اسلامی شود. تاریخ ۶۲/۷/۱۲

باید همه بدانیم که دشمنان غارتگر ما چشم طمع به دانشگاهها دوخته‌اند که ولو در آینده‌ای دور به دانشگاهها رخنه کنند و جوانان پاکدل را با افسانه‌ها و دروغپردازی‌ها منحرف نمایند و راه را برای خود و چپاولگری‌ها و استثمارها باز نمایند. ۶۲/۱۱/۲۲

باید دانشگاهها متحول بشود، دانشگاههای وابسته، به دانشگاههای مستقل تبدیل بشود. فرهنگ ما باید متبدل بشود، فرهنگ استعماری، فرهنگ استقلال بشود. ۵۸/۳/۱۶

عزیزان من ما از محاصره اقتصادی نمی‌ترسیم، ما از دخالت نظامی نمی‌ترسیم، آن چیزی که ما را می‌ترساند وابستگی فرهنگی است، ما از دانشگاه استعماری می‌ترسیم. ۶۰/۲/۱۰

ما می‌خواهیم یک دانشگاهی داشته باشیم و یک کشوری داشته باشیم که این وابستگی مغزی ما را که مقدم بر همه وابستگیهاست و خطرناکتر از همه وابستگیهاست نجات بدهد. ۶۰/۳/۴

بدون تغییرات صحیح بنیادی و تحول فرهنگی و علمی امکان تحول فکری نیست و باید با کوشش همه جانبه از طرف دولت و کوشش دانشگاهیان، فرهنگیان

و جوانان دانشجویان به مقصد نزدیک شوید. ۵۸/۸/۱

طلاب علوم دینی و دانشجویان دانشگاهها باید دقیقاً روی مبانی اسلامی مطالعه کنند و شعارهای گروههای منحرف را کنار گذارند و اسلام عزیز راستین را جایگزین تمام کج اندیشیها نمایند. این دو دسته باید بدانند اسلام خود مکتبی است غنی که هرگز احتیاجی به ضمیمه کردن بعضی از مکاتب به آن نیست و همه باید بدانند که التقاطی فکر کردن خیانتی بزرگ به اسلام و مسلمین است.

۵۹/۱/۳۰

معنی اسلامی شدن دانشگاه این است که استقلال پیدا کند، و خودش را از غرب جدا کند و خودش را از وابستگی به شرق جدا کند و یک مملکت مستقل، یک دانشگاه مستقل، یک فرهنگ مستقل داشته باشیم.

۵۹/۲/۱۰

یکی از مسائل بسیار مهم در تمام دستگاهها، خصوصاً دانشگاهها و دبیرستانها، تغییرات بنیادی در برنامه‌های تحصیلی در آموزش و پرورش است که دستگاه فرهنگ از غربزدگی و از آموزشهای استعماری نجات یابد.

۵۸/۸/۱

جوانهای عزیز ما که سرمایه‌های میهن هستند باید بدانند که رفتن به غرب و شرق برای آموختن علوم مختلف، آنان را از رسیدن به مقصود که استقلال و آزادی است باز می‌دارد و وابسته‌ترشان خواهد نمود.

۶۲/۱۱/۲۲

مبادا اساتید و معلمینی که به وسیله معاشرتها و مسافرت به جهان به اصطلاح متمدن، جوانان ما را که تازه از اسارت استعمار رهیده اند تحقیر و سرزنش نمایند و خدای ناکرده از پیشرفت و استعداد خارجیها بت تراشند و روحیه پیروی و تقلید و گدا صفتی را در ضمیر جوانان تزریق نمایند و به جای اینکه گفته شود که دیگران کجا رفتند و ما کجا هستیم به هویت انسانی خود توجه کنند و روح توانایی و راه و رسم استقلال را زنده نگهدارند.

۶۷/۴/۲۹



مهمترین عامل در کسب خود کفایی و بازسازی توسعه مراکز علمی و تحقیقاتی  
و تمرکز و هدایت امکانات و تشویق کامل و همه جانبه مخترعین و مکتشفین و  
نیروهای متعهد و متخصصی است که شهامت مبارزه با جهل را دارند و از لاک  
نگرش انحصاری علم به غرب و شرق بدر آمده و نشان داده‌اند که میتوانند کشور  
را روی پای خود نگهدارند.

۶۷/۷/۱۱

## از فرمایشات مقام معظم رهبری حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای «مد ظله العالی»

اگر خدای نکرده، با این اتمام حجتی که خدای متعال با من و شما کرده است؛ نتوانیم این وظیفه‌ی تاریخی عظیم را انجام بدهیم، پیش خدای متعال هیچ جوابی نداریم! آن وظیفه‌ی تاریخی هم این است که یک ملت را با استفاده از ابزار دانش، در جهت تکاملی که انبیاء الهی و دین مقدس اسلام آورده، حرکت بدهیم.

۷۵/۲/۲۹

کار دست شما است، کار به عهده‌ی شما است. تکلیف بردوش شما است.

۷۵/۲/۲۹

دانشگاه، هنوز اسلامی نشده است.

همه‌ی حرفهایی که می‌خواهم بزنم، قبلاً بارها گفته شده است! یعنی لا اقل هیچ حرف تازه‌ای با شما، در حوزه‌ی حرفهایی که خود من زده‌ام، ندارم. تمام اینهایی که می‌خواهم بگویم، همه‌را بارها گفته‌ام... عمل لازم است، عمل! ۷۵/۲/۲۹

حقاً و انصافاً دانشگاههای ما نسبت به اوایل انقلاب پیشرفت کرده است. من این را با همه‌ی وجود معتقدم نه فقط از لحاظ علمی، بلکه حتی از لحاظ روشن بینی دینی و عمیق ایمان مذهبی هم پیش رفته است. از این جهت دچار مشکل نیستیم. لیکن آنچه باید بشود، نشده است؛ یعنی هنوز دانشگاه، اسلامی نشده است.

۷۵/۲/۲۹

من می‌خواهم به این جمع بندی، یک حاشیه‌ای بزنم که «چنانچه بخواهیم درست بشود، باید بیشتر به جنبه‌ی تربیتی بپردازیم» بلکه هم به جنبه‌ی تربیتی و هم

جنبه‌ی سازماندهی و تشکیلاتی، یعنی بخش مدیریت هم در این جا مؤثر است.

۷۵/۲/۲۹

اگر می‌خواهید کاری بکنید که برای شما در تاریخ این کشور بماند، آن کار این است که دانشگاه این کشور را اسلامی کنید. این یک تحوّل بنیادین است. این با یک ذره، دو ذره، با تصمیم‌گیریهایی جزئی و تبعی انجام نخواهد شد؛ بلکه با یک تصمیم‌گیری کلان عملی می‌شود.

۷۵/۲/۲۹

من طرفدار سبک صحیح و مدوّن و قانونی و اندیشیده حساب شده هستم. بنا بر این کار روی دوش شما می‌افتد. روی این قضیه جداً فکر کنید. ۷۵/۲/۲۹  
بیایید... دانشگاه‌های کشور را اسلامی کنید. کاری است ظریف، دقیق، علمی و کاری است کارستان.

۷۵/۲/۲۹

کار درست این است که اگر توانستید به صورتی انجام شود که هویت دانشگاه نیز باقی بماند. ما مکتب خانه نمی‌خواهیم! دانشگاه اسلامی می‌خواهیم.

۷۵/۲/۲۹

بعضی‌ها از حرکات دانشجویی داخل دانشگاه، که همراه با برخی برخوردهای خشن است، می‌نالند..... عزیزان من، علتهایش را جستجو بکنید. من خودم را جای آن جوان دانشجوی بسیجی مجروح می‌گذارم که حالا در دانشگاه درس می‌خواند؛ اولاً به او اهانت که می‌کنند! می‌گویند اینها سواد ندارند! اینها سهمیه‌ای اند!

۷۵/۲/۲۹

غرضم این است که به آن حرف اوّل برگشتیم. دانشگاه را با حفظ دانشگاه بودن، باید صد در صد به سمت هدفهای اسلامی بکشانید.

۷۵/۲/۲۹

یک روزی بود که تخصص را مطرح می‌کردند؛ امروز خوشبختانه این بحث منتفی است، یعنی ما به تعداد قابل توجهی، متدینین متخصص داریم... لیکن

می‌خواهم عرض بکنم که آن بخش مدیریتی و تشکیلاتی، در این که حرکت

دانشگاه به چه سمتی باشد، مؤثر است. ۷۵/۲/۲۹

اگر می‌خواهیم این طور چیزها در دانشگاه حضور نداشته باشد و دانشگاه واقعاً

یک محیط علمی باز باشد، که افراد بتوانند نظرات مختلف، افکار مختلف خودشان

را آنجا با استدلال و متکی به دلیل حفظ بکنند، ما بایستی جلوی جفا رفتن بر این

عناصر مؤمن را بگیریم، به اینها جفا می‌رود. ۷۵/۲/۲۹

الحمد لله امروز، ما منت هیچ عالمی را هم نمی‌کشیم... عناصر مؤمن زیاد داریم،

به مجرد اینکه دیدید یک نفری به اساس و مقدّسات انقلاب، بی‌اعتقادی آشکار

نشان می‌دهد، عذر او را نخواهید. ۷۵/۲/۲۹

## « بسمه تعالی »

فرمایشات مقام معظم رهبری پیرامون اسلامی شدن دانشگاهها را می توان در سه مرحله پی گیری نمود.

### مرحله اول: تبلیغ «اسلامی شدن دانشگاهها»

در این مرحله ضروری است که فرمایشات معظم له دقیقتر و گسترده تر در مجامع عمومی اساس بحث و بررسی قرار گیرد، به گونه ای که موجب تحریک انگیزه ها گشته تا زمینه اجتماعی «شناسائی» اسلامی شدن دانشگاه تأمین شود. در این قسمت طرح مشخص و معینی تحت عنوان «تعریف اسلامی شدن دانشگاه» تقدیم می گردد.

### مرحله دوم: پژوهش و تحقیقات میدانی در آسیب شناسی مسئله

#### «اسلامی شدن دانشگاهها»

مرحله دوم، سطحی فراتر از تبلیغ است که می بایست کاری تحقیقاتی پیرامون آسیب شناسی صورت گرفته تا معلوم گردد؛ مشکلات و موانع عمده اسلامی شدن دانشگاهها چیست؟ و نهایتاً به یک جمع بندی فنی و کارشناسانه برسیم و بتوانیم نشان دهیم که اگر وضعیت فعلی استمرار یابد؛ مشکلات آینده چه اموری خواهد بود؛ یعنی وضعیت موجود را صرفاً به لحاظ فعلیت حاضر مورد مطالعه و دقت قرار ندهیم؛ بلکه قائل شویم که دانشگاه خود یک «نظام پرورشی» است که دارای «محتوای آموزشی»، «نظام آموزشی» و «شرایط آموزشی» می باشد و معلوم نمائیم که وضعیت آن در حال حاضر، نسبت به انقلاب چگونه است؟ و اگر به همین صورت به پیش رود در آینده موجب بروز چه مشکلاتی برای نظام خواهد شد؟

## مرحله سوم: تنظیم و ارائه راه حل های بنیادین پیرامون

### «اسلامی شدن دانشگاهها»

در مرحله سوم می توان با توجه به آسیب شناسی های به عمل آمده، و با انجام «تحقیقات نظری» و «تحقیقات میدانی»، «محور» تغییر وضعیت دانشگاهها را معین نموده و عوامل و متغیرهای «اصلی، فرعی و تبعی» این تغییر را مشخص کرد و بر اساس آن برای تولید اموری که نتیجه اش اسلامی شدن دانشگاه است، برنامه ریزی نمود:

## تشریح مرحله اول پی‌گیری فرمایشات مقام معظم رهبری:

### «تبلیغ اسلامی شدن دانشگاه‌ها»

اگر به شیوه معمولی و فعلی پی‌گیری فرمایشات مقام منیع ولایت امر اعم از سخنرانی‌ها، سمینارها، مقالات و طرح آنها در رسانه‌های گروهی توجه شود و به آثار و نتایج این فعالیتها عنایت گردد، مشخص می‌شود که این پی‌گیریها چندان مثمر و وافی به غرض نبوده است!

در یک تحلیل آسیب شناسانه ساده و حتی غیر کارشناسی هم میتوان بوضوح به این مطلب رسید که روش پی‌گیری فعلی گرچه به منظور بزرگداشت، تبلیغ و ارائه راه حل در باره این فرمایشات بوده است، اما به دلیل اینکه توانایی «انگیزش اجتماعی» لازم را نداشته، چندان موفق نبوده است.

**طرح پیشنهادی ما برای تبلیغ در جهت تبیین و**

**تحلیل فرمایشات مقام معظم رهبری که توانایی**

**انگیزش اجتماعی را نیز دارا بوده، به گونه‌ای که**

**یک نحو باور و اعتقاد نسبت به آن ایجاد گردد،**

**برگزاری مناظره‌های سازمانی در این زمینه**

**می‌باشد.**

## اسلامی شدن رفتار دانشگاهی

### حاصل عوامل درون زا و برون زامی باشد

#### ۱- رفتار دانشگاهی

رفتار دانشگاه به رفتار دانشجو، رفتار استاد و رفتار مدیر تجزیه می گردد.

#### ۲- عوامل درون زا

تأثیر پرورشی دانشگاه بر «وضعیت روانی»، «تنظیم انسجام ذهنی» و «تنظیم موضوعگیری عملی» دانشگاهیان را، عوامل درون زامی نامیم.

#### ۲/۱- نظام آموزشی

نظام توزیع اعتبارات فرهنگی که منشأ پرورش حساسیت

روحی می گردد که شامل سطوح زیر می باشد.

- سطح اطلاعات عمومی

- سطح اطلاعات کارشناسی

- سطح اطلاعات تخصصی

#### ۲/۲- محتوای آموزشی

که شامل سطوح زیر می باشد.

- علوم پایه (جهان بینی)

- فلسفه تاریخ (تعریف تکامل تاریخ)

- علوم کاربردی (کلیه معادلات اعم از ریاضی،

انسانی و تجربی)



نتیجه: هماهنگی محتوای آموزشی حول محور اسلام و یا الحاد قرار می‌گیرد و التقاط این دو موجب تشّت شخصیت فرهنگی می‌گردد و طبیعتاً مظاهر آن، به تبعیت از شرائط اجتماعی تنظیم می‌شود و در نهایت به دلیل حاکمیت کفر بر موضعگیری فرهنگ جهان در «تولید» و «توزیع»، این سطح التقاط هرگز قدرت دفاع نداشته و تن به سازشکاری یا «لیبرالیسم فرهنگی» می‌دهد که نتیجه نهایی آن، پذیرش «سبیل فرهنگی کفار» خواهد بود.

### ۲/۳- موضعگیری فرهنگی

حاصل «نظام آموزشی» و «محتوای آموزشی»، پیدایش «گرایش دانشجو» است که این گرایش، مبنای موضعگیری نسبت به نیازمندیهای «فردی، اجتماعی و جهانی» (تکامل) خواهد بود.

### ۳- عوامل برون‌زا:

منظور از عوامل برون‌زا، شرائط اجتماعی می‌باشد که شامل موارد ذیل می‌گردد.

منزلت سیاسی (اختیارات متخصصین)

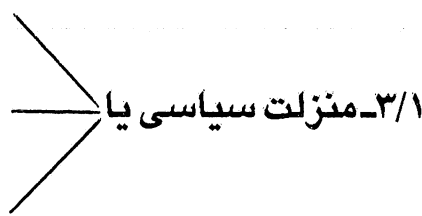
منزلت فرهنگی (کارآمدی فرهنگی)

منزلت اقتصادی (برآیند اقتصادی)

حضور در منزلت تولید قدرت سیاسی

حضور در منزلت توزیع قدرت سیاسی

حضور در منزلت مصرف قدرت سیاسی



حضور در منزلت تولید قدرت فرهنگی  
حضور در منزلت توزیع قدرت فرهنگی  
حضور در منزلت مصرف قدرت فرهنگی

۳/۲- منزلت فرهنگی یا

حضور در منزلت تولید قدرت اقتصادی  
حضور در منزلت توزیع قدرت اقتصادی  
حضور در منزلت مصرف قدرت اقتصادی

۳/۳- منزلت اقتصادی یا

پیش فرضهای اصولی «مناظره سازمانی»  
در جهت تغییر ساختار انگیزش فرهنگی  
در مرحله اول پی گیری فرمایشات مقام معظم رهبری  
پیرامون اسلامی شدن دانشگاهها

اصل ۱- جایگزین نمودن طرح بررسی کارآمدی مفاهیم (ارزش مفاهیم) و گزینش آن در برنامه ریزی اجرائی بجای شخصیت گرایی فرهنگی «أنظر الی ما قال ولا تنظر الی من قال»

اصل ۲- گزینش شرائط اجتماعی موضع گیری فرهنگی بجای ایجاد شرائط پذیرش یک جانبه..... (حضور فعال طرفین مناظره)

اصل ۳- قاعده مندی موضع گیری و پیش گیری از «مجادله» و هرج و مرج فرهنگی..... (حضور فعال هیئت مدیره)

اصل ۴- ایجاد شرائط سیر تکاملی مفاهیم و پیش گیری توقف فرهنگی..... (حضور فعال هیئت علمی)

اصل ۵- ایجاد شرائط مشارکت عمومی در هدایت انگیزش..... (حضور فعال هیئت نظار)

اصل ۶- تنظیم جدول ارزیابی و بهینه مناظره سازمانی..... (حضور فعال در رسانه های جمعی)

اصل ۷- تنظیم نسبت اولویت موضوعات و نیازمندیهای اجتماعی..... (وجود برنامه مشخص برنامه مناظره)

## موضوعات مناظره سازمانی

موضوعات مناظره از ترکیب و ضرب «آثار»، «قوانین» و «مبانی» در نظام «پرورشی»، نظام «فکری» و نظام «اجتماعی» بدست می آید.

مبانی	قوانین	آثار	
مبانی نظام پرورشی	قوانین نظام پرورشی	آثار نظام پرورشی	نظام پرورشی
مبانی نظام فکری	قوانین نظام فکری	آثار نظام فکری	نظام فکری
مبانی نظام اجتماعی	قوانین نظام اجتماعی	آثار نظام اجتماعی	نظام اجتماعی

آثار پرورشی، آثار فرهنگی، آثار اجتماعی در «مرحله مناظره سازمانی» مورد بررسی قرار می گیرد.

قوانین پرورشی، قوانین فرهنگی، قوانین اجتماعی در «مرحله آسیب شناسی» مورد بررسی قرار می گیرد.

مبانی پرورشی، مبانی فرهنگی، مبانی اجتماعی در «مرحله ارائه راه حل ها» مورد بررسی قرار می گیرد.

مجموعه حاضر، عناوین کلی مرحله اول طرح جامع اسلامی شدن دانشگاهها می باشد که در صورت مقبولیت و تصویب، «طرح تفصیلی» و «طرح اجرایی» آن تقدیم می گردد.

ومن الله التوفيق و عليه التكلان

دفتر فرهنگستان علوم اسلامی